كنوز الحكم و فنون الكلم

تأليف:

العالم الرباني

حضرت آيت‌اله آقاي حاج سيد حسن المير جهاني الطباطبايي

بسم الله الرحمن الرحیم

کنوزالحکم و فنون الکلم

نویسنده:

محمدحسن میرجهانی طباطبائی

ناشر چاپی:

حسینیه عمادزاده اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

کنوزالحکم و فنون‌الکلم

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرجهانی طباطبائی، محمدحسن، ۱۲۸۰ – ۱۳۷۱.

عنوان و نام پدیدآور : کنوزالحکم و فنون‌الکلم/ محمدحسن میرجهانی‌طباطبایی.؛ تحقیق امیرحسین اسلامی.

مشخصات نشر : اصفهان: بهار، حسینیه عمادزاده اصفهان، ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری : ۴۰۰ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۳۸-۳۷-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : فارسی – عربی.

موضوع : چهارده معصوم -- احادیث – قسمت امام حسن مجتبی علیه السلام

شناسه افزوده : اسلامی، امیرحسین، ۱۳۷۲ –

رده بندی کنگره : BP۱۳۶/۹/م۹۳ک۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۲۹۷۹۹

ص : ۱

مقدمه

بسم الله الرّحمن الرَّحیم

هذا هوَالجُزؤالاوّل من کتابُ کنوزالحَکِمَ و فنون الکُلمه فیما صَدَرَ عزالائمهٔ علیهم السّلام مِن الکَلِماتَ و الخُطبَ وَ والوَصَایا و الکُتُب بسم الله الرّحمن الرحسیم و به نستعین الحمدالله الذی لاتحیط بعظمته العلوم و لا ـ تدرک حقیقهٔ جلاله الفهوم عجزت العقول عن ادراک ذاته و کلت الالسن عن عدّمحامده و صفاته دانت له السّموات و الارض بالعبودّیهٔ وَ اقرّت له بالوحدانیهٔ و شهدت له بالرّبوبیّهٔ و اعترفت له بالالهیّهٔ و الصّلوهٔ و السّلام

علی شمس الظلام و کلمهٔ الله الملک العّلام المرسَل رحمهٔ لعالمین و شفیع العُصاهٔ یوم الدّین من کن نبیّا و آدم بین الماءٍ و الطین سیّد الانبیاء و المرسلین ابی القاسم محمّد خاتم النبیّین و اله الطیبین الطاهرین المعصومین حجج الله علی الخلق اجمعین و کلماته التّامات و الکتاب المبین مظاهر صفات جلاله و جماله الاضهٔ الهادین و اللعّن الدّائم علی اعَدائهم من ألان الی قیام یوم الدّین اَمّا بَعدُ فیقول المحتاج الی عفو ربّه و المفتقرلغفران ذنوبه ابن علیّ بن القاسم المحمّدابادی الجرقویّی الاصبهانی الحسن المیرجهانیّ الطباطبائی لمّا فرغت من تالیف کتابی المسمّی بمصباح البلاغهٔ فیمشکوهٔ الصیّاغهٔ مستدرکا لنهج البلاغهٔ فی جوامع خطب الامام الهمام وصیّ بلافصل الرّسول و زوج البتول والد السّبطین امیرالمؤمنین علیّ بن عابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و کلماته و وصایا و مواعظه و کتبه و حلی بحلهٔ الطبع و صار بحمدالله تعالی و حسن توفیقه کتابا جامعاً فی بابه رأیت ان اؤلّف کلمات سائر الائمهٔ و الحجج صلوات الله علیهم و خطبهم و مواعظهم و وصایاهم و کتبهم و اجمع شئاتها فاسخرت الله سو کّلا ـ علیه و مستمندا منه التمام ما هو املی و رجائی و منیتی و مراد

می لعل الله ان یجعله ذخیرهٔ لیوم فقری و فاقتی و زاداً المعادی و ینفعنی به و بمن استفادمنه فانه ولیّ التوفیق و خیر انیس و رفیق و لقد سمیته بکنُوزالحکم وَفنون الکلم و بوّبته باحدی عشربا بافی اجزاء و ابتدأت اوّلاً ـ بما یتعلق بالامام الثانی و السّبط الاوّل الحجهٔ الممتحن ابی محمّد الحسن المجتبی واحد سیّدی شباب اهل الجنّهٔ صلوات الله علیه و اختمه ان شاءالله بما صدو عن هو فی الکون محور و للممکن مصدر العدل المؤمّل و الحجّهٔالمنتظر الذی من امن به فقد ظفر و من جحده فقد کفر قاطع البرهان و صاحب العصر و الزّمان و خلیفته الرّحمن محمّدبن الحسن العسکری علیه و علی جدّه و جدّته و ابائه افضل الصّلوات و اکمل التحیّآت

ص: ۲

و رأیت ان اترجم کلما جمعتها فی تالیفی هذا ممّا صدرعنهم علیهم السّلام بالفاسیّهٔ ایضاً لکی ینتفع بها اخوانی المؤمنین من العجم و کان نفعه عامّاً و ما توفیقی الاباللہ علیه توکّلت و الیه انیبُ

التَرجمَهٔ بنام خدای بخشنده مهربان و از او یاری میطلبیم هر گونه ستایش و ثنا مخصوص ذات خدائیست که احاطه ندارد بر عظمت و بزرگی و بزرگواری او همه دانشها و درک نمیکند حقیقت جلال او را همه فهمها و ناتوانست همه عقلها از ادراک حقیقت ذات او و عاجز و خسته است همه زبانها از شمردن محامد و صفتهای جلال و جمال او اهل آسمانها و زمین ببندگی کردن برای او به او نزدیک شوند و اقرار بیگانگی او کنند و بخدائی او معترفند و گواهی علمی بپروردگاری او دهند و درود و تحیّت همیشگی بر افتاب تابناک هدایت و برطرف‌کننده تاریکیهای گمراهی و غوایت و کلمه خدای پادشاه بسیار دانا یگانه فرستاده و پیغمبری که وجود او رحت است برای جهانیان و شفاعت کننده است گناهکارانرا در روز جزا و ان کسی است که خبر داده شده و نبیّ بوده در وقتیکه هنوز ادم در میان اب و گل بوده و او است اقا و پیشوای همه انبیا و همه پیغمبران و درود و تحیّت همیشگی بر اهل بیت او باد که پاکان و پاکیزگان و بیگناهانند و حجتهای خدایند بر همه افریدگان و کلمات تامّات الهیه و کتاب واضح کننده حق و حقیقت و مظاهر صفات جلال و جمال خدا و پیشوایان و راهنمایان خلق‌اند و لعن و نفرین همیشگی بر دشمنان ایشان از حال حاضر تا زمان برپا شدن روز قیامت که جزای اعمال هرکسی داده می‌شود باد پس از ستایش و ثنا و درود و تحیّت چنین گوید نیازمند به بخشش پروردگار خود و محتاج امرزش گناهان خود فرزند علی پسر قاسم محمدابادی جرقویه‌ای اصفهانی حسن میرجهانی طباطبائی که چون از تألیف کتاب خودم که مصباح البلاغهٔ نامیده شده بعنوان مستدرک کتاب نهج‌البلاغه که مشتمل است بر خطبه‌ها و کلمات و وصیّتها و پندها و نامه‌های وصیّ بلافصل پیغمبر و شوهر فاطمه اطهر و پدر دو سبط ان بزرگوار امیرمؤمنان علیّ بن ابی‌طالب صلوات الله و سلامه علیه و بتوفیق خدایتعالی کتاب جامعی است در باب خود و بحمدالله بزیور طبع درامد بنظر امد که تألیف کنم و جمع‌اوری نمایم کتاب دیگریرا که مشتمل باشد بر کتاب و خطبهای سایر امامهای یازدهگانه و حجتهای الهیّه صلوات الله علیهم اجمعین و مواعظ و وصایا و نامه‌های ایشان و انها را از کتب پراکنده در یکجا جمع‌آوری کنم فلذا طلب خیر می‌کنم از خدا و مدد میطلبم از او که مرا توفیق دهد برای تمام کردن انچه که امید و ارزوی انرا دارم و تمنا و مقصود من انجام و اتمام انست امید از خداوند متعال که انرا اندوخته و روز تنگدستی و بیچارگی و توشه بازگشت من در قیامت قرار دهد و بسبب ان سود دهد مرا و کسانیکه از ان منتفع میشوند و او است ولیّ توفیق و بهتر انیس و رفیق و این کتاب را بکنوز الحکم و فنون الکلم (گنجهای حکمت و انواع سخنان) نام نهادم و تقسیم بیزده باب نمودم باب اول

ص: ۳

از خطب و کلمات حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام شروع میکنم و بباب یازدهم که خطب و کلمات و نامه‌های حضرت بقیهٔ الله صاحب الزّمان امام دوازدهم شیعیان محمدبن الحسن العسکری ارواح العالمین له الفداء و عجّل الله تعالی فرجه خاتمه میدهم انشاءالله تعالی الحمدالله الذی هدنا لهذا و ماکنا التهدی لولا ان هذانا الله

باب اول امام حسن مجتبی علیه السلام

الباب الاوّلَ فیما بَلغَنا عَن الامام الثانی ابی محمّمد الحَسَن المُجتبی علیه السّلام من خطبه و کلماته و وصایاه و مواعظه و کتبه حسبما روته العامهٔ و الخاصّهٔ فی کتبهم و مؤلفاتهم مِن خطبه علیه السّلام

التی رواها الشیخ الجلیل السعید ابوجعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی الملقب بالصّدوق ره المتوفی سنه ۳۸۱ الهجریهٔ فی کتاب التوحید ص ۳۲ المطبوع فی بمبئی قال حدّثنا محمدبن الحسن بن احمدبن الولید ره قال حدثنا محمّدبن یحیی العطار و احمدبن ادریس جمیعاً قالوا حدثنا محمدبن احمدبن یحیی عن بعض اصحابه رفعه قال جاء رجل الی الحسن بن علی علیهمّاالسّلام فقال له یابن رسول الله (صلی الله علیه واله) صف لی ربّک حتّی کانی انظر الیه فاطرق الحسن علیه السّلام ثم رفع رأسه فقال الحَمدُالله الذی لَم یَکن لهُ اوّلٌ مَغنومٌ و لا اخرٌ مُتناهی وَ لا قبلٌ مذرَکٌ وَ لا بَعدٌ محدوذٌ وَلا امَدٌ تَجییٔ و لا شخصٌ فیُتجزّی و لا اختلافُ صفهٍ فیَتناهی فلا تُدرک العقولُ و اوَهامها وَ لا الفکر و خَطراتِها وَلا الالبابُ و اذهانُها صفته فتقولُ متی و لابُدِیَٔ ممّا ولاظاهرٌ علی ما ولاباطنٌ فیما و لا تارکُ فهَلا خَلقَ الخلقَ فکان بدیئاً بدیعاً ابتدَءَ ما ابتدَعَ و ابتدَعَ ما ابتدَءَ و فعَلَ ما ارادَ ما استزادَ ذلکُمُ الله ربّ العالمین

الترجُمَهٔ یعنی مردی امد نزد امام حسن علیه السّلام و عرضه داشت که ای پسر رسول خدا وصف نما برای من پروردگار خودت را بطوریکه گویا او را میبینم پس حضرت امام حسن علیه السّلام سر خود را بزیر انداخت

ص: ۴

و بعد سر خود را بلند کرد و فرمود ستایش مختص خدائیستکه برای او اوّل معلومی نبوده یعنی منزّه از زمانست و همیشه خدا بوده و اخری نیست برای خدائی او که منتهی به ان شود و بدون قید زمان انتها همیشه خدا خواهد بود و قبل و بعدی در ساحت قدس او راه نـدارد که توان درک قبلیّت و تحدیدی بعدیّت او را نمود و مدّتی برای خدائی او نیست که بسراید و مشخص نیست تا قابل تجزیه باشد و در صفت مختلف نیست تا پایان داشته باشد و همه عقلها و وهمها و فکرها و خاطرات عقول و ذهنا نمیتوانند درک صفت او را کننـد و بگویند کی بود و در کجا است و از چه چیز ابتداء شده و بر بالای چه چیز پیدا و اشکار است و در چه چیز پنهان است و چون و چرا کننـد که چرا نکرد یـا چرا کرد افریـدگانرا ابتـداءً بـدون مادّه و ایجاد کرد انها را بـدون مثال و میکنـد انچه را که میخواهد و اراده میکند انچه را میخواهد زیاد شود اینست خدای شما که پروردگار جهانیانست

وَ مِن خطبه عَلیهِ السّلام کتـاب الاحتجاج تالیف ابی منصور احمـد بن علی بن ابی طالب الطبرسـی ره طبع مبطعـهٔ النعمان فی النجف الاشرف ص ۴۱۸ من الجزء الاوّل قال وروی ان عمروبن العاص قال المعاویهٔ ابعث الی الحسن بن علی فمره ان یصعد المنبر و یخطب الناس فلعلمان یحصر فیکون ذلک مما نعیّره به فی کل محفل منبعث الیه معاویهٔ ما صعده المنبر و قد جمع له الناس و رؤساء اله الشام فحمـدالله الحسن صـلوات الله علیه و اثنی علیه ثم قال ایُّهَاالناسُ مَن عَرَفنی فَاَنا الذی یعرف و مَن لم یَعرفنی فانا الحَسَنُ بن علیّ بن ابی طالبٍ ابن عمّ رَسوُلَ الله اوّلَ المُسلمینَ اسلاماً و امّی فاطمـهٔ بنتُ محمّدٍ رسول الله وَ جَدّی محمّدُبنُ عَبدالله نبیّ الرّحمهِٔ اَنا ابنُ البَشیر النـذیر اَنا ابنُ السّراج المُنیر انا ابنُ بَعثَ رحمتهً للعالمین اَنا ابنُ مَن بُعث الی الجنّ و الاِنس اجمعینَ فقطع علیه معاویـهٔ فقال یا ابامحمّد خلنا من هذا وحدّثنا فی نعت الرّطب اراد بذلک تخحجیله فقال الحسن علیه السّلام نعمَ التمرَ الرّیحُ تنفخُهُ و الحرّ ینضِجُهُ و اللیلُ یبردُهُ و یُطیبُهُ ثمّ اقبل الحسن علیه السلام فرجع فی کلامه الاوّل فقال اَنا ابنُ مستجابالدّعوهِٔ اَنا

ابن

ص: ۵

الشّفیع المطاع انـا ابنُ اوّل مَن ینَقضُّ عن راسِهِ الترابُ انـا ابنُ مَن یقرَعُ لهُ بابُ الجنّةِ فیُفتَحُ لهُ فیَدخُلها انا ابنُ من قاتلَ معهُ الملائکهٔ واحِلَ لهَ المغنَمُ و نُصرَ بـالرّعب من مسیرهٔ شهر فاکثر فی هـذا النوع من الکلام و لم یزل به حتی اظلمت الطنیا علی معاویـهٔ و عرف الحسن من لم ین عرفه من اهل الشّام و غیرهم ثم نزل فقال له معاویـهٔ اما انک یا حسن قـد کنت ترجوان تکون خلیفهٔ و لست هنالک فقال الحسن علیه السّلام

امّا الخَلیفـهٔ فمَن سارَ بسِیرَهٔ رسول الله صـلی الله علیه والِه و عمِلَ بطاعـةِ الله عزّ و جلَّ و لیسَ الخلیفتهُ من سار بالجَور و عطلَ السّنَنَ و اتَخذ الـدّنیا ابا و امّا و عبادَالله خولاً و مالهُ ذولاً ولکِن ذلک امر و ملکٍ اصابَ ملکاً فتمَتع منه قلیلاً و کانَ قـدانقطعَ عنهُ فاتخم لذتهُ و بقیَت علیهِ تبَعُهُ و کانَ کما قالَاللّهُ تعالی و ان ادری لعّلهُ فتنهٔ لکم و متاعٌ الی حین متعناهُم سنینَ ثمّ جاءَهُم ما کانُوا یوُعدونَ و ما اعنی عَنهُم ما کانوا یمَتعوُنَ و اومی بیـده الی معاویهٔ ثم قام فانصـرف فقال معاویهٔ العمرو و الله ما ارادت الا شـینی حین امرتنی بما امرتنی و الله ماکان یری اهل الشّام انّ احـدًا مثلی فی حسَبٍ و لاغیزره حتی قال الحسن (علیه السـلام) ما قال قال عمرو و هـذا شـیء لا یسـتطاع دفنه و لا تغییره لشهرته فی الناس و اتضاحه فسکت معاویهٔ

الترجُمَهٔ در کتاب احتجاج طبرسی که یکی از کتب ممم معتبره است و مؤلف ان یکی از بزرگان علماء و محدّثین قرن

ص: ۶

پنجم تـا اوائـل قرن شـشم اسـلامی است گفته است که چنین روایت شـده که عمروبن العاص بمعاویه گفت بفرست بسوی حسن بن علی و او را فرمان ده که بمنبر بالا رود و برای مردمان خطبه بخواند شاید در سـخن گفتن عاجز شود و باینجهت در هر مجلسی او را سرزنش کنیم پس معاویه بطلب انحضـرت فرسـتاد و او را بر منبر صـعود داد و مردم و رؤساء اهل شام را در نزد او جمع کرد پس ان بزرگوار حمد و ثنای الهی را بجای اورد پس از ان فرمود ایگروه مردمان هرکه مرا میشـناسد من همانکسـی هستم که مرا میشناسد و هرکه مرا نمیشـناسد منم حسن پسـر علی پسـر ابی‌طـالب پسـر عموی پیغمبر خـدا که اول کسـی است از مسـلمانان که دین اسـلام را پذیرفت و مادر من فاطمه دخت رسولخدا صلی الله علیه واله است و جدّ من محمّدبن عبدالله است که پیغمبر رحمت است منم فرزند بشارت دهنـده به نیکوکاران و بیم‌دهنـده به بـدکاران منم فرزند چراغ نوردهنده ادمیان و پریان- پس معاویه کلام انحضـرت را قطع کرد و گفت ای ابامحمّد واگذار ما را از این سـخنان و در وصف رطب سـخن‌گو و مقصود او از این کلام خجالت دادن بانحضـرت بود- پس انجناب فرمود نیکو است خرما باد در او میدمد و حرارت او را میپزاند و شب او را خنک و خشبو میکند- پس رو اورد به سوی مردم و برگرداند رشـته کلام را بسـخنان اوّل و فرمود منم فرزند کسیکه دعای او مستجابست منم فرزند شفاعت‌کننده‌ای که طاعت کرده شـده است منم فرزنـد اول کسـیکه سر از قبر بیرون کنـد و گرد و خاک از سـر او ریخته شود منم فرزند کسـیکه درب بهشت برای او کوبیده گردد تا باز شود برای داخل شدن او در ان منم فرزند کسـیکه بکمک و یاری او فرشـتگان با او قتال کردند و حلال کرده شـد بردن غنیمت برای او و یاری کرده شـد برعب و ترسـی که از مسافت یکماه راه از او در دلهای دشـمنانش میافتاد- پس بسـیاری از اینگونه سـخنان را پیوسـته اداء فرمود که دنیـا در پیش چشم معـاویه تاریـک شـد و هرکسـی از اهـل شام و غیره که حضـرت حسن علیه السّـلام را نشناخته بود شناختند پس انحضرت از منبر فرود امد معاویه گفت ای حسن امید داری که خلیفه باشی ولی تهنیت گفته بان نخواهی شد پس امام حسن علیه السـلام فرمود خلیفه کسـی است که بسـیره رسول خدا صلی الله علیه واله رفتار کند و مطیع فرمان خدای عزّوجل باشد و وخلیفه نیست کسـی که سـیره او جور و سـتمگری است و سنت و روشهای پیغمبر را معطل گـذارده و دنیـا را مـادر و پـدر خود بدانـد و بنـدگان خـدا را ببنـدگی خود بگیرد و مـال خـدا را دولت خود قرار دهـد اینکـار کار پادشاهی است که بملک و سـلطنتی کوتاه برسد و بهره کمی از ان بگیرد و از ان سلطنت بریده و برکنار شود و سنگین شود برای او لـذت ان و باقیمانـده بضـرر او و زر و وبال ان چنانچه خـدایتعالی فرموده ایا نزدک یا دور است شاید که ان امتحانی باشد برایشـما و بهره بردن تا زمان کمی بهره‌مند میکنیم ایشانرا سالهای چندی پس از ان میاید ایشانرا انچه که بان وعده داده میشوند و بینیاز نمیکند ایشان را انچه بهره‌مند شدند از ان- پس حضرت بدست خود اشاره فرمود بطرف

ص: ۷

معاویه و برخواست و از مجلس بیرون رفت انگاه معاویه بعمروعاص گفت بخدا قسم از این پیشنهادی که کردی نخواستی جز زشت کردن مرا بخدا قسم اهل شام و غیره احدیرا در حسب مانند من نمیدانستند تاکنون که حسن گفت انچه را که گفت عمرو گفت این چیزی شد که نمیتوان ازان روپوشی کرد و نمیشود تعبیر داد زیرا که در میان مردمان شهرت یافت و بمردم واضع شد پس معاویه ساکت شد

وَ مِن خطبه علیه السّلام کتاب الاحتجاج ص ۴۲۰ قال و روی عن الشعبی ان معاویهٔ قدم المدینهٔ فقام خطیبا فقال این علیّ بن ابی طالب فقام الحسن بن علیّ فخطب و حمدالله و اثنی علیه ثم قال

اِنهُ لم یِبعث نبیٌّ الاجُعِلَ لهُ وصیٌّ من اهل بیته و لم یکنُ نبیّ الا وَ لهُ عدوٌّ منَ‌المجرمینَ و انَّ علیّاً علیهِ‌السّلام کانَ وصیٍّ رسول الله (صَلیّ الله علیهِ والِه) من بعدِه و انَا ابن علیٍّ و انتَ ابنُ صخر وجَدّکَ حربٌ وجدّی رسولُ الله و امّکَ هِندٌ و امّی فاطمهٔ و جدّتی خدیجَهُ و جَدَّتُکَ نثیلهٔ فلَعَنَ الله الامنا حسَباً و اقدَمنا کفرًا و احمَلنا ذکرًا و اشَدَّنا نفاقاً فقال عامّهٔ اهل المجلس امین فنزل معاویهٔ و قطع خطبهٔ

الترجُمَهٔ در کتاب احتجاج از شعبی روایت شده که معاویه بمدینه امد و بپا ایستاد و خطبه خواند پس گفت کجا است علیّ بن ابیطالب حضرت امام حسن از جابر خواست و حمد خدا را بجا اورد و او را ثنا گفت و خطبه خواند پس فرمود مبعوث نشد هیچ پیغمبری مگر انکه از برای او وصیّیی قرار داده شد و نبود هیچ پیغمبری مگر انکه برای او دشمنی از گناهکاران بود و علی علیه‌السّلام از روی تحقیق وصیّ رسول خدا بود و بعد از او و من پسر علیّ هستم و تو پسر صخری و جدّ تو حرب بود و جدّ من رسول خدا است و مادر تو هند بود و مادر من فاطمه و جدّه من خدیجه بود و جدّه تو نشیله پس خدا لعنت کند هر یک از ما را که حَسَبش لئیم تر و پست‌تر است و کفر او قدیمتر و گمنام‌تر و نفاق او شدیدتر است همه اهل مجلس امین گفتند

ص: ۸

و معاویه خطبه خود را قطع کرد و فرود امد وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام کتاب الحتجاج ص ۴۲۰ قال وروی انه لمّا قدم معاویة الکوفة قیل له انّالحَسَن بن علیّ مرتفع فی انفس النّاس فلوا مرته ان یقوم دون مقامک علی المنبر فتدرکه الحداثة و العیّ فیسقط من انفس النّاس و اعینهم فابی علیهم و ابوا علیه الّا ان یامره بذلک فامره فقام دون مقامه فی المنبر فحمدالله و اثنی علیه ثم قال

اَمّا بَعدُ اَیُّهَا النّاسُ فِانَّکُم لَوطَلَبتُم بَینَ کَذا و کَذا لِتَجِدوا رَجلاً جَدُّهُ نَبیٌّ لَم تَجِدَوا غَیری وَ غَیرَ اَخی و اِنّا اعطَینا صَفقَتَنا هذا الطّاغِیَةَ (واشار بیده الی اعلا المنبر الی معاویة) وَ هُوَ فی مَقام رَسُولِ الله صَلیَّ الله عَلیهِ وَالِه مِنَ المِنبَرِ وَرَاینا حِقنَ دِماءِ المُسلمینَ اَفضَلُ مِن اهراقها وَ ان اَدری لَعَلَّهُ فِتنَةٌ لَکُم وَ متاعٌ اِلی حینٍ (واشار بیده الی معاویة فقال له معاویة ما اردت بقولک هذا فقال) ما اَرَدتُ بِه الّا ما اَرادَ اللهُ عَزَّ و جَلَّ (فقام معایة فخطب خطبة عییته فاحشة فسبّ فیها امیرالمؤمنین علیه السّلام و الصّلوة فقام الیه الحسن بن علی علیه السّلام فقال له و هو علی المنبر) وَیلَکَ یَابنَ اکِلَةِ الاکَبادِ اَوَ اَنتَ تَسُبُّ اَمیرَالمؤمنینَ علَیهِ السّلامُ وَ قَد قالَ رَسُولُ اللهِ صَلیَّ الله عَلَیهِ والِه وَسَلَّمَ مَن سَّبَ عَلِیّاً فَقَد سَبَّنی و مَنَ سَبَّنی فَقَد سَبَّ الله و مَن سَبَّ الله ادخَلَهُ اللهُ نارَ جَهَنّمَ خالِداً فیها مُخَلَّداً وَ لَهُ عَذابٌ مُقیمٌ (ثم انحدرالحسن علیه السّلام عن المنبر و

ص: ۹

دخل داره و لم يصّل بعد ذلك ابدا التّرجَمُة كتاب الاحتجاج ص ۴۲۰ روایتکرده است که چون معاویه بکوفه امد باو گفته شد که حسن بن علی در نفوس اهل کوفه مقام رفیعی دارد اگر فرمان دهی که بر منبر مقامی پست‌تر از مقام تو بایستد و تکلم کند در خود حداثت سن و خستگی و ناتوانی احساس میکند یعنی مهابت تو او را فرو میگیرد و نمیتواند سخن گوید و در سخان خود خطا میکند و مقام او در نفوس مردم پست میشود و از چشمهای ایشان میافتد پس معاویه از پیشنهاد ایشان ابا کرد و ایشان هم از مخالفت معاویه ابا کردند و او را ناچار کردند که باید چنین پیشنهادیرا بپذیرد لذا حضرت امام حسن را گفت که بر منبر بالا رود و یک پلّه پائین‌تر از او بایستد پس انحضرت بر منبر بالاتر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای اورد بعد از ان فرمود ایگروه مردمان اگر شماها طلب کنید در بین مشرق و مغرب یامیان جا برسا و جابلقا مردیرا که جدّش پیغمبر خدا باشد غیر از من و برداردم نخواهید یافت ما دست بیعت خدا باین طاغیه (تجاوزکننده از حدّ خود) دادیم (در حالیکه اینکلام را میفرمود اشاره کرد بطرف بالای منبر بسوی معاویه) که در عرشه منبر در جای رسول خدا صلی الله علیه واله قرار گرفته چون دیدم که

حفظ خونهای مسلمانان افضل است از ریخته شدن خونهای انان و نمیدانم شاید امتحانست برای شماها و بهره‌مندی کمی است تا زمانی کوتاه (و شاره فرمود بدست خود بسوی معاویه پس معاویه گفت از اینسخن چه اراده‌ای کردی فرمود) اراده‌ای نکردم جز انرا که خدای عزّوجل اراده کرده معاویه از جا برخواست و خطبه خسته‌کننده زشتی بیان کرد و در بیانات خود دشنام داد امیرمؤمنان علیه الصّلوة و السّلام را پس حضرت امام حسن از جا بلند شد ورو کرد بمعاویه و فرمود وای برتو ای پسر خورنده جگرها (مراد انحضرت هندجگرخوار مادر معاویه است که جگر حمزه سیّدالشهداء را خائید) تو دشنام میدهی امیرمؤمنان را و حال انکه رسول خدا صلی الله علیه واله و سّلم فرمود هرکه علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هرکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و هر که خدا را دشنام دهد خدا او را در اتش جاویدانی جهنم دراورده در انجا جانوید خواهد ماند و برای اوست عذاب و شکنجه پایدار همیشگی پس انحضرت از منبر بزیر امد و بخانه خود رفت و بعد از اذان هرگز در انمحل نماز نگذارد

وَ مِنْ خُطبَه عَلَیه السّلام المجلّد العاشر من کتاب بحارالانوار للعلّامهٔ المجلسی اعلی الله مقامه فی باب کیفیهٔ مصالحهٔ الحسن بن علی علیهماالسّلام معاویهٔ نقلتها عن النسخهٔ المطبوعهٔ نفقهٔ امین الضرب ص ۱۱۱ و قد نقلها عن عبدالحمیدبن ابی الحدید قال قال اند روی ابوالحسن المدائنی قال سئل معاویهٔ الحسن بن علیّ بعد الصّلح ان بخطب النّاس فامتنع فنا شده ان یفعل فوضع له کرسیّ فجلس علیه ثم قال اَلحَمدُللهِ الذّی

ص: ۱۰

تَوَحَّدَ فی مَلِکه و تَفَرَّدُ فی رُبُوبِیَّتِه یؤتِی المُلکَ مَن یَشاء و یَنزِعُه کَمن یَشاءُ وَ الحَمدُللهِ الّذی اَکرَمَ بِنا مؤمنکُم و اَخرَجَ مِنَ الشِّرکَ اوّلَکم وَ حَقَنَ دِماءَ اخِرکُم فَبَلاءُنا عِندَکُم قدَیماً وَ حَدیثاً اَحسَنُ البَلاءِ ان شَکَرتُم اَوکَفَرتُم اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ رَبَّ عَلیٍّ کانَ اَعلَمَ بِعَلِیٍّ حینَ قَبَضَهُ اِلَیهِ وَلَقَدِاخْتَصَّهُ بِفَضلٍ لَن تَعهَدُ وا بِمِثلِه وَ لَن تَجِدوُا مِثلَ سابِقَتِه فُهَیهاتَ هَیهاتَ طالَ ما قَلَبتُم لَه الاُمورَ حتّی اَغلاهُ اللهُ عَلَیکُم وَ هُوَ صاحِبُکُم غَزاکُم فی بَدرٍ وَ اَخَواتِها جرَعَکُم رَنَقاً وَ سَقاکُم عَلَقاً وَ اَذَلَّ رِقابَکُم و شَرَفَکُم بریقِکُم فَلَستم بِمَلُومینَ علی بُعضِه و ایمُ الله لاتَری اُمَّةُ مُحمَّدٍ حَظّاً ما کانَت سادَتُهُم و قادَتُهُم فی بنی‌اُمَیَّةُ وَلَقَد وَجَّهَ اللهُ اِلَیکُم فِتنَةً لَم تَصُدُّوا عَنها حتّی تُهلِکُوالطاعَتِکُم طَواغیتِکُم وَ انضِواءِکُم اِلی شَیاطینِکُم فَعِندَاللهِ اَحتَسِبُ مامَضی و ما یَنتَظَرُ مِن سُوءِ رَغبَتِکُم وَ حیفِ حِلمِکُم ثمَّ قالَ یا اهَلَ الکوفَةِ لَقَد فارَقَکُم فی الاَمِس سَهمٌ مِن مرامِی الله صایِبٌ عَلی اَعداءِ الله نکالٌ عَلی فُجّارِ قُرَیشٍ لَمْ یَزَل اخِذاً بِحَناجِره جاثِماً عَلی اَنفسِها لَیسَ بالمَلُومَةِ فی اَمرِاللهِ وَ لا بالسِّرقَةِ فی مالِ الله وَلا

ص: ۱۱

بالفَروُقَةِ فی حَربِ اَعـداءِاللهِ اَعطیَ الکِتـابَ خواتیمَهُ وَ غَرائِمَهُ دَعاهُ فَاَجابَهِ وَ قادَهُ فَاَتَبَعَهُ لاتَاخُـذُهُ فِی اللهِ لَومـةُ لأئمٍ فَصَـلَواتُ الله عَلَیهِ وَ رَحمَتُهُ

اَلتَّرجُمَـهُ یعنی درخواست کرد معاویه از حضـرت امام حسن علیه السّـلام بعد از انجام کار صـلح که انحضـرت برای مردمان خطبه‌ای بخوانـد انجنـاب امتنـاع فرمود قسم داد حضـرت را که خواهش او را بپـذیرد پس کرسـی‌ای گـذارده شـد و انحضـرت بالای کرسـی نشـست و فرمود سـتایش مخصوص خدائیست که یگانه است در ملک خود و تنها است در پروردگاری خود میدهد ملک را بهر که میخواهـد و میگیرد انرا از هر که میخواهد و حمد مختص خدائیست که گرامی داشت بوجود ما ایمان اورندگان شـما را و بیرون برد از شـرک پیشینیان شما را و حفظ کرد خونهای بازماندگان شما را پس امتحان ما در نزد شما از کهنه و تازه نیکوتر امتحانیست خواه شکرگـذاری کنیـد یا کافر شوید ایگروه مردمان پروردگار علیّ بحال علی داناتر است زمانی که جان او را گرفت و او را مخصوص گردانیـد بفضـیلتی که مانند ان معهود نبوده و هرگز سابقه‌ای برای ان نخواهید یافت پس چه بسـیار دور است کارها را برای او زیر و رو کردید تا اینکه خدا او را بر شما برتری داد و حال انکه او یار شما و رفیق ششما بود در بدر و سایر غزوات با شما جنگید و جرعه کدورت را بر شـما چشانید و خون بسته بشما خورانید و گردنهای شما را ذلیل و خوار کرد و شربت غصّه به کام شماها ریخت اگر کینه او را در دل بگیرید ملامتی بر شما نیست سوگند یاد میکنم بذات خدا که تا زمانیکه بنی امیّه رؤسا و زمامدار امّت محمّدند این امت بهره‌ای نخواهنـد بـدر و از روی تحقیق خدا فتنه‌ایرا متوجّه شـما کرده که از خود نمیتوانید دور و منع کنید انرا تا وقتیکه هلاک شویـد و این بجهت فرمانبرداری و اطاعت کردن شـما است از بتهایتان (یعنی بنی امیّه) و میل کردن شـما بسوی شـیطانهاتان پس نزد خدا طلب خیر میکنم از انچه که گذشـته است و انچه انتظار ان کشیده میشود از بدمیلی شما و ناقص بودن عقلهاتان پس اذان فرمود ای اهل کوفه دیروز تیرهای خـدا که اصابت میکرد بر دشـمنان خـدا از میان شـما مفارقت کرد و او مـدافع و قویّ بود بر فجّار قریش همیشه گیرنـده بود گلوی انها را شـیر درنـده‌ای بود در برابر انها در امتثال امر خـدا از ملامت باک نداشت و دزد مال خدا نبود و در محـاربه بـا دشـمنان خـدا فزع کننـده و بیمنـاک نبود تـا اینکه کتـاب عمر خود را پایان داد و دین خود را اداء کرد و دعوت خـدا را اجابت فرمود و قائـد مرک او را کشانیـد بسوی حق پس او را پیروی کرد و در راه خـدا ملامت ملامت کننـده در او تأثیری نبخشـید درود پی در پی همیشگی و رحمت خدا بر او باد

وَ مِنْ خُطَبِه عَلیَه السّلام المجلد العاشر من البحار فی باب کیفیهٔ مصالحهٔ الحسن ص ۱۰۸ روی عن فرات بن ابراهیم انه قال قال معاویه للحسین

ص: ۱۲

بعد الصّلح اذکر فضلنا فحمد الله و اثنی علیه و صلیّ علی محمّد النبّی و اله ثم قال مَن عَرَفَنی فَقَد عَرَفَنی وَ مَن لَمْ یَعرفنی فَاَنَا الحَسَنُ ابنُ رَسُولِ اللهِ اَنَا ابنُ البَشیرِالنَّذیرِ اَنَا ابنُ المُصطفی بالرِّسالَهِ اَنَا ابنُ مَن صَلَّت عَلَیه الملائِکَهُ اَنَا ابنُ مَن شُرِّفَت بِهِ الاُمَّهُ اَنَا ابنُ مَن کانَ جَبرَئیلُ السَّفیرَ مِنَ اللهِ اِلیهِ اَنَا ابنُ مَن بُعِثَ رَحمَهً لِلعالَمینَ (فلم یقدر معاویهٔ یکتم عداوته و حسده فقال یا حَسَن علیک بالرّطب فانعته لنا قال نَعَم یا معاویهٔ) اَلرّیحُ تَلقَحُهُ و الشَّمسُ تَنفِخُهُ وَالقَمَرُ یُلَوِّنُهُ وَالحَرُّ یَضِجُهُ وَالّلیلُ یَبردُهُ (ثم اقبل منطقه فقال) اَنَا ابنُ المُستَجابِ الدُّعوَهِ اَنَا ابنُ مَن کانَ مِن رَبّه کَقابِ قَوسَینِ اَوادنی اَنَا ابنُ الشَّفیعِ المُطاعِ اَنَا ابنُ مَکَّهَ و مَنَی اَنَا ابنَ مَن خَضَعَت لَهُ قُرَیشٌ رَغماً اَنَا ابنُ مَن سَعَدَ تابِعُهُ و شَقی خاذِلُهُ اَنَا ابنُ مَن جُعِلَت لَهُ الارضُ طَهُوراً و مَسجِداً اَنَا ابنُ مَن کانَت اَخبارُ السَّماءِ اِلَیه تَتری اَنَا ابنُ مَن اَذهَبَ اللهُ عَنهُمُ الرّجسَ وَ

طَهَّرَهُم تَطهیراً (فقال معاویهٔ اظنّ نفسک یا حسن تنازعک الی الخلافهٔ فقال) وَیلَکَ یا مُعاوِیَهُ اِنَّماَ الخَلیفَتهُ مَن سارَ بِسیَرهِ رَسُولِ الله و عَمِلَ بِطاعَهِ الله و اَعَمری اِنّا لاَعَلامُ الهُدی و مَنارُ التُّقی وَ لکِنَّکَ یا مُعاوِیَهُ مِمّن اَبارَ السُّنَنَ و اَحیَا البِدَع و

ص: ۱۳

اتَّخَذَ عِبادَاللهِ خَولاً وَ دینَ اللهِ لَعِباً فَکانَ قَد اَخمَلَ ما اَنتَ فیهِ فَعِشتَ و بَقِیَت عَلَیکَ تَبعاتُهُ یا مُعاوِیَهُُ و اللهِ لَقَد خَلَقَ اللهُ مَدینَتَینِ اِحداهُما بِالمَشرِقِ و الاُخری بالمَغرِبِ اِسماهُما جابَلقا و جابُلسا ما بَعَثَ اللهَ الیهِما اَحَداً غَیرَ جَدّی رَسولِ الله صلّی الله عَلیهِ وَالِه (فقال معاویهٔ یا ابا محمّد اخبرنا عن لیلهٔ القدر قال) نَعَم عَن مِثلِ هذا فَاَسئَل اِنَّ اللهَ خَلَقَ السَّمواتِ سَبعاً وَ الاَرَضینَ سَبعاً و الجِنَّ مِن سَبعٍ وَ الاِنسَ مِن سَبعٍ فَتَطلُبُ مِن لَیلَهٔ ثَلاثٍ و عِشرینَ الی لَیلَهٔ سَبعٍ و عِشرینَ (ثم نَهَمَنَ)

اَلتَّرجُمَهٔ علامه مجلسی اعلی الله مقامه در جلد دهم بحارالانوار در باب کیفیت صلح حضرت امام حسن علیه السّلام از فرات بن ابراهیم روایتکرده که معاویه بعد از صلح بانحضرت عرضه داشت که فضیلت و برتری ما را بر دیگران ذکر کن پس انحضرت حمد و ثنای خدا را یاد کرد و درود فرستاد بر پیغمبر خدا محمّد و اهلیبت او و فرمود هر که مرا میشناسد میشناسد و هر که مرا نمیشناسد منم حسن فرزند رسول خدا منم فرزند کسی که مژده دهنده است نیکوکارانرا بثواب و ترساننده است بدکارانرا بعذاب و عقاب منم فرزند برانگیخته شده به پیغمبری منم فرزند کسیکه فرشتگان بر او درود فرستند منم فرزند کسی که این امّت باو شرافت یافتند منم فرزند کسی که جبرئیل از جانب خدا باو فرستاده شد منم فرزند کسی که مبعوث شد تا رحمت باشد برای تمام جهانیان (پس معاویه نتوانست حَسَد و دشمنی خود را کتمان کند گفت ای حسن برای ما از وصف رطب بگو) اری ایمعاویهٔ باد انرا تلقیح میکند افتاب انرا خوشبو میکند ماه انرا ونک میدهد شب انرا سرد و خنک میکند (پس به سخنان قبل خود برگشت و فرمود) منم کسی که دعای او مستجابست منم فرزند کسی که از طرف خدا بآسمانها بالا رفت و بمقام ام قاب قوسین اوادنی رسید منم فرزند شفاعت کننده‌ای که اطاعتکرده شده منم فرزند مکّه و منی من فرزند کسی که قرییش از ترس

ص: ۱۴

او ذلیل شدنـد و بینیهایشان بخاک مالیـده شـد من فرزند کسـی که هر که پیروی از او کرد سـعادت یافت و هر که مخالفت فرمان او کرد بدبخت شد منم فرزند کسی که زمین برای او سجده گاه و پاک کننده قرار داده شد منم فرزند کسی که پیوسته خبرهای اسمانی باو میرسـید منم فرزنـد کسـی که خـدا هرگونه پلیدیرا از انها برد و پاک و پاکیزه کرد انها را در کمال پاکی و پاکیزه کرد انها را در کمـال پـاکی و پـاکیزگی (پس معاویه گفت ای حسن همچه گمان میکنیم که نفس تو با تو منازعه میکنـد و میخواهی خلیفه باشـی انحضـرت فرمود) وای بر تو ایمعاویه جز این نیست که خلیفه پیغمبر باید کسـی باشد که بسیره و روش پیغمبر رفتار کند و بطاعت و فرمانبرداری خـدا عمل نمایـد و بجان خودم قسم است که مائیم نشانهای هدایت و محل نور پرهیزکاری ولیکن توایمعاویه از کسانی هستی که فاسـد و نـاچیز و باطل میکننـد و میمیراننـد روشـهای پیغمبر را و زنـده میکننـد بـدعتها را و بنـدگان خـدا را ببنـدگی خود میگیرنـد و دین را بازیچه خود قرار میدهنـد توضـعیف و ناتوان و مانـده خواهی شـد و وزور و وبال ان برای تو باقی خواهد ماند ای معاویه بخدا قسم که خدا

افریـده است دو شـهری را که یکی در طرف مشـرق است و یکی در طرف مغرب که نـام انهـا جابلسا و جابلقا است خـدا بسوی انها کسـیرا به پیغمبری نفرسـتاد مگر جـد من رسول خـدا صـلی الله علیه واله را (پس معاویه گفت ای ابا محمـد ما را از شب قـدر خبرده فرمود) اری از مانند این از من بپرس خدا شـماره اسمانها را که افریده هفت قرارداده و زمینها را نیز هفت افتریده و جنّ را از هفت و انس را نیز از هفت افریده پس طلب میکنی از شب بیست و سوّم تا شب بیست و هفتم را (پس از جا برخواست)

وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّـِلام کتاب الرشاد للشـیخ المفید محمدبن محمد بن النعمان العکبری البغدادی المطبوع بالحجر سنهٔ ۱۳۲۵ الهجریهٔ القمریهٔ ص۱۶۹ قـال روی ابومحنف لوط بن یحیی قـال حّـِدثنی اشـعث بن سور عن ابی اسـحق السّبیعی و غیر قالوا خطب الحسن بن علی علیهما السّـِلام فی صـیجهٔ اللیلهٔ الّتی قبض فیها امیرالمؤمنین علیه السّلام فحمدالله و اثنی علیه و صلّی علی رسول الله صلی الله علیه واله ثم قال لَقَد قُبِضَ فی هذِهِ اللّیلَهِٔ رَجُلٌ لَم یَسـبِقهُ الاَوّلوُنَ بعَمَلٍ وَ لایدرکُهُ الاخِروُنَ بِعَمَلٍ لَقَد کانَ یُجاهِدُ مَعَ رَسولِ اللهِ فَیَقیهِ بِنَفسِه وَ کانَ رَسُولُ اللهِ صـلّیَ الله عَلَیهِ والِه یُوَجِّهُهُ برایَتِه فَیَکنِفُهُ جَبرئیلُ عَن یَمینِه و میکائیلُ عن شِـمالِه وَلا یَرجِعُ حتّی یَفتَحَ اللّهُ علی یَـدَیهِ وَ لَقَد تَوَفّی عَلیهِالسّلامُ فی اللّیلَهٔ الَتی

ص: ۱۵

عُرِّجَ فیها بِعیسَی بنِ مَریَمَ وَ فیها قُبِضَ یُوشَعُ بنَ نُونٍ وَصِیُّ مُوسی عَلَیه السّلام وَ ما خَلَّفَ صَفراءُ و لابَیضاءُ الّا سَبعَماءَ دِرهَم فُضِلَت عَن عَطائِه اَراد اَن یَبتاعَ بَها خادِماً لِاَهلِه (ثمّ خنقته العبرهْ فبکی و بکی النّاس معه ثم قال) اَنَا ابنُ البشیرِ اَنَا ابنُ النَّذیرِ اَنَا ابنُ الدّاعی الیَ اللهِ باِذنِه اَنَا ابنَ السِّراجِ المُنیر اَنَا مِن اَهلّ بَیتٍ اَذهَبَ اللهُ عَنهُمُ الرّجسَ و طَهَّرَهُم تَطهیراً اَنَا مِن اهلِ بیتٍ فَرَضَ اللهُ مَوَدَّتَهُم فی کِتابِه فَقالَ تَعالی قل لا اَسئلُکُم عَلَیهِ اجراً الّا المَوَدَّةَ فی القُربی وَ مَن یَقتَرِف حَسَنَةً نَزِدلَهُ فیها حسناً فالحَسَنَةُ مَوَدَّتُنا اَهلُ البُیتِ (ثم جلس) (اَلتَّرجُمَهْ) در کتاب ارشاد شیخ مفید از ابی محنف لوط بن یحیی بسند خود از جمعی روایتکرده که گفتند خطبه خواند حضرت امام حسن علیه‌السّلام در صبحج ان شبیکه امیرالمؤمنین علیه بدرجه رفیعه شهادت رسید حمد و ثنای خدا را بجا اورد و درود بر پیغمبر و ال او فرستاد پس ازان فرمود که در اینشب مردی از دنیا رفت که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند در عمل و پسینیان هم بپایه عمل او نخواهند رسید کسی بود که جهاد میکرد با پیغمبر خدا و انحضرترا نگاهداری میکرد بجان خود و پیغمبر خدا او را بجنگها میفرستاد و پرچمدار پیغمبر بود و جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپ او و او را حمایت میکردند و برنمیگشت مگر اینکه خدا فتح و فیروزی را به دو دست او قرار میداد و در مثل چنین شبی عیسی بن مریم باسمان بالا برده شد و یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السّلام از دنیا رفت و اینمرد یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اندوخته‌ای از طلا و نقره بعد از خود باقی نگذارد مگر هفتصددرهم که از عطای او زیاد امده بود و اراده داشت با انوجه خدمتگذاری برای اهل خود خریداری کند (پس گریه راه گلوی انحضرت را گرفت و گریه کرد و مردمان هم با او گریستند بعد از ان فرمود) منم فرزند مژده‌دهنده منم فرزند بیم‌دهنده منم فرزند خواننده مردم بسوی خدا منم فرزند چراغ نور دهنده منم از خانواده‌ای که خدا هر پلیدی را از انها برده و پاك و پاکیزه کرده ایشانرا بکمال پاك و پاکیزگی منم از خانواده‌ایکه واجب کرده

ص: ۱۶

است خـدا دوست داشـتن ایشان را بر تمام جهانیان و به پیغمبر خود فرموده که بگو مزد پیغمبری خود را از شـما بهیچوجه نمیخواهم غیر از دوست داشـتن خویشاونـدان من و فرمـوده کسـیکه کسب خـوبی کنـد زیـاده میکنم خـوبی او را پس مراد از خـوبی محّبت و دوستی ما اهل بیت است (پس انحضـرت بجای خود نشست) وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام المجلد الثانی من کتاب المناقب لمحمد بن علی بن شهراشوب المازندرانی طبع طهران ص۱۵۲ عن المنهال بن عمرو انه قال سـئل الحسن علیهالسّـلام ان یصعد المنبر و ینتسب فصَعَدَ فحمدالله و اثنی علیه ثّم قال اَیُّهَا النّاسُ مَن عَرَفَنی وَ مَن لَم یعرفنی فَسَا بُیِّنُ لَهُ نَفسـی بَلدی مَکَّةُ و مَنَی وَ اَنَا ابنَ المَروَةِ و الصَّفا وَ اَنَا ابنُ النَبیِّ المُصـطَفی وَ اَنـا ابنُ مَن عَلَـا الجِبـالَ الرّواسـی و اَنـا ابنَ مَن کَسـا محـاسِنَ وَجهِه الحَیاءُ اَنَا ابنُ فاطِمَـةَ سَیِّدَةِ النِّساءِ اَنَا ابنُ قَلیلاتِ العُیُوبِ نَقیّاتِ الجُیُوبِ (و اذّن المؤذن فقال اشـهد ان لااله الّا الله اشهد انّ محمّدا رسول الله فقال المعاویة) اَبی اَم اَبُوکَ فَاِن قُلتَ لَیسَ بِاَبی فَقَـد کَفَرتَ وَ ان قُلتَ نَعَم فَقَـد اَقرَرتَ ثُمَّ قالَ اَصـبَحتُ قُرَیشٌ تَفتَخِرُ عَلیَ العَرَبِ بِاَنَّ مَحمّـداً مِنها وَ اَصـبَحتِ العَرَبُ تَفتَخِرُ عَلَی العَجَمِ بِاَنَّ محمّـداً مِنهـا وَ اَصـبَحَت العَجَمُ تَعرِفُ حَقَّ العَرَبِ بِانَّ محمّـداً مِنها یَطلُبُونَ حَقَّنا وَ لایَرُدُّونَ اِلَینا (اَلتَّرجُمَـهُ) ابن شـهر اشوب مازنـدرانی در جلـد دوم منـاقب از منهـال بن عمرو روایتکرده که درخواست شـد از حسن بن علی علیهالسّـلام که بر منبر بالاـ رود و نسب خود را بیان کند بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای

خدا را بجا اورد بعد از ان فرمود هرکه مرا میشـناسد بشـناسد و هر که مرا نمیشـناسد و هرکه مرا نمیشناسد نسب خود را برای او بیان میکنم شـهر من مکّه است و منی و منم فرزند مروه و صفا و منم فرزند پیغمبر مصطفی منم فرزند انکسی که برکوههای بلند بالا رفته منم فرزند انکسی که لباس

ص: ۱۷

حیا بر روی خود پوشیده منم فرزند فاطمه سیّده زنان منم فرزند زنهائیکه عیبهایشان کمست و امین و دارای عفت بوده‌اند (چون کلام انحضرت باینجا رسید مؤذن اذان گفت و گفت اشهد ان لااله‌الّا الله اشهد انّ محمّدا رسول الله پس فرمود) ایمعاویه ابا محمّد پدر من است یا پدر تو اگر بگوئی پدر من نیست کافر شدی و اگر بگویی پدر منست اقرار کردی (پس فرمود) صبح کرد قریش درحالیکه بر همه عرب مفتخر است که محمّد از ایشان است و صبح کرد عرب در حالیکه مفتخر است برعجم که محمد از ایشان است و صبح کرد عجم در حالتیکه حق عرب را میشناسند که محمّد از ایشان است حق ما را میطلبند و بما رد نمیکنند وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام فی المناقب ایضاً ص ۱۵۱ عن محمدبن سیرین قال انّ علیّا علیه السّلام قال لابنه الحسن اجمع النّاس فاجمعوا فاقبل و خطب النّاس فحمدالله و اثنی علیه و تشهد ثم قال اَیُّهَا

النّاسُ انّ اللهَ اختارَنا لَنفسِهِ وَارتَضانا لِدینِهِ وَاصطَفانا عَلی خَلقِهِ وَ اَنزَلَ عَلَینا کِتابَهُ وَ وَحیَهُ وَ اَیمُ الله لایَنقُصُنا اَحَدٌ مِن حَقِّنا شَیئاً اِلّا انتَقَصَهُ اللهُ مِن حَقّه فی عاجِلِ دُنیاهُ و اخِرَتِه ولایَکُونُ عَلَینا دولَةٌ الّا کانت لَنَاالعاقِبَتهُ وَ لَتَعمَلُنَّ بَنَاهُ بَعدَ حینٍ ثنم قول فجمع بالناس و بلغ اباه فقبّل بَینَ عینیه ثم قال بابی و امّی ذریّهٔ بعضها من بعض و الله سمیع علیم اَلتَّرجُمَهٔ در کتاب مناقب از محمد بن سیرین روایتکرده که علیّ علیه‌السّلام بفرزند خود حسن فرمود که با مردمان نماز جمعه بخوان چون مردمان جمع شدند انحضرت رو اورد بجانب انها و خطبه خواند حمد و ثنای خدا را بجای اورد و شهادتین گفت پس از ان فرمود ایگروه مردمان خدا ما را اختیار کرده است برای خود و خوشنود ست از ما برای دین خود و برگزیده است ما را بر افریدهای خود و نازل کرده است بر ما کتاب و وحی خود را سوگند یاد میکنیم خدای را که کم نمیکند از ما احدی چیزی از حق ما را مگر اینکه کم میکند خدا از حق او در دنیای شتابنده او و اخرت او و برای ما قلب و انقلابی پیش نمی‌اید مگر اینکه عاقبت خیر برای ما است و

البته خبر انرا بعد از زمانی خواهید دانست (پس از منبر بزیر امد و نماز جمعه را با مردمان بجای اورد چون خبر بامیرمؤمنان رسید بوسید

ص: ۱۸

میان دو چشم او را و فرمود پـدر و مادرم فدای ذریّه‌ای که بعض انها از بعض دیگرند یعنی همه از یکنورند و خدا شـنوا است گفتار ایشـانرا و دانـا است بکردار ایشانوَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام المجلـد العاشـر من کتاب البحار ص ۹۷ عـن فرات بن ابراهیم عن احمـد بن القسم معنعنـاً عن ابی الجـارود قـال سـمعت ابا جعفر یقول قال علیّ بن ابی طالب للحسن علیهما السّلام قم الیوم خطیباً و قال لامّهات اولاده فمن فاسـمعن خطبهٔ ابنی قال فحمد الله و صلیّ علی النبیّ ثم قال ما شاءَ اللّهُ اَن یَقولَ ثم قال اِنَّ اَمیرالمُؤمنینَ عَلَیه السّلامُ فی بابٍ وَ مَنزِلٍ مَن دَخَلَهُ کانَ امِناً و مَن خَرَجَ مِنهُ کانَ کافِراً اَقُولُ قَولی وَ اَستَغفِرُاللّهَ العَظیمَ لی وَلَکُم و نزل فقام علیّ علیه السّلام یقبّل راسه و قال بابی انت و امّی ثم فرء ذریّهٔ بعضـها من بعض و الله سـمیع علیم التّرجَمُهٔ در جلد دهم بحارالانوار مسند از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایتکرده که فرمود روزی علیّ بن ابی طالب بحبضرت امام حسن فرمود که برخیز امروز

خطبه‌ای بخوان و بزنان مادران اولاد خود فرمود که برخیزید و بشـنوید خطبه فرزندم را (فرمود) پس حمد کرد حضـرت مجتبی خدا را و درود فرسـتاد بر پیغمـبر صـلّی الله علیه واله و گفت انچه را که خـدا میخواست بگویـد پس فرمود که امیرمؤمنـان علیه‌السّلام در دربـار و خانه ایست که هر که دران دربار و خانه داخل شود ایمن است از عـذاب خـدا و هرکه خارج شود از ان کافر است میگویم گفتار خود را و امرزش میطلبم از خـدای بزرگ برای خودم و برای شـماها (پس نشـست و امیرمؤمنان از جای برخواست و سـر او را بوسیدو این ایه را قرائت کردم ذُریّهٌ بَعضُها مِن بَعضٍ و اللّهُ سَمیعٌ علیمٌ وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام المجلد العاشـر من البحار ص ۹۷ عن فرات بن ابراهیم عن ابیجعفر الحسـنی و الحسن بن عیاش معنعناً عن جعفربن محمّد قال قال علیّ بن ابی طالب علیه السّلام یا بنی قم فـاخطب حتّی اسـمع کلامـک قال یا ابتا کیف اخطب و انا انظر الی وجهک اسـتحیی منک قال فجمع علیّ بن ابی طالب علیه السّلام امّهات اولاده ثم تواری عنه حیث یسمع کلامه فقام الحسن فقال اَلحَمدلِلهِ الواحِدِ بِغَیرِ تَشبیهٍ الدّائِمِ بِغَیرِ تَکوینٍ القائِمِ بِغَیرِ کَلفَهٍ الخالِقِ بِغَیرِ مَنصَبَهٍ المَوصُوفِ

بَغَیرغایَهٍ المَعروفِ بَغَیرِ مَحدِودیَّهٍ العَزیزِ لَم یَزَل

ص: ۱۹

قدیماً فی القِدَم وَ دَعَتِ القَلوُبُ لِهَیبَتِه وَ ذَهِلَت العُقُولُ لِعِزَّتِه وَ خَضَعَتِ الرِّقابُ لِقُدرَتِه فَلَیسَ یخطُرُ عَلی قَلبِ بَشَرٍ مَبلَغُ جَبَروتِه وَلا یَبلُغُ النّاسُ کَنهَ جَلالِه ولایَفصَحُ الواصِفونَ مِنهُم لکُنهِ عَظَمَتِه و لاتَبلُغُهُ العُلَماءُ بِاَلبابِها و ال اهَلُ التَّفُکُّرُ بِتَدبیرِ امُوُرِها اَعلَمُ خَلقِه بِه الّذی بالحَدِّ لایَصِفُهُ یُدرِکُ الاَبصارُ و لایُدرِکُهُ الاَبصار وَ هُوَ اللّطیفُ الخَبیرَ اَمّا بَعدُ فَاِنَّ عَلیّاً بابٌ مَن دَخَلَهُ کانَ مُؤمِناً وَ مَن خَرَجَ مِنه کانَ کافِراً اَقُولُ قَولی هذا وَ اَستَغفِرُاللهَ العَظیمَ لی وَلَکُم فقام علیّ بن ابی طالب علیه السّلامُ وَ قَبّلَ بَینَ عینیه ثم قال ذُرّیَةٌ بَعضُها من بعض و الله سمیع علیم (التّرجَمۀ) در جلد دهم بحارالانوار نیز از فرات بن ابراهیم بسند خود از حضرت صادق علیه‌السّلام روایتکرده که فرمود علی‌بن ابی طالب بفرزند خود حسن علیهماالسّلام که ای پسرک من بخرخیز خطبه‌ای بخوان تا کلام تو رابشنوم عرضه داشت که ای پدر چگونه خطبه بخوانم و بصورت تو نگاه کنم از تو حیا میکنم پس جمعکرد علیّ بن ابی طالب علیه السّلام

مادر های فرزندان نخود را و خود را مخفی داشت تا بشنود کلام حسن را حضرت حسن از جا بلند شد و فرمود ستایش مختص خدای یگانه‌ایست که شبیه ندارد و همیشه خدا بودئه بدون انکه کسی او را ایجاد کرده باشد پایداریست بدون مشقت بخودی خود افریننده‌ایست بدون تعب و رنج وصف کرده شده‌ایست که اوصاف او پایان ندارد شناخته شده‌ایست بدون حد و تعریف قدیم بالذاتی است که همیشه بوده است و دلها از هیبت او ترسانست و گردنها در پیشگاه قدرت او ذلیل و خوار است مبلغ جبروت او در هیچ دلی خطور نمیکند و هیچ بشری اندازه‌گیری انرا در خاطر خود نمیتواند بگذراند و مردمان بکنه جلال او نمیتوانند رسید وصف کنندگان عاجزند از وصف کنه عظمت و بزرگی او و همه دانایان با عقلهائی که دارند و همه صاحبان فکر با تدبیرهائی که در امور دارد حقیقت عظمت او را نمیتوانند درک کنند داناترین خلق او

ص: ۲۰

باو کسانی هستند که او را محدود ندانند و بحدّ وصف نکنند درک میکند چشمها را و هیچ چشمی او را درک نخواهد کرد و او است لطیف و با خبر از سرائر و ضمار هرکسی و از همه مصنوعات و مخلوقات خود خبر دارد (پس از حمد و ثنای خدا از روی تحقیق علی دریست که هرکه از این در داخل شود مؤمن است و هر که از این در بیرون رود کافر است میگویم اینسخن را که گفتار من است و از خدای بزرگ طلب امرزش مینمایم برای خودم و برایشما (پس علی علیه السّلام از جا برخواست و میان دو چشمان انجناب را بوسید و فرمود ذریه‌ایست که بعض ان از بعض دیگر است یعنی همه انها یکنورند و خدا شنوا و دانا است.

وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام المجلد العاشر من البحار ص ۹۹ عن کتاب العدد قال قیل طعن اقوام من اهل الکوفهٔ فی الحسن بن علی فقالوُا انّه عیّ لایقوم بحجّهٔ فبلغ ذلک امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فدعَا الحسن فقال یابن رسول الله ان اهل الکوفهٔ قد قالوا فیک مقالهٔ اکرهها قال و ما یقولون یا امیرالمؤمنین قال یقولون ان الحسن بن علیّ عیّ اللسان لایقوم بحجّهٔ و المنبر حاضر فاصعد علیه فاخبر النّاس فقال یا امیرالمؤمنین لا استطیع الکلام و انا انظر الیک فقال امیرالمؤمنین انی متخلّف عَنکَ فناد انّ الصّلواهٔ جامعهٔ فاجتمع المسلمون فصَعَدَ المنبر فخطب خطبهٔ بلیغهٔ و جیزهٔ فضّج المسلمون بالبکاء ثم قال اَیُّهَا النّاسُ اعقِلوُا عَن رَبِّکُم اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اصطَفی ادَمَ وَ نُوحاً وَ الَ ابراهیمَ وَ الَ عِمرانَ عَلَی العالَمینَ ذُرِّیَّهً بَعضُها مِن بَعضٍ وَ اللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ فَنَحنُ الذُّرِّیَّهُ مِن ادَمَ وَ الاُسرَهُ مِن نُوحٍ وَ الصَّفوَهُ مِن اِبراهیمَ وَ السُّلالَهُ مِن اِسمعیلَ وَ الٌ مِن مُحمَّدٍ نَحنُ فیکُم کَاسماءِ المَرفُوعَهِ وَ الاَرضِ المَدحُوَّهِ وَالشَّمسِ الضّاحِیَهِ وَ کَالشَّجَرَهِ الزّیتُونَهِ لاشَرقِیَّهٍ وَ لاغَربِیَّهٍ الّتی بُورَکَ زَیتُهَا النَّبیُّ اَصلُها وَ عَلِیٌّ فَرعُها وَ نَحنُ وَ اللهِ ثَمَرَهُ تِلکَ الشَّجَرَهِ فَمَن تَعَلَّقَ بَغُصٍ مِن اَغصانِها نَجی وَ مَن تَخَلَّفَ عَنها فَاِلیَ النّارِ هَوی فقام امیرالمؤمنین من اقصی النّاس یسحب ردائه من خلفه حتی علا المنبر مع الحسن فَقبَّلَ

ص: ۲۱

بین عینیه ثم قال یابن رسول الله اثبت عی القوم حجّتک و اوجبت علیهم طاعتك فویل لمن خالفک اَلتَّرجُمَـهُ در جلد دهم بحار از کتاب عدد روایتکرده که جمعی از اهل کوفه در حق حسن بن علیّ طعن زدند و گفتند که او عاجز است در سخن گفتن و قائم بحجّت یعن لایق امامت نیست اینخبر به امیرمؤمنان علیه‌السّلام رسید پس حضرت امام حسن را خواست و فرمود ای پسر پیغمبر اهل کوفه درباره تو سخن گفته‌اند که مرکوه خاطر من است عرضکرد مگر چه گفته‌اند فرمود گفته‌اند حسن عاجز است در سخن گفتن و قائم بحجت نیست اینک منبر حاضر است برخیز بر مبر بالا رو و مردمانرا خبردار کن بحجّت بودن خود عرضه داشت که یا امیرالمؤمنین من در برابر شما قادر به سخن گفتن نیستم کنایه از این که حیا مانع سخن گفتن من است فرمود من بعقب میروم که مرا نبینی پس نداکن که مردم جمع شوند چون مسلمانان جمع شدند انحضرت بر منبر بالا رفت خطبه مختصری خواند در نهایت بلاغت که همه مسلمانان صداها را بگریه بلند کردند بعد از ان فرمود ایگروه مردمان از پروردگار خودتان عقل بخواهید زیرا که خدای عزّوجل برگزید برسالت ادم و نوح و ال ابراهیم و ال عمران را بر همه جهانیان ذریّه‌ای هستند که بعضی از انها از بعض دیگرند و خدا شنوا و دانا است پس مائیم از ذریّه ادم و مائیم معروفین از ال نوح و برگزیدگان از ال ابراهیم و سلالم اسمعیل و از ال محمد مادر میان شما بمنزله اسمان بلند و زمین غلطان و افتاب روشن مرتفع و مانند درخت زیتونم در حد اعتدال و استواء کوفه مشرقی هستیم و نه مغربی که برکت داده شده است روغن ان و اصل و ریشه ان پیغمبر است و فرع و شاخه ان علی است و ما قسم بذات خدا میوه این درختیم پس کسیکه دست اویز خود قرار دهد یکی از شاخهای این درخت را نجات میبابد از عذاب خدا و کسیکه از ان عقب‌نشینی کند در اتش میافتد) پس امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از عقب مردمان از جای خود بلند شد و ردای خود را از عقب بر زمین میکشید تا امد و بر منبر بالا رفت و میان دو چشم امام حسن را بوسید و فرمود ای پسر پیغمبر ثابت کردی حجّت بودن بر اینجماعت و واجب کردی برایشان طاعت خود را پس وای بر کسانی که با تو مخالفت کنند وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِ‌السّلام المجلد العاشر من البحار ص ۹۹ عن کتاب جامع الاخبار و الامالی للشیخ المفید عن اسمعیل بن محمّد الابناری عن ابراهیم بن محمد الارزی عن شعیب بن ایّوب عن معاویهٔ بن هشام عن سفیان عن هشام بن حسّان قال سمعت ابامحمّد

الحسن بن علیّ یخطب النّاس بعد البیعهٔ له بالامر فقال نحنُ حِزب اللهِ الغالِبُونَ وَ عِترَهُ رَسوُلِهِ الاَقرَبوُنَ و اَهلُ بَیتِهِ الطَّیِّبونَ الطّاهِرونَ وَ احَدُ الثَّقَلَینِ الّذَیَن خَلَّفَهُما رَسوُلُ اللهِ (صلیَّ اللهُ عَلَیهِ والِه) فی اُمَّتِه وَ التالی کِتابِ

ص: ۲۲

اللهِ فیهِ تَفصیلُ کُلِّ شَیءٍ لَایاتیهِ الباطِلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لا مِن خَلفِه فَالمُعَوَّلُ عَلَینا فی تَفسیره لانَتَظَنّا تَاویلَهُ بَل نَتَیَقَّنُ حقایِقَهُ فَاَطیعُونا فَاِنَّ طاعَتَنا مَفروُضَةٌ اِذکانَت بِطاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَّلَ وَ رَسُولِه مَقرُونَةً قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنوا اَطیعُوا اللهَ و اَطیعُوا الرّسِولَ وَ اوُلِی الامرِ مِنکُم فَاِن تَنازعتُم فی شَیءٍ فَرُدُّهُ اِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ وَ لَو رُدُّوهُ اِلَی الرَّسولِ و اوُلِی الاَمرِ مِنهُم

لَعَلِمَهُ الّذینَ یَستَنبِطوُنَهُ مِنهُم وَاُحذِّرُکُمُ الاِصغاءَ لِهِتافِ الشَّیطانِ فَاِنَّهُ لَکُم عَدُوٌ مُبینٌ فَتَکُونوا اَولِیاءَهُ الّذینَ قالَ لَهُم لا غالِبَ لَکُمُ الیَومَ مِنَ النّاسِ وَ اِنّی جارٍ لَکُم فَلَما تَراءَتِ الفِئیانِ نَکَصَ عَلی عَقَبیهِ وَ قالَ اِنّی بَریءٌ مِنکُم اِنّی ارَی مالاتَرَونَ فَتُلقُونَ اِلیَ الرِّماحِ وَ زرًا وَ اِلیَ السُّیُوفِ جَزَرًا وَ لِلعُمُدِ حَطمًا وَ لِلسِّهامِ غَرَضًا ثُمَّ لا تَنفَعُ نَفسًا ایمانُها لَم تَکن امَنَت مِن قَبلُ اوَ کَسَبَت فی ایمانِها خَیرًا اَللُّغات قال العلامة المجلسی ره قال الجوهری التّظنّی اعمال الظنّ واصله التظنّن ابدل من احدی النونات یاء و قوله الوزر محرکة الجبل المتبع و کلّ معقل و الملجا و المعتصم و الوزربالکسر الاثم و الثقل الکاده الکبیرة و السّلاح و احمل الثقیل و وزر الرجل غلبه و الاظهر انّه الوزبا لتحریک ای تکونون معاقل للرماح تاوی الیکم و یحتمل ان یکون بالکسرای الوزرکم و لاثمکم او الحال انکم کالحمل الثقیل و قال الجوهری

ص: ۲۳

الجزور من الابل یقع علی الذکر و الانثی و الجمع الجزور و السّباع اللحم الذی تاکله یقال ترکوهم جزراً بالتحریک اذا قتلوهم و الجزر ایضا الشاهٔ السیمنهٔ و قال الجزری فیه ابشر بجزرهٔ سیمنته ای شاهٔ صالحهٔ لان تجزرای تذبح للاکل و منه حدیث الضحیّته فانما هی جزرهٔ اطعمها اهله و تجمع علی جزر بالفتح و منه حدیث موسی و السّحرهٔ حق صارت حبالهم للثعبان جزرا و قد تکسر الجحیم انتهی و لاظهر انه بالتحریک و الحکم الکسر و خاص بالیابس و صعدهٔ حطم ککسرما تکسر من الیبس ذکره الفیروزابادی و العَمَد بالتحریک و بضمتین جمع العمودای تحطکم و تکسرکم العمد و نصب الجمیع بالحالیّهٔ ان قرء فتلقون علی بناء المجهول و یحتمل التمیز و بالمفعولیهٔ ان قرء علی بناء المعلوم اَلتَّرجُمَهٔ در جلد دهم بحار از جامع الاخبار و امالی شیخ مفید مسند روایتکرده از هشام بن حسّان که گفت شنیدم از ابی محمّدحسن بن علی بعد از اینکه مردمان با او بیعت کردند بخلافت و قیام بامر خطبه‌ای خواند و فرمود مائیم گروه خدا یعنی لشکر خدا که غلبه کننده‌ایم بر دشمنان او مائیم عترت پیغمبر که از همه کس باو نزدیکتریم مائیم خانواده‌ای که پاکان و پاکیزگانیم از هر نقص و عیب و پلیدی و زشتی مائیم یکی از دو متاع نفیس گرانبهائیکه پیغمبر از خود باقی گذارد در میان امت مائیم تالی و جفت کتاب خدا که دران بیانشده تفصیل هرچیزی و باطل و ناسحی دیگر در برابر ان و پس از ان نخواهد امد و تفسیران بعهده ما واگذار شده و در تأویل ان مابگمان وحدث سخن نمیگوئیم بلکه از روی یقین حقایق انرا میدانیم و میگوئیم پس فرمانبردار ما باشید که طاعت و فرمانبرداری از ما بر شما واجب شد و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او محمّد را و صاحبان امریکه از شما هستند یعنی امامهائی که بعد از پیغمبر قائم بامرند بنصب خدا و تعیین پیغمبر پس اگر منازعه کردید در چیزی ردّ کنید نزاع خود را بسوی خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان او که اگر ردّ کردید نزاع خود را بسوی ایشان هراینه میدانند حکم انرا کسانیکه استنباط میکنند انحکم را از ایشان و شما رامیترسانم از گوش دادن بصداهای شیطان زیرا که او دشمن واضحی است برای شما که اگر گوش بصداهای او دهید از دوستان او خواهید بود که بایشان گوید که امروز هیچ کس از مردمان بر شما غالب نخواهد شد و من پناه دهنده شمایم و چون دو دسته با هم روبرو شدند یعنی دسته حق که اولیاء رحمانند با دسته باطل که اولیاء شیطانند در مقابل یکدیگر ایستاد شیطان بعقب برمیگردد و باولیاء خود میگوید که من از شما بیزارم و میبینم انچه را که شماها نمیبینید پس هدف نیزها و تیرها خواهید شد و جایگاه شمشیرها و چوب خشک شکسته میشوید و اگر درانحال ایمان بیاورید از ایمان خود نفع نخواهید دید زیرا که هیچ نفسی از ایمان خود نفع نمیبرد هرگاه از پیش ایمان نیاورده باشد یا کسب خیری در ایمان خود نکرده باشد

ص: ۲۴

وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام المجلّد العاشر من البحار ص ۱۰۰ عن کتاب نصوص المعجزات عن الحسین بن سعید الخزاعی عن الجلودی عن الجوهری عن عتبهٔ عن الضحّاک عن هشام بن محمّد عن ابیه قال لمّا قتل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام رقی الحسن بن علی علی المنبر فاراد الکلام فخنقته العبرهٔ فقعد ساعهٔ ثم قام فقال اَلحَمدُللهِ الّذی کانَ فی اَوَّلِیّتِه وحدانِیًّا وَ فی اَزَلِیَّتِه مُتَعَظِّماً بِالهِیَّته (بالهَیبَهِٔ) مُتَکبِراً بِکِبریائِه وَ جَبَروُتِه اِبتَدَءَ مَا ابتَدَعَ وَ اَنشَأَ ما خَلَقَ عَلی غَیرِ مِثالٍ کانَ سَبَقَ مِمّا خَلَقَ رَبُّنَا اللَّطیفِ بِلُطفِ رُبوُبِیَّته وَ بِعِلم خَبَره فَتَقَ وَ بِاحِکام قَدرَته خَلَقَ جَمیعَ ما خَلَقَ فَلا مُبَدّلَ لِخَلقِه وَلا مُغَیِّر لِصُنعِه وَلامُعَقِبَ لِحُکمِه وَلا رادّ لِاَمرِه وِلا مُستَراحَ عَن دَعوَتِه خَلَقَ جَمیعَ ما خَلَقَ وَلا زَوالَ

لِمُلکِه وَلا اِنقطاعَ لِمُدَّتِه فَوقَ کُلِّ شَیءٍ عَلا وَ مِن کُلِّ شَیءٍ دَنی فَتَجَلّی لِخَلقِه مِن غَیرِ اَن یَکُونَ یُری وَ هُوَ بِالمَنظَرِ الاَعلی اِحتَجَبَ بِنوُرِه وَ سَما فی عُلُوِّه فَاستَتَرَ عَن خَلقِه وَ بَعَثَ اِلَیهم شَهیدًا عَلَیهِم وَ بَعَثَ فیهِمُ النَّبیّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنذِرینَ لِیَهلِکَ مَن هَلَکَ عَن بَیِّنَهٍٔ وَ یَحیی مَن حَیَّ عَن بَیِّنَهٍٔ وَ لِیُعَقِّلَ العِبادُ عَن رَبِّهِم ما جَهِلوُهُ فَیَعرِفُوهُ بِرُبُوبِیّتِه بَعدَ ما اَنکَرُوهُ وَ الحَمدُلله الَّذی اَحسَنَ الخِلافَهَٔ عَلَینا اَهلَ البیتِ وَ عِندُه نَحتَسِبُ

ص: ۲۵

عَزانا فی خَیرالاباءِ رَسُولِ اللهِ (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه) وَ عِندَ اللهِ نَحتَسِبُ عَزانا فی اَمیرالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السّلام وَ لَقَد اُصیبَت بِهِ الشَّرقُ وَ الغَربُ وُ اللهِ ما خَلَّفَ دِرهَمًا وَ لا دینارًا اِلّا اَربَعَماَةَ دِرهَم اَرادَ اَن یَبتاعَ لِاَهلِه خادمًا وَ لَقَد حَدَّثَنی حَبیبی جَدّی رَسُولُ اللهِ صَلَّی الله عَلَیهِ وَالِه اِنَّ الاَمرَ یَملِکُهُ اِثنی عَشَرَ اِمامًا مِن اَهل بَیتِه وَ صَفوَتِه ما مِنّا اِلّا مَقتُولٌ اَو

مَسمُومٌ ثم نزل عن منبر فدعابن ملجم لعنه الله فاتی به قال یا ابن رسول الله استبقنی اکن لک واکیفک امر عدّوک بالشّام فعلاه الحسن بسیفه فاستقبل

السّیف بیده فقطع خنصر ثم ضربه ضربته علی یافوخه فقتله لعنهٔ الله علیه الترجُمَهٔ در جلد دهم بحارالانوار از کتاب نصوص المعجزات بسند خود از هشام بن محمد از پدرش روایت کرده که گفت بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حضرت امام حسن علیه‌السّلام بر مبر بالا رفت چون خواست سخن بگوید گریه گلوی او را گرفت پس ساعتی بنشست و بعداز ان ایستاد و فرمود ستایش مختص خدائیست که در اولیّت خود یکتا بود و در هستی همیشگی خود بخدائی خود بزرگ و در کبریائی و جبروت خود متکبر بود اغاز ایجاد و صنع فرمود و افرید افریدگانرا بدون مانند و مثالی که پیش از ان باشد پروردگار ما لطیفی استکه بلطف پروردگاری و بدانش و خبرویّت خود بیرون اورد از نیستی همه هستیها را و بقدرت محکمه خود افرید همه انچه را که افرید و کسی نیست که بتواند خلق او را تبدیل کند یا صنع او را تغییر دهد یا حکم او را تعقیب کند یا فرمان او را رد کند یا از قید دعوت او راحت باشد افریده و میافریند انچه را که افریده و میافریند ملک او زوال ندارد و مدّت افرینش او قطع نخواهد شد برتر و بالاتر است بر هرچیزی و نزدیکتر است از هرچیزی برای خلق خود جلوه کرده بدون اینکه دیده شود و حال انکه او

در نظرگاه بالاتر است محتجب است بنور خود و متعالی است بعلّو شأن خود و پوشیده است از انظار مخلوق خود و برانگیخته است برای خلق خود کسی را که برانها گواه باشد و مبعوث کرد در میان ایشان انبیائی را که مژده دهنده ثواب او باشند بنیکوکاران و بیم دهنده از عذاب و عقاب او باشند بر منکران و بدکرداران تا هلاک شود هر که هلاک میشود از روی حجّت و دلیل و زنده جاوید شود هر که زنده میشود از روی حجّت و دلیل و تا اینکه عاقل و از جهل برکنار شود و بشناسند پروردگار

ص: ۲۶

خود را پس از انکه منکر او بوده ستایش مختصّ خدائیستکه احسان کرد برما اهل بیت جانشینی و خلافت را و در پیشگاه او تحمّل و بردباری میکنیم ماتم خود درا در فقدان بهترین پدران رسولخدا صلی الله علیه واله و در پیشگاه او صبر و شکیبائی میکنیم ماتم خود را در مفارقت امیرمؤمنان علیه السّلام که شرق و غرب در عزای او مصیبت زده و اندوهناکند بذات خدا سوگند انجناب بعد از خود درهم و دیناری باقی نگذارد مگر چهارصد درهم که میخواست بدان خدمتگذاری برای کسان خود خریداری کند و هراینه حدیثکرد مرا حبیب من جدّم رسول خدا صلی الله علیه واله که امر خلافت را مالک میشوند دو ازده نفر امام از اهل بیت من

و برگزیدگان از ایشان نیست از ما امامان احدی مگر اینکه یا کشته میشود یا مسموم میشود یعنی زهر داده میشود (پس از منبر بزیر امد و ابن ملجم را در پیش خود خواند انملعون را اوردند عرضه داشت که ای پسر رسول خدا مرا باقی بگذار برای خود تا کار دشمن تو را که در شام است تمام کنم یعنی معاویه را بکشم پس حضرت امام حسن شمشیر خود را برای کشتن او بلند کرد ان لیعن دست خود را در برابر شمشیر حضرت گرفت انگشت کوچک او قطع شد حضرت ضربت دیگر بر کاسه سراو زد و ارا کشت لعنت خدا بر او باد وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام المجلد العاشر من البحار ص ۱۰۵ عن کتاب الاحتجاج لاحمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی و عن کتاب العدد للشیخ رضیّ الدین علیّ بن یوسف بن المطهّر الحلّی اخی العلامهٔ الحلّی رحمه الله عن سلیم بن قیس قال قام الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام علی المنبر حین اجتمع معاویهٔ فحمدالله و اثنی علیه ثم قال اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ مُعاوِیَهَٔ زَعَمَ اَنّی رَاَیتُهُ لِلخِلافَهِٔ اَهلًا وَ لَم اَرَ نَفسی لَها اَهلًا وَ کَذِبَ مُعاوِیَهُٔ اَنا اَولَی النّاسِ فی کِتابِ اللهِ وَ عَلی لِسانِ نَبِیءِاللهِ فَاُقسِمُ بِاللهِ لَو اَنَّ النّاسِ بایَعُونی وَ اَطاعُونی وَ نَصَرونی لَاَعطَتهُمُ السَّماءُ قَطرَها وَ الاَرضُ بَرَکَتَها وَ لَما طَمِعَت فیها یا مُعاوِیَهُٔ وَ قَد قالَ رَسُولُ الله صَلیّ الله عَلَیه وَالِه مَا وَلّت اُمَّهٌٔ اَمرَها رَجُلًا قَطُّ وَ فیهِم مَن هُوَ اَعلَمُ مِنهُ الّا لَم یَزَل اَمرُهُم یَذهَبُ سَفالًا حَتّی یَرجِعُوا الی مِلَّهِٔ عَبَدَهِٔ العِجلِ وَ قَد تَرَکَ بَنو اِسرائیلَ هرُونَ وَ اعتَکَفُوا عَلَی العِجلِ وَ هُم یَعلَمُونَ اَنَّ هرُونَ

ص: ۲۷

خَلیفَةُ مُوسی وَ قَد نَرَکَتِ الاُمَّةُ عَلِیًّا وَ قَد سَمِعتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیه وَالِه یَقُولُ لِعَلِیٍّ اَنتَ مِنّی بِمَنزِلَةِ هرُونَ مِن مُوسی غَیرَ النُّبُوَّةِ فَلا نَبِیَّ بَعدی وَ قَد هَرِبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیه وَالِه مِن قَومِه وَ هُوَ یَدعُوهُم اِلَی اللهِ حَتّی فَرَّ اِلَی الغارِ وَ لَو وَجَدَ عَلَیهِم اَعوانًا ما هَرِبَ مِنهُم وَ لَو وَجِدتَ اَنَا اَعوانًا ما بایَعتُکَ یا مُعاوِیَةُ وَ قَد جَعَلَ اللهُ هرُونَ فی سَعَةٍ حینَ استَضعَفُوهُ وَ کادُوا یَقتُلُونَهُ وَ لَم یَجِدا عَوانًا وَ قَد جَعَلَ اللهُ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیه وَالِه فی سَعَةٍ حینَ فَرّ مِن قَومِه لِما لَم یَجِد اعوانًا وَ کَذلِکَ اَنَا وَ اَبی فی سَعَةٍ مِنَ اللهِ حینَ تَرَکَتنا الاُمَّةُ وَ بایَعَت غَیرَنا وَ لَم نَجِد اعَوانًا وَ اِنَّما هِیَ السُّنَنُ وَ الاَمثالُ یَتبَعُ بَعضُها بَعضًا اَیُّهَا النّاسُ لَو التَمَستُم فیما بَینَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ لَم تَجِدُوا رَجُلًا مِن وُلِد نَبِیّ غَیری وَ غَیرَ اَخی اَلتَّرجُمَهٔ در جلد دهم بحار از کتاب احتجاج و کتاب عدد از سلیم بن قیس هلالی

روایتکرده که گفت بپاخواست حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام هنگامیکه با معاوه مجتمع بودند و بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان جاری کرد بعد از ان فرمود ایگروه مردمان معاویه چنین گمان میکند که چون من او را لایق خلافت دانستم و خودم را لایق ان ندانستم خلافت را باو واگذار کردم دروغ میگوید معاویه من اولی‌ترم از مردمان بخلافت بر ایشان در کتاب خدا و بزبان پیغمبر خدا بخدا سوگند یاد میکنم که اگر مردمان با من بیعت کرده بودند و مرا اطاعت و یاری کرده بودند اسمان باران خود را بر انها میبارید و زمین برکات خود را ظاهر میکرد

ص: ۲۸

و هراینه تو طمع دران نمیکردی ایمعاویه رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود والی امر امّت نمیشود هرگز مردی که در میان ایشان کسی از او داناتر باشد مگر انکه امران امّت رو به پستی میرود تا برگردند بملّت گوساله‌پرستان بنی اسرائیل هرون را ترک کردند و دور گوساله را گرفتند و حال انکه میدانستند که هرون خلفه است از موسی این امّت هم علی را واگذاشتند و حال انکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله که بعلیّ میفرمود که تو از جانب من بمنزله هرون هستی از جانب موسی در همه چیز غیر از پیغمبری زیرا که بعد از من پیغمبری نیست و فرار کرد پیغمبر از قوم خود و حال انکه انها را میخواند بسوی خدا و

فراراً در غار رفت او اگر یاوری برای خود می‌یافت برای دفاع از خود فرار نمیکرد من هم اگر برای خود یارانی می‌یافتم ایمعاویه با تو بیعت نمیکردم چون هرون را ضعیف و ناتوان کردند خدا برای او گشایش داد نزدیک بود او را بکشند برای انکه یاوری نداشت همچنین خدا برای پیغمبر صلی الله علیه واله گشایشی قرار داد هنگامیکه از قوم خود فرار کرد و برای او یار و یاوری نبود و برای من و پدرم نیز خدا گشایشی داد زمانیکه امّت ما را واگذاشتند و یار و یاوری نداشتیم اینگونه روشها و مانند انها پی در پی از برای بعضی بر بعض دیگر بوده است ای گروه مردمان اگر طلب کنید در میان مشرق و مغرب نخواهید یافت مردی را که از اولاد پیغمبر باشد جز من و برادرم وَ مِن خطبه عَلیهِ السّلام فی کتاب امالی لابن الشیخ فی مجلس یوم الجمعهٔ الحادیعشر من صفر سنهٔ ست او سبع و خمسین و اربعمأهٔ و هو المجلس العشرون منه قال حدّثنا الشیخ ابوجعفر محمدبن علیّ الطّواسی رضی الله عنه قال اخبرنا جماعهٔ عن ابی المفضّل قال حدَثنا ابوالعبّاس احمد بن محمدبن سعید بن عبدالرّحمن الهمدانی بالکوفهٔ رسالته قال حدّثنا محمدبن المفضّل بن ابراهیم بن قیس الاشعری قال حدّثنا علی بن حسّان الواسطیّ قال

حدّثنا عبدالرحمن بن کثیر عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه علی بن الحسین علیهم السّلام قال لمّا اجمع الحسن بن علیّ علیهما السلام علی صلح معاویهٔ خرج حتّی لقاه فلمّا اجتمعا قام معاویهٔ خطیباً فصعد المنبر و امر الحسن علیه السّلام ان یقوم اسفل منه بدرجهٔ ثم تکلّم معاویهٔ فقال ایّها الناس هذا الحسن بن علیّ و ابن فاطمهٔ رأنا للخلافهٔ اهلا و لم یرنفسه لها الها و قد اتانا لیبایع طوعا ثم قال قم یا حسن فقام الحسن عیه السّلام فخطب فقال الحَمدُ لِله المُستَحمِدِ بالا لاءِ وَ تَتابعُ النَّعماءِ وَ صارِفِ الشَّدائِدِ وَ البَلاءِ عِندَ الفُهَماءِ وَ غَیرِ الفُهَماءِ المُذعِنینَ مِن عِبادِه لِامتِناعِه بِجَلالِه وَ کِبریائِه وَ عُلُوِّه عَن لحُوقِ الاوَهامِ بِبَقائِه المُرتَفَع عَن کُنه ظِنانَهِٔ المِخلُوقینَ مِن اَن تُحیطَ

ص: ۲۹

بِمَکنُونِ غَیبِه رَوِّیاتُ عُقُولِ الرائینَ وَ اَشهَدانَ لااِلهَاِلّااللهُ وَحدَهُ فی رُبُوبِیَّةِ وُجُودِه وَ وَحدانِیَّتِه صَمَدًا لاشَریکَ لَهُ فَردًا الاظَهیرَ لَهُ وَ اَشهَد اَنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ اصطَفاهُ وَ انتَجَبهُ وَ ارتَضاهُ وَ بَعَثَهُ داعِیًا اِلَی الحَقِّ وَ سِراجًا مُنیرًا وَ

لِلعِبادِ مِمّا یَخافُونَ نَذیرًا وَ لِما یَامَلُونَ بَشیرًا فَنَصَحَ لِلاُمَّةِ وَ صَدَعَ بِالرِّسالَةِ وَ اَبانَ لَهُم درَجاتِ العِمالَةِ شَهادَةً

عَلَیها اَماتَ وَاحشَرَ وَ بِها فِی الآجِلَةِ اَقَربَ وَ اَخبَرَ وَ اَقُولُ مَعشَرَ الخَلائِقِ فَاسمَعُوا وَلَکُم اَفئِدَةٌ وَ اَسماعٌ فَعُوا اِنّا اَهلُ بَیتٍ اَکرَمَنَا اللهُ بِالاِسلامِ وَ اختارَنا وَاصطَفانا وَ اجتَبانا فَاَذهَبَ عَنّا الرِّجسَ وَ طَهَّرَنا تَطهیرًا وَ الرِّجسُ هُوَ الشَّکُّ فَلانَشُکُّ فِی اللهِ الحَقَّ وَ دینَهُ اَبَدًا وَ طَهَّرَنا مِن کُلِّ اَفَنٍ و عَیَبِهِ مُخلَصینَ اِلی ادَمَ نِعمَةً مِنهُ لَم یَفتَرِقَ النّاسُ قَطُّ فِرقَتَینِ اِلّاجَعَلَنَا اللهُ فی خَیرِهِما فَاَدَّتِ الاُمُورُ وَ اَفضَتِ الدُّهُورُ اِلی اَن بَعَثَ اللهَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللهُ عَلَیه وَالِه لِلنُّبُوَّةِ وَ اختارَهُ لِلرِّسالَةِ وَ اَنزَلَ عَلَیهِ کِتابَهُ ثُمَّ اَمَرَهُ بِالدُّعاءِ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَکانَ اَبی علیهِ السَّلامُ اَوَّلَ مَنِ استَجابَ لله تَعالی وَ لِرَسُولَه صَلَّی اللهُ عَلَیه وَالِه وَ اَوَّلَ مَن امَنَ وَ صَدَّقَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ قَد قالَ الله

ص: ۳۰

تَعالی فی کِتابِهِ المنْزَل عَلی نَبیِّهِ المُرسَلِ اَفَمَن کانَ عَلی بَیِّنَۀٍ مِن رَبِّه وَ یَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ فَرَسُولُ اللهِ الَّذی عَلی بَیِّنَۀٍ مِن رَبِّه وَ اَبِیَ الَّذی یَتلُوهُ وَ هُوَ شاهِدٌ مِنهُ وَ قَد قالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیه وَالِه حینَ اَمَرَهُ اَن یَسیرَ اِلی مِکَّۀَ وَ المَوسَم بِبَرائَۀٍ سِر بِها یا عَلِیُّ فَاِنّی اُمِرتُ اَن لا یَسیرَ بِها اِلّا اَنَا اَو رَجُلٌ مِنّی وَ اَنتَ هُوَ یا عَلِیُّ فَعَلِیٌ مِن رَسُولِ اللهِ وَ رَسُولُ اللهِ مِنهُ وَ قالَ لَهُ نَبِیُّ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَالِه حینَ قَضی بَینَهُ وَ بَینَ اَخیهِ جَعفَرِبنِ اَبی طالِبٍ عَلَیهِمَا السَّلامُ وَ

مَولاهُ زَیدِبنِ حارِثَۀَ وَ اَبنِه حَمزَۀَ اَمّا اَنتَ یا عَلِیُّ فَمِّنی وَ اَنَا مِنکَ وَ اَنتَ وَلیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی فَصَدَّقَ اَبی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَالِه سابِقًا وَ وَقی بِنَفسِه ثُمَّ لَم یَزَل رَسُولُ ثِقَۀً بِه وَطُمانینَۀً اِلَیهِ لِعِلمِه بِنَصیحَتِه للهِ وَ لِرَسُولِه وَ اِنَّهُ اَقرَبُ المُقَرَّبینَ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِه وَ قَد قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ السّابِقونَ السّابِقوُنَ اوُلئِکَ المُقَرَّبُونَ وَ کانَ لَهُ سابِقَ السّابِقینَ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اِلی رَسُولِه صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ اَقرَبَ الاَقرَبینَ وَ قَد قالَ اللهُ تَعالی

ص: ۳۱

لایَستَوی مِنکُم مَن اَنفَقَ مِن قَبلِ الفَتحِ وَ قاتَلَ اوُلئِکَ اَعظَمُ دَرَجَهً فَاَنی کانَ اَوَّلَهُم اِسلامًا وَ ایمانًا وَ اَوَّلَهُم اِلَی اللهِ وَ رَسُولِه هِجرَهً وَ لَحوُقًا وَ اَوَّلَهُم عَلی وُجدِه وَ وُسعِه نَفَقَهً قالَ سبُحانَهُ وَ الّذینَ جاءُوا مِن بَعدِهِم یَقُولُونَ رَبَّنَا اغفِرلَنا وَ لِاخوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالایمانِ وَ لاتَجعَل فی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذینَ امَنوُا رَبَّنا اِنَّکَ رَءُوفٌ

رَحیمٌ فَالنّاسُ مِن جَمیعِ الاُمَمِ یَستَغفِرُونَ لَهُ لِسَبقِه اِیّاهُم اِلَی الایمانِ بِنَبِیِّه صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ ذلِکَ اِنَّه لَم یَسبِقهُ اِلَی الایمانِ بِه اَحَدٌ وَ قَد قالَ اللهُ تَعالی و السّابِقُونَ الاَوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرینَ وَ الاَنصارِ وَ الَّذینَ اتّبَعُوهُم بِاِحسانٍ فَهُوَ سابِقُ جَمیعَ السّابِقینَ فَکَما اَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَ السّابِقینَ عَلیَ المُتَخَلِّفینَ وَ المُتَاَخِّرینَ فَکَذلِکَ فَضَّلَ سابِقُ السّابِقینَ عَلَی السّابِقینَ وَ قَد قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اجَعَلتُم سِقایَهَ الحاجِّ وَ عِمارَهَ المَسجِدِ الحَرام کَمَنَ امَنَ بِاللهِ وَ الیَومِ الاخِرِ وُ المُجاهِدِ فی سَبیلِ اللهِ حَقًّا وَ فیهِ نَزَلَت هذِهِ الایَهُ وَ کانَ مِمَّن استَجابَ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه عَمُّهُ حَمزَهٌ وَ جَعفَرُبنُ عَمِّه فَقُتِلا شَهیدَینِ رَضِیَ اللهُ عَنهُما فی قَتلی کَثیرهً مَعَهُما مِن اَصحابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ

ص: ۳۲

عَلَيهِ وَالِه فَجَعَلَ اللهُ حمزَةَ سَيِّدَ الشُّهَداءِ مِن بَينِهِم وَ جَعَلَ لِجَعفَرَ جَناحَينِ يَطيرُ بِها مَعَ المَلائِكَةِ كَيفَ يَشاءُ مِن بَينِهِم وَ ذلِكَ لِمَكانِهِما مِن رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه وَ مَنزِلَتِهِما وَ قِرابَتِهِما مِنهُ وَ صَلىّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه عَلى حَمزَةَ سَبعينَ صَلوةً مِن بَينِ الشُّهَداءِ الَّذينَ استَشهَدُوا مَعَهُ وَ كَذلِكَ جَعَلَ اللهُ تَعالى نِساءَ النَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه لِلمُحسِنَةِ مِنهُنَّ اَجرَينِ وَ لِلمُسيئَةِ مِنهُنَّ وِزرَينِ ضِعفَينِ لِمَكانِهِنَّ مِن رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه وَ جَعَلَ الصَّلوةَ فى مَسجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهِ عَلَيهِ وَالِه بِاَلفِ صَلوةٍ فى سايِرِ المَساجِدِ اِلّا مَسجِدِ خَليلِه اِبراهيمَ عَلَيهِ السَّلامُ بِمَكَّةَ وَ ذلِكَ لِمَكانِ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه مِن رَبِّه وَ فَرَضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الصَلوةَ عَلى نَبِيِّه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه عَلى كافَّةِ المُؤمنينَ فَقالُوا يا رسولَ اللهِ كَيفَ الصَّلوةُ عَلَيكَ فَقالَ قُولُوا اللّهُمَّ

صلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّد فَحَقٌ عَلى كَلِّ مُسلِمٍ اَن يُصَلِّىَ عَلَينا مَعَ الصَّلوةِ عَلَى النَّبِى صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه فَريضَةً وَاجِبَةً وَ اَحَلَّ اللهُ تَعالى خُمسَ الغَنيمَةِ لِرَسُولِه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه وَ اَوجَبَها لَهُ فى كِتابِه وَ اَوجَبَ لَنا مِن ذلِكَ ما اَوجَبَ

ص: ۳۳

لَهُ وَ حَرَّمَ علیه الصدقهٔ و حرمها علینا معه فادخلنا فله الحمد فیما ادخل فیه نبیه صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ و اخرجنا و زهنا مما اخرج و نزهه عنه کرامهٔ اکرمنا الله عزوجل بها و فضیلهٔ فضلنا بها علی سائر العباد فقال الله تعالی لمحمد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه حینَ حَجَدَهُ اَهلُ الکِتابِ وَ حاجُّوهُ فَقُل تَعالَوا نَدعُ اَبناءَنا وَ اَبناءَکُم وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُم وَ اَنفُسَنا وَ اَنفُسَکُم ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَتَه اللهِ عَلَی الکاذِبینَ فَاَخرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه مِن الاَنفُسِ مَعَهُ اَبی وَ مِنَ البَنینَ اِیّایَ وَ اَخی وَ مِنَ النِّساءِ اُمّی فاطِمَةَ مِنَ النّاسِ جَمیعًا فَنَحنُ اَهلُهُ وَ دَمُهُ وَ لَحمُهُ وَ نَفسُهُ وَ نَحنُ مِنهَ وَ هُوَ مِنّا وَ قَد قالَ اللهُ تَعالی اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهیرًا فَلَمّا نَزَلَت ایَهُٔ التَّطهیرِ جَمَعنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ اَنَا وَ اَخی وَ اُمّی وَ اَبی فَجَلَّلَنا وَ نَفسَهُ فی کِساءٍ لاُمِّ سَلَمَةَ خَیبَرِیهٍ وَ ذلِکَ فی حُجرَتِها وَ فی یَومِها فَقالَ اللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهلُ بَیتی وَ هؤُلاءِ اَهلی وَ عِترَتی فَاذهَب عَنهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرَهُم تَطهیرًا فَقالَ اُمُّ سَلَمَةَ رَضِیَ اللهُ عَنها ءَادخُلُ مَعَهُم یا رَسُولَ اللهِ فَقالَ لَها صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه یَرحَمُکِ اللهُ

ص: ۳۴

اَنتِ عَلی خَیرٍ وَ اِلی خَیرٍ وَ ما اَرضانی عَنکِ وَلکِنَّها خاصَّهٌ لی وَلَهُم ثُمَّ مَکَثَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه بَعدَ ذلِکَ بَقِیَّهَ عُمرِه حَتّی قَبَضَهُ اللهُ اِلَیهِ یَاتینا کُلَّ یَومٍ فَیَقُولُ الصَّلوهُ یَرحَمُکُمُ اللهُ اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهیرًا وَ اَمَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه بِسَدِّ الاَبوابِ الشّارِعَهِ فی مَسجِدِه غَیرَ بابِنا فَکَلَّمُوهُ فی ذلِکَ فَقالَ اِنّی لَم اَسُدَّ اَبوابَکُم وَ اَفتَح بابَ عَلِیٍّ مَن تِلقاءِ نَفسی وَلکِنّی اَتَّبِعُ ما یُوحی اِلَیَّ وَ اِنَّ اللهَ اَمَرَ بِسَدِّها وَ فَتحِ بابِه فَلَم یَکُن مِن بَعدِ ذلِکَ اَحَدٌ تُصیبُهُ جِنابَهٌ فی مَسجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ یُولَدُ فیهِ الاَولادُ غَیرَ رَسُولِ اللهِ وَ اَبی عَلِیِّ بَن اَبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ تَکرِمَهً مِنَ اللهِ تَعالی لَنا وَ فَضلًا اختَصَّنا بِه عَلی جَمیعَ النّاسِ وَ هَذا بابُ اَبی قَرینُ بابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فی مَسجِدِه وَ مَنزِلُنا بَینَ مَنازِلِ

رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ ذلِکَ اِنَّ اللهَ اَمَرَ نَبِیَّهُ اَن یَبنِیَ مَسجِدُ فَبَنی فیهِ عَشَرَهَ اَبیاتٍ تِسعَهً لِبَنیهِ وَ اَزواجِه وَ عاشِرُها وَ هُوَ مُتَوَسِّطُها لِاَبی فَها هُوَ لِبَسَبیلٍ مَقیمٍ وَ البَیتُ هُوَ المَسجِدُ المُطَهَّرُ وَ هُوَ الَّذی قالَ اللهُ تَعالی اَهلُ البَیتِ فَنَحنُ اَهلُ البَیتِ وَ نَحنُ الَّذینَ اَذهَبَ اللهُ عَنَّا الرِّجسَ

ص: ۳۵

وَ طَهَّرَنـا تَطهيرًا اَيُّهَـا النّـاسُ اِنّی لَو قُمتُ حَولاً فَحَولاً اَذكُر الَّذی اَعطانَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ خَصَّنا بِه مِنَ الفَضلِ فی كِتابِه وَ عَلی لِسانِ نَبيّه لَم اَحصِه وَ اَنَا ابنُ النَّبِیِّ البَشـيرِ النَّذيرِ السِّراجِ المُنيرِ الَّذی جَعَلَهُ اللهُ رَحمَـةً لِلعالَمينَ وَ اَبی عَلِیٌّ وَلِیَّ المُؤمِنينَ وَ شَبيهُ هرُونَ وَ اِنَّ مُعاوِيَـةَ بنَ صَخرٍ زَعَمَ اَنّی رَأيتُهُ لِلخِلافَـةِ اَهلاً ـ وَ لَم اَرَ نَفسـی لَهـا اَهلاً ـ فَكَـذِبَ مُعاوِيَـةُ وَ اَيمُ اللهَ لَاَنَا اَولَی النّاسِ بِالنّاسِ فی كِتابِ اللهِ وَ عَلی لِسانِ رَسُولِ اللهِ صَـلَّی اللهُ عَلَيهِ وَالِه غَيرَ اَنّا لَم نَزَل اَهلُ البَيتِ مُخيفينَ مَظلُومينَ مُضـطَهَدينَ مُنذُ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَيهِ وَالِه فَاللهُ بَينَنا وَ بَينَ مَن ظَلَمنا حَقَّنا وَ نَزَلَ عَلی رِقابِنا وَ حَمَلَ النّاسَ عَلی اَكتافِنا وَ مَنَعَنا سَـهمَنا فی كِتابِ اللهِ وَ الغَنائِمَ وَ مَنَعَ اُمَّنا فاطِمَـةَ اِرثَها مِن اَبيها اِنّا لا نُسَـمّی اَحَـدًا وَلكِن اُقسِمُ بِاللهِ قَسَـمًا تالِيًا لَو اَنَّ النّاسَ سَـمِعُوا قَولَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ رَسُولَهُ لَاَعطَتهُمُ السَّماءُ قَطرَها وَ الاَرضَ بَرَكَتَها وَ لَما اختَلَفَ فی هذِهِ الاُمَّةِ سَيفانِ وَ لَاَكَلُوها خَضراءَ خُضرَةً اِلی يُومِ القِيمَةِ اِذا وَ ما طَمِعتَ فيها يا مُعاوِيَةُ وَلكِنَّها لَمّا خُرِجَت سالِفًا مِن مَعدِنِها وَ زُخرِحَت عَن قواعِدِهاتَنا زَعَتها قُرَيشٌ بَينَها

ص: ۳۶

وَ تَرامَتها كَتَرامِى الكُرَةِ حَتّى طَمَعتَ فيها اَنتَ يا مُعاوِيَةُ وَ اَصحابُكَ مِن بَعدِكَ وَ قَد قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِه ما وَلَّت اُمَّةٌ اَمَرها رَجُلاً قَطُّ وَ فيهِم مَن هُوَ اَعلَمُ مِنهُ اِلّا لَم يَزَل اَمرُهُم يَذهَبُ سَفالاً حَتّى يَرجِعُوا اِلى ما تَرَكُوا وَ قَد تَرَكَت بَنُواِسرائيلَ وَ كانُوا اَصحابُ مُوسى هرُونَ اَخاهُ وَ خَليفَتُهُ وَ وَزيرُهُ وَ عَكَفُوا عَلَى العِجلِ وَ اَطاعُوا فيهَ سامِرِيَّهُم وَ هُم يَعلَمُونَ اَنَّهُ خَليفَةُ مُوسى وَ قَد سَمِعتَ هذِهِ الاُمَّةُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِه يَقُولُ ذلِكَ لِاَبى عَلَيهِ السَّلامُ اِنَّهُ مِنّى بِمَنزِلَةِ هرُونَ مِن مُوسى اِلّا اَنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى وَ قَدَرَ أوا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِه حينَ نَصَبَهُ لَهُم بِغَديرِ خُمٍّ وَ سَمِعُوهُ وَ نادى لَهُ بِالوِلايَةِ ثُمَّ اَمَرَهُم اَن يَبلُغَ الشّاهِدُ مِنهُمُ الغائِبَ وَ قَد خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِه خِدارًا مِن قَومِه اِلَى الغارِ لَمّا اَجمَعُوا اَن يَمكُرُوا بِه وَ هُوَ يَدعُوهُم لَمّا لَم يَجِد عَلَيهِم

اَعوانًا وَ لَووَجَدَ عَلَيهِم اَعوانًا لَجاهَدَهُم وَ قَد كَفَّ اَبى يَدَهُ وَ ناشَدَهُم وَ استَغاثَ اَصحابَهُ فَلَم يُغَث وَ لَم يُنصَر وَ لَو وَجَدَ عَلَيهِم اَعواناً ما اَجابَهُم وَ قَد جُعِلَ فى سَعَةٍ كَما جُعِلَ النَّبِىَّ عَلَيهِ السَّلامُ فى سِعَةٍ وَ قَد خَذَلَتنِى الاُمَّةُ وَ بايَعَتكَ يَابنَ

ص: ۳۷

حَربٍ وَلَو وَجِدتُ عَلَیکَ اَعوانًا یُخلِصُونَ ما بایَعتُکَ وَ قَد جَعَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ هروُنَ فی سَعَةٍ حینَ استَضعَفَهُ قَومُهُ وَ عادُوهُ کَذلِکَ اَنَا وَ اَبی فی سَعَةٍ حینَ تَرَکَتنَا الاُمَّةُ وَ بایَعَت غَیرَنا وَ لَم نَجِد عَلَیهِم اَعوانًا وَ اِنَّما هِیِ السَّنَنُ وَ الاَمثالُ تَتبَعُ بَعضُها بَعضاً اَیُّهَا النّاسُ اِنَّکُم لَو اَلتَمَستُم بَینَ المَشرِق وَ المَغرِبِ رَجُلًا جَدُّهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ اَبُوهُ وَصِیَّ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه لَم تَجِدُوا غَیری وَ غَیرَ اَخی فَاتَّقُوا اللهَ وَ لا تَضِلُّوا بَعدَ البَیانِ وَ کَیفَ بِکُم وَ اَنّی ذلِکَ مِنکُم الاَوانّی قَد بایَعتُ هذا وَ اَشارَ بِیَدِه اِلی مُعاوِیَةَ وَ ان اَدری لَعَلَّهُ فِتنَهٌ لَکُم وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ اَیَّهَا النّاسُ اَنَّهُ لایُعابُ اَحِدٌ بِتَرکِ حَقِّه وَ اِنَّما یُعابُ اَن یَاخُذ مالَیسَ لَهُ وَ کُلُّ صَوابٍ نافِعٌ وَ کُلُّ خَطاءٍ ضارٌّ لِاَهلِه وَ قَد کانَتِ القَضِیَّتهُ فَفَهَّمَها سُلَیمانَ فَنَفَعَت سُلَیمانَ وَ لَم تَضُرَّ داوُدَ فَاَمَّا القِرابَةُ فَقَد نَفعَتِ

المُشرِکَ وَ هِیَ وَ اللهِ لِلمُؤمِنِ اَنفَعُ قَولُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه لِعَمِّه اَبی طالِبٍ وَ هُوَ فِی المَوت قُل لااِلهَ اِلّا اللهُ اَشفَعُ لَکَ بِها یَومَ القِیمَةِ وَلَم یَکُن رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ

ص: ۳۸

وَالِهِ یَقُولُ لَهُ وَ بَعدُ اِلّا ما یَکُونُ مِنهُ عَلی یَقینٍ وَ لَیسَ ذلِکَ لِاَحدٍ مِنَ النّاسِ کُلِّهِم غَیرَ شَیخِنا اعَنی اَبا طالِب یَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ لَیسَتِ التَّوبَهُ لِلّذینَ یَعمَلُونَ السَّیئاتِ حَتّی اذا حَضَرَ اَحَدَهُمُ المَوتُ قالَ اِنّی تُبتُ ألانَ وَ لَا الّذینَ یَمُوتُونَ وَ هُم کُفّارٌ اُولئِکَ اَعتَدنا لَهُم عَذابًا اَلیمًا اَیُّهَا النّاسُ اسمَعُوا وَ عُوا وَ اتَّقُوا اللهَ وَ راجِعُوا وَ هَیهاتَ مِنکُمُ الرَّجعَهُ اِلَی الحَقّ وَ قَد صارَعَکُمُ النُّکُوصُ و خامَرَکُمُ الطُّغیانُ وَ الجُحُودُ اَنُلزِمُکُمُوها وَ اَنتُم لَها کارِهُونَ وَ اَلسَّلامَ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی قال فقال معاویهٔ و الله ما نزل الحسن حتی اظلمت علی الارض و هممت ان ابطش به ثم علمت ان الاغضاء اقرب الی العافیه (التَّرجُمَهُ) در کتاب امالی ابن الشیخ از پدر خود شیخ طوسی رحمهٔ الله مسندا روایتکرده از حضرت زین العابدین علیه السّلام که فرمود چون حسن بن علی علیهما السّلام با معاویه صلح کرد و همدیگر را ملاقت کردند معاویه از جا برخواست و بر منبر بالا رفت و بحضرت امام حسن فرمان داد که بر منبر رود و یک پله

پائین‌تر از او بنشیند پس معاویه گفت ایگروه مردمان این حسن فرزند علی پسر فاطمه چون مرا سزاوار خلافت دید و در خود اهلیت خلافت ندید لذا از روی میل و اختیار با ما بیعت کرد پس از ان گفت ای حسن برخیز و حضرت امام حسن علیه السّلام از جا برخواست و خطبه‌ای خواند و فرمود ستایش مختص خدائیست که خواهان ستایش است در برابر نعمتهای باطینه و پی در پی بودن نعمتهای ظاهریّه او و گرداننده سختیها و بلاها است در نزد کسانیکه دارای فهمند و کسانیکه دارای فهم نیستند و معترفند بعزّت و قوّت و غلبه بزرگی و بزرگواری و علوّ شأن او بحدّیکه بوهم نیاید و در خزانه خیال احدی نگنجد و عقول و افکار صاحبان عقل و فکر بکنه حقیقت ذات و غیبویّت او نرسد و شهادت میدهم بیکتائی و یگانه بودن او در ربوبیت و پروردگاری وجود او و بینیازی او از شریک و پشتیبانی که او را کمک و پشتیبانی کند و شهادت میدهم باینکه محمّد بنده و فرستاده و اختیار کرده شده و برگزیده شده و خشنودی شده اوست و اینکه او را برانگیخته است تا خواننده مردمان باشد بسوی حق و چراغ نور دهنده باشد در میان بندگان خدا و مژده دهنده باشد نیکوکاران از بندگان را و بیم دهنده باشد بدکاران از ایشان را پس ناصح

بود در میان امت و بحق تکلم کرد

ص: ۳۹

و اشکار کرد امر رسالت را و ظاهر کرد برای مردمان درجات کارکنان در دنیا را و این شهادت شهادتی است که خدا بران میمیراند بندگان را و زنده میکند و بمحشر میاورد و شهادت دهنده بان در میان بزرگان نزدیکتر و نیکوکارتر است ایگروه خلایق بشما میگویم بشنوید از برای شما است دلها و گوشها و گفته‌های مرا محفوظ نگاهدارید ما خانواده‌ای هستیم که خدا گرامی داشته است ما را بدین اسلام و اختیار کرده و برگزیده است ما را در میان مخلوقات خود و از ما برده است رجس و پلیدیرا و مراد از رجس شکّ است و پاکیزه و پاک گردانیده است ما را از عیب و نقصی که در راه خدا هیچ شکی در حقانیت اسلام و دین او نداریم هرگز و طاهر گردانیده است ما را از ضعف رأی و هرچیز ناپسندی و ما را خالص گردانیده است پدر بر پدر تا ادم یعنی همه پدران ما تا ادم موحد و خداشناس بوده‌اند و نجاست و کفر و شرک انها را الوده نکرده و این نعمت از جانب او به ما اختصاص داده شده و مردمان دو فرقه نشدند هرگز مگر اینکه خدا ما را در بهترین از انها قرارداد تا کارها رسید بجائیکه پس از گذشتن روزگارها برانگیخت خدا محمد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ را برای پیغمبری بنبوّت و رسالت و کتاب خود یعنی قران را براو فرستاد او را فرمان داد تا دعوت کند مردمان را بسوی او و اوّل کسیکه خدای عزّوجلّ و پیغمبر او را اجابت کرد و ایمان اورد و تصدیق نمود خدا و رسول او را پدر من بود چنانچه خداوند متعال فرمود در کتاب خود که به پیغمبر خود فرستاده افمن کان علی بیّنهٔ من ربّه و یتلوه شاهد منه مراد از بیّنه درایه شریفه رسول خداست و مراد از شاهد پدر من است که رسولخدا او را مامور کرد ببردن سوره برائت بمکّه و فرمود یا علی این سوره را ببر بمکه زیرا که من از جانب خدا مدمورم که کسی این سوره را بمکه نبرد جز خودم یا کسیکه از من باشد وانکس توئی یا علی پس علی از پیغمبر است و پیغمبر از علی و نیز فرمود رسولخدا صلی الله علیه واله هنگامیکه حکم کرد در میان او و برادرش جعفربن ابی طالب علیهما السّلام و غلام خود زید پسر حارثه در موضوع پر او حمزه که یا علی تو از منی و من از توام و توئی ولیّ هر مؤمنی بعد از من پس پدر من تصدیق کرد رسولخدا را پیش از انکه دیگران او را تصدیق کنند و بجان خود نگاهداری کرد رسولخدا را شبی که در بستر او بجای او خوابید پدر من است که رسول خدا او را در جنگهای مقدّم میداشت و در هر پیش امد سختی او را میفرستاد و باو اطمینان داشت و میدانست که او برای خد و رسول نصیحت کننده است و او نزدیکترین از نزدیکشدگان بخدا و رسول است چنانچه خدای تعالی فرموده و السّابقون السّابقون اولئک المقربون پدر من پیشقدمتر از همه پیشقدمها است بسوی خدای عزّوجلّ و بسوی رسول او صلی الله علیه واله و نزدیکترین همه نزدیکان بخدا و رسول است خدایتعالی میفرماید لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجهٔ یعنی مساوی نیست بعضی از شما با کسیکه پیش از فتح انفاق کند و با دشمان خدا مقاتله کند انهائیکه پیش از فتح انفاق میکنند و با دشمنان خدا مقاتله مینمایند درجه ایشان بزرگتر است در نزد خدا از دیگران پدر من در اسلام و ایمان اول بوده و در هجرت به سوی خدا و رسول

ص: ۴۰

و ملحق شـدن باو نیز اولیت داشت و در قـدرت و گشایش و بخشـش از ایشان اول بود چنانچه خداونـد تعالی میفرماید الذینَ جاء و امن بعـدهم یقولون ربّنـا اعفرلنـا و لاخواننـا الـذین سـبقونا بالایمـانَ و لاـ تَجعَل فی قلوبنا غلّاللـذین امنوا ربّنا انک رءوف رحیم یعنی انکسـانیکه میاینـد بعـد از ایشـان میگوینـد پروردگـار مـا بیـامرز ما را و برادرهای ما را که پیش گرفتنـد بر ما به ایمان اوردن و کنیه انهائیکه ایمان اوردنـد در دل ما قرار نـده پروردگار ما تو رءوف و مهربانی پس مردمان از همه امتها طلب امرزش میکنند برای پدرم برای اینکه او پیش از همه ایشان ایمان اورده است به پیغمبر خدا صلی الله علیه واله زیرا که احدی بر او سبقت نگرفته است در ایمان اوردن برسول خدا و فرموده است خدای تعالی والسّابقون الاوّلون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان یعنی انائیکه اوّل پیشـقدم شدنـد در ایمان اوردن از انهائیکه هجرت کردنـد و انهائیکه از انصار بودند و انهائیکه بعد از ایشان ایمان اوردند و متاخرند افضل میباشـند همچنین سابق سابقین که پدر من است افضل از سابقین است چنانچه ایه‌ای که خدای عزّوجل میفرماید اجعلتم سقایهٔ الحاجّ و عمارهٔ المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخر و المجاهد فی سبیل الله (یعنی ایا قرار میدهید سیراب کرد حاجیان و تعمیر و ابادانی مسـجدالحرام راماننـد کسانیکه ایمان بخـدا و روز قیامت اوردنـد و جهادکننده با دشـمنان خدا هسـتند در راه خدا از روی حقیقت) این ایه در شأن پـدر من نازل شـده و او از کسانیست که اجابت کرد رسول خـدا صـلی الله علیه واله را وقتیکه حمزه عموی پیغمبر و جعفر پسـر عموی او شهید کشته شدند (خشنود باد خدا از ایشان) با گروه بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله خدایتعالی حمزه سیّدالشـهدا قرار داد و دو بال بجعفر عطا فرمود که بانها با ملائکه پرواز میکند در میان ایشان هر طوریکه بخواهد و این برای مقامیست که نزد پیغمبر دارنـد و تقرب ایشان باو و مقام و تقرب حمزه در نزد رسولخـدا چنان بود که در میان همه شـهداء انحضـرت بجنازه ححمزه هفتاد نماز گـذارده و همچنین خـدا بزنهای نیکوکار پیغمبر صـلی الله علیه واله دو برابر مزد و ثواب میدهد نسـبت بسایر زنهای نیکوکار و بزنهای بدکردار او دو برابر سایر زنهای بدکردار عذاب میکند و هر یک از این دو نسبت بمقام ایشان است در نزد پیغمبر صـلی الله علیه واله و هر یکنمازی که در مسـجد پیغمبر خوانـده شود خدای تعالی انرا ثواب هزار نماز میدهد که در سایر مساجد خوانده شود مگر مسجدی که ابراهیم خلیل الله در مکّه بنا گذارده و این ثوابها برابر مقامیست که پغیمبر در نزد خدا دارد و خدا واجب کرده است صـلوات فرسـتادن بر رسولخدا را بر همه اهل ایمان پس انحضـرت پرسـیدند که چگونه بر تو صـلوات بفرستیم فرمود بگوئیـد اللهمّ صـلّ علی محمّـد و ال محمّـد لـذا بر هر مسـلمانی حق واجبست که با صـلوات فرسـتادن بر پیغمبر بر ما صلوات بفرسـتد و خـدا حلاـل کرده است خمس هر غنیمتی را برای رسول خـدا صـلی الله علیه واله و واجب کرده برای او در کتاب خود و برای ما نیز واجب کرده انچه را از خمس که برای او واجب گردانیده و صدقه را براو و برما

ص: ۴۱

حرام گردانید و با او شریک قرار داد در حرام بودن ان پس ستایش مخصوص خدائیستکه داخل کرد ما را در انچیزی داخل کرد پیغمبر خود را در ان و بیرون کرد و منزّه ساخت ما را از انچه که بیرون کرد و منزّه ساخت پیغمبر خود را و این کرامتی است که خدای عزّوجل ما را بان گرامی داشته و فضیلتی است که ما را بان فضیلت داده است بر سایر بندگان و زمانیکه اهل کتاب کافر شدند برسولخدا و منکر رسالت او شدند خدا بمحمّد صلی الله علیه واله چنین خطاب کرد هنگامیکه با او محاجّه کردند فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنهْ الله علی الکاذبین (یعنی پس بگو ای محمد بیائید ای اهل کتاب ما میخوانیم پسران و زنها و نفسهای خودمان را و شما هم بخوانید پسران و زنها و نفسهای خودتان را پس نفرین میکنیم در حق یکدیگر و قرار میدهیم لعن خدا را بر دروغگویان) پس بیرون اورد رسولخدا صلی الله علیه واله از نفسها با خود پدر مرا و از پسران من و برادرم را و از زنان مادر من فاطمه را از میان همه مردمان پس ماها اهل او و گوشت او و خون او و جان او و هستیم ما از اوایم و او از ما است و خدای تعالی فرمود انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا (یعنی جز این نیست خدا میخواهد ببرد از شما اهل بیت پلیدیها را و پاک و پاکیزه گرداند شما را بتمام پاکی و پاکیزگی) چون ایه تطهیر نازلشد جمعکرد ما را رسولخدا صلی الله علیه واله من بودم و برادرم و مادرم و پدرم ما را پوشانید در کساء خیبری که از امّ سلمه بود در حجره او و در روزی که نوبت او بود گفت خدایا اینها اهل بیت منند و خانواده و عترت منند ببر از ایشان هرگونه پلیدی را و پاک و پاکیزه‌گردان ایشانرا بتمام پاکی و پاکیزه‌گی امّ سلمه رضی الله عنها عرض کرد ایا من هم با ایشان داخل شوم یا رسول الله انحضرت فرمود خدا رحمت کند تو را تو در طریق خیر و بسوی خیرخواهی رفت و خدا مر از تو راضی و خشنود کرده ولیکن جمعشدن در زیر این کسا مخصوص من و ایشانست پس پیغمبر تا زنده بود هر روز طلوع فجر میامد بنزد ما و میفرمود وقت نماز است خدا شما را رحمت کند انّما یرید الله لیذهبَ عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً تا یاکه خدا روح او را قبض کرد- و امر کرد رسولخدا صلی الله علیه واله بگرفتن درهائیکه در مسجد او راه داشت غر از دریکه از خانه ما بان راه داشت در این باب با او سخن گفتند در جواب انها فرمود من مسدود نکردم درهای شما را و باز نگذاردم درب علی را از پیش خودم ولیکن من پیرو وحی خدایم خدا مرا امر فرمود همه درها را مسدود کنم و درب او را بازگذارم بعد از ان شخص جنبی دران راه نداشت و فرزندی در ان زائیده نشد مگر برای رسولخدا و برای پدرم علی بن ابی طالب و این کرامتی بود از خدای تعالی برای ما و فضیلتی است که بما اختصاص داده شده در میان هه مردمان و درب خانه پدرم قرین درب خانه رسول خدا صلی الله علیه واله بود در مسجد او و در مسجد ده خانه بنا کردند خانه برای زنها و فرزندان خود و یک خانه که در میان همه خانه‌ها بود برای پدرم و ان براه ثابت بود و مراد از خانه همان مسجد مطهّر است و همان خانه است که خدا فرمود اهل البیت پس مائیم اهل بیتی که خدا فرموده و ما ایم کسانیکه خدا برده است از ایشان

ص: ۴۲

پلیدیها را و پاک و پاکیزه گردانیده است ایشانرا در نهایت پاک و پاکیزه گی ایُّها النّاس اگر من سالها بایستم و یاد کنم عطاهائیرا که خدای عزّوجل ما را بان مخصوص کرده از فضیلت و منقبت در کتاب خود و بزبان پیغمبرش نمیتوانم انها را بشمارم و منم پسر پیغمبر مژده دهنده به نیکوکاران و بیم دهنده به بدکاران و فرزند چراغ نور دهنده که او را رحمت قرار داده برای همه جهانیان و پدر من علی است که ولیّ همه مؤمنان است و شبیه هرونست معاویه پسر صخر گمان میکند که من او را اهل و سزاوار خلافت دیده‌ام و خودم را اهل و سزاوار ان ندانسته‌ام دروغ میگوید معاویه سوگند یاد میکنم خدایرا که ما سزاوارترین مردمانیم بخلافت برای مردمان در کتاب خدا و در زبان پیغمبر صلی الله علیه واله الّا اینکه ما اهل بیت همیشه ترسناک و مظلوم و مقهور بوده‌ایم از زمانیکه رسول خدا صلی الله علیه واله از دنیا رحلت کرده خدا در میان ما و کسانیست که بما ظلم کردند و حقّ ما را از ما گرفتند و برگردن ما سورا شدند و مردان را برشانهای ما سوار کردند و سهمیکه خدا برای ما قرار داده از ما منع کردند و مادر ما فاطمه را از ارثی که از دپر خود میبرد منع کردند ما نام احدیرا نمیبریم ولیکن

سوگند یاد میکنم سوگند پی در پی که اگر مردمان میشنیدند گفتار خدای عزّوجلّ و پیغمبر او را هراینه اسمان برایشان میبارید بارانهای خود را و زمین ظاهر میکرد برکات خود را و در این امّت دو شمشیر با هم ردّ و بدل نمیشد و هراینه میخوردند از نعمتهای ان و زمینهای سبزه‌زار و سبز بود تا روز قیامت و تو ایمعاویه طمع در خلافت نمیکردی امّا چون در گذشته خلافت از معدن خود بیرون رفت و دور شد از قاعده‌های خود و قریش بر سران با یکدیگر منازعه کردند مانند کره‌ای که با ان بازی کنند و دست بدست بینازند تا اینکه تو در ان طمع کردی ایمعاویه و بعد از تو اصحاب تو طمع خواهند کرد و حال انکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله و الی امر امّت نمیشود احدی هرگز که در میان ایشان داناتر از او باشد مگر اینکه کار ان امّت به پستی خواهد کشید تا اینکه برگردند بسوی انچیزیکه ترک کردند یعنی برگردند و ان داناتر را بخلافت بپذیرند ایا ندانسته‌اید بنی اسرائیل که اصحاب موسی بودن هرون برادر او را که خلیفه و جانشین او بود و وزیر او ترک کردند و دور سامری و گوساله او را گرفتند و او را اطاعت کردند و حال انکه میدانستند هرون خلیفه موسی است این امّت هم از رسولخدا صلی

الله علیه واله شنیدند که بپدرم فرمود که علی از من بمنزله هارون است از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد امد و شنیدند از رسولخدا صلی الله علیه واله روزی که در غدیر خم او را نصب کرد بولایت و ایشانرا فرمود که حاضرین بغائبین برسانند- و یاد کنید زمانیرا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله از ترس قوم خود زمانیکه خواستند او را بکشند بیرون رفت بسوی غار وقتیکه انها را دعوت بدین کرد چون یار و یاوری نداشت و اگر یار و یاروی با او بود با ایشان جهاد میکرد و همچنین پدرم بعد از رحلت پیغمبر هر چند باصحاب استغاثه کرد و انها را قسم داد چون او را یاری نکردند دست از گرفتن خلافت که حق ثابت او بود برداشت و اگر یاوری داشت انها را اجابت نمیکرد و با ایشان میجنگید لذا در سعه و گشایش ماند همچنانکه پیغمبر در سعه و گشایش قرار گرفت و پس رحلت او این امّت مرا یاری نکردند و با من مخالفت ورزیدند تا اینکه با تو بیعت کردم ای پسر حرب و اگر یاوران

ص: ۴۳

با اخلاصی داشتم با تو بیعت نمیکردم خدا هرون را در توسعه قرار داد زمانیکه قوم او او را یاری نکردند و ضعیف و ناتوان شد و با او دشمنی کردند همچنین من و پدرم در توسعه و گشایش قرار گرفتیم زمانیکه امت ما را واگذاشتند و با غیر ما بیعت کردند و ما یاوری برای خود نیافتیم همیشه این سیره از پیش جاری بود و هست که بعضی از انهادنبال بعضی دیگر واقع شده- ایگروه مردمان اگر طلب کنید در میان مشرق و مغرب مردیرا که جدّش پیغمبر خدا و پدرش وصیّ رسولخدا باشد غیر از من و برادرم نخواهید یافت پس بپرهیزید، از خدا گمراه نشوید پس از انکه حق بر شما واضح شد چگونه‌اید شما و چه خواهید کرد اگاه باشید که من با این شخص (و اشاره فرمود با دست خود بطرف معاویه) بیعت کردم نمیدانم شاید امتحانی است برای شما و بهره کمی است تا مدّت کوتاهی ایگروه مردمان این عیب نیست که کسی از حق خود بگذرد عیب اینست که کسی حق دیگری را بگیرد بنا روائی در صورتیکه حقی نداشتند باشد هر کار صوابی نفع دارد و هر کار خطائی ضرر دارد برای صاحبش سلیمان پیغمبر قضیّه را فهمید و نفع برد و داود پیغمبر ضرر نکرد مشرکٌ از خویشاوندی نفع میبرد و بذات خدا سوگند است که نفع خویشاوندی برای مؤمن
بیشتر است رسولخدا صلی الله علیه واله در وقت مردن عمویش ابوطالب باو فرمود بگو لا اله الّا الله تا تو را بگفتن ان در روز قیامت شفاعت کنم دور است از پیغمبر که کلامیرا بگوید که یقین بان نداشته باشد و این کرامت مخصوص است برای شیخ ما ابوطالب و برای هیچکس از مردمان نیست چنانچه خدایی عزّوجل میفرماید لیست التوبة للذین یعملون السّیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انّی تبت الأون و لاالذین یموتون و هم کفّار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیماً (یعنی توبه قبول نخواهد شد از کسانیکه مرتکب گناهانند تا وقتیکه مرگ را مشاهده کنند انوقت بگویند که من الآن از گناهان خود توبه کردم و توبه قبول نخواهد شد از انهائیکه کافر بمیرند اینجماعت را برایشان مهیّا کرده‌ایم عذاب و شکنجه دردناکی را) ایگروه مردمان بشنوید و در خاطر نگاه دارید و بپرهیزید از خشم خدا و برگردید و چه بسیار دور است از شما که باذگشت کنید بسوی حق بر زمین زده است شما را بازگشت از حق و پوشانیده است چشمها و گوشهای شما را سرکشی و انکار حق کردن ایا ما ملزم کنیم شما بتوبه و بازگشت و حال انکه شما از ان کراهت دارید درود و تحیت بر کسی باد که پیرو هدایت و راهنما است- (گفت پس معاویه گفت بذات خدا قسم که حسن از منبر فرود نیامد تا اینکه زمین را بر من تاریک کرد و من همّت بر مؤاخذه و سخت‌گیری و کشتن او گماشتم بعد چنین مصلحت دانستم که چشم‌پوشی کنم بعافیت نزدیکتر است وَ مِنْ خُطبَه عَلَیه السّلام فی الجزوالثانی من کتبا جمهرة خطب العرب طبع مصر ص ۳ تالیف احمد زکی صفوت استاذاللغة العربیة بدار العلوم نقلها عن شرح ابن ابی الحدید قال خطبة الحسن بن علی فی الحث علی الجهاد اَمّا بَعدُ فَاِنَّ اللهَ کَتَبَ الجَهادَ عَلی خَلقِهِ وَ سَمّاهُ کِرهًا ثُمَّ قالَ لِاَهلِ الجهادِ مِنَ المُؤمِنینَ

ص: ۴۴

(اِصبِرُوا اِنَّ اللهَ مَعَ الصّابِرینَ) فَلَستُم اَیُّهَا النّاسُ نائِلینَ ما تُحِبُّونَ اِلّا بِالصَّبرِ عَلی ما تَکرَهُونَ بَلَغَنی اَنَّ مُعاوِیَةَ بَلَغَهُ اَنّا کُنّا اَزمَعنا عَلَی المَسیرِ اِلیهِ فَتَحَرَکَ لِذلِکَ اخرُجُوا رَحِمَکُمُ اللهُ اِلَی مُعَسکِرِکُم بِالنُّخَیلَةِ حَتّی نَنظُرَ وَ تَنظُروا وَ نَری وَ تَرَوا و انّه فی کلامه لیتخوّف خدلان الناس له فسکتوا فما تکلّم منهم احد و لا اجابه بحرف فلمّا رأی ذلک عدی بن حاتم قال فقال انا ابن حاتم سبحان الله ما اقبح هذا المقام لاتجیبون امامکم و ابن بنت بنیکم این خطاباء مضر الّذین السنتهم کالمخاریق فی الدّعة فاذاجّد الجّد فرّواغون کالثعالب اما تخافون مقت الله و لا عیبها و عارها ثم استقبل الحسن بوجهه فقال اَصابَ اللهُ بِکَ المَراشِدَ وَ جَنَّبَکَ المَکارِهَ وَ وَفَّقَکَ لما تَحمِدُ وُرودَهُ وَ صُدُورَهُ وَ قَد سَمِعنا مَقالَتَکَ وَ انتَهینا اِلی اَمرِکَ وَ سَمِعناکَ وَ اَطَعناکَ فیما قُلتَ وَ ما رَاَیتَ وَ هذا وَجهی اِلی مُعَسکِرَی فَمَن اَحَبَ اَن یُوافِیَنی فَلیُوافِ ثُمَّ مَضی لِوَجهِهِ اِلَی النُّخَیلَةِ و قام ثلاثة اخرون من اصحاب السن فانبوا الناس و

لاموهم و حرّضوهم و کلّموا الحسن بمثل کلام عدتی بن حاتم فقال لهم صَدَقتُم رَحِمَکُمُ اللهُ ما زِلتُ اَعرِفُکُم بِصِدقِ النِیَّةِ وَ الوَفاءِ وَ القَبُولِ وَ المَوَّدَةِ الصَّحیحَةِ فَجَزاکُمُ اللهُ خَیرًا ثم نزل و خرج الناس فعسکروا و نشطوا للخروج

و سارالحسن فی عسکر عظیم و عدّة حسنة الترجُمَة در جزء دوم کتاب جمهرة از ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه روایتکرده که گفت حضرت حسن بن علی (علیهما السّلام) در ترغیب اصحاب خود بجهاد دشمنان خطبه‌ای خواند فرمود پس از حمد و ثنای خدا خدا واجب کرد جهاد را بر خلق خود و ان را کره نام گذارد یعنی چیزیکه در ان مشقّت باشد و مکروه خاطر پس فرمود بمجاهدین از مؤمنین که (صبر و بردباری کنید که خدا با صبرکنندگانست) ایگروه مردمان شما بانچه دوست میدارید نخواهید رسید مگر بصبر کردن و بردبار شدن برانچه که از ان کراهت دارید یعنی از جهاد با دشمنان خدا بمن خبر رسیده

ص: ۴۵

که بمعاویه خبر رسیده که ما عزم خود را ثابت کرده‌ایم برای حمله کردن بسوی او و از اینجهت حرکت کرده که بر ما بتازد برون روید بسوی لشکرگاه خود خدا شما را رحمت کند تا فکری کنیم و شما هم فکری کنید و هرکدام رأیهای خود را بگوئیم (اینچنین انحضرت از ترس این بوده که او را کمک یاری نکننـد) پس همه ساکت شدنـد و احدی از انها سخن نگفت و کسی جواب او را نداد چون عدی بن حاتم حال را چنین دید از جا برخواست و گفت منم پسر حاتم سبحان الله تعجّب میکنم در اینمقام که چرا شما جواب امام خود و پسر دختر پیغمبر خود را نمیگوئید کجا رفتند خطباء مضر که زبانهای ایشان در وقت سکوت و ارامش مانند شمشیرهای برّنده بود و در وقت جدّ و جهد و کوشش و جدال مانند روباهها مکر و حیله بکار میبرند ایا از غضب خدا نمیترسید و از عیب و عار اندیشه ندارید پس رو کرد بحضرت امام حسن علیه السّلام و گفت خدا بسبب تو راههای هدایت را بما نشان دهد و دور گرداند تو را از انچه موجب کراهت خاطرتست و توفقی دهد تو را در انچه که صدور و درود ان پسندیده‌تر است سخنان تو را شنیدیم و فرمان تو را بأخر میرسانیم شنیدیم و فرمان بردار توایم در انچه فرمان و نیز برخواستند و مردمان را ملامت و تحریص

کردند و مانند عدّی بن حاتم سخن راندند پس حضرت بأنها فرمود راست گفتید خدا شما را رحمت کند همیشه بنیّت راست و وفاداری و قبول گفتار و دوستی صحیح شما را شناخته‌ام خدا شما را مزد نیکو دهد پس انحضرت از منبر فرود امد و مردمان بطرف لشکرگاه حرکت کردند و برای رفتن بلشکرگاه شتاب کردند و حضرت امام حسن هم با لشکر عظیم وعده‌ای نیکو روانه شد وَ مِنْ خُطبِّه عَلَیه السّلام جمهزهٔ خطب العرب ص ۴ نقل عن شرح ابن ابی الحدید قال خطبهٔ الحسن و قدجنح الی مصالحهٔ معاویهٔ ثم نزل الحسن ساباط فلمّا اصبح نادی فی النّاس الصّلوهٔ جامعهٔ فاجتمعوا فصعد المنبر فخطبهم فقال الحَمدُلِلّهِ کُلَّما حَمِدَهُ حامِدٌ وَ اَشهَدُاَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ کُلَّما شَهِدَ لَهُ شاهِدٌ وَ اَشهَدَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ اَرسَلَهُ بِالحَقِّ وَ ائتَمَنَهُ عَلَی الوَحی صَلَّی اللهُ عَلَیهِ والِه امّا بَعدَ فَوَاللهِ اِنّی لَارجُو انَ اَکُونَ قَد اَصبَحتُ بِحَمِدِاللهِ وَ مَنِّه وَ اَنَا اَنصَحُ خَلقِه لِخَلقِه وَ ما اَصبَحتُ مُحتَمِلاً عَلی مُسلِمَ ضَغینَتَهً وَ لامُریدًا لَهُ بِسُوءٍ وَ لاغائِلَهٍ اَلا وَ اِنَّ ما تَکرِهُونَ فی

ص: ۴۶

الجَماعَةِ خَيرٌلَكُم مِمّا تَحِبُونَ فِي الفُرقَةِ اَلا وَ اِنّى ناظِرٌ لَكُم خَيرًا مِن نَظَرِكُم لِاَنفُسِكُم فَلا تَخالِفُوا امَرى وَ لاتَرُدُّوا عَلَيَّ رَأيى غَفَرَاللهُ لى وَ لَكُم وَ اَرشَدنى وَ اِيّاكُم لِما فيهِ مَحَبَّتُهُ وَ رِضاهُ ان شاَء اللهُ (ثم نزل فنظر الناس بعضهم الى بعضٍ و قالوا ما ترونه يريد بما قال- قالوا نظنه يريد ان يصالح معاوية و يكم الامر اليه- كفرو الله الرّجل- ثم شدّوا على فسطاطه فانتهبوه حتّى اخذوا مصلّاه من تحته و شدّ عليه بعضهم فنزع مطرفه عن عاتقه فبقى جالساً متقلّد اسيفا بغر رداء فدعا بفرسه فركبه واحدق به طوائف من خاصّيته و شيعته و منعوا منه من اراده و لاموه وضعّفوه لما تكلّم فلمّا مرّ فى مظلم ساباط قام اليه رجل من بنى اسد يقال له جرّاح بن سنان و بيده معول فاخد بلجام فرسه و قال الله اكبر يا حسن اشرك ابوك ثم اشركت انت و طعنه بالمعول فوقعت فى فخذه فشقّته حتّى بلغت اربيته و سقط الحسن الى الارض بعد ان ضرب الذى طعنه بسيف كان بيده و اعتنقه فخرّا جميعاً الى الارض التّرجُمَةُ ابن ابى الحديد چنين روايتكرده است خطبه حسن را هنگاميكه مايل بصلح با معاويه شد گفت حسن در ساباط مدائن كه

طاق كسرى باشد فرود امد چون صبح شد در ميان مردم ندا كرد كه وقت نماز است بجماعت حاضر شويد پس مردمان جمع شدند انجناب بر منبر بالاـ رفت و برايشان خطبه خواند و فرمود كه هر اندازه ستايش كنندگان ستايش كنند خدايرا همه ان ستايشها مخصوص اوست و گواهى ميدهم كه نيست خدائى كه مستحق پرستش باشد غير از ذات خداى يكتا بقدر هرچه گواهى دهند بيكتائى او همه گواهى‌دهندگان و گواهى ميدهم كه محمّد (صلى الله عليه واله) فرستاده اوست كه او را با دين حق ثابت فرستاده و امين وحى خود قرار داده درود خدا پيوسته بر او و ال او باد پس از ستايش و درود بذات خدا سوگند كه من اميدوارم شبى را كه صبح كردم بحمد و مت خدا در حالتى هستم كه نصيحت كننده‌ترم بر خلق خدا از همه مردمان و صبح نكرده‌ام در حالتيكه كينه كسى را در دل داشته باشم يا اراده بدى نسبت بكسى در دل گرفته باشم يا مكر و حيله با كسى در ضمير من باشد اگاه باشيد تا زمانيكه شما با گروهى همراه و در ميان ايشان باشيد هرچند مكروه خاطرهاى شما باشد بهتر است براى شما از اينكه تفرقه و جدائى را دوست داشته باشيد و انچه بنظر من ميرسد بهتر است از نظريّه‌هاى شما براى خودتان پس مخالفت فرمان من نكنيد و رأى مرا من برنگردانيد خدا بيامرزد مرا و شما را و هدايت كند مرا و شما را براى انچه كه دوست ميدارد و به ان راضى است ان شاء الله (پس از منبر بزير امد و مردمان بهمديگر نگاه

ص: ۴۷

نگاه کردند و گفتند چه فکر میکنید مراد او از اینسخن چیست گفتند گمان میکنم میخواهد با معاویه صلح کند و امر خلافت را باو واگذار کند بخدا سوگند که اینمرد کافر شد پس برانحضرت سخت گرفتند و خیمه او را غارت کردند و سجّاده را از زیر پای او کشیدند و بعضی از ایشان بشدّت بر او حمله کردند و ردای او را که از خزّ و مربّع و دارای نشانها بود از تن او کندند و انحرت نشسته بود با شمشیر بسته بدون رداء پس اسب خود را طلبید و بران سوار شد و جمعی از خواص و شیعیان او اطراف او را گرفتند و کسانیرا که در صدد ازار او بودند از او دور میکردند و انها را ملامت میکردند بنحویکه نتوانند انحضرت را ازار کنند و حضرت هم ساکت بود و چون ان بزرگوار بجای تاریک ساباط مدائن رسید مردی بطرف او برخاست که از طایفه بنی اسد بود او را جرّاح بن سنان میگفتند و دیلم کوهکنی در دست داشت زمام اسب انحضرت را گرفت و گفت الله اکب ای حسن پدرت مشرک شد پس از ان تو هم مشرک شدی و دیلم را بطرف انجناب فرود اورد بر ران انحضرت اصابت کرد و تا بیخ ران را شکافت و انبزرگوار از اسب بزمین افتاد بعد از انکه انحضرت با شمشیری که در دست داشت ضربتی باو زد و با یکدیگر دست و گردن شدند و هر دو بزمین افتادند وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام کتاب الامامهٔ و السیاسهٔ تالیف ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبهٔ الدّینوری المولود سنهٔ ۲۱۳ و المتوفی سنته ۲۷۶ الهجریهٔ الطبعه الثالثه بمصر و هو المعروف بتاریخ الخلفاء قال فی الجزو الاوّل منه ص ۱۴۶ (و هی خطبهٔ علیه السّلام فی الرّد علیمستنکری الصلح) فتکلم الحسن فحمد الله ثم قال اَمّا بَعد فَاِنَّکُم شیعَتُنا وَ اَهلُ مَوَدَّتنا وَ مَن نَعرِفُهُ بِالنَّصیحَهِٔ وَ الاِستِقامَهِٔ لَنا وَ قَد فَهِمتُ ماذَکَرتُم وَ لَو کُنتُ بِالحَرمِ فی اَمرِ الدُّنیا وَ لِلدُّنیا اَعمَلُ وَ اَنصَبُ ما کانَ مُعاوِیَهُٔ بِاَبَاسِ مِنّی بَاسًا وَ اَشَدَّ شَکیمَهًٔ وَ لَکانَ رَأیی غَیرَ ما رَأیتُم وَلکِنّی اَشهَدُ اللهَ وَ اِیَّاکُم اَنّی لَم اَرِد بِما رَأیتُم اِلّا حِقنَ دِماءِکُم وَ اَصلاحَ ذات بَینِکُم فَاتَّقُوا اللهَ وَ ارضُوا بِقَضاءِ اللهِ وَ سَلِّمُوا لِاَمرِ اللهِ وَ اَلزِمُوا بُیُوتِکُم وَ کُفُّوا اَیدِیَکُم حَتّی یَستَریحَ بَرٌّ اَو یَستَراحَ مَن

ص: ۴۸

فاجَرَ مَعَ اَنَّ اَبی کانَ یُحَدِّثُنی اَنَّ مُعاوِیَهَٔ سَیَلِی الاَمرَ فَوَاللهِ لَو سِرنا اِلَیهِ بِالجِبالِ وَ الشَّجَرِ ما شَککَتُ اَنَّهُ سَیَظهَر اِنَّ اللهَ لامُعَقِّبَ لِحُکمِه وَ لا رادَّ لِقَضائِه وَ اَمّا قَولُکَ یا مُذِلَّ المُؤمنینَ فَوَاللهِ لَئِنَ تَذِلُّوا وَ تُعافُوا اَحَبُّ اِلَیَّ مِن اَن تَعِزُّوا وَ تُقتَلُوا فَاِن رَدَّ اللهُ عَلَینا حَقَّنا فی عافِیَهٍٔ قَبلنا وَ سَاَلنَا اللهَ العَونَ عَلی اَمرِه وَ اِن صَرَفَهُ عَنّا رَضینا وَ سَاَلنَا اللهَ اَن یُبارِکَ فی صَرفِه عَنّا فَلیَکُن کُلُّ رَجُلٍ مِنکُم حِلسًا مِن اِحلاسِ بَیتِه مادامَ مُعاوِیَهُٔ حَیًّا فَاِن یَهلِک وَ نَحنُ وَ اَنتُم اَحیاءٌ سَاَلنَا اللهَ العَزیمَهَٔ عَلی رُشدِنا و المَعُونَهَٔ عَلی اَمرِنا وَ اَن لایَکِلَنا اِلی اَنفُسِنا فَاِنَّ اللهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوا وَ الَّذینَ هُم مُحسِنُون التَّرجُمَهُٔ این خطبه ایست از حضرت امام حسن علیه السّلام در ردّ کسانیکه منکر صلح انحضرت با معاویه بودند پس زبان بتکلّم گشود و خدا را سپاس گفت و پس از ستایش او فرمود شما شیعیان و دوستان مائید و کسانی هستید که شما را بنصیحت و استقامت

شناخته‌ایم برای خود و فهمیدم انچه را که یاد کردید اگر من در امر دنیا شدّت بکار میبردم و برای دنیا کار میکردم و خودم را بمشقّت میانداختم معاویه در جنگجوئی از من سخت‌تر و سربلندتر نبود و هراینه رأی من غیر از رأی شما است ولکن من خدا را گواه میگیرم و همچنین شما را که من از صلح کردن با معاویه چنانکه دیدید نخواستم مگر حفظ کردن خونهای شما و سازش دادن در میان شماها را پس بپرهیزید از خشم خدا و راضی باشید بقضای او و واگذار کنید کار را بخدا و ملازم خانه‌های خود باشید و دستهای خود را نگاه دارید تا نیکوکار راحت شود و یا از شرّ فاجر ستمکار اسوده باشد پدرم برای من حدیثکرد که زود باشد معاویه ولیّ امر شود و چنان استیلا یابد که اگر ما بالای کوهها و درختها جاگزین شویم شکّی نیست که بر ما غلبه خواهد کرد و حکم خدا را تعقیب کننده‌ای نیست و ققضای او را ردّ کننده‌ای نخواهد بود و امّا اینکه گفتی بمن ای خوارکننده مؤمنان بذات خدا سوگند که اگر خوار و ذلیل باشید و عافیت داده شوید

ص: ۴۹

دوست تر دارم از اینکه بشما سخت گرفته شود و کشته شوید پس هرگاه خدا حق ما را در حال عاقبت بما رد کند قبول میکنیم و در کار خود از خدای یاری میخواهیم و اگر حق مار ا از ما گردانید ما راضی هستیم و از خدا میخواهیم که در گردانیدن ان هم از ما برای ما مبارک گرداند لذا باید هر کدام از شماها بمنزله فرش خانه خود باشید یعنی از جای خود حرکت نکنید و ساکت باشید تا معاویه زنده است پس هرگاه او هلاک شد و ما و شما زنده ماندیم از خدا اراده و رشد خود را میخواهیم باینکه در کار ما مارا یاری کند و مارا بخودمان وانذارد البتّه خدا با کسانی خواهد بود که پرهیزکار و نیکوکردار باشند وَ مِنْ خُطِبه عَلَیهِالسّلام المجلد الاوّل من کتاب الاحتجاج للشیخ ا حمد بن علی الطبرسی ره ص ۴۰۱ و هی التی احتج بها الحسن بن علی علیهما السّلام عی جمالعهٔ من المنکرین لفضله و فضل ابیه من قبل بحضرهٔ معاویهٔ روی عن الشعبی و ابی محنف و یزیدبن ابی حبیب المصری انهم قالوا لم یکن فی الاسلام یوم فی مشاجرهٔ قوم اجتمعوا فی محفل اکثر ضجیجاً و ا اعلی کلاماً و لا اشّد مبالغهٔ فی قول من یوم اجتمع فیه عند معاویهٔ بن ابی‌سفیان عمرو بن عثمان بن عفّان و عمروبن العاص و عتبهٔ بن

ابی سفیان و الولید بن عقبهٔ بن ابی معیط و المغیرهٔ بن ابی شعبهٔ و قد تواطئوا علی امر واحد- فقال عمروبن العاص لمعاویهٔ الاتبعث الی الحسن بن علی فتحضره فقد اجبی سنهٔ ابیه و خفقت النعال خلفه امر فاطیع و قال فصدّق و هذان یرفعان به الی ما هو اعظم منها فلو بعث الیه فقصرنا به و بابیه و سببناه و سببنا اباه و صغّرنا بقدره و قدر ابیه و قعدنا لذلک حتی صدّق لک فیه- فقال لهم معاویهٔ انّی اخاف ان یقلّدکم قلائد یبقی علیکم عارها حتّی یدخلکم قبورکم و الله ما رأیته قط الّا کرهت جنابه و هبت عتابه و انّی ان بعثت الیه لانفصنّه منکم- قال عمروبن العاث اتخاف ان یشامی باطله علی حقّنا و مرضه علی صّحتنا- قال لا- قال فابعث اذا الیه- فقال عتبهٔ هذا رأی لا اعرفه و الله ما تستطیعون ان تلقوه باکثر ولا اعظم ممّا فی انفسکم علیه و لایلقاکم باعظم ممّا فی نفسه علیکم و انّه لاهل بیت خصمٌ و جدل- فبعثوا الی الحسن فلمّا اتاه الرّسول قال له یدعوک معاویهٔ- قال و من عنده- قال الرّسول عنده فلان و فلان و سمّی کلّا منهم باسمه- فقال الحسن عیه السّلام مالهم حرّعلیهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حیث لایشعرون- ثمّ قال یا جاریهٔ ابلغینی ثیابی- ثم قال اللهم انّی

ادرءبک فی نحورهم و اعوذبک من شرورهم و استعین بک عیهم فاکفینهم بما شئت و انّی شئت من حولک و قوّتک یا ارحم الرّاحمین- و قال للرّسول هذا کلام الفرج فلمّا اتی معاویهٔ رحّب به و حیّاه و صافحه- فقال الحسن علیه السّلام انّ الذی حیّیت به سلامهٔ و المصافحهٔ امنٌ- فقال معاویهٔ اجل انّ هؤلاء بعثوا الیک و عصونی لیقروّک انّ عثمان قتل مظلوما و انّ اباک قتَلَه

ص: ۵۰

فاسمع منهم اجبهم بمث ما یکلمّونک فلا یمنعک مکانی من جوابهم التّرجُمَه از خطبهای انحضرت خطبه‌ایست که احتجاج کرده است بأن با جماعتیکه فضل او و پدر او را انکار کردند پیش از انخطبه در حضور معاویه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج و ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه از شعبی و ابی محنف و یزیدبن ابی حبیب مصری روایتکرده‌اند که در اسلام دیده نشده هیچ روزی شدیدتر و پر سرو صدا تر و پر گفتگوتر از روزکه جمع شدند در انروز گروهی برای منازعه و مخاصمه باحضرت مجتبی علیه السّلام در مجل معاویهٔ بن ابی سفیان که عبارتند از عمروبن عثمان بن عفّان و عمروبن عاص و عتبهٔ بن ابی سفیان و ولید بن عقبهٔ بن ابی معیط و مغیرهٔ بن ابی شعبه که همه انها با یکدیگر توافق کرده بودند در یک کار که ان دشنام دادن و سبک کردن حضرت مجتبی باشد- عمروبن عاص از معاویه درخواست کرد که بفرست بطلب حسن بن علی و او را در مجلس خود حاضر کن زیرا که روش و سنّت پدر خود را زنده کرده و هرکجا میرود مردمان در دنبال او راه میروند و اطاعت فرمان او میکنند و هرچه میگوید گفتار او را تصدیق میکنند و این سبب رفعت مقام او و پدر او شده بزرگتر و بیشتر ان انچه شأن ایشان است اگر در طلب او بفرستی ما

تقصیر را بگردن او و پدر او خواهیم گذارد و او و پدرش را سب و دشنام خواهیم داد و قدر و مرتبه او و پدرش را کوچک خواهیم کرد تا تو را در خلافت تصدیق کند معاویه گفت در جواب ایشان من میترسم قلادهائی بگردنهایتان بیندازد که ننگ و عار ان برایتان باقی بماند تا وقتیکه شما ر در قبر گذارند بخدا سوگند که من هرگز او را نمیبینم مگر اینکه کراهت از دیدن او دارم و از عتاب او میترسم و اگر در طلب او بفرستم در حق او انصاف خواهم داد از انچه با شما بگوید- عمروبن العاص گفت ایا میترسی که باطل خود را بر حق ما غلبه دهد و بیماری خود را بر صحّت ما برتری دهد- معاویه گفت نه- عتبه گفت نمیدانم این چه رأیست سوگند بخدا نمیتوانید بیشتر و بزرگتر از انچه در نفسهای شما است با او محاجّه کنید و او هم محاجّه نمیکند بزرگتر از انچه در نفس او است بر علیه شما و او از خانواده ایستکه خصومت و جدال میکنند- پس فرستادند بطلب حسن علیه‌السّلام چون فرستاده معاویه بنزد انحضرت امد عرض کرد معاویه تو را طلب میکند فرمود چه کسی در نزد اوست گفت فلان و فلان و اسم هریکرا گفت- حضرت مجتبی فرمود چه میخواهند خدا سقف را بر سرانها خراب کند و بفرستد بر ایشان عذاب را از جائیکه

نفهمند- پس بکنیز خود فرمود لباسهای مرا بیاور پس حضرت ایندعا را خواند اللهمّ انی ادأ بک فی نحورهم و اعوذبک من شرورهم و استعین بک علیهم فاکفنیهم بماشئت و انّی شئت من حولک و قوّتک یا ارحم الراحمین (یعنی خدایا من دفع میکنم بیاری تو انچه در گلوهای ایشان است و پناه میبرم بتو از بدیهایشان و یاری میطلبم از تو بضررایشان پس بازدار مرا از شر ایشان بانچه که میخواهی و هر طور میخواهی از حول و قوه خود ایرحم کنندترین رحم‌کنندگان- پس بقاصد فرمود اینست دعای فرج و هنگامیکه بر معاویه وارد شد معاویه او را خوشامد گفت و درود براو فرستاد و باو دست داد حضرت فرمود در این درودی که گفتی و این دستی که بمن دادی سلامتی هست و در امانم معاویه گفت اری این گروه فرمان مرا نبردند و بسوی تو فرستادند تا تو را باقرار بیاورند که بگوئی عثمان مظلوم کشته شد و پدر تو او را کشت پس از ایشان بشنو و برگفته ایشان جواب بگو و ملاحظه از من مکن که من مانع از جواب گفتن تو

ص: ۵۱

بایشان نیستم فَقالَ الحَسَنُ فَسُبحانَ اللهِ البَیتُ بَیتُکَ وَ الاذِنُ فیهِ اِلیکَ وَ اللهِ لَئِن اَجَبتَهُم اِلی ما اَرادُوا اِنّی لَاَستَحیی لَکَ مِن الفُحشِ وِ ان کانُوا غَلَبُوکَ عَلی ما تُریدُ اِنّی لَاَستَحیی لَکَ مِن الضَّعفِ فَبِاَیِّهِما تُقِرَّ وَ مِن اَیِّهِما تَعتَذِرُ وَ اَمّا اِنّی لَو عَلِمتُ بِمَکانِهِم وَ اجتِماعِهِم لَجِئتُ بِعِدَّتِهِم مِن بَنی هاشِمٍ مَعَ اَنّی مَعَ وَحدَتی هُم اَوحَشُ مِنّی مِن جَمعِهِم فَاِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَوَلِیِّی الیَومَ فَمُرهُم فَلیَقُولُوا فَاَسمَعُ وَ لاحَولَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ فتکلّم عمرو بن عثمان بن عفّان فقال ما سمعت کالیوم ان بقی من بنی عبدالمطّلب علی وجه الارض من احد بعد قتل الخلیفهٔ عثمان بن عفّان و کان ابن اختهم و الفاضل فی الاسلام منزلهٔ و الخاص برسول الله اثرهٔ فبئس کرامهٔ الله حتّی سفکوا دمه اعتداء و طلبا للفتنهٔ و حسداً و نفاسیهٔ و طلب ما لیسو باهلین لذلک مع سوابقه و منزلهٔ من الله و من رسوله و من الاسلام فیادلاه ان یکون حسن و سایر بنی عبدالمطّلب قتله عثمان احیاء یمشون علی مناکب الارض و عثمان بدمه مضرّج مع انّ لنا فیکم تسعهٔ عشر دماً بتقلی بنی امیّهٔ ببدر ثمّ تکلّم عمروبن العاص فحمدلله و اثنی علیه ثم قال ای ابن ابی تراب بعثنا الیک لنقرک ان اباک سمّ ابابکر الصدّیق و اشترک فی قتل عمرالفاروق و قتل

عثمان ذی النّورین مظلوماً و ادّعی ما لیس له حقّ و وقع فیه و ذکر الفتنهٔ و غیر بشأنها ثم قال انکّم یا بنی عبدالمطّلب لم یکن الله لیطیعکم الملک فترکبون فیه ما لا یحّل لکم ثم انت یا حسن تحدّث نفسک بانّک کائن امیرالمؤمنین و الس عندک عقل ذلک و لارأیه و کیف و قد سلبته و ترکت احمق فی قریش و ذلک لسوء عمل ابیک و انمّا دعوناک لنسبّک و ایاک ثم انک لاتستطیع ان تعیب علینا و لا ان تکذّبنا به فان کنت ترا انا کذّبناک فی شیء و تقوّلنا علیک بالباطل وادّعینا علیک خلاف الحقّ فتکلّم و الّا فاعلم انّک و اباک من شرّ خلق الله فامّا ابوک فقد کفانا الله تقله و تفرّد به و امّا انت فانّک فی ایدینا نتخیّر فیک و الله ان لو قتلناک ما کان فی قتلک اثم عند الله و لا عیب عند الناس ثم تکلّم عتبهٔ بن ابی سفیان فکان اوّل ما ابتدء به ان قال یا حسن انّ اباک کان شرّ قریش لقریش

ص: ۵۲

اقطعه لارحامها و اسفکه لدماءها و انّک لمن قتلهٔ عثمان و انّ فی الحق ان نقتلک به و انّ علیک القود فی کتاب الله عزّوجلّ و انّا قاتلوک به و امّآ ابوک فدق تفرّد الله بقتله فکفانا امره و امّا رجاءک الخلافهٔ فلست فیها لافی قدحهٔ زندک و لافی رجحهٔ میزانک ثم تکلم الولید بن عقبهٔ بن ابی معیط بنحو من کلام اصحابه فقال یا معشر بنی هاشم کنتم اوّل من دبّ بعیب عثمان و جمع النّاس علیه حتّی قتلتموه حرصاً علی الملک و طلبا للدّنیا الخبیثه و حبّا لها و کان عثمان خالکم فنعم الخال کان لکم و کان صهرکم فکان نعم الصّهر لکم قد کنتم اوّل من حسده و طعن علیه ثمّ ولیتم تقله فکیف رأیتم صنع الله بکم ثم تکلم المغیرهٔ بن شعبهٔ فکان کلامه و قوله کلّا فی علیّ علیه السّلام ثم قال یا حسن انّ عثمان قتل مظلوماً فلن یکن لابیک فی ذلک عذر برئ و لا اعتذار مذنب غیر انّا یاحسن قد ظنّنا لابیک فی ضمّه قتله عثمان و ایوائه لهم و ذبّه عنهم انّه بقتله راض و کان و الله طویل السیف و اللسان یقتل الحیّ و یعیب المیّت و بنو امیّه خیر لبنی هاشم من بنی هاشم لبنی امیّهٔ و معاویهٔ خیر لک یا حسن منک لمعاویه و قد کان ابوک ناصب رسول الله (صلی الله علیه و اله) ثم کره ان یبایع

بابکر حتی اتی به قودًا ثم دسّ علیه و سقا «سمّا فقتله ثمّ نازع عمر حتی همّ ان یضرب رقبته فعمد فی قتله ثم طعن علی عثمان حتّی قتله کلّ هؤلاء قد شرک فی دمهم فایّ منزلهٔ له من الله یا حسن و قد جعل الله السّلطان لولیّ المقتول فی کتابه المنزل فمعاویهٔ ولیّ المقتول بغیر حق فکان من الحق لو قتلناک و اخاک والله مادم علیّ باخطر من دم عثمان و ما کان الله لیجمع فیکم یا بنی عبدالمطّلب الملک و النبوّهٔ ثم سکت التَّرجُمَهٔ پس حضرت مجتبی علیه السّلام فرمود منزه است خدا (و اینکلام در مقام تعجّب گفته میشود) خانه خانه تست و وارد شدن در ان منوط باذن تست اگر اجابت کنی انها را در گفتن انچه اراده کرده‌اند من حیا میکنم که تو را فحش دهم و اگر انها بر تو غالب باشند و برخلاف اراده تو سخن گویند من حیا میکنم بجههٔ ضعف و ناتوانی تو بکدام یک از این دو اقرار میکنی و از کدام یک از ایندو عذرمیخواهی امّا من اگر میدانستم ببودن و اجتماع ایشان در اینجا مطابق عدّه ایشان از بنی هاشم با خود همراه میاوردم با اینکه من تنها هستم این جماعت از من از همه انها وحشتناک ترند زیرا که خدای عزّوجلّ امروز ولیّ من است پس فرمانده ایشانرا تا بگویند انچه میخواهند و من

بشنوم حرکت و توانائی نیست مگر بخواست خدای برتری دارنده بزرگ پس عروبن عثمان بن عفان اغاز سخن کرد و گفت تا امروز نشنیده‌ام در روی زمین بعد از قتل خلیفه عثمان کسی از پسران عبدالمطّلب باقی مانده باشد و در اسلام دارای فضیلتی باشد که در مقام و منزلت و مخصوص بودن برسولخدا و وارث علم و مکرمت و صفات پسندیده او بود مانند عثمان که پسر خواهر ایشانست باشد چه بد کرامتی است خدا را تا انکه خون او را ریختند از روی دشمنی و فتنه‌جویی و حسد و جاه‌طلبی و خواستن چیزی که اهلبیّت انرا ندارند با سابقه‌ها

ص: ۵۳

و مقامی که از خدا رسول و اسلام داشته چقدر ذلّت و خواری است که حسن و سایر اولاد عبدالمطّلب زنده روی زمین راه روند و عثمان بخون خود اغشتته باشد با اینکه برای ما است انتقام نوزده خون دیگر از بنی امیّه که در جنگ بدر کشته شدند پس عمروبن العاص بسخن درامد و پس از حمد و ثنای بر خدا گفت ای پسر ابی تراب ما بطلب تو فرستادیم که تو را باقرار دراوریم که پدرت ابوبکر صدّیق را سمّ خورانید و در کشتن عمر فاروق شریک شد و در قتل عثمان ذوالنّورین شرکت کرد و او مظلوم کشته شد و ادّعا کرد چیزیرا که حق او نبود (یعنی خلافت را) و دران واقع شد و یاد کرد فتنه را و سرزنش و ملامت کرد او را بوارد فتنه شدن پس از ان گفت ای پسران عبدالمطّلب خدا ملک را مطیع شما نگردانیده که در ان سوار شوید و بر چیزی که در ان برای شما حلال نیست ای حسن تو با خود حدیث نفس میکنی که امیرمؤمنان شوی و حال انکه عقلی برای تو نیست و رأیی برای خلافت نداری چگونه لایق ان باشی و حال انکه از خودت سلب کردی و بنادانی از ان بازماندی در میان قریش و این از جهت بدی عمل پدرت بود ما تو را برای این دعوت کردم که تو و پدرت را دشنام دهیم و تو نتوانی عیبی بر ما بگوئی و ما را تکذیب کنی پس اگر میبینی که ما تو را تکذیب میکنیم و بر باطل چیزی میگوئیم و ادّعای ما برخلاف حق است سخن بگو و اِلّا بدان که تو و پدرت از بدترین خلق خدا هستید امّا پدر تو خدا بکشتن او ما را کفایت کرد و بتنهائی کشته شد و امّا تو در دست ما گرفتاری بخدا سوگند اگر تو را بکشیم در کشتن تو پیش خدا گناهکار نیستیم و در پیش مردم هم عیبی نیست پس از ان عتبهٔ بن ابی سفیان بسخن درامد و اوّل سختی که گفت این بود که ای حسن پدر تو بدترین قریش بود برای قریش و از همه کس بیشتر قطع رحم میکرد و خونریزتر از همه بود و تو از کشندگان عثمانی و حق این است که تو را باین سبب بکشیم و در کتاب خدا حکم تو کشتن تو است و ما کشنده توایم و امّا در کشتن پدرت خد متفرّد بود و برای ما کفایت امر او را کرد و تو بخلافت امیدوار نباش که اهل ان نیستی و کسی برأی تو نیست و میزان تو رجحان و برتری ندارد پس از ان ولید بن عقبه تکلّم کرد و سخن او مانند سخنان یاران او بود گفت ایگروه بنی هاشم شما اول کسی هستید که بجنب و جودر امدید برای عیبگوئی از عثمان و مردمان را بر او شورانیدید تا اینکه از جهت حریص بودن بر ملک او را کشتید و قطع رحم کردید و امت را بهلاکت انداختید و برای حرصی که

برای در دست گرفتن ملک داشتید خون امت ریخته شد و این برای طلب دنیای خبیثه و شبکهای ان بود و حال انکه عثمان خالوی شما و نیکو خالوئی براری شما بود و داماد شما و خوب دامادی بود برای شما شما اول کسی بودید که بر او حسد بردید و او را طعن زدید بعد از ان او را کشتید خدا با شما چه خواهد کرد پس مغیرهٔ بن شعبه سخن گفت و سخنان او هم دربدگوئی از علیّ (علیه السلام) بود گفت این حسن عثمان مظلوم

ص: ۵۴

کشته شد و پدرت هرگز معذور نیست باینکه بگوید من بیزار از کشته شدن اویم و عذری برای گناهکار بودن او نیست ای حسن جزاینکه گمان ما این است که پدرت با کشندگان او همراه بود و انها را جای داد و از انها دفاع میکرد دلیل است براینکه راضی بکشتن او بوده و پدرت شمشیر و زبان دراز دشات کشنده زنده و عیبگوی مرده بود و بنی امیّه برای بنی هاشم خیرخواه‌تر بودند از بنی هاشم برای بنی امیّه و معاویه ای حسن برای تو بهتر است از تو برای معاویه و پدر تو دشمن رسولخدا (صلی الله علیه واله) بود در زندگی او بیشتر او را میترسانید و اراده کشتن او را داشت و رسولخدا این امر را میدانست و بعد از پیغمبر کراهت داشت از اینکه با ابوبکر بیعت کند تا اینکه او را باجبار کشانیدند نزد او پس از ان ابوبکر را مسموم کرد و بسمّ او را کشت و بعد از ان با عمر نزاع کرد تا اندازه‌ایکه همّت برانگماشت که گردن عمر را بزند و تعمّد داشت برای کشتن او و بعد از عمر بن عثمان طعنه زد تا انکه او را کشت شریک در خون همه انها هست با اینحال چه مقامی دارد در نزد خدا ای حسن و حال انکه خدا در کتابیکه نازل کرده تسلّط داده است ولیّ مقتول را و معاویه ولیّ مقتولی است که بناحق کشته شده و

حق اینستکه تو و برادرت را بکشد خون علیّ خطیرتر از خون عثمان نیست خدا پیغمبری و ملک را در فرزندان عبدالمطّلب جمع نکردهئ پس از ان ساکت شد فَتَکَلَّمَ اَبُو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بنُ عَلِیٍ عَلَیهِمَا السَّلامُ فَقالَ الحَمُدللهِ الَّذی هَدی اَوَّلَکُم بِاَوَّلِنا وَ اخِرَکُم بِاخِرِنا وَ صَلَّی للهُ عَلی جَدّی مُحَمَّدٍ النَبِیّ وَ الِه وَ سَلَّم اسمَعُوا مَقالَتی وَ اَعیرُونی فَهمَکمُ وَ بِکَ اَبدَءُ یا مُعاوِیَةُ اِنَّهُ لَعَمَر اللهِ یا اَرزَقَ ما شَتَمنی غَیرُکَ وَ ما هؤُلاءِ شَتَمُونی وَ لاسَبَّنی غَیرُکَ وَ ما هؤُلاءِ سَبُّونی وَلکِن شَتَمتَنی فُحشًا مِنکَ وَ سُوءَ رَأیِ وَ بَغیًا وَ اِنَّهُ وَ اللهِ لَو کُنتُ اَنا وَ هؤُلاءِ یا اَرزَقَ مُشاوِرینَ فی مَسجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ حَولَنَا المُهاجِرُونَ وَ الاَنصارُ ما قَدَرُوا اَن یَتَکَلَّمُوا

ص: ۵۵

به وَلَما استَقبَلُونی بِمَا استَقبَلُونی به فَاسمَعُوا مِنّی اَیُّهَا المَلَأ المُجتَمِعُونَ المُتعاوِنُونَ عَلَیَّ وَ لَاتَکتُمُوا حَقًّا عَلِمتُمُوه وَلاتُصَدِّقُوا بباطِلٍ ان نَطَقتُ بِه وَ سَابَدَءُبِکَ یا مُعاوِیَۀُ وَ لا اَقُولُ فیکَ اِلّا دُونَ ما فیکَ اَنشُدُکُم بِاللهِ هَل تَعلَمُونَ اَنَّ الرَّجُلَ الَّذی شَتَمتُمُوهُ صَلّی القِبلَتَین کِلتَیهِما وَ اَنتَ تراهُما جَمیعًا وَ اَنتَ فی ضَلالَۀٍ تَعبُدُ اللّاتَ وَ العُزّی وَ بایَعَ البَیعَتَین کِلتَیهِما بَیعَۀَ الرِّضوانَ وَ بَیعَۀَ الفَتحِ وَ اَنتَ یا مُعاوِیَۀُ بِالاُولی کافِرٌ وَ بِالاُخری ناکِثٌ ثُمَّ قالَ اَنشُدُکُم بِاللهِ هَل تَعلَمُونَ اَنَّ ما اَقُولُ حَقًّا اِنَّهُ لَقِیَکُم مَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه یومَ بَدرٍ وَ مَعَهُ رَایۀُ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ المُؤمنینَ وَ مَعَکَ یا مُعاوِیَۀُ رَایۀُ المُشرکینَ وَ اَنتَ تَعبُدُ اللّاتَ وَ العُزّی وَ تَری حَربَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فَرضًا واجِبًا وَلَقِیَکُم یَومَ اُحدٍ وَ مَعَهُ رایَۀُ النَّبِیِّ وَ مَعَکَ یا مُعاوِیَۀُ رَایۀُ

المُشرِکینَ وَلَقِیَکُم یَومَ الاَحزابِ وَ مَعَهُ رایَۀُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ مَعَکَ یا مُعاوِیَۀَ رایَۀُ المُشرِکینَ کُلُّ ذلِکَ یُفلِجَ اللهُ حُجَّتَهُ وَ یَحِّقَ دَعوَتَهُ وَ یَصدِقُ اُحدُوثَتَهُ وَ یَنصُرُ رایَتَهُ وَ کُلُّ ذلِکَ رَسُولُ اللهِ یُری عَنهُ راضِیًا فی المَواطِنِ کُلِّها سَاخطاً

ص: ۵۶

عَلَیکَ التّرجُمَهْ پس تکلم فرمود ابو محمّد حسن بن علی علیه السّلام و فرمود ستایش خدایرا که هدایت کرد اول شما را باوّل ما و آخر شما را بآخر ما، و درود پیوسته خدا بر جدّ من محمّد پیغمبر خدا و اهل بیت او باد با تحیّت بشنوید از من گفتار مرا و توجّه دهید فهم خود را برای ظاهر کردن موضع طعن و خلل خود ایمعاویه بتو ابتدا میکنم سخن خود را سوگند بعمری که خدا بمن داده ای زاغ چشم بمن هرزه‌گویی نکرد مگر تو و مرا دشنام نداد غیر از تو اینجماعت مرا دشنام ندادند ولیکن تو مرا دشنام دادی و هرزه گفتی تو بدگوئی کردی و این از بدی رأی و گمراهی و دشمنی و حسدی است که بر ما میبری و ازجهت عداوتی است که از قدیم تا هم اکنون با محمّد صلی الله علیه واله داشته‌ای و داری بخدا سوگند که اگر من با اینجماعت مشاور در مسجد رسولخدا صلی الله علیه واله بودیم و مهاجر و انصار در اطراف ما بودند اینها قدرت سخن گفتن نداشتند که باین گفتارهای زشت تکلّم کنند و با من روبرو نمیشدند بشنوید ایرگوهیکه با یکدیگر کمک میکنید بر ضرر من و حقی را که میدانید کتمان نکنید و اگر بباطل سخن گفتن تصدیق نکنید اوّل روی سخنم با تست ایمعاویه و نمیگویم در حت تو مگر کمتر از بدیهائی که در حق تو باید گفت شمارا بخدا سوگند میدهم آیا میدانید اینمردی که باد هرزه‌گویی میکند (یعنی علی علیه السلام) کسی است که بطرف دو قبله نماز گذارده با پیغمبر و تو انها را با هم میدیدی وقتیه در گمراهی بودی و بندگی دو بت بزرگ خود لات و عزی را میکردی و کسی است که دو مرتبه با پیغمبر بیعت کرد یکی در بیعت رضوان و یکی در بیعت فتح و تو ایمعاویه به بیعت اوّل کافر بودی و در بیعت دوم بیعت خود را شکستی پس فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید انچه که من میگویم حق است پدر من بود که با رسولخدا ملاقات کرد با شما در روز بدر و با او بود پرچم رسولخدا صلی الله علیه واله با مؤمنین و تو ایمعاویه پرچمدار مشرکین بودی و بت میپرستیدی لات و عزی را و جنگ با رسولخدا را فرض واجب میدانستی پدر من بود که با شما تلاقی کرد در احد و با او بود پرچم پیغمبر و تو پرچمدار مشرکین بودی پدر من بود که ملاقاتکرد شمارا در روز احزاب و با او بود پرچم رسولخدا صلی الله علیه واله و پرچمدار مشرکین تو بودی در همه اینجاها ظفر داد خدا حجّت خود ررا و ثابتکرد دعوت او را و راست کرد حدیثهای او را و یاری کرد پرچم او را و در همه اینجاها پیغمبر صلی الله علیه واله از او راضی و خشنود و برتو خشمناک دیده میشد ثُمَّ اَنشُدُکُم بِاللهِ هَل تَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه حاصَرَبَنی قُرَیظَهَْ وَ بَنی النَّضیرِ ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ وَ مَعَهُ رَایهُْ المُهاجِرینَ وَ سَعدَبنَ مَعاذٍ وَ مَعَهُ رایَهَْ الاَنصارِ فَاَمّا سَعدُ بنُ مَعاذٍ فَجَرَحَ وَ حُمِلُ جَریحًا وَ اَمّا عُمَرُ فَرَجَعَ هارِبًا وَ هُوَ یَجبُنُ وَ یُجبِنُ اَصحابَهُ وَ یُجبِنُهُ اَصحابُهُ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه لَاُعطِیَّنَ الرّایَهَْ غَدًا رَجُلًا یُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللهُ

ص: ۵۷

وَ رَسُولُهُ کَرّارٌ غَیرُ فَرّارٍ ثُمَّ لایَرجِعُ حَتّی یَفتَحَ اللهُ عَلی یَدَیهِ فَتَعَرَّضَ لَها اَبُوبکرٍ وَ عُمَرُ وَ غَیرُهُما مِنَ المُهاجِرینَ وَ الاَنصارِ وَ عَلِیٌّ یومَئِذٍ اَرمَدُ شَدیدُ الرَّمَدِ فَدَعاهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ فَتَفَلَ فی عَینَیهِ فَبَرَءَ مِن رَمَدِه وَ اَعطاهُ الرّایَةَ فَمَضی وَ لَم یَثنِ حَتّی فَتَحَ اللهُ عَلَیهِ بِمَنِّه وَ طَولِه وَ اَنتَ یومَئِذٍ بِمَکَّةَ عَدُوٌّ لِلهِ وَ لِرَسُولِه فَهَل یَستَوی بَینَ رَجُلٍ نَصَحَ لِلهِ وَ لِرَسُولِه وَ رَجُلٍ عادَی اللهَ وَ رَسُولَهُ ثُمَّ اُقسِمُ بِاللهِ ما اَسلَمَ قَلبُکَ بَعدَ وَلکِنَّ اللِّسانَ خائِفٌ فَهُوَ یَتَکَلَّمُ بِما لَیسَ فِی القَلبِ اَنشُدُکُم بِاللهِ اَتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه استَخلَفَهُ عَلَی المَدینَةِ فی غَزاةِ تَبُوکٍ وَ لا سَخَطَ ذلِکَ وَ لاکَراهَةَ وَ تَکَلَّمَ فیهِ المُنافِقُونَ فَقالَ لاتَخلُفنی یا رَسُولَ اللهِ فَاِنّی لَم اَتَخَلَّف عَنکَ فی غَزوَةٍ قَطُّ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه اَنتَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فی اَهلی بَمَنزِلَةِ

هرونَ مِن مُوسی ثُمَّ اَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ فَقالَ اَیُّهَا النّاسُ مَن تَوَلّانی فَقَد تَوَلَّی اللهَ وَ مَن تَوَلی عَلِیًّا فَقَد تولّانی وَ مَن اَطاعَنی فَقَد اَطاعَ اللهَ وَ مَن اَطاعَ عَلِیًّا فَقَد اَطاعَنی وَ مَن اَحَبَّنی فَقَد اَحَبَّ اللهَ وَ مَن اَحَبَّ عَلِیًّا فَقَد اَحَبَّنی

ص: ۵۸

التَّرجُمَهٔ شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که رسولخدا صلی الله علیه واله زمانیکه محاصره کرد بنی قریظه و بنی نضیر را عمر را سرکرده مهاجرین قرار داد و با پرچم مهاجرین بجنگ انها فرستاد و سعد بن معاذ را با رایت انصار فرستاد سعد مجروح شد و او را در حال مجروحی حمل کردن و عمر بحال فرار برگشت و ترسناک بود و اصحاب خود را میترسانید و اصحاب او هم او را میترسانیدند پس رسولخدا فرمود فردا پرچم را بدست کسی میدهیم که دوست میدارد خدا و رسول را و خدا و رسول هم او را دوست میدارند پی در پی حمله کننده است در جنگها و هیچوقت از دشمن فرار نمیکند و برنمیگردد تا خدا فتح را بدست او قرار دهد- پس ابوبکر عمرو غیر ایشان از مهاجرین و انصار هر یک از ایشان در طلب بودند که شاید رسولخدا پرچم را بدست او دهد و در انروز علی علیه السلام مبتلا بدرد چشم شدید بود پس انحضرت او را به پیش خود خواند و اب دهان در چشم او انداخت رمد ان زایل شد پرچم را بدست او داد پس او رفت و برنگشت تاخدا او را فاتح برگردانید بفضل و احسان خود و تو در انروز در مکّه دشمن خدا و رسول او بودی آیا تساوی و برابریست در میان کسیکه برای خدا و رسول او نصحیت میکند با کسیکه دشمن خدا و رسول او است بخدا سوگند یاد میکنم که دل تو هنوز اسلام را نپذیرفته است ولی زبان تو ترسانست سخن میگوید بآنچه که در دل تو نیست شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه واله هنگامیکه خواست بغزوه بتوک رود بدون هیچگونه خشمی و کرامتی او را در مدینه خلیفه خود قرار داد و منافقان در اینباب سخنانی گفتند که او گفت یا رسول الله مرا در مدینه باقی نگذارید زیرا که من در هیچ غزوه‌ای از تو جدا نبوده‌ام هرگز پس رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود تو وصیّ و جانشین منی در میان کسان من همچنان که هارون از جانب موسی خلیفه بود پس گرفت دست علی را و فرمود هر که مرا ولی خود بداند خدا را ولی خود دانشته و هر که علی را ولی خود بداند مرا ولی خود دانسته و هرکه مرا اطاعت کند خدا را اطاعتکرده و هرکه علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکه مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و هرکه علی را دوست بدارد مرا دوست داشته ثُمَّ قالَ اَنشُدُکُم بِاللهِ اَتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه قالَ فی حَجَّهِٔ الوِداعِ اَیُّهَا النّاسُ اِنّی قَد تَرَکتُ فیکُم ما لَم تَضِلّوُا بَعدَهُ کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی اَهلَ بَیتی

فَاَحِلّوُا حَلالَهُ وَ حَرِّمُوا حَرامَهُ وَ اعمَلُوا بَمُحکَمِه وَ امِنُوا بَمُتَشابِهِه وَقُولُوا امَّنا بَما اَنزَلَ اللهُ مِن الکِتابِ وَ اَحِبُّوا اَهلَ بَیتی وَ عِترَتی وَ والُوا مَن والاهُم وَ انصُرُوهُم عَلی مَن عاداهُم وَ اِنَّهُما لَن یَزالا فیکُم حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ یَومَ القِیمَهِٔ ثُمَّ دَعا وَ هُوَ عَلَی المِنبَرِ عَلِیًّا فَاجتَذَبَهُ بِیَدِه فَقالَ اَللّهُمَّ و الِ مَن

ص: ۵۹

والاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ اللّهُمَّ مَن عادی عَلِیًّا فَلا تَجعَل لَهُ فِی الاَرضِ مَقعدًا وَ لا فِی السَّماءِ مَصعَدًا وَ اجعَلهُ فِی اَسفَلِ دَرک مِنَ النّارِ وَ اَنشُدُکُم بِاللهِ اَتعَلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه قالَ لَهُ اَنتَ الّذائِدُ مِن حَوضی یَومَ القِیمَةِ تَذُودُ عَنهُ کَما یَذُوُد اَحَدَکُم الغَریبَةَ مِن وُسطِ اِبِلِه وَ اَنشُدُکُم بِاللهِ اَتعلَمُونَ اَنَّهُ دَخَلَ عَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فی مَرَضِهِ الَّذی تَوَفّی فیهَ فَبَکی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فَقالَ عَلِیٌّ ما یُبکیکَ یا رَسُولَ اللهِ فَقالَ یُبکینی اَنّی اَعلَمُ اَنَّ لَکَ فی قُلُوبِ رِجالٍ مِن اُمَّتی ضَغائِنَ لایُبدُونَها لَکَ حَتّی اَتَوَلِیَّ عَنکَ اَنَشُدُکُم بِاللهِ اَتعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه حینَ حَضَرَتهُ الوَفاةُ وَ اجتَمَعَ عَلَیهِ اَهلُ بَیتِه قالَ اللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهَلُ بَیتی وَ عِترَتی اللّهُمَّ وَ الِ مَن والاهُم وَ عادِ مَن عاداهُم وَ قالَ اِنَّما مَثَلُ اَهلِ بَیتی فیکُم کَسَفینَةِ نُوحٍ مَن دَخَلَ فیها نَجی وَ

مَن تَخَلَّفَ عَنها غَرَقَ وَ اَنشُدُکُم بِاللهِ اَتعلَمُونَ اَنَّ اَصحابَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه قَد سَلَّمُوا عَلَیهِ بِالولایَةِ فی عَهدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه و فِی حَیاتِه التَّرجُمَةُ پس فرمود شما را بخدا قسم میدهم ایا میدانید که رسولخدا صلی الله علیه واله

ص: ۶۰

فرمود در سفر حجهٔ الوداع ایگروه مردمان من باقی میگـذارم در میان شـما چیزی را که گمراه نشوید پس از آن و آن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من است پس حلال بدانیـد حلال او را و حرام بدانیـد حرام او را و بمجکم آن عمل کنید و بمتاشبه آن ایمـان بیاوریـد و بگوئیـد ایمـان آوردیم بـآنچه که خـدا در اینکتـاب فرسـتاده است و دوست بداریـد اهل بیت مرا و عترت مرا و دوست بدارید کسـی را که ایشانرا دوست بدارد و یاری کنید ایشانرا بر ضـرر کسی که با ایشان دشمنی کند و این دو چیز که کتاب و عترت باشـند همیشه با شـما هستند در میان شما تا وقتیکه وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر در روز قیامت پس در همان حال که بالای منبر بود علی را خوانـد و دست او را گرفت و گفت خـدایا دوست بـدار هرکه او را دوست دارد و دشـمن دار هرکه او را دشمن دارد خدایا جای نشستنی قرار مده د ر روی زمین و راه صعودی قرار مده در آسمان برای کسی که با علی دشمنی کد و او را در درکه پـائین تر از آتش قرار ده و شـما را بخـدا قسم میـدهم آیـا میدانیـد که رسولخـدا صـلی الله علیه واله درباره او فرمود که تو سیراب کننده‌ای از حوض من در روز قیامت سیراب میکنی از ان همچنانکه سیراب کند از شما در میان شترهای خود

شتر دوراز آب افتاده‌ایرا و شـما را بخـدا قسم میـدهم آیا میدانید که او یعنی علی در مرض موت پیغمبر صـلی لله علیه واله بر او وارد شد پس گریه کرد رسولخدا علی عرضه داشت که ای رسولخدا چه چیز شـما را بگریه درآورد فرمود کینهای مردانی از امّت من که از و در دلهـای ایشـان است و ظـاهر نمیکننـد آنها را مگر پس از مرگ من که از تو دور میشوم و شـما را بخـدا قسم میـدهم که آیا میدانیـد که رسولخـد صـلی الله علیه واله در حـال احتضار وقتیکه میخواست از دنیا رحلت کنـد اهل بیت خود را در نزد خود مجتمع دیـد گفت خـدایا اینجماعت اهل بیت مننـد و عترت من خـدایا دوست بـدار هرکه ایشانرا دوست بـدارد و دشـمن بدار هرکه ایشانرا دشـمن دارد و فرمود مثـل اهـل بیت من در میـان شـماماننـد کشتی نوح است هر که در آن داخـل شـد نجات یافت و هر که تخلّف ورزیـد از آن غرق شـد و شـمارا بخـدا قسم میـدهم آیا میدانید که اصـحاب رسولخدا صـلی الله علیه واله بر او سـلام کردند بولایت وقتیکه هنوز رسولخـدا صلی الله علیه واله زنـده بود اَنشُدُکُم بِاللهِ اَتَعلَمُونَ اِنَّ عَلِیًّا اَوَّلُ مَن حَرَّمَ الشَّهَواتِ کُلَّها عَلی نَفْسه مِن اَصحابِ رَسُولِ اللهِ فَاَنزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ یا اَیُّهَا الَّذینَ

امَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما اَحَلَّ اللهُ لَکُم وَلا تَعتَدُوا اِنَّ اللهَ لایُحِبُّ المُعتَدینَ وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللهُ حَلالاً طَیِّبًا وَ اتَّقُوا اللهَ الّذی اَنتُم بِهِ مُؤمِنوُنَ وَ کانَ عِندَهُ عِلمُ المَنایا وَ عِلمُ القَضایا وَ فَصلُ الخَطابِ وَ رُسُوخُ العِلمِ وَ مُنزَلُ القُرأنِ وَ کانَ رَهطٌ لانَعلَمُهُم یُتَمِّمُونَ عَشَرَةً نَبَّاَهُمُ اللهُ اَنَّهُم

ص: ۶۱

مُؤمِنُونَ وَ اَنتُم فی رَهطٍ قَریبٍ مِن عِدَّةٍ اوُلئِکَ لُعِنُوا عَلی لِسانِ رَسُولِ اللهِ- صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فَاَشهَدُلَکُم وَ اَشهَدُ عَلَیکُم اَنَّکُم لُعَناءُ اللهِ عَلی لِسانِ نَبِیِّه کُلُّکَم وَ اَنشُدُکُم بِاللهِ هَل تَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه بَعَثَ اِلَیکَ لِتَکتُبَ لَهُ لِبَنی خُزَیمَةَ حینَ اَصابَهُم خالِدُبنُ الوَلیدِ فَانصَرَفَ اِلَیهِ الرَّسُولُ فَقالَ هُوَ یَاکُلُ فَاعادَ الرَّسُولَ اِلیکَ ثَلاثَ مَرّاتٍ کُلَّ ذلِکَ یَنصَرِفُ الرَّسُولُ اِلَیهِ وَ یَقُولُ هُوَ یَاکُلُ فَقالَ رَسُولُ اللهُ اللّهُمَّ لاتَشبَع بَطنَهُ فَهِیَ وَاللهِ فی نَهمَتِکَ وَ اَکلِکَ اِلی یُوم القِیمَةِ ثُمَّ قالَ اَنشُدُکُم بِاللهِ هَل تَعلَمُونَ اَنَّ ما اَقُولُ حَقًّا اِنَّکَ یا مُعاوِیَةُ کَنتَ تَسُوقُ بِاَبیکَ عَلی جَمَلٍ اَحمَر یَقُوُدهُ اَخُوکَ هذَا القاعِدُ وَ هذا یَومُ الاَحزابَ فَلَعَنَ رَسُولُ اللهِ القائِدَ وَ الرّاکِبَ وَ السّائِقَ فَکانَ اَبُوکَ الرّاکِبَ وَ اَنتَ یا اَرزَقَ السّائِقُ وَ اَخُوکَ هذَاالقاعِدُ القائِدُ اَنشُدُکُم بِاللهِ هَل تَعلَمُونَ اَنَّ

رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه لَعَنَ اَباسُفیانَ فی سَبعَةِ مَواطِنَ اَوَّلُهُنَّ حینَ خَرَجَ مِن مَکَّةَ اِلَی المَدینَةِ وَ اَبُوسُفیانَ جلَو مِنَ الشّامِ فَوَقَعَ فیهِ اَبُوسُفیانَ فَسَبَّهُ وَ اَوعَدَهُ وَ هَمَّ اَن یَبطِشَ بِه ثُمَّ

ص: ۶۲

صَرَفَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنهُ وَ الثّانِيَةُ يَومُ العيرِ حَيثُ طَرَدَها اَبُوسُفيانَ لِيَحرزَها مِن رَسُولِ اللهِ وَ الثّالِثَةُ يَومُ اُحُدٍ قالَ رَسُولُ اللهِ اللهُ مَولنا وَ لاَمَولَى لَكُم قالَ اَبُوسُفيانَ لَنا العُزّى وَ لاعُزّى لَكُم فَلَعَنَهُ اللهُ وَ مَلائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ المُؤمِنُونَ اَجمَعُونَ التَّرجُمَة شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که علی اوّل کسی است که حرام کرد همه خواهشها را بر نفس خود در میان اصحاب رسولخدا پس خدای عزّوجل در حقّ او این آیه را فرساد که ظاهر مفاد آن اینست ایکسانیکه ایمان آورده‌اند حرام نکنید برخودتان چیزهای پاکیزه‌ایرا که خدا روزی شما کرده و برایتان حلال فرموده و سر از فرمان حق نپیچید و تجاوز نکنید که خدا دوست نمیدارد تجاوزکنندگان را و بخورید از انچه که روزی داده است خدا بشما در حالیکه حلال و پاکیزه باشد و بپرهیزید از خدائیکه باو گرویده‌اید و در نزد ایشان است علم آجل و علم قطع خصومات و بیان انچه که در قران است و متمکن بودن در علم هرچیزیکه در قرأن نازل شده و گروهی میباشند که ده نفر نمیشوند و شماره آنها بده نمیرسد که خدا بمؤمن بودن ایشان را خبر داده است و شما در گروهی هستید که شماره آنها نزدیك بشماره این عده مؤمن میباشد یعنی قریب ده نفرند که آنها بزبان رسولخدا صلی الله علیه واله لعن کرده شده‌اند پس گواهی میدهم برای شما و برضرر شما که شما لعنت‌شدگان خدائید همگی بزبان پیغمبر خدا و قسم میدهم شما را بخدا که آیا میدانید که رسولخدا بطلب تو فرستاد تا نامه‌ای برای بنی خزیمه تا سه مرتبه او را بطلب تو فرستاد و در هر مرتبه برمیگشت و میگفت مشغول خوردنست پس رسولخدا گفت خدای سیر مکن شم او را پس اینصفت پرخوری و همت گماشت در خوراك در توهست و مشمول لعنت خواهی بود تا روز قیامت پس فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که من راست میگویم آنچه را میگویم ای معاویه در روز احزاب پدر تو بر شتر سرخی سوار بود و تو دنبال او بودی و این برادرت که در اینجا نشسته در جلو قائد او بود پس رسولخدا قائد را که برادر تو بود و راکب را که پدر تو بود وسانق را که تو بودی لعنت کرد شما را بخدا قسم آیا میدانید که رسولخدا صلی الله علیه واله در هفت موضع ابوسفیانرا لعن کرد اوّل آن زمانی بود که از مکّه بجانب مدینه بیورن میرفت و ابوسفیان از شام میامد ابوسفیان او را هرزه گفت و دشنام داد و ترسانید و بر او سخت گرفت و

میخواست او را بکشد خدا شتر او را از انحضرت برگردانید و موضع دوّم روزی بود که قافله از شام برمیگشت و ابوسفیان قافله را کنار کشید و از راه دور کرد تا از تلاقی با پیغمبر آنها را دور کند و حفظ نماید موضع سوّم در روز احد بود که رسولخدا فرمود خدا وی ما است و شما را ولیی نیست و ابوسفیان گفت عزی که بت بزرگست مخصوص ماست و عزائی مخصوص شما نیست پس خدا و فرشتگان و پیغمبران خدا و همه مؤمنان او را لعن کردند وَ الرّابِعَةُ يَومُ حُنَينِ يَومٌ جاءَ اَبُوسُفيانَ يَجمَعُ قُرَيشَ وَ هَوازِنَ

ص: ۶۳

وَ جاءَ عُيَينَةُ بِغَطَفانَ وَ اليَهُودِ فَرَدَّهُمُ اللهُ بِغَيظِهِم لَم يَنالُوا خَيرًا هذا قولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَنزَلَ فى سُورَتَينِ فى كِلتَيهِما يُسَمّى اَباسُفيانَ وَ اَصحابَهُ كُفّارًا وَ اَنتَ يا مُعاوِيَةُ يُومَئِذٍ مُشرِكٌ عَلى رَأىِ اَبيكَ بِمَكَّةَ وَ عَلِيٌّ يُومَئِذٍ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه وَ عَلى رَايِه وَ دينِه وَ الخامِسةُ قَولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الهَدىَ مَعْكوفًا اَن يَبلُغَ مَحِلَّهُ وَ صَدَدتَ اَنتَ وَ اَبُوكَ وَ مُشرِكُوا قُرَيشٍ رَسُولَ اللهِ فَلَعَنَهُ اللهُ لَعنَةً شَمُلَتهُ وَ ذُرِيَّتَهُ وَ السّادِسَةُ يَومَ الاَحزابِ يَومَ جاءَ اَبُوسُفيانَ بِجَمعِ قُرَيشٍ وَ جاءَ عُيَينَةُ بنُ حُصَينِ بنِ بَدرٍ بِغَطَفانٍ فَلَعَنَ رَسُولُ اللهِ القادَةَ وَ الاَتباعَ وَ السّاقَةَ اِلى يَومِ القِيمَةِ فَقيلَ يا رَسُولَ اللهِ اَما فِى الاَتباعَ مُؤمِنٌ قالَ لاتَعيبُ لاتُصيبُ اللَّعنَةُ مُؤمِنًا مِنَ الاِتِّباعِ اَمّا القادَةُ فَلَيسَ فيهِم مُؤمِنٌ وَ لامُجيبٌ وَ لاناجٍ وَ السّابِعَةُ يَومُ الثَّنِيَّةِ يَومٌ شَدَّ عَلى رَسُولِ اللهِ اثنى عَشَرَ رَجُلًا سَبعَةٌ

مِنهُم مِن بَنى اُمَيَّةَ وَ خَمسَةٌ مِن سائِرِ قُرَيشٍ فَلَعَنَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالى وَ رَسُولُ اللهِ مَن حَلَّ الثَّنِيَّةَ غَيرَ النَّبِىِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه وَ سائِقِه وَ قائِدِه ثَمَّ اَنشُدُكُم بِاللهِ هَل تَعلَمُونَ اَنَّ اَباسُفيانَ دَخَلَ عَلى عُثمانَ حينَ

ص: ۶۴

بُویَعَ فی مَسجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فقَالَ یَابنَ اَخی هَل عَلَینا مِن عَینٍ فَقالَ لافَقالَ اَبُوسُفیانَ تَداوَلُوا الخِلافَةَ یا فِتیانَ بَنی اُمَیَّةَ فَوَا الَّذی نَفسُ اَبی‌سُفیان بیَدِهِ ما مِن جَنَّةٍ وَ لانارٍ وَ اَنشُدُکُم بِاللهِ اَتَعلَمُونَ اَنَّ اَباسُفیانَ اَخَذَ بِیَدِالحُسَینِ حینَ بُویَعَ عُثمانُ وَ قالَ یَابنَ اَخِی اخرُج مَعی اِلی بَقیعِ الغَرقِدَ فَخَرَجَ حَتّی اِذا تَوَسَّطَ القُبُورَ اجتَرَءَ فَصاحَ بِاَعلی صَوته یا اَهلَ القُبُورِ الّذی کُنتُم تُقاتِلوُنا عَلَیهِ صارَ بِاَیدیناَ وَ اَنتُم رَمیمٌ التَّرجُمَةُ و موضع چهارم در روز حنین بود و آنروزیست که ابوسفیان با جماعت قریش و قبیله هو ازن امد و عینیه با قبیله عطفان و یهود آمد و خدا غیظ و خشم انها را بخودشان برگردانید و بخیر و خوبی نائل نشدند و خدای عزّوجل در دو سوره قرأن ابوسفیان و اصحاب او را کافرها نامیده و ایمعاویه تو در انروز مشرک بودی و با پدرت هم رأی بودی در مکّه و علی در آنروز با رسولخدا صلی الله علیه واله بود و با او هم رأی و هم دین بود- و موضع پنجم وقتی بود که خدای عزّوجل فرموده قربانی باز داشته شد از اینکه بجای خود برسد و مانع شدی تو و پدرت و مشرکین قریش رسولخدا را پس لعننت کرد خدا بپدرت لعنی که شامل شد او و ذریّه او را- و موضع ششم در روز احزاب بود که ابوسفیان با جمعی از قریش آمد و عینیه پسر حصین پسر بدر با قبیله غطفان آمد که رسولخدا لعن کرد پیشرو و پیروان و دنباله آنها را تا روز قیامت پس برسولخدا گفته شد که آیا در پیروان آنها مؤمنی نیست فرمود لعنت مؤمن را معیوب نمیکند هر یک از اتباعیکه مؤمن باشند لعن بآنها ضرر نمیرساند اما پیشروان آنها در میانشان مؤمنی نیست و اجابّت کننده دعوت حق و اهل نجات نیستند- و موضع هفتم روز ثنیه یعنی عقبه که سخت گرفتند دوازده نفر بر رسولخدا که هفت نفر آنها از بنی امیّه بودند و پنج نفر از سایر قریش پس خدای تبارک و تعالی و رسولخدا لعن کردد کسی را که داخل عقبه شود غیر از پیغمبر صلی الله علیه واله و پیشرو و راننده انحضرت- پس شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که ابوسفیان روزی که مردم با عثمان بیعت کردند بر او وارد شد در مسجد رسول خدا صلی الله علیه واله و گفت این پسر برادرم اینجا جاسوس بیگانه‌ای نیست گفت نه پس ابوسفیان گفت خلافت را در دست بگیر ایجوانان بنی امیّه قسم بانکسیکه جان ابی‌سفیان بدست او است هیچ بهشت و آتشی نیست- و شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که ابیسفیان روزیکه مردم با عثمان بیعت کردند دست حسین را گرفت و گفت ای پسر برادرم بیا با همدیگر برویم در بقیع غرقد و بیرونرفت تا میان قبرها و بصدای بلند فریاد کرد که ای اهالی قبرها که با ما برسر خلافت قتال کردید خلافت بدست ما آمد و شما زیر خاک پوسیدید

ص: ۶۵

فَقالَ الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ عَلَیهِمَا السَّلامُ قَبَّحَ اللهُ شَیبَتَکَ وَ قَبَّحَ وَجهَکَ ثُمَّ نَتَرَیَدَهُ وَ تَرکَهُ فَلَولَا النُّعمانُ بُن بَشیرٍ اَخَذَ بِیَدِهِ وَ رَدَّهُ اِلَی المَدینَةِ لَهَلَکَ فَهذا لَکَ یا مُعاوِیَةُ فَهَل تَستَطیعُ اَن تَرُدَّ عَلَینا شَیئًا وَ مِن لَعنَتِکَ یا مُعاوِیَةُ اَنَّ اَباکَ اَباسُفیانَ کانَ یُهِّمُ اَن یُسلِمَ فَبَعَثتَ اِلَیهِ بِشِعرٍ مَعرُوفٍ مَروِیٍّ فی قُرَیشٍ وَ غَیرِهِم تَنهاهُ عَنِ الاِسلامِ وَ تَصُدُّهُ وَ مِنها اَنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ وَ لّاکَ الشّامَ فَخُنتَ بِهِ وَ وَلّاکَ عُثمانُ فَتَرَبَّصتَ بِهِ رَیبَ المَنُونِ ثُمَّ اَعظَمُ مِن ذلِکَ جُرءَتُکَ عَلَی اللهِ وَ رَسُولِهِ اِنَّکَ قاتَلتَ عَلِیًا عَلَیهِ السَّلامُ وَ قَد عَرَفتَهُ وَ عَرَفتَ سَوابِقَهُ وَ فَضلَهُ وَ عِلمَهُ عَلی اَمرٍ هُوَ اَولی بِهِ مِنکَ وَ مِن غَیرِکَ عِندَاللهِ وَ عِندَ النّاسِ وَ لأذَیتَهُ بَل اَوطَأتَ النّاسَ عِشوَةً وَ اَرَقتَ دِماءَ خَلقٍ مِن خَلقِ اللهِ بِخَدعِکَ وَ کَیدِکَ وَ تَمویهِکَ فِعلَ مَن لا یُؤمِنُ بِالمَعادِ وَ لایَخشَی العِقابَ فَلَمّا بَلَغَ الکتابَ اَجَلُهُ صِرتَ

اِلَی شَرِّ مَثویً وَ عَلّی اِلَی خَیرِ مُنقَلَبٍ وَ اللهُ لَکَ بِالمِرصادِ فَهذلَکَ یا مُعاوِیَةُ خاصَّةُ وَ ما اَمسَکتُ عَنهُ مِن مَساویکَ وَ عُیُوبِکَ فَقَد کَرِهتُ بِهِ التَّطویلَ التَّرجُمَةُ پس حسین بن علی علیهما السّلام فرمود زشت گرداند خدا سفیدی مو و روی تو را پس دست خود را کشید و او را

ص: ۶۶

واگـذارد اگر نعمان بن بشـیر نبود که دست او را بگیرد و بمـدینه برگردانـد هراینه هلاک میشد ایمعاویه این است بدیهای کردار تو آیا میتوانی رد کنی چیزی از اینه را بر ما و از چیزهاییکه موجب لعنت تست اینستکه پدرت ابوسفیان میخواست مسلمان شود تو شعر معروف خودت را که در میـان قریش و غیر ایشـان روایتشـده و معروفست راجع به بازداشـتن و از مسـلمان شدنـدش بـاو نوشتی و از جمله موجبـات لعن تو آنست که چون عمربن خطّابتو را والی شـام کرد و باو خیانتکردی و چون عثمان تو را والی کرد انتظار مردن او را میکشـیدی و بزرگـتر از همه اینهـا برخـدا و رسول او جرءت کردی و بـا علی مقـاتله کردی در صورتیکه او را شـناخته بودی و سوابق علم و فضـل و شایسـتگی او را برای خلافت میـدانستی که او از تو و غیر تو سـزاوارتر بود برای خلافت در نزد خـدا و مردم با اینحـال او را آزار کردی و امر را بمردم مشـتبه کردی و خون خلقی از خلق خـدا را ریختی بخـدعه و فریب و تزویر خود و این کـار کسـی است که ایمان بمعاد نـدارد و از عقاب خـدا نمیترسـد پس چون مـدّت ماندن تو در دنیا تمام شود در بدترین جای جایگاه تو خواهد بود علی در بهترین جایگاه انتقال خواهد یافت و خدا در کمین تو خواهد بود ایمعاویه اینست از

بـدیهای تو که بتو اختصاص دارد و من از ذکر همه بدیها و عیبهای تو خودداری کردم کراهت دارم از طول دادن کلام بذکر آنها وَ اَمّا اَنتَ یـا عَمروَبنَ عُثمانَ فَلَم تَکُن لِلجَوابِ حِقیقاً بِحُمقِکَ اَن تَتبَعَ هـذِهِ الاُمُورَ فَاِنّما مَثَلُکَ مَثَلَ البَعُوضَـهِٔ اذ قالَت لِلنَّخلَـهِٔ استَمسِـکی فَانّی اُریدُ اَن اَنزِلَ عَنکَ فَقالَت لَهَا النَّخلَهُٔ ما شَعِرتُ بِوُقوُعِکَ فَکَیفَ یَشُقُ عَلَیَّ نُزُولُکَ وَ اِنّی وَ اللهِ ما شَعِرتُ اَنَّکَ تَجسِرُ اَن تُعادِیَ لی فَیَشُقّ عَلَیَّ ذلِکَ وَ اِنّی لَمُجیبُکَ فِی الّذی قُلتَ اِنَّ سَبَّکَ عَلِیًّا عَلَیهِ السّلامُ اَیَنقُصُ فی حَسَبِه اَو یُباعِدُهُ مِن رَسُولِ اللهِ اَو بِسُوءِ بَلائِه فِی الاِسلامِ اَو بجُور فی حُکم اَو رَغبَهٍٔ فِی الدّنیا فَاِن قُلتَ واحِدَهًٔ مِنها فَقَد کَذِبتَ وَ اَمّا قَولُکَ اَنَّ لَکُم فینا تِسعَهَٔ عَشَرَ دَماً بِقَتلی مُشرَکی بَنی اُمیَّهَٔ بِبَدر فَاِنَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ قَتَلَهُم وَ لعَمَری لَتَقتُلُنَّ مِن بَنی هاشِم تِسعَهَٔ عَشَرَ ثُمَّ یُقتَلُ وَ ثلاثَهُٔ بَعدَ تِسعَهَٔ عَشَرَ مِن بَنی اُمیَّه تِسعَهَٔ عَشَرَ وَ تِسعَهَٔ

ص: ۶۷

عَشَرَ فی مَوطِنٍ واحِدٍ سِوی ما قُتِلَ مِن بنی اُمیَّةَ لایُحصی عَدَدَهُم اِلّا اللهُ وَ انّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه قالَ اذا بَلَغَ وُلدُ الوَزَغِ ثَلاثینَ رجُلًا اَخَذُوا مالَ اللهِ بَینَهُم دُولاً وَ عِبادَهُ خَولاً وَ کِتابَهُ دَغَلًا فَاذا بَلَغُوا ثَلاثَمِأَةَ وَ عَشَرَ حَقَّتِ اللّعَنَةُ عَلَیهِم وَ لَهُم فَاِذا بَلَغُوا اَربَعَماِئَةَ وَ خَمسَةَ وَ سَبعینَ کانَ هَلاکُهُم اَسرَعُ مِن لَوکِ تَمرَةٍ فَاَقبَلَ الحَکَمُ بنُ اَبِی العاصِ وَ هُم فی ذلِکَ الذِّکرِ وَ الکَلام فَقالَ رَسُولُ اللهِ اخفِظُوا اَصواتِکُم فَاِنَّ الوَزَغَ یَسمَعُ وَ ذلِکَ حینَ رَأَهُم رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ مَن یَملِکُ بَعدَهُ مِنهُم اَمرَ هذِهِ الاُمَّةِ یَعنی فِی الاَنام فَساءَهُ ذلِکَ وَ شَقَّ عَلَیهِ فَاَنزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فی کِتابِه وَ ما جَعَلنَا الرُّؤیَا الَّتی اَرَیناکِ اِلّا فِتنَةً لِلنّاس وَ الشَّجَرَةَ المَلعُونَةَ فِی القُرأن یَعنی بَنی اُمَیَّةَ وَ اَنزَلَ اَیضًا لَیلَةُ القَدر خَیرٌ مِن اَلفِ شَهر فَاَشهَدُ لَکُم وَ اَشهَدُ عَلَیکُم ما سُلطانُکُم بَعدَ قَتلِ

عَلَیٍّ اِلّا اَلفَ شَهر الّتی اَجَّلَها اللهُ عَزَّوَجَلَّ فی کِتابِه التَّرجُمَة اما تو ای عمروبن عثمان بسبب نادانی که داری سزاوار جواب شنیدن نیستی که دنباله اینگونه کارها را بگیری مثل تو مانند پشه‌ایست که بدرخت خرما بگوید خودت را نگاهدار تا من از تو فرود بیایم ودرخت خرما در جواب او بگوید من در خود قرار گرفتن تو را نفهمیدم که بر من مشقّت

داشته باشد پائین آمدن تو بخدا قسم ای پسر عثمان من ندانستم که تو چنین جسارتی را خواهی کرد که با من دشمنی کنی

ص: ۶۸

که جسارت تو برمن مشقت داشته باشد و من در جواب تو میگویم دشنام دادن تو علی را ایا نقصی در حسب او وارد میکند یا او را از رسولخدا دور میکند یادر اسلام بد امتحان داده یا در حکم کردن جور و تعدّی کرده یا بدنیا میل و رغبت داشته پس اگر یکی از اینها را در حق او بگوئی دروغ گفته‌ای و اینکه گفتی برای شما ولایت خون نوزده تن از مشرکین بنی امیّه است که در جنگ بدر کشته شدند بدانکه خدا و رسول خدا آنها را کشتند بجان خودم قسم است که هرآینه شما نوزده نفر از بنی هاشم را خواهید کشت و بعد از نوزده نفر سه نفر دیگر را خواهید کشت پس از آن نوزده و نوزده تن که سی و هشت نفرند از بنی امیّه کشته خواهند شد در یکجا غیر از انچه که از بنی امیه کشته خواهند شد که شماره آنها را جز خدا کسی نمیداند و رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که چون فرزندان بزمجه (سام ابرص) شماره مردانشان بسی نفر برسد، مال خدا را در میانه دولت خود قرار دهند و بندگان خدا را بغلامی خود بگیرند و در کتاب خدا مکر و خدعه کنند و چون بسیصد و ده نفر برسند برای ایشان ثابت میشود لعنت و آن برضرر ایشانست و چون بچهارصد و هفتاد و پنج نفر برسد هلاک شدن آنها از خوردن یکدانه خرما آسانتر

و سریعتر است در اینوقت حکم بن ابی العاص وارد شد رسولخدا فرمود آهسته سخن بگوئید که بزمجّه میشود و این کلمات را رسولخدا صلی الله علیه واله وقتی فرمود که در خواب دیده بود که پس از رحلت او مالک میشوند کسانی از ایشان دوالی امر امّت او میشوند در میان مردمان پس انحضرت را بدد آمد و ناراحت شد تا اینکه خدای عزّوجل این آیه را براو فرستاد که مفاد آن اینست ما قرار دادیم خوابی را که بتو ارائه دادیم نباشد مگر امتحانی برای مردمان و درحت لعنت شده در قرآن مراد بنی امیّه است و نیزاین آیه را نازل فرمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه پس گواهی میدهم برای شما و شهادت میدهم بر ضرر شما که دوره سلطنت شما از کشته شدن علی نیست مگر هزار ماه که اینمدت را خدا در کتاب خود قرار داده وَ اَمّا اَنتَ یا عَمروَبنَ العاصِ الشّانِیَ الّلعَینَ الاَبتَر فَاِنَّما اَنتَ کَلبٌ اَوّلَ اَمرکَ انّ اُمُّکَ بَغِیّۀٌ وَ اِنّکَ وُلِدَت عَلی فِراش مُشتَرکٍ فَتَحاکَمَت فیکَ رجالُ قُرَیش مِنهُم اَبوسُفیان بن الحَربِ وَ الوَلیدُ بنُ المُغَیرَۀِ وَ عُثمانُ بنُ الحَربِ وَ النَّضرُبنُ الحَرثِ بن کَلدَۀٍ و العاصُ بنُ وایِلِ کُلُّهُم یَزعَمُ اِنّکَ ابنُهُ

فَغَلَبَهُم عَلَیکَ مِن بَین قُرَیش اَلاَمُهُم حَسَبًا وَ اَخبَثُهُم مَنصِبًا وَ اَعظَمُهُم بَغیَۀً ثُمّ قُمتَ خَطیبًا وَ قُلتَ اَنَا شانی مُحَمّدٍ وَ قالَ العاصُ بنُ وائِلٍ انّ مُحَمّداً رَجُلٌ اَبتَرٌ لا وَلَدَ لَهُ فَلَو قَد ماتَ انقَطَعَ ذِکرُهُ فَاَنزَلَ اللهُ تَبارَکَ

ص: ۶۹

وَ تَعالی اِنَّ شانِئَکَ هُوَ الاَبتَرُ وَ کانَت اُمُّکَ تَمشی اِلی عَبدِ قَیس تَطلُبُ البَغیَةَ تَاتیهم فی دُورهِم وَ رجالِهِم وَ بُطُون اَودِیَتِهم ثُمَّ کُنتَ فی کُلِّ مِشهَدٍ یَشهَدُهُ رَسُولُ اللهِ مِن عَدُوَّه اَشَدُّهُم لَهُ عَداوَةً وَ اَشَدُّهُم لَهُ تَکذیباً ثُمَّ کُنتَ فی اَصحابِ السَّفینَةِ الَّذینَ اَتَوا اِلَی النَّجاشِیّ وَ المُهاجِر الخارج اِلیَ الحَبَشَةِ فِی الاِشاطَةِ بِدَم جَعفَربن اَبی طالِبٍ وَ سایر المُهاجِرینَ اِلَی النَّجاشِیّ فَحاقَ المَکرُ السَّیئُ بکَ وَجَعَلَ جِدَّکَ الاَسفَلَ وَ اَبطَلَ اُمنِیَّتَکَ وَ خَیَّبَ سَعیَکَ وَ اَکذَبَ اُحدُوثَتَکَ وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الّذینَ کَفَرُوا السُّفلی وَ کَلَمَةَ اللهِ هِیَ العُلیا وَ اَمّا قَولُکَ فی عُثمانَ فَاَنتَ یا قَلیلَ الحَیاءِ وَ الدّین اَلهَبتَ عَلَیهِ نارًا ثُمَّ هَربتَ اِلی فِلِسطینَ تَتَرَبَّصَ بِهِ الدَّوائِر فَلَمّا اَتاکَ خَبَرُ قَتلِه حَبَستَ نَفسَکَ عَلی مُعاوِیَةَ فَبِعتَهُ دینَکَ یا خَبیثُ بِدُنیا غَیرکَ وَ لَسنانَلُومُکَ عَلی بُغضِنا وَلَم نُعابتکَ عَلی حُبِّنا وَ اَنتَ عَدُوٌّ لِبَنی هاشِم فِی الجاهِلِیَّةِ وَ الاِسلامِ وَ قَد هَجوَتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه بسَبعینَ بَیتًا مِن شِعر فَقالَ رَسُولُ اللهِ اللّهُمَّ اِنّی لا اَحسُنُ الشِّعرَ وَ لایَنبَغی لی اَن اَقُولَهُ فَالعَن عَمروَبنَ العاصِ بکُلِّ بَیتٍ اَلفَ لَعنَةٍ وَ اَنتَ یا عَمروُ المُؤثِرُ دُنیاکَ عَلی دینِکَ اَهدَیتَ اِلَی النَجّاشِیِّ الهَدایا وَ رَحِلتَ

ص: ۷۰

اِلَیهِ رِحلَتَیکَ الثّانِیَةَ وَ لَم تَنهَکَ الاُولی عَن الثّانِیَةِ کُلُّ ذلِکَ تَرجِعُ مَغلُومًا حَسیرًا تُرِیدُ بِذلِکَ هَلاکَ جَعفر وَ اَصحابه فَلَمّا اَخطاکَ مارَجَوتَ وَ اَمَّلتَ اَحَلتَ عَلی صاحِبِکَ عَمّارَةَ بنَ الوَلیدِ (التَّرجُمَةُ) اما تو ای عمرو پسر عاص کینه و لعنت شده و بریده شده از خیر که عقبی برای تو نیست در اول امرت سگ دیوانه‌ای بودی و مادرت زاینه بود از زوج مشترک زائیده شدی ود ر باب تو مردانی از قریش با یکدیگر محاکمه کردند که از جمله ایشان ابوسفیان پسر حرب و ولید پسر مغیره و عثمان پسر حرث و نضر پسر حرث بن کلده و عاص بن وائل بوده‌اند که هرکدام از جمله ایشان مدعی بودند که تو پسر او هستی و در محاکممه کسی برایشان غالب شد از قریش که حسب او پست‌تر ومصب او خبیث‌تر و گرماهی او از همه ایشان بیشتر بود و تو کسی بودی که خطبه خواندی و گفتی که محمّد مردی است که پسر ندارد هرگا بمیرد ذکر او از زبانها بریداه میشود پس خدای تبارک و تعالی آیه‌ای فرستاد خطاب به رسول خدا که سرزنش کننده و بریده شده از چیزی که تو را برای نداشتن پسر سرزنش میکند عقبی برای او نخواهد ماند و مادر تو میرفت و نزد عبدقیس و درخواست میکرد که با او زنا کند میامد در خانهای ایشان و با مردهای آنها و در رودخانهایشان که با او زنا کنند و توییکه در هر جنگی از جنگهای پیغمبر دشمنی تو با پیغمبر از همه دشمنان او زیادتر و سخت‌تر بود و شدیدتر از همه آنهارسولخدا را تکذیب میکردی و توئیکه با اصحاب کشتی نبرد نجاشی بحبشه رفتید برای تند کردن آتش غضب او بجهت ریختن خون جعفر پسر ابیطالب و سایر مهاجرین پس مکر بدی که بکار بردید بخود شما احاطه و برگشت کرد و کوشش پست تو را ناچیز نمود و آرزوها و کوششهای تو را باطل و سخنان تو بدورغ تلقّی شد و خدا کلمات کفار را پست گردانید و کلمه خود را برتری داد و امّا آنچه را که درباره عثمان گفتی ایکسیکه حیا و دین تو کمست تو شعله آتش را برافروختی و فرار کردی بطرف فلسطین و منتظر عاقبت کار بودی هنگامیکه خبر کشته شدن او بتو رسید خودت را وقف معاویه کردی و دینت را باو بدنیای او فروختی و ما کسی نیستیم که تو را بکینه و دشمنی که با ما داری ملامت کنیم و بتو عتاب کنیم برای دوست شدن تو با ما تو در جاهلیّت و اسلام همیشه دشمن بنی هاشم بودی توایکه هفتاد بیت شعر در هجو رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود برای من نیکو نیست شعر گفتن و سزاوار نیست که شعر بگویم

خدایا تو لعنت کن عمروپسر عاص را بهر بیت شعری هزار لعنت ای عمرو توایکه دینت را بدنیایت فروختی و هدیه‌ها برای نجاشی بردی و بعد از انکه از نزد او نا امید و خوار برگشتی اینخواری و نا امیدی تو را باز نداشت دو مرتبه بسوی او بار بستی و در هر دو مرتبه مغلوب و حسرت زده مراجعت کردی و حال آنکه هلاکت جعفر و یاران او را میخواستی چون تیر تو بخطا رفت و امیدت بریده شد واگذار کردی امر سعی در هلاکت جعفر و یاران مسلمان او را به رفیق خود عماره پسر ولید وَ اَمّا اَنتَ یا وَلیدَ بنَ عُقبَةَ فَوَاللهِ ما اَلُومُکَ ان تَبغُضُ عَلِیًّا وَ قَد جَلَدَکَ فِی الخَمر ثَمانینَ جَلدَةً وَ قَتَلَ اَباکَ صَبرًا بیَدِه یَومَ بَدر اَم کَیفَ تَسُبُّهُ وَ قَد سَّماهُ اللهُ مُؤمِناً

ص: ۷۱

فی عَشَرَةِ ایاتٍ مِنَ القُرأن وَ سَمّاکَ فاسِقًا وَ هُوَ قَولُ اللهِ عَزَّوَجَلِّ اَفَمَن کانَ مُؤمِنًا کَمَن کانَ فاسِقًا لایَستَوُونَ وَ قَولُهُ ان جاءَکُم فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا ان تُصیبُوا قَومًا بجِهالَةٍ فَتُصبحُوا عَلی ما فَعَلتُم نادِمینَ وَ ما اَنتَ وَ ذِکرُ قُرَیش وَ اِنَّما اَنتَ ابنُ عِلجِ مِن اَهلِ صَفُورِیَّةٍ اسمُهُ ذَکوانٌ وَ اَمّا زَعمُکَ اَنا قَتَلنا عُثمانَ فَوَاللهِ مَا استَطاعَ طَلحَةٌ وَ الزُّبَیرُ وَ عایشَةُ اَن یَقُولُوا ذلِکَ لِعَلیِّ بن اَبی طالِبِ فَکَیفَ تَقوُلُهُ اَنتَ وَ لَو سَالَتَ اُمَّکَ مَن اَبُوکَ اذ تَرَکَت ذَکوانَ فَالصِقَتکَ بعُقَبةِ بن اَبی مُعیطٍ اَکتَسَبَت بذلِکَ عِندَ نَفسِها سِناءً وَ رَفعَةً مَعَ ما اَعَدَّ اللهُ لَکَ وَ لِاَبیکَ وَ لِاُمِّکَ مِنَ العار وَالخِزی فِی الدُّنیا وَ الاخِرَةِ وَ مَا اللهُ بظَلّام لِلعَبیدِ ثُمَّ اَنتَ یا وَلیدُ وَ اللهِ اَکبَرُ فِی المیلادِ مِمَّن تُدعی لَهُ فَکَیفَ تَسُبُّ عَلِیاً وَ لَواشتَغَلتَ بنَفسکَ لِتُثبتَ نَسَبَکَ اِلَی اَبیکَ لا اِلی مَن تُدعی لَهُ وَ لَقَد قالَت لِذلِکَ اُمَّکَ یا بُنَیِّ اَبُوکَ وَ اللهِ اَلاَمُ وَ

اَخبَثُ مِن عُقَبَةُ التَّرجُمَةُ اما تو ای ولید پسر عقبه بذا خدا قسم تو را ملامت نمیکنم که چرا کینه علی را در دل داری زیرا که تو را هشتاد تازیانه برای حدّ شرب خمر زده و پدرت را بقتل صبر در روز بدر کشته بلی چگونه دشنام میدهی او را و حال انکه خدا در ده آیه از قرآن او را مؤمن خوانده و آن گفته خدای عزوجل است که آیا کسی که مؤمن

است با کسیکه فاسق است یکسان است و دیگر فرموده که اگر فاسقی آمد و بشما خبری داد تحقیق کنید مبادا آسب رسانید گروهیرا بندانستکی پس صبح کنید و بضرر آنچه کردهاید پشیمان شوید تو را با قریش چکار است که از ایشان یاد کنی تو پسر یکی از کفّار عجمی از اهل صفوریّه که نام او ذکوان بوده و اما این گمانی که

ص: ۷۲

کرده‌ای که ما عثمانرا کشده‌ایم بذات خدا قسم که طلحه و زبیر و عایشه قدرت نداشتند که چنین سخنی را بگویند در حق علی بن ابی طالب چگونه تو این سخن را میگوئی اگر از مادرت بپرسی که پدر تو کیست پس از ایکه ذکوان را ترک گفت تو را چساند بعقبه پسر ابی معیط تا برای خود درجه و مقام رفعی تحصیل کند با اینکه مهیّا کرده است خدا برای تو و پدر و مادرت ننگ و خاری دنیا و آخرت را و خدا ستمکار در حق بندگان نیست و تو بخدا قسم در میلاد بزرگتری از آنکه پسرخوانده او ای ابولید تو در فرزندی پسرخوانده عقبه‌ای و پسر صلبی او نیستی چگونه علی را دشنام میدهی برو نسب خود را بپدرت ثابت کن که تو پسر ذکوانی نه پسر عقبه و بهمین جهت بود که مادرت بتو میگفت ای پسرک پدر تو بخدا قسم لئیم‌تر و خبیث‌تر است از عقبه وَ اَمّا اَنتَ یا عُتبَةَ بنَ اَبی سُفیانَ فَوَاللهِ ما اَنتَ بحَصیفٍ فَاُجاوِبُکَ وَ لاعاقِلٍ فَاُعاقِبُکَ وَ ما عِندَکَ خَیرٌ یُرجی وَ ما کُنتَ وَ لَو سَبَبتَ عَلِیًّا لاعَیّرُ به عَلَیکَ لِاَنَّکَ عِندی لَستَ بکُفو لِعَبدِ عَلِیّ بن اَبی طالِبٍ فَاَرُدَّ عَلَیکَ وَ اُعاتِبَکَ وَ لکِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَکَ وَ لِاَبیکَ وَ اُمِّکَ وَ اَخیکَ لَبالمِرصادِ فَاَنتَ ذُرِّیَةُ اباءِکَ الَّذینَ ذَکَرَهُمُ اللهُ فِی القُرأن فَقالَ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصلی نارًا حامِیَةً تُسقی مِن عَین انِیَةٍ اِلی قَولِه مِن جُوعٍ وَ اَمّا وَعیدُکَ اِیّایَ اَن تَقتُلَنی فَهَلّا قَتَلتَ الَّذی وَجدتَهُ عَلی فِراشِکَ مَعَ حَلیلَتِکَ وَ قَد غَلَبَکَ عَلی فَرجِها وَ شَرکَکَ فی وَلَدِها حَتّی اَلصَقَ بکَ وَلَدًا لَیسَ لَکَ وَیلاً لَکَ لَو شَغَلتَ نَفسَکَ بطَلَبِ ثارِکَ مِنهُ کُنتِ جَدیرًا وَ لِذلِکَ حَرِیًّا اِذتَسُومُنِیَ القَتلَ وَ تُوَعِّدُنی بِه وَ لا اَلُومُکَ ان تَسُبُّ عَلِیًّا وَ قَد قَتَلَ اَخاکَ مُبارَزَةً وَ اشتَرَکَ هُوَ وَ حَمزَةُ بنُ عَبدِالمُطَلِبِ فی قَتلِ جَدِّکَ حَتّی اَصلاهُما اللهُ عَلی اَیدیهما

ص: ۷۳

نـارَ جَهَّنَمَ وَاَذاقَهُمـا العَـذابَ الاَلیمَ وَ نَفی عَمَّکَ بِاَمر رَسُولِ اللهِ وَ اَمّا رَجائِیَ الخِلافَةَ فَلَعمَرُاللهِ ان رَجَوتُها فَاِنَّ لی فیها لَمُلتَمَسًا وَ ما اَنتَ بِنَظیر اَخیکَ وَ لا بِخَلیفَةِ اَبیکَ لِاَنَّ اَخاکَ اَکثَرُ تَمَرُّدًا عَلَی اللهِ وَ اَشَدُّ طَلَبًا لِاِهراقِهِ دِماءَ المُسلِمینَ وَ طَلَبِ ما لَیسَ لَهُ بِاَهلٍ یُخادِعُ النّاسَ وَ یَمکُرُهُم وَ یَمکُرُ اللهُ وَ اللهُ خَیرُ الماکِرینَ وَ اَمّا قَولُکَ اَنَّ عَلِیًّا کانَ شَرُّ قُرَیش لِقُرَیش فَوَاللهِ ما حَقَرَ مَرحُومًا وَ ما قَتَلَ مَظلُومًا (التَّرجُمَهُ) واما تو ای عتبه پسر ابی سفیان بذات خدا قسم تو شخص محکم خلل ناپذیری نیستی که تو را جواب بگویم و عاقل نیستی که تو را عقوبت کنم و اهـل خیری نیستی که بتو امیـدوار باشم وا گر علی را دشـنام بـدهی تو را سـرزنش نمیکنم به آن زیرا که تو هموزن و برابر با غلام علی نیستی تا تو را جواب گویم و عتاب کنم ولیکن خـدای عزّوجل در کمین تو و پـدر و مادر و برادرتست تو از ذریّه پـدرانی هستی که خـدا در قرآن از انهـا یـاد کرده و فرموده که عمل‌کننـده و رنـج کشـنده‌اند و داخل میشونـد در آتشـی که نهایت گرمی و سوزندگی

است و بآنهـا میچشاننـد از چشـمه ای که آب آن بینهـایت گرم و سوزاننـده است و نباشـد برای ایشـان خوردنی‌ای مگر از خارهـای آتشـی تلـخ‌تر از صـبر و بـدبو تر از مردار و گرمی آن سـخت‌تر از آتش و شـبیه خارهـای دنیـا اسـت که نه آنهـا را فربه کنـد نه دفع گرسنگی از آنها نماید و اما اینکه مرا از کشتن میترسانی چرا آنکسی را که یافتی بازنت در فراش تو جفت شد و بردخول در فرج او برتو غالب شد و شـریک تو شد در فرزند او تا اینکه آن زنازاده را بتو چسـبانید که نطفه آن از تو نبود نکشتی وای بر تو اگر خودت را باو مشـغول میکردی و طلب خون خود را از او میکردی و او را میکشتی البته کشتن او سزاوارتر بود از اینکه مرا بکشی و از کشتن بترسانی من تو را ملامت نمیکنم که علی را دشـنام دهی و حال آنکه برادرت را بمارزه کشت و شریک بود با حمزهٔ بن عبدالمطلب در کشتن جدّت تا اینکه خدا بدست ایشان آندو را در آتش جهنّم انداخت و چشانید بآنها عذاب دردناک را و پدر من عموی تو را بامر رسول خـدا تبعیـد و اخراج بلـد کرد و امّا در موضوع امیـدوار بودن من برای خلافت قسم بعمریکه خـدا داده است اگر امید انرا دارم حق ثابت من است و چندین مرتبه دفعه‌ای بعداز دفعهای طلب آنرا کردم اما تو نظیر برادرت و

جانشین پدرت نیستی زیرا که برادر تو عناد و سرکشی او از فرمان خدا از تو بیشتر و برای طلب ریختن خون مسلمانان از تو سخت‌تر است و برای آنچه که اهل و سزاوار آن نیست یعنی

خلافت خـدعه و مکر او با مردمان افزون چنانچه آنها را فریب میدهـد و بآنها مکر میکنـد و با خـدا هم مکر میکنـد و خدا در معامله مکر کردن بهـتر از همه مکرکننـدگانست و امـا اینکه گفـتی علی بـدترین قریش است برای قریش بـذات خـدا قسم او هیـچ رحمت شده‌ایرا خوار و کوچک نکرد و هیچ ستمدیده‌ایرا نکشت وَ اَمّا اَنتَ یا مُغَیرَةَ بنَ شُعبَةَ فَاِنَّکَ لِلّهِ عَدُوٌّ وَ لِکِتابِه نابِذٌ وَ لِنَبِیِّه مُکَذِّب وَ

ص: ۷۴

اَنتَ الزّانِی وَ قَد وَجَبَ عَلَیکَ الرَّجمُ وَ شَهِدَ عَلَیکَ العُدُولُ البَرَرَهُٔ الاَتفیاءُ فَاُخِّرَ رَجمُکَ وَ دُفِعَ الحَقُّ بالاَباطیلِ وَ الصِّدقُ بالاَغالیطِ وَ ذلِکَ لِما اَعَدَّاللهُ لَکَ مِنَ العَذابِ الاَلیم وَ الخِزی فِی الحَیوهْ الدُّنیا وَ لَعَذابُ الاخِرَهِٔ اَخزی وَ اَنتَ الَّذی ضَرَبتَ فاطِمَهَٔ بنتَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه حَتّی اَدمَیتَها وَ اَلقَت ما فی بَطنِهاَ استِدلالاً مِنکَ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ مُخالِفَهًٔ مِنکَ لِاَمره وَ انتِها کَالِحُرمَتِه وَ قَد قالَ لَها رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه یا فاطِمَهُٔ اَنتِ سَیِّدَهُٔ نِساءِ اَهلِ الجَنَّهِٔ وَ اللهُ مَصیرُکَ اِلَی النّار وَ جاعِلُ وَ بالِ ما نَطَقتَ به عَلَیکَ فَباَیِّ الثّلاثَهِٔ سَبَبتَ عَلِیًّا اَنَقصًا فی نَسَبه ام بُعدًا مِن رَسُولِ اللهِ اَم سُوءَ بَلاءٍ فِی الاِسلام اَم جَورًا فی حُکم اَم رَغبَهًٔ فِی الدُّنیا ان قُلتَ بها فَقَد کَذِبتَ وَ کَذَّبَکَ النّاسُ اَتَزعَمُ اَنَّ عَلِیًّا عَلَیهِ السّلامُ قَتَلَ عُثمانَ مَظلُوماً فَعَلِیّ وَ اللهِ اَتقی وَ اَنقی مِن لائِمِه فی ذلِکِ وَ لَعَمری لَئِن کانَ عَلِیّ قَتَلَ عُثمانَ مَظلُومًا فَوَاللهِ ما اَنتَ مِن ذلِکَ فی شَیءٍ فَما نَصَرتَهُ حَیًّا وَ لاتَعَصَّبتَ لَهُ مَیِّتًا

ص: ۷۵

وَ ما زالَتِ الطائِفُ دارُکَ تَتبَعُ البَغایا وَ یُحیی اَمرَ الجاهِلیَّةِ وَ تُمیتُ الاِسلامَ حَتّی کانَ ما کانَ فی اَمس وَ اَمَّا اعتِراضُکَ فی بَنی هاشِم وَ بَنی اُمَیَّةَ فَهُوَ اِدَّعاءُکَ اِلی مُعاوِیَةَ وَ اَمّا قَولُکَ فی شَأن الاِمارَةِ وَ قَولُ اَصحابکَ فِی المُلکِ الّذی مَّلَکتُمُوهُ فَقَد مَلِکَ فِرعَونُ مِصرِ اَربَعَماءَ سَنَةٍ وَ مُوسی وَ هروُنَ نَبیّان مُرسَلان عَلَیهمَا السَّلامُ یُلقَیان ما یُلقَیان مِنَ الاَدی و ؟؟؟؟ اللهِ یُعطیهِ البَرَّ وَ الفاجِرَ وَ قالَ اللهُ وَ ان اَدری لَعَلَّهُ فِتنَةٌ لَکُم وَ مَتاعٌ اِلی حین وَ قالَ وَ اذا اَرَدنا اَن نُهلِکَ قَریَةً اَمَرنا مُترَفیها فَفَسَقُوا فیها فَحَقَّ عَلَیهَا القَولُ فَدَمَّرناها تَدمیرًا (التَّرجُمَة) و اما تو ایمغیره پسر شعبه دشمن خدا و پشت سراندازنده کتاب او و تکذیب کننده پیغمبر اوئی تو آن زناکننده هستی که واجب شد سنگسار کردن تو و گواهی دادند بر ضرر تو اشخاصیکه دارای عدالت و نیکوکار و پرهیزکار بودند بزنا کردن تو و سنگسار کردن تو تأخیر افتاد بسخنان باطل و رد کردن سخنان است بسخنان غلط حدّ رجم از تو دفع کرده شد و خدا بهمین جهت مهیّا کرده است برای تو از عذابی که دردناکست و خوار کرده است تو را در دنیا هر اینه عذاب آ]رت خوارکننده‌تر است و توئیکه فاطمه دختر رسولخدا صلی الله علیه واله و مخالفت کردن تو از فرمان او و دریدن پرده احترام او و حال انکه رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود ای فاطمه توئی سیّده زنهای بهشت و الله غیر تو در آتش جای خواهد گرفت و خدا جای دهنده است تو را در آن و گرداننده و بال سخنان تست بتو پس بکدام یک از این سه امر دشنام میدهی علی آیا نقصی در نسب او است یا از پیغمبر خدا دور است یا در اسلام امتحان او بد بوده یا بجور حکم کرده یا میل بدنیا نداشته هر یک از انها را بگویی دروغ گفته‌ای و مردمان تو را تکذیب میکنند تو گمان میکنی که علی علیه السلام عثمانرا مظلوم کشته بذات خدا قسم علی پرهیزکارتر و پاکیزه‌تر است از ملامت کننده او و در اینباب بجان خودم قسم اگر فرضا علی عثمان را مظلوم کشته باشد تو در این امر چیزی نیستی نه در زنده بودن او را یاری کردی و نه عصبیتی بعد از مرگ او بروز دادی همیشه خانه تو در طائف بود و

ص: ۷۶

دنبال زنهای زانیه بودی و امر جاهلیت را زنده می‌کردی و اسلام را میمیرانیدی تا در روز گذشته انچه باید بشود شد و اما عتراض تو در موضوع بنی هـاشم و بنی‌امیّه بـداین ادّعـا را بمعاویه بکنی و اما آنچه را که در باب امارت گفتی و یاران تو میگوینـد در موضوع مالک ملک شـدن شـما فرعون هم چهارصـد سال، مالک مصـر بود و موسـی و هارون علیهماالسّـلام دو پیغمبر مرسل بودنـد و از او اذیّتها میدیدند ملک ملک خدا است بهر که بخواد از نیکوکار و فاجر عطا می‌کند خدا چنین فرموده نمیدانم شاید این امتحانی باشد برای شـما و بهره برونی اسـت برای مـدّت کمی و میفرمایـد هرگـاه اراده کنیم که هلاـک کنیم اهـل شـهری را امر باطـاعت میکنیم گردنکشـان سـتم پیشه متنعّم از ایشان را پس نافرمانی میکننـد در آن شـهر و ثابت میشود در حق آنها حکم عـذاب و هلاک میکنیم ایشانرا بسـختی ثُمَّ قامَ الحَسَنُ فَنَقَضَ ثِیابَهُ وَ هُوَ یَقُولَ الخَبیثاتُ لِلخَبثَین وَ الخَبیثُونَ لِلخَبیثاتِ هُم وَ اللهِ یا مُعاوِیَةَ اَنتَ اَصحابُکَ هؤُلاءِ وَ شیعَتُکَ وَ الطَّیِّباتِ لِلطَّیِّبینَ وَ الطَّیِبُونَ لِلطَّیِّباتِ اوُلئِکَ مُبَرَّءُونَ مِمّا یَقُولُونَ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ رزقٌ کَریمٌ هُم عَلیُّ بنُ اَبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ وَ اَصحابُهُ وَ شیعَتُهُ ثُمَّ خَرَجَ وَ هُوَ یَقُولُ لِمُعاوِیَةَ ذُق وَ بالَ ما کَسَبَت یَداکَ وَ ما جَنَت وَ ما قَد اَعَدّا للهُ لَکَ وَ لَهُم مِنَ الخِزیِ فِی الحَیوةِ الـدُّنیا وَ العَـذابِ الاَلیم فِی الاخِرَةِ فَقالَ مُعاوِیَةُ لِاَصـحابِه وَ اَنتُم فَـذُوقُوا وَ بالَ ما جَنَیتُم فَقالَ الوَلیـدُ بنُ عُقبَةَ وَ اللهِ ماذُقنا اِلّا کَما ذُقتَ وَ لَااجتَرَءَ اِلّا عَلیکَ التَّرجُمَـةُ پس حسن برخواست و جامهای خود را تکانید و فرمود پلیدیها برای پلیـدانست و پلیـدان برای پلیـدیها و ایشـان ایمعـاویه بخـدا قسم توئی و این یـارانت و پیروانت و پاکیزگـان برای پاکیزها اسـت اینگروه هزارنـد و مبّراینـد از آنچه میگوینـد برای ایشانست آمرزش و روزی خوب که ایشان علیّ بن ابیطالب علیه السـلام و یاران و شیعیان اوینـد پس بیرون رفت و بماویه گفت بچش و بال آنچه که دسـتهای تو کسب کرده و آنچه جنایتکردی و آنچه خـدا وعـده داده است برای تو از خواری دنیا و عذاب دردناک در آخرت پس معاویه بیاران خود گفت شـما هم بچشید و بال آنچه جنایتکردید ولیدبن عقبه گفت بخدا قسم نچشیدیم ما مگر همچنانکه تو چشیدی و جری نشد بر تو

ص: ۷۷

فقال معاویهٔ الم قل لکم انّکم لن تنتقصوا من الرجل فهلّا اطعتمونی اوّل مرّهٔ فانتصرتم من الرّجل اذفضحکم فوالله ما قام حتّی اظلم علیّ البیت و هممت ان اسطو به فلیس فیکم خیر الیوم و لا بعد الیوم قال و سمع مروان بن الحکم بما لقی معاویهٔ و اصحابه المذکورون من الحسن بن علیّ علیه السّلام فاتاهم فوجدهم عند معاویهٔ فی البیت فسالهم ما الذی بلغنی عن الحسن زعله قالوا قد کان کذلک فقال لهم مروان افلا احضر تمونی ذلک فوالله لاسبّنّه و لا سّبّن اباه و اهل البیت سّباً تتغّنی به الاماء والعبید فقال معاویهٔ و القوم لم یفتک شیء و هم یعلمون من مروان بذو لسان و فخش فقال مروان فارسل الیه یا معاویهٔ فارسل معاویهٔ الی الحسن بن علیّ فلمّا جاء الرسول قال له الحسن علیه السّلام ما یرید هذا الطّاغیهٔ منّی و الله ان اعاد الکلام لاوقرن مسامعه ما یبقی علیه عاره و شناره الی یوم القیمهٔ فاقبل الحسن فلمّا جاءهم وجدهم بالمجلس علی حالتهم التی ترکهم فیها غیران المروان قد حضر معهم فی هذا الوقت فمشی الحسن علیه السّلام حتّی جلس علی السریر مع معاویهٔ و عمروبن العاص ثم قال الحسن لمعاویهٔ لم ارسلت الیّ فقال لست انا ارلست الیک ولکنّ مراون الذی ارسل الیک فقال مروان انت یا حسن السّباب لرجال قریش فقال له الحسن و ما الذی اردت فقال مروان و الله لاسبّنّک و اباک و اهل بیتک سبّاً تتغّنی به الاماء و العبید فقال الحسن علیه السّلام اَمّا اَنتَ یا مَروانَ فَلَستُ اَنَا سَبَبتُک وَ لا سَبَبتُ اَباکَ وَ لکِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَعنَکَ وَ لَعَنَ اَباکَ وَ اَهلَ بَیتِکَ وَ ذِرّیَّتِکَ وَ ما خَرَجَ مِن صُلبِ اَبیکَ اِلی یُوم القِیمهِٔ عَلی لِسانِ نَبِیِّه مُحَمَّدٍ وَ اللهِ یا مَروانُ ما تُنکِرُ اَنتَ وَ لااَحِدٌ مِمَّن حَضَرَ هذِهِ الّلعَنَهَٔ مِن رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه لَکَ وَ لِاَبیکَ مِن قَبلِکَ وَ مازادَکَ اللهُ یا مَروانَ بِما خَوَّفَکَ اِلّا طُغیانًا کَبیرًا وَ صَدَقَ اللهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ یَقُولَ اللهُ تَبارَک وَ تَعالی وَ الشَّجَرَهُٔ المَلعُونَهُٔ فِی القُرأنِ وَ نُخَوِّفهُمُ فَما یَزیدُهُم اِلّا طُغیانًا کَبیرًا وَ اَنتَ یا مَروان وَ ذُرِّیَتُکَ الشَّجَرَهُٔ المَلعُونَهُٔ فِی القُرأنِ

ص: ۷۸

وَ ذلِکَ عَن رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه عَن جَبرئیلَ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فوثب معاویهٔ و وضع یده علی فم الحسن و قال یا ابا محمّد ما کنت فحّاشاً و لاطیّاشاً فنفض الحسن علیه السّلام ثوبه و قام فخرج فتفرّق القوم عن المجلس بغیظ و خرن و سوادالوجوه فی الدنیا و الاخرهٔ (التَّرجُمَهٔ) پس معاویه گفت آیا بشما نگفتم هرگز نمیتوانید نقصی بر این مرد وارد کنید چرا مرا اطاعت نکردید در اوّل مرتبه میخواستید او را با خود یار کنید شما را مفتضح و رسوا کرد بخدا قسم از جایخود برنخواست تا خانه را بر من تاریک کرد همت گماشتم که باو حمله کنم و سخت بگیرم بعد از اینروز و پس از آن برای شما خیری نیست (راوی گفت) مروان حکم داستان محاجّه حسن را با معاویه و یارانش شنید آمد بنزد ایشان همه آنها را در خانه یافت گفت قضیه حسن چه بوده که من شنیدم با نشاط از مجلس بیرون رفته قضیّه را برای او شرح دادند گفت چرا مرا احضار نکردید تا بخدا قسم او را و پدر و اهل بیت او را دشنامی بدهم که غلامان و کنیزان بآن تغنّی کنند معاویه و اصحاب او گفتند که دیگر چیزی برای تو فوت نشده و همه می‌دانستند که مروان بیشرم و بدزبان و فحش دهنده است پس مروان گفت

ایمعاویه بفرست تا حسن بن علی بیابد چون فرستاده معاویه بنزد آنحضرت آمد فرمود این سرکش طاغی از من چه میخواهد بخدا قسم اگر سخنان پیش را ادعا کرد گوشهای ایشانرا چنان سنگین کنم بچیزهاییکه عار و ننگ و رسوائی آن تا روز قیامت براو باقی بماند پس حسن علیه السلام برایشان وارد شد دید هنوز مجلس بهمان حالتیکه بود و آنها را ترک گفته برقرار است جز اینکه مروان بر حاضرین اضافه شده پس حضرت حسن علیه السلام در بالای تختی که معاویه و عمرو بن عاص نشسته بودند نشست و بعاویه فرمود برای چه در طلب من فرستادی گفت من بطلب تو نفرستادم مروان تو را خواسته است پس مروان گفت ای حسن تو دشنام میدهدی مروان قریش را آنحضرت فرمود اکنون چه میخواهی مروان گفت بخدا قسم تو و پدر و اهل بیتت را چنان دشنام دهم که کنیزان و غلامان بان تغنّی کنند و سرود خوان باشند پس حضرت حسن علیه السلام فرمود امّا تو ای مروان بدان که من دشنام نمیدهم تو و پدرت را ولیکن خدای عزّوجل تو و پدرت و اهل بیت و ذرّیه‌ات را آنکسانیکه از صلب پدرت تا قیامت بیرون آیند بزبان پیغمبر خود لعنت کرده بذات خدا قسم است ایمروان نه تو انکار میکنی و نه احدی از کسی کسانیکه حاضر بودند و شنیدند این لعنت از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای تو برای پدرت پیش از تو و زیاد نکرد خدا ایمروان بانچه تو را از آن ترسانید مرگ سرکشی بزرگ و گفته خدا و رسول او راست است خدای تبارک و تعالی میفرماید و الشّجرهٔ الملعونهٔ فی القرأن و نخوّفهم فما یزیدهم الّا طغیانا کبیراً ایمروان تو و ذرّیه‌ات آندرخت لعنت شده‌اید در قرآن و این از جانب رسولخدا صلی الله علیه واله از جبرئیل از خدای عزّوجل رسیده پس معاویه از جا بلند شد و دست بر دهان حسن گذارد و گفت ای ابامحمّد تو فحّاش و بی‌عقل نبودی بعد از آن حضرت حسن جامه خود را تکانید و از جابرخواست و از مجلس بیرون رفت و آنگروه با خشم و اندوه و روسیاهی دنیا و آخرت از مجلس بیرون رفتند اَقُولُ انّ هذه الخطبهٔ قد نقلها ابن ابی الحدید فی شرح النهج فی الجز و السّادس منه لکنه فیه اختلاف کثیر مع المنقول عن الاحتجاج من حیث الزیادهٔ و النقصان فرأیت تکرارها و نقلها عن شرح النهج تتمیما للفائدهٔ و تکمیلا للعائدهٔ و المسلک ما کرّرته یتضوّع (اینخطبه را ابن ابی الحدید در جزو ششم شرح نهج‌البلا با اختلاف بسیار از حیث زیادی و کمی و غیرهما نقلکرده مؤلف فقیر برای اینکه بیشتر فائده برده شود بنحویکه در شرح نهج نقل شده در

این کتاب نیز نقل میکنم بوی خوش چون شد مکرّر عطر آن افزونتر است

ص: ۷۹

خُطبَةُ عَلَيّهِ السَّلامِ فِی المُخاصَمَةِ وَ المِهاجاةِ بِطَرِیقٍ اخَرٍ قال ابن ابی الحدید فی الجزؤ السّادس من شرح النهج روی الزبیربن بکّار فی کتاب المفاخرات قال– اجتمع عند معاویهٔ عمروبن العاص و الولید بن عقبهٔ بن ابی مُعَیط و عُتبهٔ بن ابی سفیان و المغیرهٔ بن شعبه و قد کان بلغهم عن الحسن بن علیّ علیه السّلام قوارصُ و بلغه عنهم مثل ذلک فقالوا یا امیرالمؤمنین انّ الحسن قد احیا اباه و ذِکرَه وَ قالَ فصُّدِقَ

وَ اَمَرَ فاطیع و خَفَقَت له النّعالُ و انّ ذلک لرافعه الی ما هو اعظم منه و لا یزال یَبلُغُنا عنه ما یسوءنا قال معاویهٔ فما تریدون قالوا ابعث الیه فلیُحضَر النَّسُّبّه و نسّب اباه و نُعیّره و نُوَبّخه و خبره انّ اباه قتل عثمان و نُقّرِره بذلک و لایسطیع ان یُغیّرَ علینا شیئا من ذلک قال معاویهٔ انّی لا اری ذلک و لا افعله قالوا عزمنا علیکَ یا امیرالمؤمنین لَتَفعَلَنَّ فقال و یحکم الا تفعلوا فوالله ما رأیته قطّ جالساً عندی الّا خِفت مقامه و عَیبَه لی قالوا بعث الیه علی کل حال قال ان بعثت الیه لَاَنصِفنَّه منکم فقال عمروبن العاص اَتخشی ان یاتی باطله علی حقّنا او یُربیَ قوله علی قَولِنا قالَ معاویهٔ امّا انّی لو بَعَثتُ الیه لأمرنه ان یتکلّم بلسانه کلّه شقالو مُرُه بذلک قال امّا اذا عصیتمونی و بعثتم الیه و ابیتم الّا ذلک تَمَّرَضُواله فی القول و اعلموا انهّم اهل بیت لایعیبهم العائب و لایَلصَقُ بهم العادُ ولکن اقذفوه بحجره تقولون له انّ اباک قتل عثمان وکَرِه خلافهٔ الخُلَفاء من قبله فبعث الیه معاویهٔ فجاءه رسوله فقال انّ امیرالمؤمنین یدعوک قال من عنده فسمّا هم فقال الحسن علیه السّلا مالهم خرّ علیهم التقف من فوقهم واتاهم العذاب من حیث لایشعرون ثم قال یا جاریهٔ ابغینی ثیابی اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذبِکَ مِن شُرُورِهِم وَ اَذَرءُ بِکَ فی نُحُورِهِم وَاستَعینُ بِکَ عَلَیهِم فَاکفِینِهِم کَیفَ شِئتَ وَ اَنّی شِئتَ بِحَولٍ مِنکَ وَ قُوةٍ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ ثمّ قالَ فلمّا دخل علی معاویهٔ اعظمه و اکرمه وَ اجلَسَه الی جانبه و قد ارتاد القوم و خَطَرُوا خَطَرانَ الفحول بغیا فی انفسهم وعلّوا ثم قال یا ابا محمّد انّ هؤلاء بعثو الیک و عصونی فقال الحسن علیه السلام سبحان الله الدّار دارک و الاذن فیها الیک و الله کنتَ اَجَبتَهم الی ما ارادُوا وَ ما فی انفسهم انّی الایستحی لک من الفحش و ان کانوا غلبوک علی رأیک لا یستحی لک من الضعف فَاَیَّهُما تُقِّرُ و ایَّهُما ثنکر اما انی لو علمت بمکانهم جئت معی بمثلهم من بنی عبدالمطّلب و مالی ان اکون مستوحشا منک او منهم ان وَلِیَّ الله و هو یتولیّ الصّالحین فقال معاویهٔ یا هذا انّی کرهت ان ادعوک ولکن هؤلاء حملونی علی ذلک معر کراهتی له و انّ لک منهم النَّصَّف و منّی و انّما دعوناک لِنُقِّرِرَکَ انّ عثمانَ

ص: ۸۰

قتل مظلوماً و انّ اباک قتله فاستمع منهم ثم اجبهم و لاتمنعک وحدتک و اجتماعهم ان تتکلّم بکلّ لسانک اَلتَّرجُمَۀ ابن ابی الحدید در جزؤششم از شرح نهج البلاغه از زبیربن بکار در کتاب مفاخرات نقلکرده که گفت جمع شدند در نزد معاویه عمروبن عاص و ولیدبن عقبۀ بن ابی مغیط و عتبۀ بن ابیسفیان و مغیرۀ بن شعبه هنگامیکه بآنها خبر رسیده بود که حسن بن علی علیه‌السّلام سخنان مُولِم کدورت آورنده در عقب ایشان گفته در برابر چنین سخنانیکه از آنها بآنحضرت رسیده بود پس گفتند امیرمؤمنان حسن پدرش و ذکر او را زنده کرده و آنچه بگوید او را تصدیق می‌کنند و فرمان او اطاعت کرده میشود و مردمان بدنبال او میروند و این سبب رفعت مقام و عظمت

شأن او شده شده و خبر بما رسیده که همیشه در حقّ ما بدگوئی میکند معاویه گفت میخواهید چه کنید گفتند بفرست بطلب او و او را حاضر کن تا ما او را و پدرش را دشنام دهیم و توبیخ و ملامت کنیم و بگوئیم که پدر تو کشنده عثمان بوده و بکشتن او عثمانرا از او اقرار بگیریم تا نتواند ما را سرزنش و عیبگویی کند و بر ما ایرادی وارد کند معاویه گفت من رأی نمیدهم و نمیکنم اینکار را او را قسم دادند که باید البّته این کار را بکنی گفت وای بر شما این کار را نکنید بخدا قسم هرگز ندیدم که او در نزد من بنشیند که من از او نترسم و از عیبگوئی او بیمناک نباشم گفتند بهرحال بفرست بطلب او و او را حاضر کن گفت اگر فرستادم بطلب او و آمد در حق او انصاف خواهم داد عمروعاص گفت میترسی باطل او بر حق ما غلبه کند و بپروراند سخن خود را بر سخن ما معاویه گفت من اگر بطلب او فرستادم او را امر میکنم که بتمام زبان نخود با شما سخن گوینده‌ای نمیتواند از آنها عیب‌گویی کند و ننگ و عاری بآنها نمیچسبد ولیکن این سنگ را در دهان او بیندازید که پدرت عثمان را کشته و از پیش خلافت خلفا، مکروه خاطر او بوده پس معاویه فرستاد بطلب آنحضرت چون فرستاده معاویه بنزد او آمد و گفت

امیرمؤمنان تو را میطلبد فرمود کی بود در نزد او فرستاده نماهای هر یک را گفت پس حضرت حسن علیه‌السّلام فرمود ؟؟؟؟؟؟ سقف بالای آنها چه اراده دارند عذابی بایشان برسد از جاییکه نمیدانند پس فرمود ای کنیز جامه مرا بیار خدایا پناه میبرم بتو از بدیهای ایشان بتو رفع میکنم آنچه را که در گلوهای ایشان است و بتو یاری میطلبم بر ضرر ایشان کفایت کن بدیهای ایشانرا هرطور بخواهی و از هرکجا که میخواهی بمددکاری و توانائی خود ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان پس از جا برخواست و چون بر معاویه وارد شد او را تعظیم و اکرام کرد و در پهلوی خود نشانید و آنجماعت رفت و آمد میکردند و دم میجنبانیدند از طرف راست و چپ مانند دم جنباندن شتر نر از روی گمراهی و تکبر و خود را بالاتر دیدن پس معاویه گفت ای ابامحمّد اینجماعت فرمان مرا نبردند و بطلب تو فرستادند حسن علیه السلام فرمود سبحان الله خانه خانه ست و اذن ورود در خانه با تو است تو اجابتکرده‌ای آنچه را که خواسته‌اند و در دلهای ایشانست و من حیا میکنم برای تو از فحش دادن و اگر آنها غالب شدند بر تو و بر رأی تو حیا میکنم از ضعف و ناتوانی تو بکدام یک از ایندو اقرار میکنی امّا من اگر میدانستم اینها چنین

اراده‌ایرا دارند من هم بعدد نفران آنها از اولاد عبدالمطلب بهمراه خود میاوردم که سخنان آنها را بشنوند و هرکدام از ایشان جدا جدا آنها را جواب گویند نه از جهت وحشتی که از جواب دادن آنها داشته باشم چه که من وحشتناک از تو و از اینها نیستم و ولیّ من خدائیست که ولیّ شایستگان است پس معاویه گفت ای حسن من کراهت داشتم از اینکه تو را دعوت کنم ولیکن اینها مرا وادار کردند

ص: ۸۱

براینکـار بـا کراهتی که داشـتم و من انصـاف میـدهم تو را مـا تو را دعوت کرديم تـا تو را باقرار درۀآوریم که بگوئی عثمان مظلوم کشـته شد و پدر تو کشـنده او بود پس سـخنان ایشانرا بشنو و جواب بگو و تنها بودن تو در مقابل اینجماعت مانع از هرگونه جوابی که بگوئی نیست و زبـان تو آزاد است (یعنی ترس و انـدیشه نداشـته باش و هرچه میخواهی بگو تو در امانی) فتکلّم عمروبن العاص فحمـدالله وَ صَـلّی هـل رَسوله صَـلّی الله علیه واله ثم ذکر علیّـا علیه السّـلام فلم یترک شـیئا یعَیبه به الّا قاله و قال انه شـتم ابابکرو کره خلافته و امتنع من بیعته ثمّ بایعه مُکَرهاً و شـرک فی دم عمر و قتل عثمان ظلمًا و ادّعی ن الخلافۀ ما لیس له ثمّ ذکرَ الفِتنَۀ یعیّره بها و اضاف الیه مساویَ و قال انکم یا بنی عبدالمطّلب لم یکن الله لیعطیکم الملک علی قتلکم الخلفاء و اسـتحلا لکم ما حرّم الله من الدّماء و حرصُکم علی الملک و ایتانکم ما لا یحلّ ثمّ انک یا حسن تحدّث نفسک انّ الخلافۀ سائرۀ الیک و لیس عندک عقلُ ذلک ولالُبّه کیف تریَ الله سبحانه سلبک عقلک و ترکک احمق قریش یُسخَر نک و یهزء بِک و ذلک لسوء عمل ابیک و انّما دعوناک لِنَسُبّک و اباک فامّا ابوک فقد تفردالله به و کفانا

امره و امّا انت فانّک فی ایدینا نختار فیک الخصال و لوقتلناک ما کان علینا اثم من الله و لاعیب من النّاس فهل تسـتطیع ان تردّ علینا و تکذّبنا فان کانت ترا انّا کذّبنا فی شـیء فاردده علینا و الّا فاعلم انّک و اباک ظالمان ثمّ تَکَلّم الولید بن عقبۀ بن ابی مُعَیط فقال یا بنی هاشم انّکم کنتم اخوال عثمان فنعم الولد کان لکم فَعَرَفَ حقّکم و کنتم اصهاره فنعم الصّهر کان لکم یکرمکم فکنتم اوّل من حَسَدَه فقتله ابوک ظلما لاعـذر له و لاحجّـۀ فیکف ترون الله طلب بـدمه و انزلکم منزلته و الله انّ بنی امیّۀ خیر لبَنی هاشم من بنی هاشم لبنی امیّـۀ و ان معاویۀ خیرلک من نفسک ثمّ تکلّم عُتبۀبن ابی سـفیان فقال یا حسن کان ابوک شـرّ قریش لقریش لسَـفکه لدمائها و قطعه لارحامها طویلَ السّـیف و اللسان یقتل احیّ و یعیب المیّت و انّک ممّن قتل عثمان و نحن قاتلوک به و امّا رجاءک الخلافۀ فلست فی زَنَدِها قادحاً ولا فی میزانها راجحاً و انّکم یا بنی هاشم قتلتم عثمان و انّ فی الحق ان نقتلک و اخاک به فامّا ابک فقد کفانا الله امره و اقاد فیه و امّا انت فوالله ما علینا لو قتلناک بعثمان اثم ولاعدوان ثمّ تکلم المغیرۀ بن شعبۀ فشتم علیّا و قال و الله ما اعیبه فی

قضیّۀ یخون ولا فی حکم یمیل ولکنّه قتل عثمان ثم سکتوا اَلتَّرجُمَۀ پس عمروبن عاص سخن گفت اول خدا را ستایش کرد و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستاد و بعد از آن علی را یاد کرد و در عیب‌گوئی او فروگذار نکرد و هر عیبی بود به او گفت و گفت پدرت آنکسی است که ابوبکر را دشنام میداد و از خلافت او اکراه داشت و از بیعت کردن با او امتناع می‌کرد و بعد از آن از روی کراهت با او بیعت کرد و در ریختن خون عمر شریک بود

ص: ۸۲

و عثمانرا از روی ظلم کشت و ادّعای خلافت کرد و آنچه را که برای او نبود پس از آن فتنه‌ایرا یاد کرد که بآن او را سرزنش کند و اضافه کرد برآن بدگوئیهائی را و گفت ای فرزندان عبدالمطلب خدا ملک را بشما عطا نمیکند برای اینکه خلفا را کشتید و آنچه را که خدا حرام کرده حلال کردید از ریختن خونها و حریص بودن شما بر ملک و کردن کارهائی که حلال نیست بعد از اینها ای حسن تو پیش نفس خودت فکر میکنی که خلافت بتو برمیگردد و حال آنکه تو عقل این کار را نداری و خردمند نیستی چگونه میبینی که خدای پاک و منزّه عقل تو را گرفته و تو را احمق قریش قرار داده و مورد سخریّه و استهزاء قرار گرفتی و این از جهخت عمل بد پدر تست و ما تو را دعوت نکردیم جز برای اینکه تو و پدرت را دشنام دهیم اما پدر تو خدا بتنهائی امر او را کفایت کرد برای ما یعنی او را کشت و امّا تو در دست مائی و ما مختاریم د رحق تو خصلتهائی را و اگر تو را بکشیم بر ما گناهی نیست از جانب خدا و عیبی نیست در نزد مردمان آیا می‌توانی بر ما ردّ کنی و تکذیب کنی اینهائی را که گفتم اگر میدانی هر یک از این گفته‌ها را دروغ گفتیم آنرا بر ما برگردان و اگر نه بدان که تو و پدرت هردو ستمکارید پس از آن

ولیدبن عقبهٔ بن ابی معیط سخن گفت و گفت ای پسران هاشم شما خالوهای عثمانید و او نیکو پسری بود برایشما حق شما را میشناخت و شما خویشان او هستید و او نیکو و خویش و دامادی بود برای شما گرامی میداشت شما را و شما در حق او حسد بردید و پدرت از روی ظلم او را کشت بدون هیچگونه عذری و حجّتی پس خدا را در طلب خون او چگونه میدانید که شما را نازل منزلت او قرار دهد بذات خدا قسم است که بنی امیّه بهترند از بنی هاشم برای بنی امیّه و معاویه بهتر است از تو برای معاویه پس از آن عتبهٔ پسر ابی سفیان تکلّم کرد و گفت ای حسن پدرت بدترین کس قریش بود برای قریش بعلّت ریختن خونهای آنان و قطع کردن رحمهای ایشان شمشیر و زبان او دراز بود کشنده زنده و عیبگوی مرده بود و تو از کسانی هستی که عثمانرا کشت و ما کشنده توایم و امّا امید خلافت داشتن تو همانا مانند چوبی است که بآن نمیتوان آتش افروخت و میزان آن رجحانی ندارد شما بنی هاشم عثمانرا کشتید و حق اینست که ما تو و برادرت را در عوض او بکشیم اما پدرت را کفایت کرد خدا امر او را از ما و بانتقام کشتن عثمان او را کشت و بخدا قسم بر ما گناه و دشمنی نیست اگر تو را بکشیم پس مغیره پسر شعبه سخن گفت و دشنام داد

علی را و گفت بخداقسم ما بدگوئی نمیکنیم او را از اینکه بگوئیم در قضیّه‌ای خیانتکرد یا در حکم کردن بنا حق میل کرد ولیکن بدگوئی ما برای اینست که عثمان را کشت (پس همه ساکت شدند) فَتَكَلَّمَ الحَسَنُ بنَ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلامُ فَحَمدِ اللهَ وَ اَثنى عَلَيهِ وَ صَلَّى عَلَيهِ وَ رَسُولِه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه ثُمَّ قالَ اَمّا بَعدُ يا مُعاوِيَةُ فَما هؤُلاءِ شَتَمُونى وَ لكِنَّكَ شَتَمتَنى فُحشًا اَلفِتَهُ وَ سُوءَ رَأىٍ عُرِفتَ بِه وَ خُلُقًا سَيِّئًا ثَبَّتَ عَلَيهِ وَ بَغيًا عَلَينا عَداوَةً مِنكَ لِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه) وَ اَهلِه

ص: ۸۳

وَلکِن اسمَع یا مُعاوِیَهُ وَ اسمَعُوا فَلَاَقُولَنَّ فیکَ وَ فیهِم ما هُوَدُونَ ما فیکُم اَنشُدُکُم بِاللهِ اَیُّهَا الرَّهطُ اَتَعلَمُونَ اَنَّ الّذی شَتَمتُمُوهُ مُنذُالیُوم الَّذی صَلَّی القِبلَتَینِ کِلتَیهِما وَ اَنتَ یا مُعاوِیَهُ بِهِما کافِرٌ تَراها ضَلالَهً وَ تَعبُدُ اللّاتَ وَ العُزّی غَوایَهً وَ اَنشُدُکُمُ اللهَ هَل تَعلَمُونَ اَنَّهُ بایَعَ البَیعَتَینِ کِلتَیهِما بَیعَتَه الفَتحِ وَ بَیعَتَه الرِّضوانِ وَ اَنتَ یا مُعاوِیَهُ بِاِحداهُما کافِرٌ وَ الاُخری ناکِثٌ وَ اَنشُدُکُمُ اللهَ هَل تَعلَمُونَ اَنَّهُ اَوَّلَ النّاسِ ایمانًا وَ اِنَّکَ یا مُعاوِیَهُ وَ اَباکَ مِنَ المُؤَلِفَّهِ قُلُوبِهِم تُسِرُّونَ الکُفرَ وَ تُظهِرُونَ الاِسلامَ وَ تُستَمالُونَ بِالاَموالِ وَ اَنشُدُکُمُ اللهَ اَلَستُم اَنَّهُ کانَ صاحِبُ رایَهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه یَومَ بَدرٍ وَ اِنَّ رایَهَ المُشرِکینَ کانَت مَعَ مُعاوِیَهَ وَ مَعَ اَبیهِ ثُمَّ لَقِیَکُم یُومَ اُحُدٍ وَ یُومَ الاَحزابِ وَ مَعَهُ رایَهُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ مَعَکَ وَ مَعَ اَبیکَ رایَهُ الشِّرکَ وَ فی

کلِّ ذلِکَ یَفتَحُ اللهُ لَهُ وَ یُفلِجُ حُجَّتَهُ وَ یَنصُرُ دَعوَتَهُ وَ یُصَدِّقُ حَدیثَهُ وَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فی تِلکَ المواطِنِ کُلِّها عَنهُ راضٍ وَ عَلَیکَ وَ عَلی اَبیکَ ساخِطٌ وَ اَنشُدُکَ اللهُ یا مُعاوِیَهَ اَتَذکُرُ یَومًا جاءَ اَبُوکَ عَلی جَمَلٍ اَحمَرَ وَ اَنتَ تَسُوقُهُ

ص: ۸۴

وَ اَخُوکَ عُتبَةُ هذا یَقُودُهُ فَرَءاکُم رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فَقالَ اللّهُمَّ العَنِ الرّاکِبَ وَ القائِدَ وَ السّائِقَ اَتَنسی یا مُعاوِیَةَ الشِّعرَ الَّذی کَتَبَتَهُ اِلی اَبیکَ لَمّا هَمَّ اَن یُسلِم تَنهاهُ عَن ذلِکَ

یا صَخرُ لاتُسلِمَن یَومًا فَتَفضَحُنا***بَعدَالَّذینَ بِبَدرٍ اَصبَحُوا مِزَقًا

خالی وَ عَمّی وَ عَمُّ الاُمِّ ثالِثُهُم***وَ حَنضَلَ الخَیرِ قَد اَهدی لَنَا الاَرقا

لاتَرکَنَنَّ اِلی اَمرٍ تُکَلِّفُنا***وَ الرّاقِصاتِ بِه فی مَکَّةَ الخَرَقا

فَالمَوتُ اَهوَنُ مِن قَولِ العُداةِ لَقَد***حادَ ابنُ حَربٍ عَنِ العُزّی اذا فَرِقا

وَ اللهِ لَما اَخفَیتُ مِن اَمرِکَ اَکبَرُ مِمّا اَبَدَیتُ اَلتَّرجُمَةُ پس حسن بن علی علیه السلام تکلّم کرد و ستایش کرد خدایرا و ثنا گفت بر او و درود پیوسته فرستاد سولخدا صلی الله علیه واله پس از آن فرمود ای معاویه اینجماعت مرا دشنام نداده‌اند ولیکن تو مرا دشنام دادی و مأنوسی با دشنام دادن و ببدرأیی شناخته شدی و در بدخلقی ثابتی و دشمن مائی بعلت عداوت و دشمنی که با محمّد و اهل بیت او داشته و داری ولیکن معاویه بشنو و شما جماعت هم بشنوید هرآینه میگویم در حقّ تو در حق ایشان چیزیرا که اندکست از آنچه در حق شما باید گفت شما را بخدا قسم میدهم ایجماعت حاضرین آنکسی را که شما دشنام داده و میدهد تا امروز کسی است که بدو قبله نماز گذارده و تو ایمعاویه بهردو از آنها کافر بودی و نمازگذاران را گمراهی میدانستی و لات و عزّی را میپرستیدی از روی گمراهی و شما را بخدا قسم میدهم ایا میدانید که او دو مرتبه بیعت کرد با پیغمبر خدا یکی در زمان فتح مکّه و یکی در بیعت رضوان و توایمعاویه بیکی از آن دو کافر بودی و بدیگری شکننده بیعت بودی و شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که او اوّل کسی است از مردمان که ایمان آورد و تو ایمعاویه با پدرت

از کسانی بودید که خدای یگانه را میپرستیدند و خلع میکردند از خود بندگی غیر خدا را لکن معرفت رسولخدا در دلهایتان نبود و آنحضرت شما را مال و عطا میداد تا اسلام شما نیکو شود کسانی بودید که کفر خود را میپوشانیدید و در ظاهر اظهار اسلام میکردید برای تمایلی که بگرفتن اموال داشتید و شما را بخدا قسم میدهم آیا دانسته‌اید که او پرچمدار رسولخدا صلی الله علیه واله بود در روز بدر و پرچمدار مشرکین معاویه و پدر او بودند و بعد از آن هم با شما مقابل

ص: ۸۵

و مصادف شد در روز احد و روز احزاب و با او بود پرچم رسول خدا صلی الله علیه واله و با تو و پدرت بود پرچم شرک و در همه آنها خدا فتح و پیروزیرا برای او قرار داد و حجّت و دعوت او را یاریکرد و حدیث او را راست کرد و رسولخدا در همه اینجاها از او راضی بود و بر تو و پدرت خشمناک بود و شما را قسم میدهم بخدا ایمعاویه آیا یادداری روزی را که پدرت بر شتر سرخی سوار بود و تو راننده آن بودی و این برادرت عتبه پیشرو آن بود و شما رسولخدا صلی الله علیه واله دید و فرمود بار خدایا لعنت کن راکب و راننده و پیشرو را آیا فراموشکردی ایمعاویه شعری را که پدرت نوشتی هنگامی که میخواست مسلمان شود و او را نهی میکردی مفاد شعر اینست ای صخر نکند روزی مسلمان شوی و ما را رسوا کنی پس از اینکه در روز بد صبح کردند کسانیکه بدنهای آنان پاره پاره شد و آنها خالو و عمو و عموی و عموی مادر من بودند میل نکن البته البته بسوی کاریکه بسختی و مشقت بیندازی ما را و شترهای جست و خیزکننده‌ایرا که در مکّهاند از روی حمق و نادانی خود و حنظله نیکو را که از کشته شدن خود حزن و اندوه را برای ما هدیه فرستاد پس تحمّل مرگ آسانتر است از گفتار دشمنان که بگویند پسر حرب ترسید و از عزّی برگشت بذات خدا قسم ایمعاویه آنچه را که از کار تو پنهان کردم بزرگتر است از آنچه که ظاهر کردم وَ اَنشُدُکُمُ اللهَ اَیُّهَا الرَّهطُ اَتَعلَمُونَ اَنَّ عَلِیًّا حَرَّمَ الشَّهَواتِ عَلی نَفسِهِ بَینَ اَصحابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ فَاَنزَلَ فیه یا اَیُّهَا الّذینَ اٰمَنُوا الاتُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما اَحَلَّ اللهُ لَکُم وَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ بَعَثَ اَکابِرَ اَصحابِهِ اِلی بَنِیُ قَرَیظَةَ فَنَزَلُوا مِن حِصنِهِم فَهَزمُوا فَبَعَثَ عَلِیًّا بِالرَّایَةِ فَاستَنزَلَهُم عَلی حُکمِ اللهِ وَ حُکمِ رَسُولِهِ وَ فَعَلَ فی خَیبَرَ مِثلَها ثُمَّ قالَ یا مُعاوِیَةُ اَظُنُّکَ لاتَعلَمُ اَنّی اَعلَمُ ما دَعا بِهِ عَلَیکَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ لَمّا اَرادَ اَن یَکتُبَ کِتابًا اِلی بَنی خُزَیمَةَ فَبَعَثَ اِلَیکَ وَ نَهَمَکَ اِلی اَن تَمُوتَ وَ اَنتُم اَیُّهَا الرَّهطُ نَشَدتُکُمُ اللهَ

ص: ۸۶

اَلاتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللّهَ عَلَیهِ وَالِه لَعَنَ اَباسُفیانَ فی سَبعَهِ مَواطِن لاتَستَطیعُونَ رَدَّها اَوَّلُها یَومَ لَقی رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللّهَ عَلَیهِ وَالِه خارِجًا مِن مَکَّهَ اِلیَ الطّائِفِ یَدعُو ثَقیفًا اِلَی الدّینِ فَوَقَعَ به وَسَبَّهُ وَ سَفَّهَهُ وَ شَتَمَهُ وَ کَذَّبَهُ وَ تَوَعَّدَهُ وَ هَمَّ اَن یَبطِشَ به فَلَعَنَهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَرَفَ عَنهُ وَ الثّانِیَهُ یَومَ العیرِ اذ عَرَضَ لَها رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللّهَ عَلَیهِ وَالِه وَ هِیَ جائِیَهٌ مِنَ الشّام فَطَرَدَها اَبُوسُفیانَ وَ ساحَلَ بِها فَلَم یَظفِرُ المُسلِمُونَ بِها وَ لَعَنَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللّهَ عَلَیهِ وَالِه وَ دَعا عَلَیهِ فَکانَت وَقعَهُ بَدرٍ لِاَجلِها وَ الثّالِثَهُ یَومَ اُحُدٍ حَیثُ وَقَفَ تَحتَ الجَبَلِ وَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللّهَ عَلَیهِ وَالِه فی اَعلاهُ وَ هُو یُنادی اُعلُ هُبَلُ مِرارًا فَلَعَنَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللّهَ عَلَیهِ وَالِه عَشرَ مَرّاتٍ وَ لَعَنَهُ المُسلِمُونَ وَ الرّابِعَهُ یَومَ جاءَ بِالَاحزابِ وَ غَطَفان وَ الیَهُودِ فَلَعَنَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی

اللّهَ عَلَیهِ وَالِه وَ ابتَهَلَ وَ الخامِسَهُ یَومَ جاءَ اَبُوسُفیانَ فی قُرَیشٍ فَصَدُّوا رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللّهَ عَلَیهِ وَالِه عَنِ المَسجِدِ وَ الهَدَی مَعکُوفًا اَن یَبلُغَ مَحِلَّهُ ذلِکَ یَومُ الحُدَیبِیَّهِ فَلَعَنَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللّهَ عَلَیهِ وَالِه اَباسُفیانَ وَ لَعَنَ القادَهَ وَ الاَتباعَ وَ قالَ مَلعُونُونَ کُلُّهُم وَ لَیسَ فیهِم مَن

ص: ۸۷

یُؤمِنُ فَقیلَ یا رَسُولَ اللهِ اَفَما یُرجَی الاِسلام لِاَحَدٍ مَنهُم فَکَیفَ اللّعَنَةُ فَقالَ لاتُصیبُ اللّعَنَةُ اَحَدًا مِن الاَتباعِ وَ اَمَّا القادَةُ فَلا یُفلِحُ مِنهُم اَحَدٌ وَ السّادِسَةُ الجَمَلُ الاَحمَرُ وَ السّابِعَةُ یَومَ وَقَفُوا لِرَسُولِ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فی العَقَبَةِ لِیَستَنفِرُوناقَتَهُ وَ کانُوا اِثنی عَشَرَ رَجُلاً مِنهُم اَبُوسُفیانَ فَهذالِکَ یا مُعاوِیَةَ (الترجمهٔ) شما را بخدا قسم میدهم ای گروه آیا میدانید که علی کسی است که خواهشهای نفسانی را بر خود حرام کرد در میان یاران رسولخدا صلی الله علیه واله پس خدا در حق او این آیه فرستاد که یا ایها الین امنو الاتحرّموا طیّبات ما احِّل الله لکم یعنی ایکسانیکه ایمان اوردید حرام نکنند برای خودتان چیزهای پاکیزه‌ای را که حلال کرده است خدا برای شما و دیگر آنکه برانگیخت رسول خدا صلی الله علیه واله بزرگان اصحاب خود را به سوی بنی قریظه پس فرود آمدند از حصار خود و آنها فرار کردن پس علی را با پرچم خود فرستاد و آنها را در حکم خدا درآورد و در حکم پیغمبر او و در وقعه خیبر هم مانند همین کار را کرد بعد از ان فرمود ایمعاویه تو گمان میکنی

که من نمیدانم آنچه را که رسولخدا صلی الله علیه واله تو را بر آن دعوت کرد وقتیکه میخواست نامه ببنی خزیمه بنویسد بطلب تو فرستاد و تو را زجر کرد بنحویکه نزدیک بود بمیری و شما را ایگروه بخدا قسم میدهم که آیا نمیدانید که رسولخدا صلی الله علیه واله ابوسفیانرا در هفت جا لعن کرد که نمیتوانید آنرا ردّ کنید اوّل روزیکه مقابل شد با رسولخدا صلی الله علیه واله در بیرون مکّه هنگامیکه داد و ناسزا گفت و تکذیب نمود و ترسانید و میخواست او را بکشد پس خدا و رسول او و او را لعنت کردند تا اینکه دست از او برداشت دوم در روزی بود که کاروان از شام برمیگشتند و رسولخدا صلی الله علیه واله سر راه بر آنها گرفت ابوسفیان قافله را برگرداند بطرف ساحل دریا که مسلمانان بر آنها ظفر یابند لعنت کرد رسولخدا صلی الله علیه واله و در حق او نفرین کرد و جنگ بدر باینجهت برپا شد سوم در روز احد بود زمانیکه در زیر کوه ایستاد و رسولخدا در بالای کوه بود و ابوسفیان چند مرتبه ندا کرد و بت هبل را خواند و آن بتی است که در خانه کعبه بود و میگفت ای هبل ما را یاری کن پس رسولخدا صلی الله علیه واله ده مرتبه او را لعنت کرد و مسلمانان هم او را لعنت کردند چهارم در روز احزاب بود که باغطفان و یهود حمله آوردند رسولخدا او را لعنت نمود و نفرین کرد پنجم روزی بود که ابوسفیان در میان قریش آمد و مانع شدند از آمدن رسولخدا صلی الله علیه واله در مسجد و نگذاردند قربانی بمحل خو برسند و این عمل در روز حدیبیّه بود پس رسولخدا صلی الله علیه واله لعنت کرد ابوسفیان و

ص: ۸۸

پیشروان و پیروان او را و فرمود همه اینها ملعونند و در میان ایشان نیست کسیکه ایمان بیاورد بآنحضرت گفته شد که ای رسولخدا آیا امیدواری باسلام آوردن یکی از آنها نیست پس لعنت کردن بآن چگونه است فرمود لعنت بهیچ یک از پیروانی که ایمان بیاورند نمیرسد ششم روزیکه بر شتر سرخ سوار بود هفتم روزیکه در عقبه واقف شدند برای رم دادن ناقه پیغمبر که دوازده نفر بودند و از آنها ابوسفیان بود اینست جواب تو ایمعاویه وَ اَمّا اَنتَ یَابنَ العاصِ فَإِنَّ اَمرَکَ مُشتَرکٌ وَ ضَعَتکَ اُمُّکَ مَجهُولاً مِن عَهَرٍ وَ سِفاحٍ فَتَحاکَمَ فیکَ اَربَعَةٌ مِن قُرَیشٍ فَغَلَبَ عَلَیکَ جَزّارُها اَلأَمُهُم حَسَبًا وَ اَخبَثُهُم مَنصِبًا ثُمَّ قامَ اَبُوکَ فَقالَ اَنا شانی مُحَمَّدٍ الاَبتَرِ فَاَنزَلَ اللّهُ فیهِ ما اَنزَلَ وَ قاتَلتَ رَسُولَ اللهِ صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَالِه فی جمیعَ المَشاهِدِ وَ هَجَوتَهُ وَ اذَیتَهُ بِمَکَّةَ وَ کِدتَهُ کَیدَکَ کُلَّهُ وَ کُنتَ مِن اَشَدِّ النّاسِ لَهُ تَکذیبًا وَ عَداوَةً ثُمَّ خَرَجتَ تُریدُ النَّجاشِیَّ مَعَ اَصحابِ السَّفینَةِ لِتَاتِیَ بِجَعفَرَ وَ اَصحابِه اِلی اَهلِ مَکَّةَ فَلَمّا اَخطَاَکَ ما رَجَوتَ وَ رَجَعَکَ اللّهُ خائِبًا وَ اَکذَبَکَ وَاشِیًا جَعَلتَ حَسَدَکَ عَلی صاحِبِکَ عَمّارَةَ اَبنِ الوَلیدِ فَوَشَیتَ بِه اِلَی النَّجاشِیِّ حَسَدًا لِمَا ارتَکَبَ مِن حَلیلَتِه فَفَضَحکَ اللّهُ وَ فَضَحَ صاحِبَکَ فَانتَ عَدُوُّ بَنی هاشِمٍ فی الجاهِلِیَّةِ وَ الاِسلامِ ثُمَّ اِنَّکَ تَعلَمُ وَ کُلُّ هؤُلاءِ الرَّهطِ یَعلَمُونَ اِنَّکَ هَجَوتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَالِه بِسَبعینَ بَیتًا مِنَ الشِّعرِ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَالِه اللّهُمَّ اِنّی لا اَقُولُ

ص: ۸۹

الشِّعرَ وَ لا یَنبَغی لی اللّهُمَّ العَنهُ بِکُلِّ حَرفٍ اَلفَ لَعنَةٍ فَعَلَیکَ اَذن مِنَ اللهِ ما لا یُحصی مِنَ اللَّعنِ وَ اَما ما ذَکَرتَ مِن اَمرِ عُثمانَ فَاَنتَ سَعَرتَ عَلَیهِ الدُّنیا نارًا ثُمَّ لَحِقتَ بِفِلِسطینَ فَلَمّا اَتاکَ قَتلُهُ قُلتَ اَنَا اَبُوعَبدِاللهِ اذا نَکَاتُ قَرحَةً اَدمَیتُها ثُمَّ حَبَستَ نَفسَکَ اِلی مُعاوُیَةَ وَ بِعتَ دینَکَ بِدُنیاهُ فَلَسنا نَلُومُکَ عَلی بُغضٍ وَ لانُعاتِبُکَ عَلی وُدٍّ وَ بِاللهِ ما نَصَرتَ عُثمانَ حَیًّا وَ لا غَضِبتَ لَهُ مَقُتولاً وَیحَکَ یَابنَ العاصِ اَلَستَ القائِلُ فی بَنی هاشِم لَمّا خَرَجتَ مِن مَکَّةَ اِلَی النَّجاشِیِّ

تَقُولُ ابنَتی اَینَ هذَا الرَّحیلُ***وَ مَا السَّیرُ مِنّی بِمُستَنکَرٍ

فقُلتُ ذَرینی فَاِنّی امرؤٌ***اُریدُ النَّجاشِیَّ فی جَعفَرٍ

لِاَکوِیَهُ عِندَهُ کَیَّةً***اُقیمُ بِها نِخوَةَ الاَصعَرِ

وَ شانِئُ اَحمَدَ مِن بَینِهِم***وَ اَقوَلُهُم فیهِ بِالمُنکَرِ

وَ اَجری اِلی عُتبَةٍ جاهِدًا***وَ لَو کانَ کَالذَّهَبِ الاَحمَرِ

وَلا اَنثَنی عَن بَنی هاشِمٍ***وَ مَا اسطَعتُ فِی الغَیبِ و المَحضَرِ

فَاِن قَبِلَ العَتبَ مِنّی لَهُ***وَ اِلّا لَوَیتُ لَهُ مِشفَری

ص: ۹۰

فَهذا جَوابُکَ هَل سَمِعتَهُ اَلتَّرجُمَهُ و اما تو ای پسر عاص کار تو مشترکست مادرت تو را مجهول زائید از فجور و زنا پس چهار نفر در باب تو محاکمه کردند که آنها از قریش بودند و بر تو غالب شد خونریزترین آنها و لئیم‌ترین از حیث حسب و پلیدترین آنها از جهت عداوت و دشمنی پس پدر تو قیام کرد و گفت من کینه ورم بمحمد که بریده شده از خیر است و پسری برای او نیست و بواسطه این کلام زشت او خدا در حق او آیه‌ای نازل کرد و توئی که در همه جنگها با پیغمبر قتال کردی و او را در مکه هجو و آزار کردی و بهمه کیدهای خود با او کید کردی و سخت‌تر از همه مردمان او را تکذیب نمودی و دشمنی تو با او از همه کس بیشتر بود بعد از ان از مکّه بیرون و نزد نجاشی رفتی با یاران کشتی که جفعر با بیاوری با یارانش بسوی اهل مکّه چون امید تو خطا شد و خدا تو را نا امید برگردانید و تو در سخن‌چینی خود بدروغگوئی رسوا شدی حسد خود را در حق رفیقت عمارهٔ بن ولید قرار دادی و گفتی که با زن تو زنا کرده پس خدا تو و رفیقت هر دو را رسوا کرد پس تو در جاهلیت و اسلام هر دو با بنی هاشم دشمن بودی و دیگر آنکه تو خود میدانی و همه این جماعت هم میدانند که تو در هفتاد بیت شعر رسول خدا صلی الله علیه واله را هجو کردی که آنحضرت گفت خدایا من شعر نمیگویم و برای من شعر گفتن سزاوار نیست بهر حرفیکه گفته هزار لعنت بر او بفرست پس از جانب خدا اینقدر لعن برتو شد که شماره نمیتوان کرد و اما آنچه درباره عثمان یاد کردی تو در دنیا برای او آتشی روشن کردی و بفلسطین ملحق شدی وقتی که خبر کشتن او بتورسید گفتی منم ابوعبدالله پوست روی زخم را کندم و خون آلود کردم آنرا پس از آن خودت را وقف معاویه کردی و دینت را بدنیای او فروختی ما نیستیم که تو را ملامت کنیم بر کینه‌ای که داری و عتاب نمیکنیم تو را که دوست ما شوی بخدا قسم عثمان را در زندگی یاری نکردی و بر کشته شدن او هم غضب نکردی وای بر تو ای پسر عاص آیا نیستی تو که وقتی از مکّه بیرون رفتی که بروی بسوی نجاشی در مذمّت بنی هاشم این اشعار را گفتی که مضمونش اینست بنزد دختر بمن میگوید برای کجا بار سفر بسته‌ای و حال آنکه این مسافرت برای من امر منکری نیست باو گفتم که من مردی هستم که میخواهم بنزد نجاشی روم در موضوع امر جعفر بگذار بروم او را داغ کنم در نزد نجاشی داغکردنی که بر پا کنم بایِنداغگذاری کبریائی خود را و در خدّ او علامتی گذارم که نخوت او شکسته شود و در میان ایشان

باحمد ناسزا گویم و من در زشتگوئی در حق او از همه قریش گویاترم و میروم بسوی عتبه در حالتیکه کوشش کننده‌ام هر چند مانند طلای سرخ باشد و برنمیگردم و منصرف نمیشوم از زشتگوئی در حق بنی هاشم آنچه بتوانم در روبرو و پشت سر ایشان اگر نجاشی ملامتها و بدگوئیهای مرا در حق ایشان قبولکرد بنفع او است و الّا بر او سخت میگیرم- پس فرمود اینست جواب تو وَ اَمّا اَنتَ یا وَلیدُ فَوَاللهِ ما اَلُومُکَ عَلی بُغضِ عَلِیٍّ وَ قَد جَلَدَکَ ثَمانینَ فِی الخَمرِ وَ قَتَلَ اَباکَ بَینَ یَدَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه صَبرًا وَ اَنتَ الّذی سَمّاهُ اللهُ الفاسِقَ وَ سَمّی عَلِیًّا المُؤمِنَ حَیثُ تَفاخَرتُما فَقُلتَ

ص: ۹۱

لَهُ اسُکت یا عَلِیَّ فَاَنَا اَشجَعُ مِنکَ جَنانًا وَ اَطوَلُ مِنکَ لِسانًا فَقالَ لَکَ عَلِیٌّ اسکُت یا وَلیدُ فَاَنَا مُؤمِنٌ وَ اَنتَ فاسِقٌ فَاَنزَلَ اللهُ تَعالی فِیِّ مُوافَقَةِ قَولِه اَفَمَن کانَ مُؤمِنًا کَمَن کانَ فاسِقًا لایَستَوُونَ ثُمَّ انزَلَ فیکَ مُوافَقَةَ قَولِه اَیضًا ان جاءَکُم فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا وَیحَکَ یا وَلیدُ مَهما نَسیتَ فَلا

تَنسَ قَولَ الشّاعِرِ فیکَ وَ فیهِ***اَنزَلَ اللهُ وَ الِکتابُ عَزیزٌ

فی عَلِیٍّ وَ فِی الوَلیدِ قُرأناً***فَتَبَوءا الوَلیدُ اذ ذاکَ فِسقًا

وَ عَلِیٌّ مُبَوَّءٌ ایمانًا***لَیسَ مَن کانَ مُؤمِنًا عَمرَکَ اللهُ

کَمَن کانَ فاسِقًا خَوّانًا***سَوفَ یُدعَی الوَلیدُ بَعدَ قَلیلٍ

وَ عَلِیٌّ اِلیَ الحِسابِ عِیانًا***فَعَلِیٌّ یُجزی بِذاکَ جِنانًا

وَ وَلیدٌ یُجزی بِذاکَ هَوانًا***رَبَّ جَدٍّ لِعُقبَةِ بن اَبانٍ

لابِسٌ فی بِلادِنا تُبّانًا***وَ ما اَنتَ وَ قُرَیشٍ اِنَّما اَنتَ عِلجُ

مِن اَهلِ صَفُورِیَّةٍ وَ اُقسِمُ بِاللهِ لَاَنتَ اَکبَرُ فِی المیلادِ وَ اَسَنُّ مِمَّن تُدعی اِلَیه اَلتَّرجُمَهُ و اما تو این ولید بخدا قسم ملامت نمیکنم تورا بر کینه‌ای که از علی در دل داری زیرا که او هشتاد تازیانه برای شراب خوردن به تو زده و در مقابل روی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله پدرت را بقتل صبر کشته و تو انکسی هستی که خدا تو را فاسق نامیده و علی را مؤمن نامیده زمانیکه فخر بیکدیگر میکردید تو به او گفتی ساکت باش یا علی قلب من شجاعتر است

ص: ۹۲

از تو و زبان من درازتر است پس علی بتو گفت ساکت باش ای ولید که من مؤمنم و تو فاسقی خدای تعالی موافق قول خود درباره من آیه فرستاده و فرموده افمن کان مؤمنا کمن کان فاسق لایستوون یعنی آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است یکسان نیستند پس از آن موافق قول خود نیز در حق تو این آیه را فرستاده ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا یعنی اگر فاسقی بشما خبری داد تحقیق کنید وای بر تو ای ولید هرگاه آیه را فراموش کردی قول شاعر را که در وصف تو و او گفته است فراموش مکن که گفته است خدا در کتاب عزیز خود در وصف علی و ولید قرأنی فرستاده و برای ولید از جهت فسق او منزلی مهیا کرده و برای عی هم از جهت ایمان او منزلی مهیّا کره قسم بجایکه خدا بتو داده کسیکه مؤمن است با کسی که فاسق و خیانتکار است برابر نیست زود باشد که پس از مدّت کم دنیا این هر دو برای حساب خوانده شوند و پاداش هر یک از آنها داده شود پاداش علی بهشت است و پاداش ولید عذاب و خواری است- عقبه پسر ابان کسی است که جدّ او در شهرهای ما تبّان میپوشید (تبان جامه تنگ کوتاهی را گویند که فقط عورت تنها را میپوشاند و بزبان عصر ما شرت میگویند) ای ولید تو را با قریش چکار است تو مردی از کفّار عجمی از اهل صفوریه و سوگند یاد میکنم خدایرا که تو در ولادت بزرگتر و سال تو بیشتر است از کسیکه پسرخوانده او هستی وَ اَمّا اَنتَ یا عُتبَهُ فَوَاللهِ ما اَنتَ بِخَصیفٍ فَاُجیبَکَ وَلاعاقِلٍ فَاُحاوِرَکَ وَ اُعاتِبَکَ وَ ما عندَکَ خَیرٌ یُرجی وَلاشَرٌّ یُتَّقی وَ ما عَقلُکَ وَ عَقلُ اُمَتِکَ اِلّا سَواءٌ وَ ما یَضُرُّ عَلِیًّا لَو سَبَبتَهُ عَلی رُءوُسِ الاَشهادِ وَ اَمّا وَعیدُکَ اِیّایَ بِالقَتلِ فَهَلّا قَتَلتَ الّلحَیانِیَّ اذ وَجَدتَهُ عَلی فِراشِکَ اَما تَستَحیی مِن قَولِ نَصربنِ حَجّاجٍ فیکَ

یا لَلرِّجالِ وَ حادِثِ الاَزمانِ***وَ لِسُبَّةٍ تُخزی اَباسُفیانٍ

نُبِّئتُ عُتبَةَ خانَهُ فی عِرسِهِ***جِنسٌ لَئیمُ الاَصلِ مِن لَحیانٍ

وَ بَعدَ هذا ما اَربأ بِنَفسی عَن ذِکرِه لِفُحشِهِ فَکَیفَ یَخافُ اَحَدٌ سَیفَکَ وَ

ص: ۹۳

لَم تَقتُل فاضِحَکَ وَ کَیفَ اَلُومُکَ عَلی بُغض عَلِیّ وَ قَد قَتَلَ خالَکَ الوَلیدَ مُبارَزَةً یَومَ بَدر وَ شَرکَ حَمزَةَ فی قَتلِ جَدِّکَ عُتبَةَ وَ اَوحَدَکَ مِن اَخیکَ حَنظَلَةَ فی مَقام واحِدٍ (اَلتَّرجُمَةُ) و اما تو این عتبه فهم و درک نداری که تو را جواب بگویم و عاقل نیستی که کلام تو را بتو برگردانم و تو را عتاب کنم و خیری در تو نیست که امیدواری بآن باشد و شرّی نداری که از تو پرهیز شود و عقل تو با عقل کنیزت یکسان است اگر علی را در مجامع عمومی آشکارادشنام دهی برای او زیانی نیست و امّا اینکه مرا از کشتن میترسانی چرا مرد لحانی را که در فراش تو با زنت جفت شد و تو او را در چنین حال یافتی نکشتی آیا حیا نمیکنی از شعیکه نصربن حجاج در حق تو گفته بدینمضمون (کجا رفتند مردان که تازه‌های زمانها را ببینند و ابوسفیانرا بننگ و عر دشنام دهندگان بسیار دشنام دهند و خوارکنند چنین خبر داده شدم که جنس پستی از قبیله لحیان که اصل او لئیم و پست است بعروس او خیانتکرده یعنی با او زنا کرده)- و بدنباله آن فحشهائی که نفس من حریص بذکر آنها نیست پس چگونه کسی که از شمشیر تو بترسد با اینکه رسواکننده خودت را نکشتی و چگونه تو را ببغض و کینه‌ای که از علی در دل داری ملامت کنم و جال آنکه او خالوی تو را بجنگ تن بتنی در روز بدر کشته و با حمزه در کشتن جدّت عتبه شریک بوده و تو را بکشتن برادرت حنظله تنها گذارده و کشتن همه آنها در یکجا بوده وَ اَمّا اَنتَ یا مُغَیرَةَ فَلَم تَکُن بَخَلیق اَن تَقَعَ فی هذا وَ شِبهه وَ اِنَّما مَثَلُکَ مِثلَ البَعُوضَةِ اذ قالَت لِلنَّخلَةِ استَمسِکی فَانّی طائِرَةً عَنکَ فَقالَتِ النَّخلَةُ وَ هَل عَلِمتُ بکَ واقِعَةً عَلَیَّ فَاَعلَم بکِ طائِرَةً عَنّی وَ اللهِ ما تَشعُرُ بعَداوَتِکَ اِیّانا وَ لَااغتَمَمنا اذا عَلِمنابها وَ لا یَشُقُّ عَلَینا کَلامُکَ وَ اِنَّ حَدَّ اللهِ فِی الزِّنا لَثابتٌ عَلَیکَ وَ لَقَد دَرَءَ عُمَرُ عَنکَ حَقًّا اللهُ سائلُهُ عَنهُ وَ لَقَد سَئَلتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهَ عَلَیهِ وَالِه هَل یَنظُرُ الرَّجُلُ اِلَی المَرئَةِ یُریدُ اَن یَتَزَوَّجها فَقالَ لابَاسَ بذلِکَ یا مُغَیرَةَ مالَم یَنو الزِّنا لِعِلمِه بِاَنَّکَ

ص: ۹۴

زان وَ اَمّا فَخرُکُم عَلَینا بِالاِمارَةِ فَاِنَّ اللّه تَعالی یَقُولُ وَ اذا اَرَدنا اَن نُهلِکَ قَریَةً اَمَرنا مُترَفیها فَفَسَقُوا فیها فَحقَّ عَلَیهَا القَولُ فَدَّمرناها تَدمیرًا اَلتَّرجُمَةُ و اما تو ای مغیره همچنین خلقی نداری که در اینگونه امور و مانند آن وارد شوی همانا مثل تو مانند پشته‌ایست که بدرخت خرما بگوید خودت را نگه‌دار که من از تو پرواز کنم پس درخت خرما باو بگوید آیا دانستم که تو بالای من نشستی که بدانم از بالای من پرواز کنی- بخدا قسم من دشمنی تو را با ما ندانستم وقتی هم که دانستم غمناک نشدم و گفتار تو هم بر ما سخت و دشوار نیست و حدّ خدا در زنا کردن تو بر تو ثابت است و عمر آنرا از تو دفع کرد حق دفع کردن و خدا او را دارد فرمود باکی ندارد ای مغیره مادامیکه نیّت زنا نکنند و اینجمله را برای این فرمود که میدانست تو زناکننده‌ای و امّا اینکه فخر کردی بر ما بامارت و حکمرانی خدای تعالی میفرماید هرگاه اراده کنیم که قریه ایرا هلاک کنیم یعنی اهل آنرا امر میکنیم سرکشان ستم پیشه و متنعّمان آنها را باطاعت خود و فرمانبرداری از ما چون مخالفت فرمان ما کنند ثابت میشود برآنها کلمه عذاب پس هلاک میکنیم ایشانرا بسختی ثمّ قال الحسن فنفض ثوبه فانصرف فتعلّق عمروبن العاث بثوبه و قال یا امیرالمؤمنین قد شهدت قوله فیّ قذفه امّی بالزّنا و انا مطالب له بحدّ القذف فقال معاویة خلّ عنه لاجزاک الله خیراً فترکه فقال معاویة قد ابنأتکم انّه ممّن لاتطاق عارضة و نهیتکم ان تسبّوه فعصیتمونی و الله ما قام حتّی اظلم علیّ البیت قوموا عنّی فلقد فضحکم الله واخزاکم بترککم الخرم و عدولکم عن رأی النّاصح المشفق و الله المستعان پس حسن برخواست و جامه خود را تکانید و رفت عمروبن عاص جامه او را گرفت و گفت یا امیرالمؤمنین شاهدی که درباره من چه گفت و نسبت زنا بمادر من داد من در خواست میکنم که حدّ قذف و نسبت زنا دادن براو جاری کنی معاویه گفت واگذار او را خدا جزای خیر بتو ندهد پس او را رها کرد معاویه گفت من شما را خبر دادم که طاقت معارضه با او را ندارید و نهی کردم شما را از اینکه او را دشنام دهید اطاعت امر مرا نکردید بخدا قسم برنخواست تا اینکه خانه را بر من تاریک کرد برخیزید از من دور شوید که خدا شما را رسوا و خوار کرد بسبب پیش بینی نکردن و عاقبت کار را در نظر نگرفتن و از رای نصیحت کننده مهربان عدول و برگشت کردن خدا است یاری خواسته شده وَ مِن کلامِه

عَلیه السَّلامُ کتاب الاحتجاج الجزؤ الاوّل ص ۴۱۶ قال مفاخرة بن علیّ صلوات الله علیهما علی معاویة و مروان بن الحکم و المغیرة بن شعبه و الولید بن عقبة و عتبة بن ابی سفیان قیل و فدالحسن بن علی علیهما السّلام علی معاویة فحضر مجلسه و اذا عنده هؤلاء ففخر کلّ رجل منهم علی بنی هاشم و وضعوا

ص: ۹۵

منهم و ذکروا اشیاء ساءت الحَسَن بن علیّ و بلغت منه فقال الحسن بن علی علیهما السّلام اَنَا شُعبَةٌ مِن خَیرٍ وَ ابائی اَکرَمُ العَرَبِ لَنَا الفَخرُ وَ النَسَبُ وَ السّماحَةُ عِندَ الحَسَبِ وَ نَحنُ مِن خَیرِ شَجَرَةٍ اَنبَتَت فُرُوعًا نامِیَةً وَ اَثمارًا زاکِیَةً وَ اَبدانًا قِائمَةً فیها اَصلُ الإسلام وَ عِلمُ النُّبُوَّةِ فَعَلَونا حینَ شَمَخَ بِنَا الفَخرُ وَ استَطَلنا حینَ امتَنَعَ بِنَا العِزُّ وَ نَحنُ نُجُورٌ زاخِرَةٌ لاتُنزَفُ وَ جِبالٌ شامِخَةٌ لاتُقهَرُ فقال مروان بن الحَکَم مَدَحتَ نفسک و شمخت بانفک هیهات هیهات یا حسن نحن و الله الملوک السّادة و الاعّزة القادة لا تبجحنّ فلیس لک عزّ مثل عزّنا ولافخر کفخرنا ثم انشأ یقول

شفینا انفسًا طابت وقورًا***فنالت عزّها فیمن یلینا

فابنا بالغنیمة حیث ابنا***و ابنا بالملوک صقّرنینا

ثم تکلّم مغیرة بن شعبة فقال نصحت لابیک فلم یقبل النّصحَ و لولا کراهیّة قطع القرابة لکنت فی جملة اهل الشّام فکان یعلم ابوک انّی اصدرالورّاد عن مناهلها بزعارة قیس و حلم ثقیف و تجاربها للامور علی القبائل اَلتَّرجُمَة در کتاب احتجاج روایتکرده که گفت در بیان فخر کردن حسن بن علی علیهما السّلام بر معاویه و مروان بن حکم و مغیرة بن شعبه و ولید بن عقبه و عتبة بن ابی سفیان گفته شده که وارد شد حسن بن علی بر معاویه و در مجلس او حاضر شد دید اینجماعت در نزد او هستند و هر کدام از ایشان بر بنی هاشم فخر کردند و دروغهائی از ایشان وضع کردند و چیزهائی گفتند که حسن را بد آمد و بعضی از آنها بگوش حضرت رسید پس حسن بن علی علیه السلام فرمود من شعبه ای هستم از بهترین شعبه‌ها و پدران من گرامی‌ترین عربند فخر و نسب مخصوص ما است با وجود و کرم و قدر و منزلت و شرافت اصل و ما از بهترین درختی هستیم که از آن شاخهای با رشدی می‌روید و میوه‌های پاکیزه میدهد ما بدنهائی هستیم بر سرپا ایستاده که در آنها است ریشه اسلام و علم پیغمبری پس بالا رفتیم زمانی که فخر بسبب ما باد در بینی انداخت و علوّ و برتری پیدا کردیم زمانیکه عزّت و غلبه بسبب ما بزرگ شد مائیم

دریاهای بیکران فضیلت و بزرگواری که هرگز خشک نخواهد شد مائیم کوههای بلندی که مقهور یعنی از جاکنده نمیشد پس مروان گفت خودت را مدح کردی و باد در بینی خود انداختی چه بسیار دور است چه بسیار

ص: ۹۶

دور است بخود بالیـدن تو بخـدا قسم مائیم پادشاهان بزرگ و غلبه‌کنندگان پیشـرو خودت را بزرگ مدان و فخر و مباهات نکن که مانند ما غالب نیستی و فخر تو مانند فخر ما نیست پس شعری گفت که مفاد آن اینست شفا دادیم نفسهای خود را و پاکیزه شد سنگینی و وقار ما و بعزّت خود نائل شد نفسهای ما در میان کسانیکه قائم بامر ما بودند برگشتیم با غنیمت زمانی که برگشتیم و برگشتیم با سلطنت و عظمتی که در طلب آن بودیم پس مغیرهٔ بن شعبه سخن گفت و گفت بپدرت (علی) نصیحت کردم نصیحت را نپذیرفت و اگر قطع خویشاوندی مکروه خاطر من نبود خود را باهل شام ملحق میکردم پدرت میدانست که من وارد این آبگاهها را با بدخلقی قبیله قیس و بردباری قبیله ثقیف با تجربه در کارها که نسبت به سایر قبیله‌ها داشتند برمیگردانیدم فَتَکَلَّمَ الحَسَنُ عَلَیهِ السّلامُ فَقالَ یا مَروان اَجُبنًا وَ خَوَرًا وَ ضَعفًا وَعَجزًا زُعِمَ اَنّی مَدَحتُ نَفسی وَ اَنَا ابنُ رَسُولِ اللهِ وَ شَمَختُ بِاَنفی وَ اَنَا سَیِّدُ شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ وَ اِنَّما یَبذَخُ وَ یَتَکَبَّرُ وَیلَکَ مَن یُریدُ رَفعَ نَفسِه وَ یَتَبَجَّح مَن یُریدُ الاِستِطالَةَ فَاَمّا نَحنُ فَاَهلُ بَیتِ الرَّحمَةِ وَ
مَعدِنُ الکِرامَةِ وَ مَوضِعُ الخِیَرَةِ وَ کَنزُ الایمانِ وَ رُمحُ الاِسلام وَ سَیفُ الدّینِ الا تَصمُت ثَکَلَتکَ اُمّکَ قَبلَ اَن اَرمِیَکَ بِالهَوائِلِ وَ اَسِمَکَ بِمِیسَم تَستَغنی بِه عَن اِسمِکَ فَاَمّا اِیابُکَ بِالنِّهابِ وَ المُلوُکِ اَفِی الیَوم الّذی وَلَّیتَ فیهِ مَهزُومًا وَ انَجَحرتَ مَذعُورًا فَکانَت غَنیمَتُکَ هَزیمَتَکَ وَ غَدرُکَ بِطَلحَةٍ حینَ غَدَرتَ بِه فَقَتَلتَهُ قُبحًا لَکَ ما اَغلَظَ جَلدَةَ وَجهکَ فنکس مروان رأسه و بقی مغیرهٔ مبهوتا پس حسن علیه السلام تکلم فرمود و گفت ایمروان آیا گمان کرده میشود که من از روی ترس و سستی ناتوانی نفس خود را مدح میکنم و حال آنکه من فرزند رسولخدایم و باد در بینی خود میاندازم و حال آنکه من آقای جوانان اهل بهشتم و جزاین نیست کسی

ص: ۹۷

خود را بزرگ میداند و تکبر میکند وای بر تو که میخواهد مرتبه خود را بالا ببرد و کسی فخر میکند که میخواهد بر دیگران برتری جوید امّا ما خانواده رحمتیم و کان کرامتیم و برگزیده از مردمانیم و گنج ایمانیم و نیزه اسلامیم و شمشیر دینیم مادرت بعزایت بنشیند آیا ساکت نمیشوی پیش از اینکه تو را عیب گویم بچیزهائیکه فروغ کنی و هولناک شوی و بر تو داغی گذارم بآلتی که بینیاز از نام خود شوی اما اینکه گفتی برگشتم با غنیمت و غارتها و با سلطنت و عظمتی که در طلب آن بودیم آیا آنروزی را میگوئی که فرار کردی و ممنوع شدی از غنیمن ببدخلقی و غنیمتی که بردی همان فرار کردن تو بود و مکری که با طلحه کردی و او را کشتی بزشتی خود چقدر پوست روی تو غلیظ و کلفت است پس مروان سرخود را بزیر انداخت و مغیره مبهوت شد فَالتَفَتَ اِلَیهِ الحَسَنُ عَلَیهِ السَّلامُ فَقالَ اَعورَ ثَقیفٍ ما اَنتَ مِن قُرَیشٍ فَأُفاخِرُکَ اَجهَلتَنی یا وَیحَکَ اَنَا ابنُ خِیَرَةِ الاِماءِ وَ سَیِّدَةِ النِّساءِ غَذانا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللّه عَلَیهِ وَالِه بِعِلمِ اللهِ تبارَکَ وَ تَعالی فَعَلِمنا تَاویلَ القُرأنِ وَ مُشکَلاتِ الَاحکام لَنَا العِزَّةُ العُلیا وَ الفَخرُ

وَ السَّناءُ وَ اَنتَ مِن قَومٍ لَم ثَیتُ لَهُم فِی الجاهِلِیَّةِ نَسَبٌ وَلالَهُم فِی الاِسلامِ نَصیبٌ عَبدٌ ابِقٌ مالَهُ وَ الاِفتِخارَ عِندَ مُصادَمَةِ اللُّیُوثِ وَ مجاحَشَةِ الَاقرانِ نَحنُ السّادَةُ وَ نَحنُ المَذاویدُ القادَةُ نَحمِی الذِّمارَ وَ نَنفی عَن ساحَتِنَا العارَ وَ اَنَا ابنُ نَجیباتِ الابکارِ ثُمَّ اَشَرتَ زَعَمتَ اِلی خَیرِ وَصِیِّ خَیرِ الَانبیاءِ وَ کانَ هُوَ بِعَجزِکَ اَبصَرُ وَ بِجَورِکَ اَعلَمُ زکنُتَ لِلَردِّ عَلَیکَ مِنهُ اَهلاً لَو عَزَّکَ فی صَدرِکَ وَ بُدوُّ الغَدرُ فی عَینِکَ هَیهاتَ لَم یَکُن لِیَتَّخِذَ المُضِّلینَ عَضُدًا وَ زَعمُکَ اَنَّکَ لَو کُنتَ بِصِفّینَ بِزِعارَةِ

ص: ۹۸

قَیسٍ وَ حِلم ثَقفٍ فَبِماذا تَکَلَتکَ اُمُّکَ اَبِعجِزکَ عِنـدَ الَمقاماتِ وَ فَرارِکَ عِنـدَ المُجاحِشاتِ اَما وَ اللهِ لَو التَفَتَ عَلَیکَ مِن اَمیرِالمُؤمِنینَ الاَشـاجِعُ لَعَلِمتَ اَنَّهُ لا ـیَمنَعُهُ مِنـکَ المَوانِعُ وَ لَقـامَت عَلَیـکَ المُرِّنـاتُ الهَوالِعُ وَ اَمّا زِعارَةُ قَیسٍ فَما اَنتَ وَ قَیسًا اِنَّما اَنتَ عَبـدٌابِقٌ فَثِقَفَ فَسُـمِّیَ ثَقیفًا فَاحتَل لِنَفسِکَ مِن غَیرِها فَلَستَ مِن رِجالِها اَنتَ بِمُعالَجَةِ الشِّرکِ وَ مَوالِجِ الزَّرائِبِ اَعرَفُ مِنکَ بِالحُرُوبِ فَاَمّا الحِلمُ فَاَیَّ الحِلمِ عِندَ العَبیدِ القُیوُنِ ثُمَّ تَمَنَّتَ لِقاءَ اَمیرِالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السّلامُ فَذاکَ مَن قَدعَرَفتَ اَسَدٌ باسِلٌ وَ سُمٌّ قاتِلٌ لاتُقاوِمُهُ الاَبالِسَةُ عِندَ الطَّعنِ وَ المُخالَسَةِ فَکَیفَ تَرُومُهُ الضَّبعـانُ وَ تَنـالُهُ الجعلا ـنُ بِمَشـیَتِها القَهقَری وَ اَمّـا وُصـلَتُکَ فَمَنکُورَةٌ وَ قُربَتُـکَ فَمَجهُولَـةٌ وَ ما رَحِمکَ مِنهُ اِلّاکَناتِ الماءِ مِن خَشـفانِ الظِّباءِ بَل اَبعَـدُ مِنهَ نَسَـبًا التَّرجُمَـة پس حسن علیه السـلام باو (یعنی مغیره) توجه فرمود و گفت ای کسیکه حسّ چشم تو گرفته شـده و خلاقت تو کم است تو از قریش نیستی که من با تو مفاخرت کنم مرا جاهل دانستی وای برتو منم فرزند بهترین کنیزان خـدا و بزرگترین زنهـا که رسولخـدا صـلی الله علیه واله بماطعام خورانیـد از علم خـدای تبارک و تعالی پس دانستیم تاویـل قرأن را و مشـکلات احکام را و مخصوص ما است بالاترین عزّت و غلبه و برترین فخر و روشـنی و تو از کسانی هستی که در جـاهلیت نسب او ثـابت نشـده و برای ایشـان از اسـلام بهره‌ای نبوده بنـده‌ای هستی گریزپـا او را هنگام زد و خورد شـیران و مقاتله با دلیران اقران چه حدّ افتخار است مائیم آقایان و مائیم دفاع کنندگان و پیشـروان در جنگها و حفظ کننده آنچه لازم است حفظ آن و دورکننـده ننـگ و عـار از خود مـائیم فرزنـد زنهـای بـا نجـابت و بکرها پس اشاره کردی بگمان خود که نصـحیت کرده‌ای ببهترین جانشین بهترین پیغمبران او بناتوانی تو بینا تر بود و بجور و ستمگری تو داناتر و اهلیت آنرا

ص: ۹۹

داشتی که تو را ردّ کند و از تو بپذیرد و اگر چه سینه تو پر از کینه و برایت دشوار و عدر و کینه در چشم تو آشکار بود بسیار دور بود از او پذیرفتن سخن تو را و او کسی نبود که گمراهانرا بمعاضدت خود بگیرد و اینکه گفتی و چنین گمان کردی که در صفین بدخلقی قیس و بردباری ثقیف بودی مادرت بعزایت بنشیند به چه چیز این سخن را میگوئی آیا بعجز و ناتوانی خود در آن مقامها و بفرار کردن خودت مینازی بذات خدا قسم اگر از جانب امیرالمؤمنین شجاعان بتو رومیاورند هرآینه میدانستی که هیچ مانعی انها را از تو منع نمیکرد صدای گریه و شیون با نهایت شدت فزع بر کشته شدن تو بلند میشد و امّا اینکه گفتی بدخلقی قیس تو را با قیس چکار است تو غلامی هستی که باندک حذاقتی گریختی نام تو ثقیف گذارده شد پس حیله کن برای خودت از غیر خودت تو از مردان قیس نیستی تو از کفّار مشرکینی که در خطیره‌ها و جایگاههای گوسفندان بسر میبردی و آنجاها را بهتر میشناسی از جنگ کردن یعنی تو مرد جنگی نیستی اما راجع ببردباری که گفتی کدام بردباری از علانان یا آهنگران دیده شده آرزوی ملاقات امیرمؤمنان را میکنی و حال آنکه او کسی است که تو او را شناخته‌ای شیریست شجاع و سمّی است کشنده شیطان در هنگام شمشیر و نیزه بکار بردن با او نمیتوانند مقاومت کنند چه سد بآنکه کفتارها قصد او کنند و سوسکهای سیاه سرگین‌خوار که هر یک از آنها را جعل می‌گویند ببرکشتن بعقب باو برسند و اما اینکه ادعای خویشاوندی و وصلت کردی این ادّعا انکار کرده شده است و معلوم نیست که تو از نزدیکان باشی و رحم بودن تو نیست مگر مانند کرمهائیکه در زیر آب تولید میشوند از صدای دویدن آهوان یعنی نزدیک بودن تو بما مانند نزدیک بودن کرمهای زیر آب است بخش خش صدای دویدن آهوان بلکه از حیث نسب تو از آنها دروتری فوثب المغیرة و الحسن یقول لمعاویة اعذرنا من بنی امیّة ان تجاوزنا بعد مناطقة القیون و مفاخرة العبید فقال معاویة یا مغیرة ارجع هؤلاء بنوعبد مناف لاتقاومهم الصّنادید و لا تفاخرهم المذاوید پس مغیره از جا برخواست و حسن (علیه السلام) بمعاویه فرمود معذور دار ما را از بنی امیّه اگر تجاوز در سخن کردیم بعد از سخن گفتن آهنگران و تفاخر کردن غلامان پس معاویه بمغیره گفت برگرد این گروه فرزندان عبد منافند مقاومت نمیکنند در برابر ایشان بزرگان شجاعان و برآنها فخر نمیتوانند بکنند حمایت‌کنندگان و مدافعیت وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السّلام فی الجزؤ الثانی من کتاب

الاحتجاج للطبرسی المطبوع فی النجف الاشرف ص ۶ فی احتجاجه علیه السّلام مع معاویة قال العَجَبُ مِنکَ یا مُعاوِیَةُ وَ مِن قِلَّةِ حَیاءِکَ وَ مِن جُرءَتِکَ عَلَی اللهِ حینَ قُلتَ (قَد قَتَلَ اللهُ طاغِیَتَکُم وَ رَدَّ الاَمرَ اِلی مَعدِنِه) فَاَنتَ یا مُعاوِیَةُ مَعدِنُ الخِلافَةِ دُونَنا وَیلٌ لَکَ یا مُعاوِیَةُ وَ لِلثَّلاثَةِ قَبلَکَ الّذینَ

ص: ۱۰۰

اجلَسُوا هـذَا المَجلِسَ وَ سَنُّوا لَکَ هـذِهِ السُّنَّةَ لَاَقُولَنَّ کَلاماً ما اَنتَ اَهلُهُ وَلکِنّی اَقُولُ لِیَسـمَعَهُ بَنُو اَبی هؤُلاءِ حَولی اِنَّ النّاسَ قَد اِجتَمَعُوا عَلی اُمُورٍ کَثیرَةٍ لَیسَ بَینَهُمُ اختِلافٌ فیها وَلا تَنازُعٌ وَ لا فُرقَةٌ عَلی شَهادَةَ لااِلهَ اِلّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ عَبدُهُ وَ الصَّلَواتِ الخَمسِ وَ الزَّکوةِ المَفرُوضَةِ وَ صَومِ شَهرِ رَمَضانَ وَ حِجِّ البَیتِ ثُمَّ اَشیاءٍ کَثیرَةٍ مِن طاعَةِ اللهِ لایُحصی وَ لایُعدُّها اِلّا اللهُ وَاجتَمَعُوا عَلی تَحریمِ الزِّنا وَ السِّرقَةِ وَ الکِذبِ وَ القَطیعَةِ وَ الخِیانَةِ وَ اَشیاءٍ کَثیرَةٍ مِن مَعاصِی اللهِ لایُحصی وَ لایَعُدُّها اِلّا اللهُ وَاختَلَفُوا فی سُنَنٍ اقتَتَلُوا فیها وَ صارُوا فِرَقًا یَلعَنُ بَعضُهُم بَعضًا وَ هِیَ الوِلایَةُ وَ یَتَبَرَّءُ بَعضُهُم عَن بَعضٍ وَ یَقتُلُ بَعضُهُم بَعضًا اَیُّهُم اَحَقُّ وَ اَولی بِها اِلّا فِرقَةٌ تَتَّبِعُ کِتابَ اللهِ وَ سُنَّةَ بِنَبِیّه صَلَّی اللَّه عَلَیهِ وَالِه فَمَن اَخَذَ بِما عَلَیهِ اَهلُ القِبلَةِ لَیسَ فیها اختِلافٌ وَ رَدَّ عِلمَ مَا

اختَلَفُوا فیه اِلَی اللهِ سَلُمَ وَ نَجی بِه مِنَ النّارِ وَ دَخَلَ الجَنَّةَ وَ مَن وَفَّقَهُ اللهُ وَ مَنَّ عَلَیه وَ احَتَّج عَلَیه بِاَن نَوَرَ قَلبَهُ بِمَعرِفَةِ وَلاةِ الاَمرِ مِن اَئِمَّتِهِم وَ مَعدِنِ العِلمِ اَینَ هُوَ فَهُوَ عِندَ اللهِ

ص: ۱۰۱

سَعیدٌ وَ لله وَلِیٌّ وَ قَد قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهَ عَلَیهِ وَالِه رَحِمَ اللهُ اَمرءً عَلِمَ حَقًّا فَقالَ اَو سَکَتَ فَسلِمَ نَحنُ نَقُولُ اَهلُ البَیتِ اِنَّ الاَئِمَّةَ مِنّا وَ اِنَّ الخَلافَةَ لاتَصلُحُ اِلّا فینا وَ اِنَّ اللهَ جَعَلَنا اَهلَها فی کِتابِه وَ سُنَّةِ نَبِیِّه وَ اَنَّ العِلمَ فینا وَ نَحنُ اَهلُهُ وَ هُوَ عِندَنا مَجمُوعُ کُلِّه بِحَذافیره وَ اِنَّهُ لایَحدُثُ شَیءٌ اِلی یَوم القِیمَةِ حَتّی اَرشِ الخَدشِ اِلّا وَ هُوَ عِندَنا مَکتُوبٌ بِاِملاءِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهَ عَلَیهِ وَالِه وَ بِخَطِّ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ بِیَدِه وَ زَعَمَ قَومٌ اَنَّهُم اَولی بِذلِکَ مِنّا حَتّی اَنتَ یَابنَ هِندٍ تَدَّعی ذلِکَ وَ تَزعَمُ اَنَّ عُمَرَ اَرسَلَ اِلی اَبی اَنّی اُریدُ اَن اَکتُبَ القُرأنَ فی مُصحَفٍ فَابعَث اِلَیَّ بِما کَتَبتَ مِنَ القُرأنِ فَاَتاهُ فَقالَ تَضرِبُ وَ اللهِ عُنُقی قَبلَ اَن یَصِلَ اِلَیکَ قال وَلَم قالَ لِاَنَّ اللهَ تَعالی قالَ وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ اِیّایَ عَنی وَ لَم یَعنِکَ وَ لا اَصحابَکَ فَغَضِبَ عُمَرُ ثُمَّ قالَ یَابنَ اَبی طالِبٍ تَحسَبُ اَنَّ اَحَدًا لَیسَ عِندَهُ عِلمٌ غَیرُکَ مَن کانَ یَقرَءُ مِنَ القُرأنِ شَیأ فَلیاتِنی بِه اِذا جاءَ رَجُلٌ فَقَرَءَ شَیأ مَعَهُ یُوافِقُهُ فیهِ اَخَرٌ کَتَبَهُ وَ اِلّا لَم یَکتُبهُ

ص: ۱۰۲

اَلتَّرجُمَهُ عجب است از تو ی معاویه و از کمی حیای تو و از جرأت تو برخدا و باطل گوئی تو زمانیکه گفتی خدا گشت طاغیه یعنی سرکشی کننده شمارا و امر خلافت به معدن خود برگشت (مراد او اینست که خدا علی را کشت و خلافت ببنی امیه رسید) تو ای معاویه معدن خلافت هستی و ما نیستیم و ای بر تو ایمعاویه و بر آن سه نفریکه پیش از تو بودند و تو را باین مجلس نشانیدند و این سنّت را جاری کردند هرآینه سخن میکویم که تو اهل آن نیستی ولیکن برای آن میگویم که بشنوند پسران پدرم که در اطراف منند اجتماع کردند مردمان بر امور بسیاری که میانشان در آنها اختلافی نیست و نزاعی ندارند و تفرقه‌ای در بینشان نیست و آن امور شهادت دادن بیگانگی خدا و اینکه محمّد رسولخدا و بنده او است و نمازهای پنجگانه روزانه و زکوهٔ واجب و روزه ماه رمضان و حجّ خانه خدا و چیزهای دیگری از طاعت خدا که احصاء و شماره آنها را کسی جز خدا نمیداند و اجتماع کردند بر حرام بودن زنا و دزدی و دروغ گفتن و قطع رحم کردن و خیانت نمودن و چیزهای دیگری که از نافرمانیهای خدا شمرده میشود و عدد و احصاء آنرا کسی جز خدا نداند و اختلاف کردند در روشهائیکه بین ایشان بسبب قتال و خونریزی ایشان شده و فرقه فرقه شدند و بعضی از آنها لعن میکنند بعض دیگر را که کدام یک سزاوارترند بر آن و بآن اولی و سزاوارتر نیست کسی جز فرقه‌ای که پیرو کتاب خدا و روش پیغمبر او صلی الله علیه واله‌اند پس کسیکه روش اهل قبله را که در آن اختلاف نیست پیش گیرد و آنچه که در آن اختلاف است ردّ بخدا کند سالم میماند و از آتش نجات میابد و داخل بهشت میشودو کسی را که خدا توفیق داد و منّت بر او گذارد و بر او حجّت آورد باینکه روشن کرد دل او را بشناختن صاحبان امر از پیشوایان خود که معدن علم‌اند در هر کجا باشند او نزد خدا خوش بخت و دوست خدا است چنانچه رسولخدا صلی الله علیه واله فرمودد خدا رحمت کند مردی را که حق را بداند و بگوید یا ساکت شود تا سالم بماند ما اهل بیت میگوییم که امامان از ما هستند و کسی شایستگی خلافت را ندارد غیر از ما و خدا در کتاب خود و سنت پیغمبرش ما را اهل و شایسته خلافت قرار داده و علم و دانائی در ما است و مائیم اهل آن که نوشته شده بگفته رسولخدا صلی الله علیه واله و خط علی علیه السلام که بدست خود نوشته و جماعیت چنین گمان میکنند که ایشان سزاوارترند بخلافت از ما حتّی تو این پسر هند که ادعا میکنی آنرا و گمان تو اینست که عمر فرستاد بنزد

پدر من که من میخواهم قران بنویسم و جمع کنم در یکجا آنچه از قران را که نوشته‌ای برای من بفرست پس آمد نزد عمرو فرمود بذات خدا قسم گردن مرا میزنی پیش از آنکه بتو برسد گفت چرا فرمود برای اینکه خدایتعالی فرموده و الراسخون فی العلم (رسوخ دارندگان در علم) مرا قصد کرده و تورا قصد نکرده و اصحاب تو را هم قصد نکرده عمر غضبناک شد و گفت ای پسر ابیطالب گمان میکنی که احدی غیر از تو علم قرأنرا ندارد هرکه از قرأن چیزیرا میخواند باید بنزد من بیاورد پس چون مردی میآمد و چیزی از قرآن که با او بود میخواند و دیگری هم در خواندن آن با او موافق بود مینوشت و الّا نمی‌نوشت ثُمَّ قالُوا قَد صاغَ مِنهُ قُرأنٌ کَثیرٌ بَل کَذَبُوا وَ اللهِ بَل هُوَ مَجمُوعٌ مَحفُوظٌ عِندَ اَهلِه ثُمَّ اَمَرَ عُمَرُ قُضاتِه وَ وُلاتِه اجتَهِدُوا ارائَکُم وَ اقضُوا بِما تَرَونَ اَنَّهُ

ص: ۱۰۳

الحَقُ فَلایَزالُ هُوَ وَ بَعضُ وُلاتِه قَد وَقَعُوا فی عَظیمَةٍ فَیُخرِجُهُم مِنها اَبی لِیَحتَّجَ عَلَیهِم بِها فَتَجَمَّعَ القُضاةُ عِندَ خَلیفَتِهِم وَ قَد حَکَمُوا فی شَیءٍ واحِدٍ بِقَضایا مُختَلِفَةٍ فَاَجازَها لَهُم لِاَنَّ اللهَ تَعالی لَم یُؤتِهِ الحِکمَةَ وَ فَصلَ الخِطابِ وَ زَعَمَ کُلُّ صِنفٍ مِن مُخالِفینا مِن اَهلِ هذِهِ القِبلَةِ اَنَّهُم مَعدِنُ الخِلافَةِ وَ العِلم دُونَنا فَنَستَعینُ بِاللهِ عَلی مَن ظَلَمَنا وَ حَجَدَ ناحَقَّنا وَ رَکِبَ وَ رِقابَنا وَ سَنَّ لِلنّاسِ عَلَینا ما یَحتَجُّ بِه مِثلُکَ وَ حَسبُنَا اللهُ وَ نِعمَ الوَکیلُ اِنَّمَا النّاسُ ثَلاثَةٌ مُؤمِنٌ یَعرِفُ حَقَّنا وَ یَسلِمُ لَنا وَ یَاتَمُّ بِنا فَذلِکَ ناجٍ مُحِّبٌ للهِ وَلِیَ وَ ناصِبٌ لَنا العداوَةَ یَتَبَرَّءُ مِنّا وَ یَلعَنُنا وَ یَستَحِّلُ دِماءَنا وَ یَجحَدُ حَقَّنا وَ یَدینُ اللهَ بِالبَرائَةِ مِنّا فَهذا کافِرٌ مُشرِکٌ وَ اِنَّما کَفَرَ وَ اَشرَکَ مِن حَیثُ لایَعلَمُ کَما یَسُبُّوا اللهَ عَدوًا بِغَیرِ عِلمٍ کَذلِکَ یُشرِکُ بِاللهِ بِغَیرِ عِلم وَ رَجُلٌ اخِذٌ بِما لایَختَلِفُ فیهِ وَ رَدَّ عِلمَ مَا اَشکَلَ عَلَیهِ اِلیَ اللهِ مَعَ وَلایَتِنا وَ لا یاتَمُّ بِنا وَ لایُعادینا وَ لایَعرِفُ حَقَّنا فَنَحنُ نَرجُو اَن یَغفِرَاللهُ لَهُ وَ یَدخُلَهُ الجَنَّةُ فَهذا مُسلِمٌ ضَعیفٌ التَّرجُمَةُ پس گفتند آماده کرد از این راه قرآن بسیاری بلکه دروغ گفتند بذات خدا قسم بلکه آن جمع شده و محفوظ است در

ص: ۱۰۴

نزد اهلش پس عمر فرمان داد قضاة و کارگذاران خود را که جدّ جهد کنید در رأیهای خود حکم کنید بآنچه رأی شما است و حق میدانید پس همیشه او و کارگذارانش بعضـی در مشکلات بزرگ واقع میشدند پدر من آنها را از مشکلات خارج میکرد برای آنها حجّت باشد قضاء آنها جمع میشدند در نزد خلیفه خودو در یک امر حکمهای مخالف یکدیگر میکردند و او هم آنها را اجازه میداد زیرا که خدا باو حکمتی نداده بود و فاصل خطاب نبود و هر صنفی از مخالفین، از اهل قبله آنها را معدن خلافت و علم میدانستند غیر از ما پس استعانت میخواهم از خدا بر ضرر کسانیکه بما ستم کردند و حقّ ما را منکر شدند و بر گردن ما سوار شدند و بضرر ما روشی برای مردم پیشنهاد کردند که بر ما حجّت گیرند مانند تو و خدا کفایت میکند ما را و نیکو وکیلی است جز این نیست ک مردمان سه دسته‌اند یکدسته بنده مؤمنی است که حق ما را میشناسد و تسلیم ما است و بما اقتدا میکند چنین کسی اهل نجات است و دوستدار خدا و ن است و یکدسته آنکسی است که نصب عداوّت و دشمنی میکند برای ما و بیزرای میجوید از ما و لعنت میکند ما را و حلال میداند ریختن خونن ما را و انکار میکند حق ما را و متدین بخدا میشود و به بیزاری جستن از ما پس

چنین کسی کافر و مشرکست و کفر و شرک او از جهت نادانی اوست چنانچه دشنام دهند خدا را از روی دشمنی و نادانی و دسته دیگر کسی است که در آنچه اختلاف در آن نیست آنرا میگیرد و آنچه برای او مشکل است ردّ میکند علم آنرا بخدا و ولایت ما را دارد ولیکن بما اقتدا نمیکند و با ما دشمنی هم نمیکند و حق ما را هم نمیشناسد پس ما امیدواریم که خدا بیامرزد او را و داخل بهشت کند اینکس مسلمان ضعیف است وَ مِن کلامِه عَلَیهِ السَّلام الجزؤ الثانی من کتاب الاحتجاج ص ۹ عن حنان بن سدیر عن ابیه سدیر عنه ابیه عن ابی سعید عقیصی قال لمّا صالح الحسن بن علی بن ابی طالب معاویهٔ بن ابی سفیان دخل علیه النّاس فلامَهُ بعضهم علی بعته فقال علیه السّلام وَ یَحکَم ما تَدروُنَ ما عَمِلتُ وَ اللهِ لَلَّذی عَمِلتُ لِشیعَتی خَیرٌ مِمّا طَلَعَت عَلَیهِ الشَّمسُ اَو ما غَرُبَت اَلا تَعلَموُنَ اَنّی اِمامُکُم وَ مَفتَرَضُ الطّاعَهِٔ عَلَیکُم وَ اَحَدُ سَیِّدَی شَبابِ اَهلِ الجَنَّهِٔ بِنَصٍّ مِن رَسُولِ اللهِ عَلَیَّ قالوا بلی قالَ اَما عَلِمتُم اَنَّ الخَضِرَ لَمّا خَرَقَ السَّفینَهَٔ وَ اَقامَ الجِدارَ وَ قَتَلَ الغُلامَ کانَ ذلِکَ سَخَطاً لِمُوسَی بن عِمرانَ

عَلَیهِ السّلامُ اِذخَفِیَ عَلَیهِ وَجهُ الحِکمَهِٔ فی ذلِکَ وَ کانَ ذلِکَ عِندَاللهِ تَعالی ذِکرُه حِکمَهًٔ وَ صوَائًا

ص: ۱۰۵

اَما عَلِمتُم ما مِنّا اَحَدٌ اِلّا وَ یَقَعُ فی عُنُقِه بَیعَةٌ لِطاغِیَةِ زَمانِه اِلّا القائِمُ عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ الّذی یُصَلّی خَلفَهُ رُوحُ اللهِ عیسیَ بنُ مَریَمَ عَلَیهِ السَّلامُ فَاِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یُخفی وَلادَتَهُ وَ یُغیبُ شَخصَهُ لِئَلّا یَکُونَ لِاَحَدٍ فی عُنُقِه بَیعَةٌ اذا خَرَجَ ذاکَ التّاسِعُ مِن وُلدِ اَخِیَ الحُسَینِ ابنِ سَیِّدِةِ الاِماءِ یُطیلُ اللهُ عُمرَهُ فی غَیبَتِه ثُمَّ یُظهِرُهُ بِقُدرَتِه فی صُورَةِ شبابٍ دُونَ اَربَعینَ سَنَةٍ ذلِکَ لِیُعلَمَ اَنَّ اللهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ اَلتَّرجُمَةُ در جزؤ دوم کتاب احتجاج- بسند خود از ابی سعید عقیصی روایتکرده که گفت زمانی که صلح کرد حسن بن علی بن ابی‌طالب با معاویة بن ابی سفیان مردمان بر او وارد شدند و او را ملامت کردند بعضی از آنها بر بیعتکردن او پس آنحضرت علیه السلم فرمود رحمت خدا بر شما باد نمیدانید چه عملی کردم بذات خدا قسم این عملی که من کردم برای شیعیانم بهتر است از آنچه آفتاب برآن بتابد و بر آن غروب کند آیا نمیدانید که من امام شما هستم و واجب شده است طاعت من بر شما و یکی از آقایان جوانان اهل بهشتم بنصّ رسولخدا بر من گفتند چرا فرمود آیا ندانسته‌اید که وقتی خضر کشتی را سوراخ کرد و دیوار را برپاداشت و آن پسر را کشت موسی بن عمران علیه السّلام بر او غضبناك شد زیرا که وجه حکمت آن بر او مخفی بود و نزد خدا عمل خضر حکمتی داشت و صوابی در آن بود آیا ندانسته‌اید که نیست یکی از ما ائمه الا اینکه بیعت طاغیه زمان او در گردن آن امام واقع خواهد شد مگر امام قائم عجل الله تعالی فرجه که عیسای روح الله پسر مریم علیه السّلام در عقب او نماز خواهد خواند و خدای عزّوجل ولادت او را بر مردمان پنهان خواهد کرد و شخص او را از نظرها مخفی خواهد داشت تا اینکه در وقت بیرون آمدن بیعت احدی در گردون او نباشد و او فرزند نهم برادرم حسین است و پسر سیّده کنیزان است خدا دراز میگرداند عمر او را در زمان غیبت او پس ظاهر میکند او را بقدرت خود بصورت جوانی که سال عمر او از چهل کمتر باشد تا دانسته شود که خدا بر هر چیزی قادر است وَ مِن کَلامِ عَلَیه السَّلامُ

ص: ۱۰۶

الجزؤ الثانی من کتاب الحتجاج ص ۱۰ عن زید بن وهب الجهنی قال لمّا طعن الحسن بن علی علیهما السلام بالمدائن اتیهٔ و هو متوجّع فقلت ما تری یابن رسول الله فانّ الناس متحیّرون فقال علیه السلام اَری وَ اللهِ اَنَّ مُعاوِیَهَٔ خَیرٌ لی مِن هؤُلاءِ یَزعَمُونَ اَنَّهُم لی شیعَهٌٔ وَ انتَهَبُوا ثِقلی وَ اَخَذُوا مالی وَ اللهِ لَئِن اخُذُ مِن مُعاوِیَهَٔ عَهدًا اَحقِنُ به دَمی وَ اوُمِنُ به فی اَهلی خَیرٌ مُن اَن یَقتُلُونی فَتَضیعُ اَهلُ بَیتی وَ اَهلی وَ اللهِ لَوقاتَلتُ مُعاوِیَهَٔ لَاَخَذُوا بعُنُقی حَتّی یَدفَعُونی اِلَیهِ سِلمًا وَ اللهِ لَئِن اُسالِمُهُ وَ اَنَا عَزیزٌ خَیرٌ مِن اَن یَقتُلَنی وَ اَنَا اَسیرٌ اَو یَمُنُّ عَلَیَّ فَیَکُونَ سُنَّهٌٔ عَلی بَنی هاشِمِ اخِرَ الدَّهرِ وَ لِمُعاوِیَهَٔ لا یَزالُ یَمُنُّ بِها وَ عَقَبِه عَلَی الحَیِّ مِنّا وَ اَلمَیِّتِ قال قلت یابن رسول الله تترک شیعتک کالغنم لیس لها راعٍ قال وَ ما اَصنَعُ یا جُهَینَهٍٔ اِنّی وَ اللهِ اَعلَمُ بِاَمرٍ قَداَدّیَ بِه اِلی ثِقاتِه اِنَّ اَمیرَالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ لی ذاتَ یَوم وَ قَدرَءانی فَرِحًا یا حَسَنُ اَتَفرَحُ کَیفَ بِکَ اذا

رَاَیتَ اَباکَ قَتیلاً کَیفَ بِکَ اِذا وَلیّ هذَا الاَمرَ بَنُواُمَیَّهَٔ وَ اَمیرُهَا الرَّحبُ الُبلُعومِ الواسِعُ الاِعفِجاجِ یا کُلُ وَ لایَشبَعُ یَمُوتُ وَ لَیسَ لَهُ فِی السَّماءِ ناصِرٌ وَلا فِی الاَرضِ عاذِرٌ ثُمَّ یَستولی عَلی شَرقِها وَ غَربِها یَدینُ لَهُ العِبادَ و یَطُولُ مُلکُهُ یَستَنُّ بِسُنَنِ اَهلِ البِدَعِ وَ الضَّلالِ وَ یُمیتُ الحَقَّ وَ سُنَّهَٔ رَسُولِ اللهِ

ص: ۱۰۷

صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ یَقسِمُ المالَ فی اَهلِ وِلایَتِه وَ یَمنَعُهُ مَن هُوَ اَحَقُّ بِه وَ یَذِلُّ فی مُلکِهِ المُؤمِنُ وَ یقَوّی فی سُلطانِهِ الفاسِقُ وُ یَجعَلُ المالَ بَینَ اَنصارِه دُولاً وَ یَتَّخِذُ عِبادَاللهِ خَولاً یَدرسُ فی سُلطانِهِ الحَقُّ وَ یَظهَرُ الباطِلُ وَ یَقتُلُ مَن ناواهُ عَلَی الحَقِّ وَ یُدینُ مَن لاواهُ عَلَی الباطِلِ فَکَذلِکَ حَتّی یَبعَثَ اللهُ رَجُلاً فی اخِرِ الزَّمانِ وَ کَلَبٍ مِنَ الدَّهرِ وَ جَهلٍ مِنَ النّاسِ یُؤَیِّدُهُ اللهُ بِملائِکَتِه وَ یَعصِمُ اَنصارَهُ وَ یَنصُرُهُ بِایاتِه وَ یُظهِرُهُ عُلی اَهلِ الاَرضِ حَتّی یدَینُوا طَوعًا وَ کَرهًا یَملَاءُ الاَرضَ قِسطاً وَ عَدلاً وَ نُورًا وَ بُرهانًا یَدینُ لَهُ عَرضُ البِلادِ وَ طُولُها لایَبقی کافِرٌ اِلّا امَنَ بِه وَلا طالِحٌ اِلّا صَلُحَ وَ یَصطَلِحُ فی مُلکِهِ السُّباعُ وَ تُخرِجُ الاَرضُ نَبتَها وَ یُنزِلُ السَّماءُ بَرَکَتَها وَ تَظهَرُ لَهُ الکُنُوزُ یَملِکُ ما بَینَ الخافِقَینِ اَربَعینَ عامًا فَطُوبی لِمَن اَدرَکَ اَیّامَهُ وَ سَمِعَ کَلامَهُ التَّرجُمَهٔ در جزء دوم احتجاج از طبرسی از زیدبن وهب جهنی

روایتکرده که گفت چون حسن بن علی علیه السلام در مدائن ضربت خورد من بر او وارد شدم در حالتیکه دردناک بود گفتم چه رأی میدهی ای پسر رسولخدا مردمان را متحیّر میبینم فرمود بذات خدا قسم رأی من اینست که معاویه برای من از اینجماعت بهتر است گمان میکنند شیعه منند و مایل کشتن منند متاعهای نفیس مرا غارت کردند و اموال مرا گرفتند بذات خدا قسم است اگر از معاویه عهدی بگیرم و خون خودم را حفظ کنم و ایمن بودن اهل خودم را رعایت کنم بهتر است از اینکه مرا بکشند و اهل و عیالم ضایع شوند بذات خدات قسم اگر با معاویه قتال کنم گردن مرا مگیرند

ص: ۱۰۸

و مرا تحویل معاویه میدهند و با او سازش میکنند بذات خدا قسم اگر من با معاویه سازش کنم و عزیز باشم بهتر است از اینکه مرا بکشد و من اسیر او باشم یا منّت بر من بگذارد و مرا رها کند و این سنت منّت گذاردن تا آخر روزگار بر بنی هاشم باقیمانده و معاویه و اولاد او همیشه بر زنده و مرده ما منّت گذارند زیدبن وهب گفت گفتم ای پسر رسولخدا آیا وامیگذاری شیعه خود را مانند گوسفند بی چوپان فرمود چکنم ای برادر جهینه من بذات خدا قسم امری را میدانم که بموثقین رسیده روزی پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام بمن گفت و در آنروز مرا خوشحال دید فرمود ای حسن آیا شادی میکنی چه حال خواهی داشت روزیکه پدرت را کشته ببینی و چگونه خواهی بود وقتی که بنی امیّه امر خلافت را در دست گیرند و امیر ایشان کسی باشد که مجرای طعام او گشاد باشدو روده او که فضله طعام از ان دفع میشود گشاد است میخورد و سیر نمیشود نه در آسان یاری کننده دارد و نه در زمین عذرآورنده مستولی میشود بر شرق و غرب زمین بندگان متدین بدین او شوند و سلطنت او طولانی شود بر وش اهل بدعت و گمراهی رفتار میکند دین حق و سنّت رسولخدا صلی الله علیه واله را میمیراند و مال را در میان اجزاء و کارگذاران خود

قسمت میکند و از کسانیکه حق آنها است منع میکند و در زمان پادشاهی او مؤمن ذلیل میشود و در سلطنت او فاسق قوت میگیرد و مال را در میان یاران خود دولت قرار میدهد و بندگان خدا را بغلامی خود میگیرد حق در زمان استیلای او کهنه میشود و هرکه را قصد کند بنا حق میکشد و جزا میدهد کسی را که در باطل درنگ و مسامحه کند و بهمین حال میگذرد زمان تا اینکه برانگیزد خدا در آخر زمان مردیرا و آن وقتی است که زمان حالت سگ دیوان پیدا کند و مردمان نادان شوند خدا تایید میکند آنمرد را به فرشتگان خود و حفظ میکند یاران او را و یاری میکند او را بنشانهای خود و غلبه میدهد او را بر اهل زمین تا از روی رغبت و کراهت همه بدین حق متدین شوند و لبریز میکند زمین را از عدل و داد و روشنی و دلیل که در درازی و پهنای زمنی باقی نماند کافری مگر اینکه ایمان بیاورد و نه بدعمل ناشایستی مگر اینکه شایسته شود و سازش میکنند در زمان سلطنت او درندگان و کسی را ازار نکنند و زمین بیرون میکند نباتات خود را و آسمان و برکت خود را فرو میریزد و گنجها برای او ظاهر میشود مالک میشود میان مشرق و مغرب زمین را تا چهل سال خوشبحال کسیکه درک کند ایّام او را و بشنود کلام او را و من خطبه

علیه السلام المجلّد العاشر من بحارالانوار طبع الامین ص ۱۰۵ عن کتاب اعلام الدین للدیلمی قال خطب الحسن بن علی بعد و فات ابیه فحمد الله و اثنی علیه ثم قال اَما وَ اللهِ ما ثَنانا عَن قتالِ اَهلِ الشّام ذِّلَةٌ وَ لاقِلَّةٌ وَلکِن کُنّا نُقاتِلُهُم بِالسَّلامَةِ وَ الصَّبرِ فَشیبُ السَّلامَةِ بِالعَداوَةِ وَ الصَّبرِ بِالجَزَعِ وَ کُنتُم تَتَوَجَّهُونَ مَعَنا وَ دینُکُم اَمامُ دُنیاکُم وَ قَد اَصبَحتُمُ ألانَ وَ دُنیاکُم اَمامُ دینِکُم وَ کُنّالَکُم وَ کُنتُم لَنا وَ قَد صِرتُم الیَومَ عَلینا ثُمَّ اَصبَحتُم

ص: ۱۰۹

تَصُدُّونَ قَتيلَينِ قَتيلاً بِصِفّينَ يَتَكَوَّنُ عَلَيهِم وَ قَتيلاً بِالنَّهرَوانِ تَطلُبُونَ بِثارِهِم فَاَمَّا الباكى فَخادِلٌ وَ اَمَّا الطّالِبُ فَثائِرٌ وَ اِنَّ مُعاوِيَةَ قَد دَعا الى اَمرٍ لَيسَ فيهِ عِزٌّ وَ لانَصِفَةٌ فَاِن اَرَدتُمُ الحَيوةَ قَبِلناهُ مِنهُ وَ اَغضَضنا عَلَى القَدى وَ ان اَرَدتُمُ المَوتَ بَذَلناهُ فى ذاتِ اللهِ وَ حاكَمناهُ اِلَى اللّهُ فنادى القوم باجمعهم بل التقيّة و الحيوة اَلتَّرجُمَة در جلد دهم بحارالانوار از کتاب اعلام الدين ديلمى روايتكرده گفت خطبه خواند حسن بن على پس از وفات پدرش حمد و ثناى خدا را بجگا آورد و بعد از آن فرمود آگاه باشيد بذات خدا قسم است شكست نداد ما را از قتال اهل شام ذلّت و نه كمى جمعيت وليكن ما مقاتله ميكرديم با ايشان بسازش و آرامش چه كه پير شدن سلامت و سازش بدشمنى است و پير شدن صبر و آرامش بجزع و بيتابى است شما با ما توجه داشتيد در حاليكه دين شما مقدّم بر دنياى شما بود و اكنون صبح كرده‌ايد در حالتيكه دنياى شما مقدّم بر دين شما است و شما براى ما بوديد و ما هم براى شما بوديم و امروز شما بر ضرر ما قيام كرده‌ايد صبح كرده‌ايد در حاليكه منع ميكنيد دو كشته را يكى كشته شده در صفين و ديگرى كشته شده نهروان مطالبه خون آنها را ميكنيد گريه‌كنندگا خوار و طلب‌كنندگان خونخواه و معاويه مردمانرا بامرى خوانده كه در آن عزّت و انصاف نيست اگر زندگى دنيا را ميخواهيد از شما ميپذيريم و چشم ميپوشيم و نجارى كه در چشم است تحمل ميكنم و اگر اراده مرگ گرديد ما هم جان خود را بذل ميكنيم در راه خدا و محاكمه آنرا بسوى خدا خواهيم برد- پس صداى همه مردمان بلند شد كه ما تقيّه ميكنيم و ميخواهيم زنده باشيم و من خطبه عليه السلام المجلد العاشر من البحار ص ۱۱۵ عن كتاب كشف الغمة قال لمّاتم الصلح و ابترم الامر التمس معاوية من الحسن عليه السّلام ان يتكلّم بمجمع من النّاس و يعلمهم انّه قد بايع معاوية و سلّم الامر اليه فاجابه الى ذلك و فخطب و قد حشد الناس خطبه حمد الله و صلّى الله على نبيّه فيها و هى من كلامه المنقول عنه و قال اَيُّهَا النّاسُ اِنَّ اَكيَسَ الكَيِّسِ التَّقِيُّ وَ اَحمَقَ الحُمُقِ الفَجُورُ وَ اِنَّكُم لَو طَلَبتُم بَينَ جابُلقٍ وَ جابُرسٍ رَجُلاً جَدُّهُ رَسُولُ اللهِ ما وَجَدتُمُوهُ غَيرى وَ غَيرَ اَخِىَ الحُسَينِ وَ قَد عَلِمتُم اَنَّ اللهَ هَداكُم بِجَدّى مُحَمَّدٍ

(صَلَّى اللّهَ عَلَيهِ وَالِه) فَاَنقَذَكُم

ص: ۱۱۰

بِه مِنَ الضَّلالَةِ وَ رَفَعَکُم بِه مِنَ الجَهالَةِ وَ اَعَزَّکُم بَعدَ الذِّلَّةِ وَ کَثَرَکُم بَعدَ القِلَّةِ وَ اِنَّ مُعاوِیَةَ نازَعَنی حَقًّا هُوَ لی دُونَهُ فَنَظَرتَ لِصِلاحِ الْاُمَّةِ وَ قَطعِ الفِتنَةِ وَ قَد کُنتُم بایَعتُمُونی عَلی اَن تُسالِمُوا ما سالَمتُ وَ تُحارِبُوا مَن حارَبتُ فَرَاَیتُ اَن اُسالِمَ مُعاوِیَةَ وَ اَضَعَ الحَربَ بَینی وَ بَینَهُ وَ قَد بایَعتُهُ وُ رَاَیتُ اَنَّ حِقنَ الدِّماءِ خَیرٌ مِن سَفکِها وَلَم اَدرِ بِذلِکَ اِصلاحَکُم وَ بَقاءَکُم وَ ان اَدری لَعَلَّهُ فُتنَةُ لَکُم وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ اَلتَّرجُمَةُ در جلد دهم بحار از کتاب کشف الغمّه روایتکرده که گفت چون کار صلح تمام شد و امر آن محکم گردید معاویه از حسن درخواست کرد که در میان جمعیتی از مردمان تکلم کند و مردمانرا اعلام نماید که با معاویه بیعت کرده و امر خلافت را باو واگذار کرده پس آنحضرت او را اجابت فرمود در این کار پس خطبه‌ای خواند و مردمان هم اجتماع کردند برای شنیدن خطبه حمد خدا را بجای آورد و درود بر پیغمبر او فرستاد و این از کلام منقول از آنحضرت است و فرمود ایگروه مردمان زیرکترین زیرکها مرد متّقی پرهیزکار است و احمق‌ترین احمقها مرد فاجر بدکردار است و اگر شما در میان جابلقا و جابرسا طب کنید پسر پیغمبری را که جدّش رسولخدا باشد نخواهید یافت غیر از من و برادرم حسین را و دانسته‌اید که خدا شما را بجدّ من محمّد صلی الله علیه واله هدایت فرمود پس دستگیری کرد و بسبب او شما را از گمراهی نجات داد و نادانی را از شما مرتفع کرد و عزّت داد شما را بعد از ذلّت و زیاد کرد شما را بعد از کم بودن آگاه باشید که معاویه با من نزاع کرد در حقیکه آن مخصوص من بود نه او یعنی خلافت پس فکر کردم برای صلاح امّت و بریدن دنباله فتنه با او سازش کنم و شما با من بیعت کردید براینکه با من سازش کنید زمانیکه من سازش کنم و جنگ کنید با کسیکه من با او جنگ کنم رأی من بر این شد که با معاویه سازش کنم و جنگ را از میان خود و او بردارم لذا با او بیعت کردم چون دیدم که حفظ خونهای مردم از ریختن آن بهتر است و نمیدانم که اصلاح شما و باقی ماندن شما بصلح کردن با او است و نمیدانم شاید این امتحانی باشد برای شما و بهره‌مند شدن او است تا زمانی و من خطبه علیه السلام فی الجزؤ السّادس عشر من شرح النهج لابن الحدید قال قال المدائنی و لمّا توفی علیّ خرج عبدالله بن العبّاس بن

عبدالمطّلب ای الناس فقال ان امیرالمؤمنین توفی و اطال الکلام الی ان قال ان الحسن علیه السلام خطب النّاس و وبخهم و قال خالَفتُم اَبی حَتّی حَکَّمَ وَ هُوَ کارِهٌ ثُمَّ دَعاکُم اِلی قِتالِ اَهلِ الشّامِ

ص: ۱۱۱

بَعدَ التَّحکیمَ فَاَبَیتُم حَتّی صارَ اِلی کَرامَةِ اللهِ ثُمَّ بایِعتُمُونی عَلی اَن تُسالِمُوا مَن سالَمَنی وَ تُحارِبُوا مَن حارَبَنی وَ قَد اَتانی اَنَّ اَهلَ الشَّرَفِ مِنکُم قَد اَتوا مُعاوِیَةَ وَ بـایَعُوهُ فَحَسبی مِنکُم لا تَغُرُّونی مِن دینی وَ نَفسـی (اَلتَّرجُمَـهُ) در جزؤ شـانزدهم شـرح ابن ابی الحـد بر ن هج البلاعه از مدائنی نقل کرده که گفت چون علی علیه السلام وفات یافت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بیورن رفت بسوی مردمان و طول داده است کلام خود را تـا اینکه گفت حسن علیه السـلام خطبه‌ای خوانـد و مردمـانرا توبیـخ و ملامـت فرمود و گفت با پـدرم مخالفت کردید تا اینکه حکم قرارداد از روی کراهت پس از آن شـما را دعوت بقتال با اهل شام کرد بعد از حکم قرار دادن و شما ابا کردیـد تا اینکه بکرامت خـدا رسـید و بعـد از او با من بیعت کردید که سازش کنید با کسـیکه با من سازش کند و جنگ کنید با کسـی که با من جنگ کند اکنون بمن خبر رسـیده که اهل شـرف از شـما رفته‌اند و با معاویه بیعت کرده‌اند تا این اندازه از شـما مرا بس است مرا فریب ندهید در دین من و جان من وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلامُ فی الجزؤ السّادس عشر من الشرح عن المدائنی انه قال لقی عمروبن العاص الحسن علیه السّـلام فی الطواف فقال له یا حسن زعمت انّ الـدین لایقوم الّا بک و بابیک فقد رایت الله اقامه بمعاویة فجعله راسیاً بعـد میله و بیّنـا بعـد خفـائه افرضـی الله بقتـل عثمان اومن الحق ان تطوف بالبیت ما یـدور الجمل و بالطحن علیک ثیاب کعزتی البیض و انت قاتل عثمان و الله انه لالّم للشـعث و اسـهل للوعث ان یوردک معاویـة حیاض ابیک فقال الحسن علیه السّـلام اِنَّ لِاَهـلِ النّـارِ لَعَلامـاتٍ یُعرَفُونَ بِهـا اِلحـادًا لِاَولِیاءِ اللهِ وَ مُوالاةً لِاَعـداءِ اللهُ وَ اللهِ اِنَّکَ لَتَعلَمُ اَنَّ عَلِیًّا لَم یَرتَب فِی الـدّینِ وَ لَم یَشُکَّ فِی اللهِ ساعَةً وَ لاطَرفَةَ عَینٍ قَطُّ وَ اَیمُ اللهَ لَتَنتَهِیَنَّ یَا ابنَ اُمِّ عَمرٍو اَو لَاَنفِذَنَّ حَضـنَیکَ بِنَوافِذَ اَشَدُّ مُنَ الاَقضِـبَةِ فَاِیّاکَ وَ الهَجم عَلَیَّ فَاِنّی مَن قَد عَرَفتَ لَیسَ بِضَعیفِ الغَمرَةِ وَ لاهُشِّ المُشاشَةِ وَلَامرئِ المَاکَلَةِ وَ اِنّی مِن

ص: ۱۱۲

قُرَیش کَواسِطَهِٔ القَلادَهِٔ یُعرَفُ حَسَبی وَ لا اُدعی لِغَیرِ اَبی وَ اَنتَ مَن تَعلَمُ وَ یَعلَمُ النّاسُ تَحاکَمَت فیکَ رِجالُ قُرَیش فَغَلَبَ عَلَیکَ جَزّارُها اَلاَمُهُم حَسَبًا وَ اَعظَمُهُم لَومًا فَاِیّاکَ عَنّی فَاِنَّکَ رِجسٌ وَ نَحنُ اَهلُ بَیتِ الطَّهارَهِٔ اَذهَبَ اللهُ عَنَّا الرِّجسَ وَ طَهَّرَنا تَطهیرًا فاقحم عمرو و انصرف کئیباً اللُّغات الحضن مادون الابط الی الکشح و حضنا الشئ جا بناه الراسی‌ای الثابت من رسایر سوا ای ثبت عرقی کز برح القشرهٔ المتلزّقهٔ ببیاض البیض ای البیاض الذی یؤکل المّ الشعث ای اصلح من حاله ما تشتّت اسهل للوعث الوعث المکان السهل الکثیر الرمل الذی یتعب فیه الماشی الاقضبهٔ جمع قضیب اراد به السیف اللطیف الغمرهٔ الاناء الهشّ الرخواللین المشاشظ راس العظم الممکن المضغ و المرادهنا انی لست رجلا ضعیفا لینا لایخشی منه و یقال له کل ما یراد اَلتَّرجُمَهٔ در جزؤ شانزدهم شرح نهج نیز از مدائنی روایتکرده که گفت عمروبن عاص ملاقات کرد حسن علیه السلام را در حال طواف پس گفت ای حسن گمان میکردی که دین قائم نیست مگر بتو و پدرت دیدی که خدا آنرا بپا داشت بمعاویه پس آنرا ثابت قرار داد بعد از میل کردن

آن و ظاهر کرد بعد از پنهان بودن آن آیا خدا راضی است بکشتن عثمان آیا این حق است که تو دور خانه طواف کنی همچنانکه شتر بدور آسیا دور میزند و برخود پوشیده‌ای جامه‌ای سفید نازک مانند سفیده تخم مرغ و حال اینکه تو کشنده عثمانی بذات خدا قسم شایسته‌تر از برای جمع‌آوری کردن و آسانتر برای طی کردن راهی که طی کننده را بتعب بیندازند اینست که معاویه تو را وادار کند بجائیکه پدرت وارد شد یعنی تو را بکشد پس حضرت حسن علیه السلام فرمود برای اهل آتش نشانه‌هائی است که بآن شناخته میشوند از حیث ملحد شدن برای دوستان خدا و دوستی کردن با دشمان خدا بذات خدا قسم که تو میدانی که علی شک نیاورد در دین خدا و نه در ذات خدا ساعتی و نه بقدر چشم بهمزدنی هرگز و سوگند یاد میکنم خدایرا هرآینه بازداشته خواهی شد البته ای پسر مادر عمرو یعنی ای زنا زاده یا آنکه میگذرانم از دو طرف تو سوراخ کننده‌هائی که سختی آن از شمشیرهای نازک زیادتر باشد بر من هجوم نیاور که من کسی هستم که مرا شناخته‌ای مرد ضعیفی نیستم و چنان نرم نیستم که کسی از من مترسد و هرچه میخواهد بگوید و من در میان قریش مانند وسط گردن بندم و حسب من شناخته شده است و بغیر پدرم نسبت داده

نمیشوم و تو کسی هستی که خودت میدانی و مردم هم میدانند که مردان قریش در موضع تو با یکدیگر محاکمه کردند که پسر کدام یک از آنهائی پس غالب شد بر تو نحرکننده آنها که از حیث حسب لئیم‌تر و از حیث ملامت کرده شدن از ایشان بزرگتر بود دور شو از من که تو نجس و پلیدی و ما خانواده پاک و پاکیزه‌ای

ص: ۱۱۳

هستیم که خدا هرگونه پلیدی را از ما برده و پاکیزه و پاک گردانیده است ایشانرا بتمام پاکی و پاکیزگی پس عمرو اندوهناک شد که چرا بی رویّه سخن گفت و محزون رفت و من خطبه علیه السلام خطبهٔ خطبها حین دخل الکوفهٔ نقلها ابن ابی الحدید فی الجزؤ الرّابع عشر من شرح النهج قال قال ابو مخنف حدثنی موسی بن عبدالرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قال اقبلنا مع الحسن و عمّار من ذی قارحتی نزلنا القادسیّهٔ فنزل الحسن و عمّار و نزلنا معهما فاحتبی عمّار بحمایل سیفه ثم جعل یسئل الناس عن اهل الکوفهٔ و عن حالهم ثم سمعته یقول ما ترکت ی نفسی حزّهٔ اهمّ الیّ من ان لانکون نبشنا عثمان من قبره ثم احرقناه بالنّار قال فلمّا دخل الحسن و عمّار الکوفهٔ اجتمع الیهما النّاس فقام الحسن فاستنفزو الناس فحمد الله و صلّی علی رسوله ثم قال اَیُّهَا النّاسُ اِنّا جِئنا نَدعُوکُم اِلَی اللهِ وَ اِلَی کِتابِهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِه وَ اِلَی اَفقَهِ مَن تَفَقَّهَ مِنَ المُسلِمینَ وَ اَعدَلَ مَن تُعَدِّلُونَ وَ اَفضَلِ مَن تُفَضِّلُونَ وَ اَوفی مَن تُبایِعُونَ مَن لَم یُعِبهُ القُرأنُ وَ لَم تُجَهِّلهُ السُّنَّةُ وَ لَم تَقعُد بِهِ السّابِقَةُ اِلی مَن قَرَّبَهُ اللهُ تَعالی اِلی رَسُولِه قَرابَتَینِ قَرابَةَ الدّینِ وَ قَرابَةَ الرَّحِمِ اِلی مَن سَبَقَ النّاسَ اِلی کُلِّ مَأثُرَةٍ اِلی مَن کَفَی اللهُ بِه رَسُولَهُ وَ النّاسُ مُتَخاذِلُونَ فَقَرُبَ مِنهُ وَ هُم مُتَباعِدُونَ وَ صَلّی مَعَهُ وَ هُم مُشرِکُونَ وَ قاتَلَ مَعَهُم وَ هُم مُنهَزِمُونَ وَ بارَزَ مَعَهُ وَ هُم مُحجِمُونَ وَ صَدَّقَهُ وَ هُم یُکَذِّبُونَ اِلی مَن لَم تُرَدَّ لَهُ رایَةٌ وَلا تُکافَؤُ لَهُ سابِقَةٌ وَ هُوَ یَسئَلُکُمُ النَّصرَ وَ یَدعُوکُم اِلَی الحَقِّ وَ یَامُرُکُم بِالمَسیرِ اِلَیهِ لِتُوازِرُوهُ وَ تَنصِرُوهُ عَلی قَومٍ نَکَثُوا بَیعَتَهُ وَ قَتَلُوا اَهلَ الصِّلاحِ مِن اَصحابِهِ وَ مَثَّلُوا بِعُمّالِه

ص: ۱۱۴

وَ انتَهَبُوا بَيتَ مالِه فَاشخِصُوا اِلَيهِ رَحِمَكُمُ اللّهُ فَمُرُوا بِالمَعرُوفِ وَانهَوا عَنِ المُنكَرِ وَاحضُرُوا بِما يَحضُرُ بِه الصّالِحُونَ (اَلتَّرجُمَهُْ) ابن ابی الحدید در جزؤ ششم شرح نهج البلاغهْ از ابی مخنف از موسی بن عبدالرحمن بن ابی لیل از پدرش روایتکرده که گفت ما با حسن علیه السلام و عمّار از ذی قار میامدیم تا بقادسیّه رسیدیم پس حسن و عمّار در آنجا فرود آمدند و ما هم با ایشان فرود آمدیم عمّار بغلاف شمشیر خود تکیه کرد و از مردمان حالات اهل کوفه را میپرسید و شنیدم میگفت هیچ دردی در دل من نمانده با اهمیت‌تر از اینکه نبودیم در مدینه که قبر عثمان را نبش کنیم و بدن او را بآتش بسوزانیم گفت چون حسن و عمار داخل کوفه شدند مردمان نزد ایشان جمع شدند پس حسن بپاخواست و مردمانرا ببیرون آمدن برای جنگ طلبید و خدا را سپاس گفت و درود بر پیغمبر او فرستاد و پس از آن فرمود ایگروه مردمان ما آمده‌ایم که دعوت کنیم شما را بسوی خدا و کتاب او و سنّت پیغمبر او و بسوی کسیکه داناتر است از هر دانائی از مسلمانان و دادخواه‌تر است از هر که او را دادخواه بدانید و برتر است از هرکه او را برتری دهید و وفاکننده‌تر است از هرکه با او

بیعت کنید و او کسی است که قرآن او را عیبگوئی نکرده و سنّت او را نادان نمیداند و سابقه بدی باو بسته نشده و دعوت کنم شما را بسوی کسی که خدایتعالی او را به پیغمبر خود نزدیک کرده به دو نحو نزدیکی یکی نزدیکی دین و یکی نزدیکی خویشاوندی و او کسی است که به پیغمبر نزدیک بود زمانیکه مردمان از او دوری میکردند یعنی در اوّل امر رسالت و کسی است که با او نماز گذارد وقتیکه مردمان مشرک بودند و کسی است که در هنگام مقاتله مردمان از او فرار میکردند و در وقت مبارزه بعقب میرفتند و تصدیق کرد پیغمبر را وقتیکه مردم او را تکذیب میکردند دعوت میکنم شما را بسوی کسیکه پرچم او شکست خورده برنگشت و برابری نکرد او را هیچ سبقت گیرنده‌ای آن کسی که این اوصاف او است از شما یاری میخواهد و شما را بسوی حق دعوت میکند و امر میفرماید شما را برفتن بسوی او برای پشتیبانی او و اینکه یاری کنید او را بر ضرر گروهی که شکستند بیعت او را و کشتند شایستگان از یاران او را و کارگذاران او را مثله کردند و بیت المال او را بغارت بردند پس بیرون روید بسوی او رحمت کند خدا شما را و امر کنید بکارهای خوب و نهی کنید از کارهای زشت و حاضر شوید بآنچه حاضر شوند به آن شایستگان

وَ مِن خُطَبِه عَلَيهِ السَّلام نقلها ابن ابی الحدید فی الجزؤ الرابع عشر من شرح النهج قال قال ابومخنف و حدّثنی جابربن یزید قال حدثنی تمیم بن حدیم النّاجی قال قدم علینا الحسن بن علی علیهما السّلام و عمّار بن یاسر یستنفزان الناس الی علی علیه السّلام و معهما کتابه فلما فرغا من قرائهْ کتابه قام الحسن و هو فتی حدث و انی لارثی له یده علی عمود یتساند الیه و کان علیلا من شکوی به فقال الحَمدُ لِله العَزيزِ الجَبّارِ الواحِدِ

ص: ۱۱۵

القَهّارِ الکَبیرِ المُتَعالِ سَواء مِنکُم مَن اَسَرَّ القَولَ وَ مَن جَهرَ بِه وَ مَن هُوَ مُستَخفٍ بِاللّیلِ وُ سارِبٌ بِالنَّهارِ اَحمَدُهُ عَلی حُسنِ البَلاءِ وَ تَظاهُرِ النَّعماءِ وَ عَلی ما اَحبَبنا وَ کَرِهنا مِن شِدَّةٍ وَ رَخاءٍ وَ اَشهَدُ اَن لااِلهَ الّا الله وَحدَهُ لاشَریکَ لَه وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ امتَنَّ عَلَینا بِنُبُوَّتهِ وَ اختَصَّهُ بِرِسالَتِه وَ اَنزَلَ عَلَیهِ وَحیَهُ وَاصطَفاهُ عَلی جَمیعِ خَلقِه وَ اَرسَلَهُ اِلَی الجِنِّ وَ الاِنسِ حینَ عُبِدَتِ الاَوثانُ وَ اُطیعَ الشَّیطانُ وَ جُحِدَ الرَّحمنُ فَصَلَّیَ اللهُ عَلَیهِ وَ عَلی الِه وَ جَزاهُ اَفضَلَ ما جَزیَ المُرسَلینَ اَمّا بَعدُ فَاِنّی لا اَقُولُ لَکُم اِلّا ما تَعرِفُونَ اِنَّ اَمیرَالمُؤمِنینَ عَلِیَّ بنَ اَبی طالِبٍ اَرشَدَ اللهُ اَمرَهُ وَ اَعَزَّ نَصرَهُ بَعَثَنی اِلَیکُم یَدعُوکُم اِلَی الصَّوابِ وَ اِلَی العَمَلِ بِالکِتابِ وَ الجَهادِ فی سَبیلِ اللهِ وَ اِن کانَ فی عاجِلِ ذلِکَ ما تَکرَهُونَ فَاِنَّ فی اجِلِه ما تُحِبُّوَن اِن شاءَ اللهُ وَ لَقَد عَلِمتُم اَنَّ عَلِیًّا صَلّی مَعَ رَسُولِ اللهِ

وَحدَهُ وَ اِنَّهُ یَومَ صَدَّقَ بِه لَفی عاشِرَةٍ مِن سِنِّه ثُمَّ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه جَمیعَ مَشاهِدِه وَ کانَ مِن اِجتِهادِه فی مَرضاةِ اللهِ وَ طاعَةِ رَسُولِه وَ اثارِهِ الحَسَنَةِ فِی الاِسلامِ ما قَد بَلَغَکُم وَ لَم یَزَل رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه راضِیًا عَنهُ حَتّی غَمَّضَهُ

ص: ۱۱۶

بیَدِه وَ غَسَّلَهُ وَحدَهُ وَ المَلائِکَةُ اَعوانُهُ وَ الفَضلُ بنُ عَمِّه یَنقُلُ اِلَیهِ الماءَ ثُمَّ اَدخَلَهُ حُفرَتَهُ وَ اَوصاهُ بِقَضاءِ دَینِه وَ عِداتِه وَ غَیرِ ذلِکَ مِن اُمُورِه کُلُّ ذلِکَ مِن مِنَّ اللهِ عَلَیهِ ثُمَّ وَ اللهِ ما دَعا اِلی نَفسِه وَ لَقَد تَداکَّ النّاسُ عَلیهِ تَداکَّ الاِبِلِ الهیم عِندَ وُرُودِها فَبایَعُوهُ طائِعینَ ثُمَّ نَکَثَ مِنهُم ناکِثُونَ بِلا حَدَثٍ اَحدَثَهُ وَ لاخِلافٍ اَتاهُ حَسَدًا لَهُ وَ بَغیًا عَلَیهِ فَعَلَیکُم عِبادَاللهِ بِتَقوَیَ اللهِ وَ طاعَتِه وَ الجِدِّ وَ الصَّبرِ وَ الاِستِعانَةِ بِاللهِ وَ الخُفُوفِ اَلی ما دَعاکُم اِلَیهِ اَمیرَالمُؤمِنینَ عَصَمَنَا اللهُ وَ اِیّاکُم بِما عَصَمَ بِه اَولِیاءَهُ وَ اَهلَ طاعَتِه وَ اَلهَمنا وَ اِیّاکُم تَقواهُ وَ اَعانَنا وَ اِیّاکُم عَلی جَهادِ اَعدائِه وَ اَستَغفِرُاللهَ العَظیمَ لی وَلَکُم ثم مضی الی الرّحبة فهیّأ منزلاً ـ لابیه امیرالمؤمنین قال جابر فقلت لتمیم کیف اطاق هذا الغلام ما قد قصصته من کلامه فقال و لما سقط من قوله عنّی اکثر ولقد حفظت بعض ما سمعت اَلتَّرجُمَةُ ابو مخنف گفت حدیثی کرد مرا جابربن یزید

گفت حدیث کردم اتمیم بن حذیم ناجی گفت وارد شد بر ما حسن بن علی علیهما السلام و عمّاربن یاسر که مردمانرا برای بیرون آمدن بیاری علی علیه السلام آماده کنند و با ایشان بود نامه او چون نامه را خواندند حسن علیه السلام از جا برخواست و او تازه جوانی بود بذات خدا قسم از نوجوانی او بر او رقّت کردم چه که ایستادن بر او دشوار بود پس مردمان چشمهای خود را باو انداختند و میگفتند خدایا محکم و استوار گردان نطق پسر پیغمبر ما را پس آنحضرت دست خود را بر ستونی گرفت و تکیه داد بر آن زیرا که علیل بود و بیماری داشت پس گفت ستایش خدائیرا سزا است که غلبه‌کننده و دارای جبروت و کبریائیست یگانه ایست قاهر و بزرگی است دارای علّو شأن یکسا است از شما کسیکه گفتار خود را پنهان کند و کسیکه آنرا اشکار کندد و کسی که در شب پنهان و در روز آشکار است ستایش میکنم او را بر نیکوئی آزمایش او و پیدایش نعمتهای او و بر آنچه که دوست میداریم آنرا و آنچه که مکروه خاطر ما است از سختی و سستی و گواهی میدهیم براینکه خدائی جز او نیست یگانه ایست که هیچ انباز و شریکی ندارد و اینکه محمّد بنده و فرستاده او است که منّت گذارده بر ما به پیغمبری او و مخصوص گردانیده

ص: ۱۱۷

او را بر رسالت خود و نازل فرموده است بر او وحی خود را و برگزیده است او را بر همه مخلوقات خود و فرستاده است او را بر آدمیان و پریان زمانیکه بتها پرستیده میشدند و شیطان اطاعت کرده میشد و خدای بخشنده را انکار میکردند پس درود پیوسته خدا بر او و بر آل او باد و جزا دهد خدا او را به برتر و بالاتر جزائیکه به پیغمبران مرسل میدهد پس ستایش خدا و درود بر پیغمبر و آل او من نمیگویم برای شما مگر آنچه را که میسناسید و میدانید که امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (خدا برپا بدارد امر او را و غلبه دهد یاریکننده او را) مرا بسوی شما فرستاده که براه صواب و عمل کردن بقرأن و جهاد کردن در راه خدا شما را دعوت کنم هر چند در حال حاضر که بشتابگذرنده است کراهت دارید هرآینه در آینده آن برای شما مهیّا است آنچه را که دوست میدارید اگر خدا بخواهد و دانسته‌اید که علی تتنها کسی بود که با رسولخدا نماز گذارد و روزیکه تصدیق نمود او را برسالت سال دهم از عمر او بود و پس از آن در تمام جنگهای پیغمبر با او حاضر بود و کوشش میکرد در خوشنودی خدا و فرمانبرداری از رسولخدا و آثار نیکوی او در اسلام بنحویکه بشما رسیده و همیشه رسولخدا از او راضی بود تا وقتیکه چشمهای

پیغمبر را بدست خود بست و او را غسل داد بتنهائی و فرشتگان او را یاری میکردند و فضل بن عباس آب میاورد تا اینکه او را داخل قبر نمود و رسولخدا باو وصیّت کرد که وامهای او را ادا کند و بوعده‌های او وفا کند و غیر اینها از کارهای خود همه اینها منّتی است که خدا بر او نهاد و بعد از آن هم بذات خدا قسم مردمان را بخود دعوت نکرد برای خلافت تا اینکه خود مردمان بر او هجوم آوردند مانند شتر تشنه‌ای که هجوم آورد تا خود را به آب رساند و از روی رغبت و میل با او بیعت کردند پس از آن بعضی از ایشان بیعت خود را شکستند بدون اینکه امر تازه‌ای احداث کند یا امر خلافی از او سربزند بلکه از روی حسدی که باو بردند و گمراهی که داشتند با او مخالفت کردند پس ای بندگان خدا برشما باد عمل بتقوی و طاعت خدا و جدیّت و بردابری و یاری خواستن از خدا و سبک شمردن آنچه که امیرمؤمنان شما را به آن خوانده خدانگهدار ما و شما باشد و نگاهداری کند ما و شما را بآنچه که دوستان و اهل طاعت خود را به آن نگاه داشته و ملهم کند ما و شما را به پرهیزکاری از خشم او و یاری کند ما و شما را بر جهاد کردن با دشمنان او و طلب آمرزش میکنم از خدای بزرگ برای خود و برای شما- پس از تمام

کردن خطبه آنحضرت رفت بمکان وسیعی و منزلی برای امیرمؤمنان مهیّا کرد جابر گفت بتمیم گفتم چگونه این پسر طاقت آورد آنچه را که قصّه کردی از کلام او بگوید تمیم گفت آنچه را که از سخنان او انداختم و نگفتم بیشتر است از آنچه که گفتم این بعضی از سخنان او است که شنیدم و حفظ کردم وَ مِن خُطبَه عَلَیهِ السَّلامُ رواهانصربن مزاحم کتاب صفیّن عن عمربن سعدبن ابی روق عن زیادبن نضر الحارثی انه حکی لعبد الله من بدیل بن ورقا قال قام الحسن علیه السلام فقال الحَمدُللهِ وَلا اِلهَ غَیرُهُ وَ لاشَریکَ لَهُ ثُمَّ اِنَّ مِمّا عَظَّمَ اللهُ عَلَیکُم مِن حَقِّه وَ اَسبَغَ عَلَیکُم مِن نِعَمِه ما لایُحصی ذِکرُهُ وَلایُؤَدّی شکُرُه وَ لایَبلُغُهُ قولٌ وَلاصِفَةٌ وَ نَحنُ اِنَّما غَضَبنا لله وَلَکُم فَاِنَّهُ مَنَّ عَلَینا بِما هُوَ اَهلُهُ

ص: ۱۱۸

اَن تَشکُرَ فیهِ الاءَهُ وَ بَلاءَهُ وَ نَعماءَهُ قَولٌ یَصعَدُ اِلَی اللهِ فیهِ الرِّضا وَ تَنتَشِرُ فیهِ عارِفَةُ الصِّدقِ یُصَدِّقُ اللهُ فیهِ قَولَنا وَ نَستُوجِبُ فیهِ المَزیدَ مِن رَبِّنا قَولاً یَزیدُ وَ لایَبیدُ فَاِنَّهُ لَم یَجتَمِع قَومٌ قَطُّ عَلی اَمرٍ واحِدٍ اِلّا اشتَدَّ اَمرُهُم وَ استَحکَمَت عُقدَتُهُم فَاحتَشِدُوا فی قِتالِ عَدُوِّکُم مُعاوِیَةَ وَ جُنُودِه فَاِنَّهُ قَد حَضَر وَ لاتُخاذِلُوا فَاِنَّ الخِذلانَ یَقطَعُ نِیاطَ القُلُوبِ وَ اِنَّ الاِقدامَ عَلَی الاَسِنَّةِ نَجدَةٌ وَ عِصمَةٌ لِاَنَّهُ لَم یمتنع قَومٌ قَطُّ اِلّا دَفَعَ اللهُ عَنهُمُ العِلَّةَ وَ کَفاهُم حَوائِجَ الذِّلَّةِ وَ هدا هُم اِلی مَعالِمِ المِلَّةِ ثُمَّ اَنشَدَ وَ الصُّلحَ تاخُذُ مِنهُ ما رَضیتَ بِه وَ الحَربُ یَکفیکَ مِن اَنفاسِها جُرَعٌ اَلتَّرجُمَۀ ستایش مخصوص خدا است و خدائی جز او نیست و شریکی ندارد بعد از ستایش او از جمله چیزهائیکه خدا از حقّ خود بر شما بزرگ دانسته و تمام کرده است بر شما از نعمتهای خود آنچیزیستکه یاد کردن آن قابل احصاء نیست و ادا کرده نمیشود شکر آن و هیچ گفتار و وصفی نمیتوان ذکر او کرد اینست که

ما غضبناک میشویم بر دشمن برای خدا و بنفع شما زیرا که او منّت گذارده است بر ما بچیزیکه اهلیت آنرا دارد باینکه در راه او سپاس گو و شکرگذار باشیم نعمتهای باطنیه و بلاها و نعمتهای ظاهریه او را و رعایت همین حق بزرگ قولی است که بالا میرود بسوی خدا و در آن است رضایت و خشنودی و پراکنده میشود در آن راستی و راستگوئی دانسته و شناخته شده که تصدیق کند خدا در راستی گفتار ما و مستوب شویم در آن زیادتی کرامت و نعمت را از پروردگار ما و آن گفتاریست که زیاد میکند و هلاک نمیکند زیرا که جمع نشدند قومی هرگز در یکامر مگر اینکه امر ایشان شدید و بستگی ایشان محکم و استوار میشود پس جمع شوید در جنگیدن و قتال با دشمن خودتان معاویه و لشکر او که حاضر شده است برای قتال با شما و مخالفت و ترک یاری نکنید که مخالفت کردن رگهای دلها را پاره میکند و پیشروی کردن در مقابل نیزه‌ها شجاعت و مانع از هلاکت است قوی و غالب نگردند قومی هرگز مگر اینه دفع میکند خدا از ایشان علّت را و کفایت میکند حاجتهای ایشانرا در حال ذلّت و راهنمائی میکند آنها را بآنچه که ملت بآن عالم و دانایند

ص: ۱۱۹

پس شعری را انشاد فرمود که مضمونش اینست از صلح و سازش میگیری آنچه را که بآن خشنود شوی و اما جنگ بچند جرعه از جرعه‌های خود تو را بینیاز میکند (یکمرتبه آشامیدن را جرعه میگویند و جرع بضم جیم و فتح راجمع آنست- و انفاس جمع نفس بفتح نون و سین است که بمعنی جرعه نیز آمده است چنانچه در مجمع البحرین است) وَ مِن کَلامِه عَلَیه السَّلام فی کتاب نور الابصار فی مناقب ال الرسول المختار للسید الشیخ العالم مؤمن الشبلنجی المطبوع بمصر ص ۱۰۴ قال موعظهٔ من مواعظ الحسن رضی الله عنه کان رضی الله عنه یقول (و فی کتاب فضول المهمهٔ روی بمثلهٔ یَابنَ ادَمَ عَفَّ عَن مَحارِمِ اللهِ تَکُن عابِدًا وَ اَرضَ بِما قَسَمَ اللهُ لَکَ تَکُن غَنِیًّا وَ اَحسِن جَوارَ مِن جاوَرَکَ تَکُن مُسلِمًا وَ صاحِب النّاسَ بِمِثلِ ما تُحِبُّ اَن یُصاحِبُوکَ بِمِثلِه تَکُن عادِلًا اِنَّهُ کانَ بَینَ اَیدیکُم قَومٌ یَجمَعُونَ کَثیرًا وَ یَبنُونَ مَشیدًا وَ یَامَلُونَ بَعیدًا اَصبَحَ جَمعُهُم بُورًا وَ عَمَلُهُم غُرُورًا وَ مَساکِنُهُم قُبُورًا یَابنَ ادَمَ اِنَّکَ لَم تَزَل فی هَدِم عُمرِکَ مُذ سَقَطتَ مِن بَطنِ اُمِّکَ فَجُد بما فی یَدِکَ لِما بَینَ یَدَیکَ

فَاِنَّ المُؤمِنَ یَتَزَوَّدُ وَ الکافِرَ یَتَمَتَّعُ وَ کانَ یَتلو هذِهِ الایَهَ بَعدَها وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیرَ الزّادِ التَّقوی اَلتَّرجُمَهٔ ای پسر آدم دور کن خودت را از چیزهائیکه خدا بر تو حرام کرده تا عابد باشی و

خشنود باش بآنچه خدا قسمت تو کرده تا بینیاز باشی و نیکو رفتار کن باکسیکه همسایه تست تا مسلمان باشی با مردمان چنان رفاقت کن که دوست میداری مانند آن با تو رفاقت کنند تا عادل باشی در میان شماها گروهی هستند که بسیا رجمع مال میکنند و بناها را محکم میسازند و آرزوهای دور دارند صبح میکنند در حالتیکه هلاک شده باشند کارهای ایشان از روی غرور است و قبرها منزل و ماوای آنها است ای پسر آدم تو همیشه بخراب کردن عمر خود مشغول بوده و هستی از آنوقتیکه از شکم مادر افتادی پس بخشش کن از آنچه در دست داری برای روزی که در پیش داری زیرا که مؤمن توشه برمیدارد و کافر بهره کمی میگیرد پس حضرت آیه‌ای را تلاوت فرمود که مضون آن اینست توشه بردارید برای آخرت خود و بهترین توشه‌ها تقوا و پرهیزکاری است

ص: ۱۲۰

وَ مِن كَلامِهِ عَلَيه السَّلام فی المناقب لابن شهراشوب المازندرانی فی الجزؤ الثانی منه ص ۱۵۶ قال و من حمله علیه السلام ماروی المبردوابن عاشیهٔ ان شامیّا رءاه راکبا فجعل یلعنه و الحسن لا یردّ فلمّا فرغ اقبل الحسن علیه السّلام و قال اَيُّهَا الشَّيخُ اَظُنُّكَ غَرِيًا وَ لَعَلَّكَ شَبَهتَ فَلَو استَعتَبتَنا اَعتَبناكَ وَ لَو سَئَلتَنا اَعطَيناكَ وَ لَو استَرشَدتَنا اَرشَدناكَ وَ لَو استَحمَلتَنا حَمَلناكَ وَ ان كُنتَ جائِعًا اَشبَعناكَ و ان كُنتَ عُريانًا كَسَوناكَ وَ ان كُنتَ مُحتاجًا اَغنَيناكَ وَ ان كُنتَ طَرِيدًا اوَيناكَ وَ ان كانَ لَكَ حاجَةً قَضَيناها لَكَ فَلَو حَرَّكتَ رَحلَكَ اِلَينا وَ كُنتَ ضَيفَنا اِلى وَقتِ ارتِحالِكَ كانَ اَعوَدُ عَلَيكَ اِنَّ لَنا مَوضِعًا رَحبًا وَ جاها عَرِيضًا وَ مالاً كبيرًا فلمّا سمع الرّجل كلامه بکی ثنم قال اشهد انّک خلیفهٔ الله فی ارضه الله اعلم حیث یجعل رسالته (رسالته) و کنت انت و ابوک بغض خلق الله الیّ و ألان انت احبّ خلق الله الیّ و حوّل رحله الیه و کان ضیفه الی ان ارتحل و صار معتقد المحبّتهم (اَلتَّرجُمَهٔ) ابن شهراشوب در کتاب مناقب روایتکرده که شخصی شامیئی سواره

برخورد کرد بحضرت مجتبی علیه السلام و آنحضرت را لعن کرد حضرت جواب او را نفرمود تا وقتیکه فارغشد پس باو توجّه کرد و فرمود ایشیخ گمان میکنم تو غریبی و شاید اشتباه کردی اگر طلب رضایت کنی تو را رضا میکنم و اگر چیز از ما بخواهی بتو عطا میکنم اگر بخواهی تو را راهنمائی کنیم راهنمایی میکنیم و اگر خواهی تو را بدوش بگیریم میگیریم و اگر گرسنه‌ای تو را سیر میکنیم و اگر برهنه‌ای تو را میپوشانیم و اگر محتاجی تو را بینیاز میکنیم و اگر طرد کرده شده‌ای تو را جا میدهیم و اگر حاجتی داری آنرا برای تو روا میکنیم هرگاه راحله خود را حرکت دهی و بیائی بسوی ما تو را تا وقتیکه بخواهی بروی مهمانی کنیم برای تو بهتر است ما منزل وسیعی و دستگاه عریضی و مال بزرگی داری- چون رد شامی کلام حضرت را شنید گریه کرد و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در روی زمین او خدا داناتر است که پیغمبری خود را در کجا قرار دهد تو و پدرت مبغوض‌ترین خلق خدا بودید در نزد من و اکنون تو محبوبترین خلق خدائی در نزد من و راحله خود را حرکت داد بسوی آنحضرت و مهمان آن بزرگوار بود تا زمانیکه حرکت کرد و معتقد بدوستی ایشان شد وَ مِن كَلامِهِ عَلَيهِ السَّلامُ علل الشرایع للشیخ الجلیل محمدبن علی بن الحسین بن بابویه الصّدوق علی الله مقامه فی الجزؤ الاول منه قال حدّثنا

ص: ۱۲۱

علی بن احمد بن محمد رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن ابی عبدالله قال حدّثنا محمدبن موسی بن داود الدقاق قال حدّثنا الحسن بن احمدبن الّیث قال حدّثنا محمدبن حمید قال حدّثنا یحیی بن ابی بکیر قال حدّثنا ابوالعلا الخفّاف عن ابی سعید عقیصا قال قلت للحسن بن علی بن ابیطالب یابن رسول الله لم داهنت معاویهٔ و صالحهٔ و قد علمت ان الحق لک دونه و ان معاویهٔ ضالّ باغ فقال یا ابا سَعیدٍ اَلَستُ حَجَّهَٔ اللهِ تَعالی ذِکرُهُ عَلی خَلقِه وَ اِمامًا عَلَیهِم بَعدَ اَبی عَلَیهِ السَّلامَ قلت بلی قال اَلَستُ الَّذی قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه لی وَلِاَخیَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ اِمامانِ قاما اَو قَعَدا قلت بلی قال فَاَنَا اذَن اِمامٌ لَو قُمتُ وَ اَنَا اِمامٌ اذ لَو قَعَدتُ یا اَبا سَعیدٍ عِلَّهُٔ مُصالَحَتی لِمُعاوِیَهَٔ عِلَّهُٔ مُصالَحَهِٔ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه لِبَنی ضَمرَهَٔ وَ بَنی اَشجَعِ وَ لِاَهلِ مَکَّهَٔ حینَ انصَرَفَ مِن الحُدَیبِیَّهِٔ اوُلِئکَ کُفّارٌ بِالتَّنزیلِ وَ مُعاوِیَهُٔ وَ اَصحابُهُ کُفّارٌ بِالتّأویلِ یا باسَعیدٍ ذا کُنتُ اِمامًا مِن قِبَلِ اللهِ تَعالی ذِکرُهُ لَم

یَجِب اَن یُسَفَّهَ رَأیی فیما اَتَیتُهُ مِن مُهادَنَهٍٔ اَو مُحارَبَهٍٔ وَ ان کانَ وَجهُ الحِکمَهِٔ فیما اَتَیتُهُ مُلتَبِسًا اَلاتَرَی الخِضرَ عَلَیهِ السَّلامُ لَمّا خَرَقَ السَّفینَهَٔ وَ قَتَلَ الغُلامَ وَ اَقامَ الجِدارَ سَخطَ مُوسی فِعلَهُ لِاشتِباهِ وَجهِ الحِکمَهِٔ عَلَیهِ حَتّی اَخبَرَهُ فَرَضِیَ هکَذا اَنَا سَخَطتُم عَلَیَّ بِجَهلِکُم بِوَجهِ الحِکمَهِٔ فیهِ وَ لَولا ما اَتَیتُ لَما تُرِکَ مِن شیعَتِنا عَلی وَجهِ الاَرضِ اِلّا قُتِلَ

ص: ۱۲۲

اَلتَّرجُمَهُ ابن بابویه رضوان الله علیه بسند مذکور از ابی سعید عقیصا روایتکرده که گفت گفتم بحسن بن علی بن ابیطالب ای پسر رسول خدا چرا ظاهر کردی آنچه را که خلافت ضمیر تو بود و با معاویه صلح کردی و حال آنکه میدانستی حق با تست نه با او و معاویه در ضلالت و گمراهی است پس فرمود ای اباسعید آیا من حجت خدای تعالی ذکره نیستم بر مخلوقات او و بر ایشان اما نیستم بعد از پدرم علیه السلام گفتم چرا فرمود آیا من آنکسی نیستم که رسولخدا صلی الله علیه واله در حق من و برادرم فرمود حسن و حسین هر دو امامند چه قیام کنند یا بنشینند گفتم چرا فرمود پس من امامم اگر بنشینم یا قیام کنم ای اباسعید علت صلح کردن من با معاویه همان علت صلح کردن رسولخدا صلی الله علیه واله است با بنی ضمره و بنی اشجع و اهل مکّه زمانیکه از حدیبیه برگشت آنها کافر بتنزیل قرآن بودند و معاویه و یارانش کافر به تأویل قرآنند ای اباسعید هرگاه من از جانب خدا امام هستم واجب نیست که بر سفاهت رأی حمل کرده شوم در صلح کردن یا جنگ کردن هر چند در آنچه میکنم در وجه حکمت آن اشتباه به نظر میرسد آیا ندانسته‌ای که خضر علیه السلام وقتی کشتی را سوراخ کرد و غلام را کشت و دیوار را بر

پاداشت موسی از فعل او خشمناك شد برای اشتباهیکه در وجه حکمت آن کرد تا اینکه خضر او را خبر داد و راضی شد همچنین شما هم بر من خشمناك شدید بعلت اینکه حکمت صلح کردن مرا ندانستید و اگر من با او صلح نمیکردم در روی زمین شیعه‌ای باقی نمیماند مگر اینکه کشته میشد وَ مِن خُطَبِه عَلَیهِ السَّلامُ کتاب الجمل للشیخ الجلیل محمد بن محمدبن النعما المفید رحمه الله المطبوع فی النجف الاشرف ص ۱۱۷ قال قام فیهم الحسن علیه السلام فقال اَیُّهَا النّاسُ قَد کانَ مِن اَمیرِالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ ما یَکفیکُم حَمَلتُهُ وَ قَد اَتَیناکُم مُستَنفِرینَ لَکُم لِاَنَّکُم جِبَههُ لاَنصارِ وَ سِنامُ العَرَبِ وَ قَد نَقَضا طَلحَهُ وَ الزُّبَیرُ بَیعَتَهُما وَ خَرَجا بِعایِشَهَ وَ هِیَ مِنَ النِّساءِ وَ ضَعفِ رَایِهِنَّ وَ قالَ اللهُ تَعالی الرِّجالَ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ اَما وَ اللهِ لَئِن لَم تَنصُرُوهُ لَیَنصُرَنَّهُ اللهُ یَتبَعُهُ مِنَ المُهاجِرینَ وَ الاَنصارِ وَ سائِرِ النّاسِ فَانصُرُوا رَبُّکُم یَنصُرُکُم (اَلتَّرجُمَهُ) شیخ مفید رحمه الله در کتاب جمل روایتکرده که بپاخواست حسن علیه السلام در میا انصار و فرمود ایگروه مردمان

حمل کرم از امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه را که کافی است برای شما ما آمده‌ایم که از شما طلب یاری کنیم زیرا که شمائید جبهه انصار و بزرگان عرب طلحه و زبیر بیعت خود را شکستند و با عایشه که دارای ضعف رأی است بیرون رفتند

ص: ۱۲۳

و خدای تعالی فرموده مردها قیمومیّت دارند بر زنها در ولایت و سیاست بخدا قسم اگر او را یاری نکنید خدا او را البتّه یاری میکند و از میان مهاجرین و انصار او را متابعت خواهند کرد و همچنین سایر مردم پس یاری کنید پروردگار خود را تا شما را یاری کند وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلامُ تحف العقول عن ال الرّسول للشیح الاقدم ابی محمّد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبهٔ الحرّانی من اعلام المأهٔ الرابعهٔ طبع طهران ص ۲۲۵ و شطر منه فی معانی الاخبار للشیخ الصّدوق محمد بن علی بن بابویه القمّی ص ۱۱۳ و فی حلیهٔ الاولیاء لابی نعیم اصبهانی الجزؤ الثانی ص ۳۶ و نقله ابن صباغ المالکی فی فصول المهمّه ص ۱۶۴ و ابن کثیر فی الجزو الثامن من تاریخه ص ۳۹ و البستانی فی الجزؤ السّابع من دائرهٔ المعارف ص۳۹ و تقلنا هنا عن التخف قال وروی عن الامام السبط التقی ابی محمد الحسن بن علیّ صلوات الله علیهما و رحمته و برکاته فی طوال هذه المعانی فی اجوبته ممن مسائل سأله عنها امیرالمؤمنین علیه السلام او غیره فی معان مختلفه قیل له علیه السّلام ما الزّهد قال الرَّغبَهُ فِی التَّقوی وَ الزِّهادَهُ فِی الدُّنیا قیل فما الحکم قال کَظمُ الغَیظِ وَ مَلکُ النَّفسِ قیل ما

السّداد قال دَفعُ المُنکَرِ بِالمَعرُوفِ قیل فما الشرف قال اصطِناعُ العَشیرَهِ وَ حَملُ الجَریرَهِ قیل فما النجدهٔ قال الَّذتُ عَنِ الجارِ وَ الصَّبرُ فِی المَواطِنِ وَ الاِقدامُ عِندَ الکَریهَهِ قیل فما المجد قال اَن تُعطِیَ فِی الغُرمِ وَ اَن تَعفُوَ عَنِ الجُرمِ قیل فما المروّهٔ قال حِفظُ الدّینِ وَ اِعزازُ النَّفسِ وَ لینُ الکَنِفِ وَ تَعَهُّدُ الصَّنیعَهِ وَ اَداءُ الحُقُوقِ وَ التَّحَبَّبُ اِلَی النّاسِ قیل فما الکرم قال الاِبتِداءُ بِالعَطِّیَهِ قَبلَ المَسئَلَهِ وَ اِطعامُ الطَّعامِ فِی المَحَلِّ قیل فما الدینهٔ قال النَّظَرُ فِی الیَسیرِ وَ مَنعُ الحَقیرِ قیل فما اللؤم قال قِلَّهُ النَّدی وَ اَن یُنطَقَ بِالخَنی قیل فما السماح قال البَذلُ فِی السَّراءِ وَ الضَّراءِ قیل فما الشح قال اَن تَری ما فی

ص: ۱۲۴

یَدَیکَ شَرَفًا وَ ما اَنفَقتَهُ تَلَفًا قیل فما الاخاء قال الاُخاءُ فی الشِّدَةِ وَ الرَّخاءِ قیل فما الجبن قال الجُرَئـهُ عَلیَ الصَّدیقِ وَ النُّکولُ عَنِ العَدُوِّ قیل فما الغنی قال رَضَی النَّفسِ بِما قُسِمَ لَها وَ ان قَلَّ قیل فما الفقر قال شَرَهُ النَّفسِ اِلی کُلِّ شَیءٍ قیل فما الجود قال بَذلُ المَجهُودِ قیل فما الکرم قال الحِفاظُ فِی الشِّدَةِ وَ الرَّخاءِ قیل فما الجرئة قال مُواقَفَةُ الاَقرانِ قیل فما المنعة قال شِدَّةُ البَاسِ وَ مُنازَعَةُ اَعَزِّ النّاسِ قیل فما الـذل قال الفَرقُ عِندَ المَصدُوقَةِ قیل فما الخرق قال مَناواتِکَ اَمیرَکَ وَ مَن یَقدِرُ عَلی ضُرِّکَ قیل فما السـناء قال اِتیانُ الجَمیلِ وَ تَرکُ القَبیحِ قیـل فما الحرم قال طُولُ الاَناةِ وَ الرِّفقُ بِالوُلاةِ وَ الاِحتِراسُ مِن جَمیعِ النّاسِ قیل فما الشـرف قال مُوافَقَـةُ الاِخوانِ وَ حِفظُ الجیرانِ قیل فما الحرمان قال تَرکُکَ حَظَّکَ وَ قَد عُرِضَ عَلَیکَ قیل فما السـفه قال اِتّباعُ الدُّناةِ وَ مُصاحَبَةُ الغُواةِ قیل فما العیّ قال البَعَثُ بِاللِّحیَةِ وَ التَّنَخُّحُ عِندَ المَنطِقِ قیل فما الشّجاعة قال مُوافَقَةُ الاَقرانِ وَ

الصَّبرُ عِنـدَ الطِّعـانِ قیـل فمـا الکفـة قال کَلامُکَ فیما لایَعنیکَ قیل و ما السّـفاه قال الاَحمَقُ فی مالِه المُتَهاوِنُ بِعِرضِه قیل فما اللّوم قال اِحرازُ المَرءِ نَفسَهُ وَ اِسلامُهُ عِرسَهُ

ص: ۱۲۵

اَلتَّرجُمَهُ در کتاب تحف العقول و معانی الاخبار حلیهٔ الاولیاء و فصول المهمّه و تاریخ ابن کثیر و دائرهٔ المعارف بستانی روایشده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یادیگری مسائل ذیل را از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال کرد حضرت بهریک از آن پرسشها پاسخ فرمود سؤال کرده شد از آنحضرت که زهد چیست فرمود میل کردن بتقوا و پرهیزکاری و اعراض کردن از دنیا از او پرسید که حلم چیست فرمود خشم خود را فرو نشاندن و مالک نفس خود شدن پرسید راه صواب و استقامت چیست فرمود دفع کردن کارهای زشت بکارهای خوب پرسید شرف چیست فرمود نیکوئی کردن با فامیل و برداشن گناه و جنایت پرسید نجدت چیست فرمود رفع گرفتاری و ظلم از همسایه و شکیبائی کردن در جنگها و اقدام کردن برای جنگ پرسید مجد چیست فرمود اینکه عطا کنی مال را هر چند مکروه خاطر تو باشد و ادا کنی حق صاحب حق را و از جرم بگذری پرسید مروّت چیست فرمود حفظ دین کردن و عزّت نفس داشتن و رعایت جانب کردن و پیمان کار بستن و اداء حقوق کردن و دوستی کردن با مردم پرسید کرم چیست فرمود پیش از سؤال عطا کردن و گرسنه سیر کردن در محلّ خود پرسید دنیه یعنی پستی طبع چیست فرمود کم فکری و منع زیر دست کردن پرسید لئامت چیست فرمود بخل کردن و ریزش دست نداشتن و فحش دادن پرسید سماجت چیست فرمود بذل مال کردن در حال توسعه و تنگی پرسید شحّ یعین بخل چیست فرمود آنستکه شرف خود را بآنچه در دست تست از مال و متاع و جاه بدانی و انفاق کردنرا تلف مال بدانی پرسید برادری کدامست فرمود در سختی و سستی همراه بودن پرسید بجن یعین ترس کدامست فرمود بیباک بودن در ضرر زدن بدوست و ترسیدن از دشمن پرسید غنا کدامست فرمود ارضی بدون شخص بآنچه قسمت او بوده هرچند کم باشد پرسید فقر چیست فرمود حریص بودن بر هر چیزی پرسید جود چیست فرمود بذل طاقت و توانائی خود پرسید کرم چیست فرمود دفع شر کردن از محارم و نشکستن پیمان و وفا کردن بعهد و دست‌آویز شدن بدوستی در حال سختی و سستی پرسید جرأت چیست فرمود جنگ کردن با هموزنهای خود و با مخاصمه با خصمای خود پرسید مناعت چیست فرمود هیبت داشتن در چشم مردمان و شدّت عزّت و قوّه پرسید ذلّت چیست فرمود خوف و تشویش داشتن از گفته‌های راست پرسید خرق یعنی رأی بد چیست فرمود دشمنی کردن با امیر و رئیس و حاکم بر تو و با کسی که میتواند بتو ضرر یا نفع رساند پرسید رفعت چیست فرمود پاکیزه کار کردن و ترک کارهای زشت نمودن پرسید خزم یعنی ضبط امر و استحکام

کارچیست با وقار و حلم بودن و باحکام و اولیاء امور مدارا کردن و خود را از شرّ مردمان حفظ کردن پرسید شرافت چیست فرمود موافقت کردن با برادر و نگاهداری از همسایگان پرسید حرمان یعنی محرومی چیست فرمود خطّ و بهره‌ای که برای تست و بتو عرضه میدارند آنرا ترک کنی پرسید سفاهت چیست فرمود پیرو مردمان پست و فرومایه شدن و با گمراهان رفاقتکردن پرسید عیّ یعنی عاجز چیست فرمود با ریش خود بازیکردن و در حال نطق تخخ کردن یعنی بسیار صدا را در سینه خود گرداندن پرسید شجاعت چیست فرمود برابر شدن با اقران خود در قتال و صبر کردن نزد ردّ و بدل شدن آلات جنگ پرسید کلفت چیست فرمود زدن حرفیکه فائه ندهد تو را پرسید سفاه چیست فرمود کسانی هستند که در صرف مال احمقند و آبروی خود را میبرند پرسید لوم چیست فرمود آنست که

ص: ۱۲۶

نفس خود را حفظ کردن از ضـرر و عیال خود را در معرض آن قرار دهـد وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلامُ تحف العقول ص ۲۲۷ قال و من حکمه علیه السـلام اَیُّهَا النّاسُ اِنَّهُ مَن نَصَحَ لِلهِ وَ اَخَذَ قَولَهُ دَلیلاً هَدی لِّلَتی هِیَ اَقوَمُ وَ وَفَّقَهُ اللهُ لِلرَّشادِ وَ سَدَّدَهُ لِلحُسنی فَاِنَّ جارَ اللهِ امِنٌ مَحفُوظٌ وَ عَدُوَّهُ خائِفٌ مَخـذُولٌ فَاحتَرِسُوا مِنَ اللهِ بِکَثرَةِ الـذِّکرِ وَ اخشُوا اللهَ بِالتَّقوی وَ تَقَرَّبُوا اِلَی اللهِ بِالطّاعَـةِ فَاِنَّهُ قَریبٌ مُجیبٌ قالَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ اذا سَئَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعوَةَ الدّاعِ اذا دَعانِ فَلیَستَجیبُوالی وَ لیُؤمِنوا بی لَعَلَّهُم یَرشُدُونَ فَاستَجیبُوا لِلهِ وَ امِنُوا بِه فَاِنَّهُ لایَنبَغی لِمَن عَرَفَ عَظَمَـةَ اللهِ اَن یَتَعاظَمَ فَاِنَّ رَفعَـةَ الَّذینَ یَعلَمُونَ عَظَمَـةَ اللهِ اَن یَتواضَـعُوا وَ عِزُّ الَّذینَ یَعرِفُونَ ما جَلالُ اللهِ اَن یَتَذَلَّلُوا لَهُ وَ سَلامَةُ الَّذینَ یَعلَمُونَ ما قُدرَةُ اللهُ اَن یَستَلِمُوا لَهُ وَ لایُنکِرُوا اَنفُسَهُم بَعدَ المَعرِفَةِ وَ لا یَضِلُّوا بَعدَ الهُدی وَ

لَن تَمَسَّکُوا بِمیثاقِ الکِتابِ حَتّی تَعرِفُوا الَّذی نَبَذَهُ وَ لَن تَتلُوا الکِتابَ حَقَّ تلاوَتِه حَتّی تَعرِفُوا الَّذی حَرَّفَهُ فَاِذا عَرَفتُم ذلِکَ عَرَفتُمُ البِدَعَ وَ اَلتَکَلُّفَ وَ رَءَایتُمُ الفِریَةَ عَلَی اللهِ وَ التَّحریفَ وَ رَأیتُم کَیفَ یَهوی

ص: ۱۲۷

وَ مَن یَهوی وَ لایَجهَلَنَّکُمُ الَّذینَ لا یَعلَمونَ وَ التَمِسُوا ذلِکَ عندَ اَهلِه فَاِنَّهُم خاصَّةٌ نُورٌ یُستَضاءُبِهم وَ اَئِمَّةٌ یُقتَدی بِهِم بِهم عَیشُ العِلم وَ مَوتُ الجَهلِ وَ هُمُ الّذینَ اَخبَرَکُم حِلمُهُم عَن جَهلِهِم وَ حِکَمُ مَنطِقِهم عَن صَمتِهِم وَ ظاهِرُهُم عَن باطِنِهم لایُخالِفُونَ الحَقَّ وَ لایَختَلِفُونَ فیهِ وَ قَدخَلَت لَهُم مِنَ اللهِ سُنَّةٌ وَ مَضی فیهِم مِنَ اللهِ حُکمٌ اِنَّ فی ذلِکَ لَذِکری لِلذّاکِرینَ وَ اعقِلُوهُ اذا سَمِعتُمُوهُ عَقلَ رِعایَتِه وَ لاتَعقِلُوهُ عَقلَ رَوایَتِه فَاِنَّ رُواةَ الکِتابِ کَثیرٌ وَ رُعاتُهُ قَلیلٌ وَ اللهُ المُستَعانُ اَلتَّرجُمَةُ در کتاب تحف العقول چنین نقلکرده که از حکمتهای آنحضرت علیه السلام است که فرموده ایگروه مردمان کسیکه پند سودمند دهد برای خدا و گفته او را راهنمای خود قرار دهد راه می‌یابد بآنچه که پایدارتر است و توفیق میدهد خدا او را برای هدایت یافتن و استقامت میدهد او را برای آنچیزیکه نیکوتر است زیرا که همسایه خدا ایمن و محفوظ است و دشمن او ترسان و خوار است پس خدا را حافظ خود قرار دهید بزیاد یاد کردن و بترسید از خدا پرهیزکار

شدن و نزدیک شوید بسوی خدا بفرمان برداری زیرا که او نزدیکست و اجابت کننده خدای تبارک و تعالی فرماید خطاب به رسول خود که هرگاه از تو بپرسند بندگان من از من من به آنها نزدیکم اجابت میکنم دعای خواننده را هرگاه مرا بخواند پس باید از من بخواهند اجابت را و باید بگروند بمن شاید ایشان هدایت یابند پس بخواهید از خدا اجابت را و بگرید باو سزاوار نیست برای کسیکه خدا را ببزرگی شناخته است خود را بزرگ بداند زیر اکه آنهائیکه خدا را بزرگ میدانند بتواضع و فروتنی ارتفاع مقام یابند و آنکسانیکه جلال خدا را میشناسند برای خدا قبول ذلت میکنند تا عزیز شوند و آنکسانیکه میدانند چگونگی قدرت خدا را و تسلیم میشوند برای او و انکار نفسهای خود را پس از شناختن نمیکنند سالم میانند و بعد از هدایت گمراه نمیشوند و بدانید از روی یقین که شما هرگز پرهیزکاریرا نخواهید دانست تا زمانیکه صفت هدایت کننده را شناخته باشید و هرگز دست آویز پیمانهای قرأن نخواهید شد تا نقض کردن آنرا بشناسید و هرگز حق خواند قرأنرا نخاهید اداء کرد تا تحریف کننده آنرا بشناسید چون اینها را شناختید بدعتها و مشقّت را شناخته‌اید و میبینید دروغهائیکه بر خدا بسته شده و تحریفهائیکه شده

ص: ۱۲۸

و میبینیـد چگونه هواپرستی میکن کسیکه هوا میپرسـتد و بنادانی نیندازنـد شـما را البتّه البتّه کسانیکه نمیداننـد بخواهیـد آنچه را که میخواهید از اهل آن که نزد ایشان است زیرا که ایشانند که علم کتاب و سنّت مخصوص آنها است نوری هستند که بآنها استضائه کرده میشود و پیشوایانی هستند که بآنها اقتدا کرده میشود زنده ماندن علم و مردن جهل بسبب ایشان است ایشانند که خبر میدهد شما را حلم و بردباریشان از نادانی آنها و حکمتهای سخنانشان از سکود کردن آنان و آشکارایشان از پنهان آنان مخالفت نمیکنند حق را و اختلافی نمیکنند در آن و از روی تحقیق گذشته است برای ایشان از جانب خدا سنّت و روشی و جاری شد در میان ایشان از طرف خدا حکمی و در

آنچه گفته شد یادآوری است برای یادکنندگان چون شنیدید تعقّل کنید بعقلی که در آن رعایت فکر و تدبّر باشد و تعقّل نکنید بعقلیکه فقط روایت باشد زیرا که روایت کنندگانکتاب بسیار و رعایت کنندگان فهم آن کمند و از خدا یاری میطلبیم وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلامُ تحف العقول ص ۲۳۶ قال و قال علیه السّلام اِتَّقُوا اللهَ عِبادَاللهِ وَجِدُّوا فِی الطَّلَبِ وَ تِجاهِ الهَرَبِ وَ بادِرؤا العَمَلَ قَبلَ مُقَطَّعاتِ النَّقِماتِ وَ هادِمِ الّلذّاتِ فَاِنَّ الدُّنیا لایَدُومُ یَغیمُها وَ لاتُؤمِنُ فَجیعُها وَ لاتَتَوَّقی فی مَساویها غُرورٌ حائِلٌ وَ سِنادٌ مائِلٌ فَاتَّعِظُوا عِبادَاللهِ بِالعِبَرِ وَ اعتَبِرُوا بِالأَثَرِ وَ ازدَجِرُا بِالنَّعیمِ وَ انتَفِعُوا بِالمَواعِظِ فَکَفی بِاللهِ مُعتَصَمًا وَ نَصیرًا وَ کَفی بِالکِتابِ حَجیجًا وَ خَصیمًا وَ کَفی بِالجَنَّةِ ثَوابًا وَ کَفی بِالنّارِ عِقابًا وَ وَبالاً یعنی بپرهیزید از خشم خدا ای بندگان خدا و کوشش کنید در خواستن و روبرو شدن با فرار و بشتابید در کار پیش از اینکه لباسهای عقوبتها را بپوشید و خراب کننده لذتها یعنی مرگ شما برسد زیرا که نعمت دنیا دوام ندارد و ایمنی از

مصیبتهای آن نیست و نگاهداری نمیکند در بدیهای دنیا فریبنده‌ای که مانع شود و تکیه گاهی که کج شونده است پس پند بگیرید بندگان خدا بموعظه‌های سودمند و عبرت بگیرید به رسیدن اجلها و زجر بکشید بنعمتیکه داده نشدید و حق آنرا ادا نکردید و بهره‌مند شوید به پند و اندرزها پس خدا کافی است برای نگاهداری و یاریکردن و قرآن کفایت میکند برای محاجّه و دشمنی کردن و بهشت کافی است از جهت ثواب دادن و آتش کفایت میکند برای عقاب کردن و وخیم بودن عاقبت نافرمانی

ص: ۱۲۹

و َمِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلامُ تحف العقول ص ۲۳۲ قال موعظهٔ اِعلَمُوا اَنَّ الله لَم یَخلُقکُم عَبَثًا وَ لَیسَ بِتارِکِکَم سُدیً کَتَبَ اجالَکُم وَ قَسَمَ بَینَکُم مَعائِشَکُم لِیَعرِفَ کُلُّ ذی لُبٍّ مَنزِلَتَهُ وَ اَنَّ ما قَدَّرَ لَهُ اَصابَهُ وَ ما صَرَفَ عَنهُ فَلَن یُصیبَهُ قَد کَفاکُم مَؤُنَهَٔ الدُّنیا وَ فَرَغَکُم لِعِبادَتِه وَحَثَّکُم عَلَی الشُّکرِ وَ افتَرَضَ عَلَیکُم الذِّکرَ وَ اَوصاکُم بِالتَّقوی وَ جَعَلَ التَّقوی مُنتَهی رِضاهُ وَ التَّقوی بابُ کُلِّ تَوبَهٍٔ وَ رَاسُ کُلِّ حِکمَهٍٔ وَ شَرَفُ کُلِّ عَمَلٍ بِالتَّقوی فازَ مَن فازَ مِنَ المُتَّقینَ وَ قالَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی اِنَّ لِلمُتَّقینَ مَفازًا وَ قالَ یُنَجّیِ اللهُ الَّذینَ اتَّقَوا بِمَفازَتِهِم لایَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلاهُم یَحزَنُونَ فَاتَّقُوالله عِبادَاللهِ وَ اعلَمُوا اَنَّهُ مَن یَتَّقِ الله یَجعَل لَهُ مَخرَجًا مِنَ الفِتَنِ وَ یُسَدِّدُهُ فی اَمرِه وَ یُهَیِّئُ لَهُ رُشدَهُ وَ یُفلِجُهُ بِحُجَّتِه وَ یُبَیِّضُ وَجهَهُ وَ یُعطیهِ رَغبَتَهُ مَعَ الَّذینَ اَنعَمَ اللهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءَ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ اوُلئِکَ رَفیقًا اَلتَّرجُمَهٔ در تخف العقول است موعظه آن حضرت که فرمود بدانید که خدا شما را برای بازیگری نیافریده و شما را مهمل و بدون تکلیف گذارده نیست مدتّهای شما را در دنیا نوشته و قسمت کرده است در میان شما روزیهایتانرا

ص: ۱۳۰

تا هر صاحب عقلی منزلت و مقام خود را بشناسد و آنچه را که برای او مقدّر کرده باو میرسد و آنچه را که از او گردانیده هرگز باو نخواهد رسید کفایت میکند مؤنه دنیای شما را و فراغت داده است شما را برای بندگی خود و ترغیب کرده است شما را برای سپاسگذاری و واجب کرده است بر شما ذکر گفتن و نماز گذاردنرا و عهد گرفته است از شما پرهیزکاری و پرهیزکاریرا نهایت خوشنودی خود قرار داده و پرهیزکاری درب هر توبه و بازگشت و سر حکمت و شرف هر کاری است از پرهیزکاران هر که رستگار شود بتقوی رستگار میشود خدای تبارك و تعالی میفرماید برای پرهیزکاران است ظفر یافتن به آنچه که میخواهند و فرمود نجات میدهد خدا کسانیرا که پرهیزکار شدند بظفر یافن ایشان مسّ نمیکند آنها را بدی و اندوهناك هم نخواهند شد پس بپرهیزید بندگان خدا و بدانید که هرکه بپرهیزد از خدا قرار میدهد برای او جایگاه بیرون رفتن از فتنه‌ها را و محکم و استوار میکند او را در کار خود و مهیّا میکند راه هدایت شدن او را و رستگار میکند او را بحجت خود و سفید میگرداند روی او را و عطا میکند او را آنچه را که طمع او است از ثواب آخرت با انکسانیکه نعمت داده است خدا برایشان از پیغمبران و راستگویان و

شهیدان راه حق و شایستگان و آنها نیکو رفیقانی هستند وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلامُ تحف العقول ص ۲۳۶ قال و مرّ علیه السّلام فی یوم فطر بقوم یلعبون و یضحکون فوقف علی رءوسهم فقال اِنَّ اللّه جَعَلَ شَهرَ رَمَضانَ مِضارًا لِخَلقِه فَیستَبِقُونَ فیهِ بِطاعَتِه اِلی مَرضاتِه فَسَبَقَ قَومٌ فَفازُوا وَ قَصَّرَ اخِرُونَ فَخابُوا فَالعَجَبُ کُلُّ العَجَبِ مِن ضاحِكٍ لاعِبٍ فِی الیَومِ الَّذی یُثابُ فیهِ المُحسِنُونَ وَ یَخسِرُ فیهِ المُبطِلُونَ وَ اَیمُ اللّه لَو کُشِفَ الغِطاءُ لَعَلِمُوا اَنَّ المُحسِنَ مَشغُولٌ بِاِحسانٍ وَ المُسیَ مَشغُولٌ بِاسائتِه ثُمَّ مَضی اَلتَّرجُمَهٔ در تحف العقول روایتکرده که در روز عید فطری آنحضرت گذشت بگروهی که بازی میکردند و میخندیدند پس توقف کرد در بالای سر آنها و فرمود که خدا ماه رمضان را ایام و مدّتی قرار داده که در خاطر گرفته شده است برای مسابقه از برای خلق او تا مسابقه بگذارند بطاعت و فرمانبرداری از او بسوی خشنودی او پس گروهی ظفر یافتند و گروه دیگری نا امید شدند جای تعجب و تمام تعجب است از خنده کننده بازیگر در روزیکه بنیکوکاران ثواب داده میشود و کار باطل کنندگان زیان میبرند سوگند یاد میکنم خدا را که اگر پرده برداشته میشد هرآینه میدانستند که نیکوکاران به احسان مشغول‌اند و بدکرداران ببدکرداری خود اشتغال

دارند- پس آنحضرت از آنجا گذشت

ص: ۱۳۱

وَ مِن كَلامِهِ عَلَيهِ السَّلامُ تحف العقول ص ۲۲۸ قال جوابه علیه السّلام عن مسائل سئل عنها فی خبر طویل کتبنا منه موضع الحاجهٔ بعث معاویهٔ رجلا متنکرا یسئل امیرالمؤمنین علیه السّلام عن مسائل سئله عنها ملک الرقوم فلمّا دخل الکوفهٔ و خاطب امیرالمؤمنین انکره فقرّره فاعترف له بالحال فقال امیرالمؤمنین علیه السّلام قاتل الله ابن اكلهٔ الاكباد اضّله و اضّل من معه قاتله الله لقد اعتق جاریهٔ ما احسن ان یتزوّجها حکم الله بینی و بین هذه الامّهٔ قطعوا رحمی و صغّر و اعظیم منزلتی اضاعوا ایّامی علیّ بالحسن و الحسنن و محمّد فدعوا فقال علیه السّلام یا اخا اهل الشام هذان ابنا رسول الله صلی الله علیه واله و هذا ابنی فاسئل ایهّم احببت فقال الشامی اسئل هذا یعنی الحسن علیه السّلام ثم قال کم بین الحق و الباطل و کم بین السماء و الارض و کم بین المشرق و المغرب و عن هذ المحوا الذی فی القمر و عن قوسن و عن هذا المجرّهٔ و عن اوّل شئ انتضح علی وجه الارض و عن اوّل شیئ اهتزّ علیها و عن العین و التّی تاوی الیها ارواح المؤمنین و المشرکین و عن المؤنث و عن عشرهٔ شیاء بعضها اشدّ من بعض فقال الحسن علیه السلام یا اَخا اَهلِ الشّامِ بَینَ الحَقِّ وَ

الباطِلِ اَربَعُ اَصابِعَ ما رَاَیتَ بِعَینِکَ فَهُوَ الحَقُّ وَ قَد تَسمَعُ بِاُذُنَیکَ باطِلًا کَثیراً وَ بَینَ السَّماءِ وَ الاَرضِ دَعوَةُ المَظلُومِ وَ مَدُّ البَصَرِ فَمَن قالَ غَیرَ هذا فَکَذِّبهُ وَ بَینَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ یَومٌ مُطرِدٌ لِلشَّمسِ تَنظُرُ اِلَی الشَّمسِ حینَ تَطلَعُ وَ تَنظُرُ اِلَیها حینَ تَغرِبُ مَن قالَ غَیرَ هذا فَکَذِّبهُ وَ اَمّا هذِهِ المَجَرَّةُ فَهِیَ اَشراجُ السَّماءِ مَهبَطُ الماءِ المُنهَمِرِ عَلی نُوحٍ عَلَیهِ السَّلامُ وَ اَمّا قَوسُ قُزَحَ فَلا تَقُل قُزَحَ فَاِنَّ قُزَحَ شَیطانٌ وَلکِنَّها قَوسُ اللهِ وَ اَمانٌ مِنَ الغَرَقِ وَ اَمَّا المَحوُ الّذی فِی القَمَرِ فَاِنَّ ضَوءَ القَمَرِ کانَ مَثلَ ضَوءِ الشَّمسِ فَمَحاهُ اللهُ وَ قالَ فی کِتابِهِ فَمَحوَنا ایَةَ اللّیلِ وَ جَعَلنا ایَةَ النَّهارِ مُبصِرَةً (اَلتَّرجُمَهٔ)

ص: ۱۳۲

در كتاب تحف العقول و خصال صدوق و احتجاج طبرسى و غير اينها روايتشده در جواب گفتن آنحضرت سؤالات پادشاه روم را خبر طولانى است و صاحب تحف العقول موضع حاجت از اتن را كه مربوط بحضرت اما حسن عليه السلام است نقل كرده نگارنده قاصر ترجمه آنچه را كه در خصال و غيره است براى مزيد فائده در اين جا ذكر ميكنيم و پس از آن بترجمه آنچه از تحف العقول نقش شد ميپردازيم ابن بابويه بسند خود در خصال و ابى منصور احمد بن على بن ابيطالب طبرسى در كتاب احتجاج و فتّال نيشابورى در روضهٔ الواعظين و راوندى در كتاب خرائج از حضرت باقر عليه السلام باختلاف كمى در عبارت روايتكرده‌اند كه فرمود روزى اميرالمؤمنين عليه السلام در رحبه نشسته بودند و مردمان در اطراف آنجناب اجتماع داشتند و از آنحضرت سؤالات و استفاده مينمودند ناگاه مردى برخواست و گفت درود و رحمت و بركات خدا برتو باد اى امرمؤمنان پس آحضرت در دو چشم او نگاه كرد چشمهاى بزرگى داشت و فرمود بر تو باد درود و رحمت و بركات خدا تو كيستى گفت من مردى از رعيّتهاى تو و اهل شهرهاى توام فرمود تو از رعيّتهاى من و اهل شهرهاى من نيستى اگر يكروزى بمن سلام كرده بودى بر من مخفى نبود گفت اى اميرمؤمنان بمن امان ده حضرت اميرمؤمنان عليه السلام فرمود از تو در اينشهر من كار تازه‌اى سرزده از روزيكه وارد اينشهر شده‌اى گفت نه فرمود شايد تو از مردان حربى گفت آرى فرمود اسلحه جنگ را از خودت دور كن بر تو باكى نيست گفت من مردى هستم كه معاويه مرا غافلانه بسوى تو فرستاده كه از تو بپرسم سؤالاتى را كه پسر زردپوست از او سؤال كرده و گفته است كه اگر تو سزاوارترى بامر خلافت و بعد از محمد صلى الله عليه واله و توئى خليفه از آنچه از تو پرسيده‌ام مرا جواب بگو اگر اين كار را كردى پيرو تو ميشوم و جايزه‌اى براى تو ميفرستم چون معاويه بر پرسشهاى او جوابى نداشت باضطراب افتاد و مرا فرستاده است كه از تو سؤال كنم (تا اينجا ترجمه صدر اينخبر است كه صدوق ره در خصال نقل فرموده و صاحب تحف العقول آنرا سقاط كرده و از اين ببعد كه محلّ حاجت او بوده نوشته شده است كه ترجمه آن پيوست بما تقدّم شد) پس اميرمؤمان عليه السلام فرمود خدا بكشد پسر خورنده جگرها را و هلاك كند او را و هلاك كند كسانيرا كه با او هستند خدا بكشد او را كه ازاد كرد كنيزيرا چه نيكو بود كه تزويج كند آنرا خدا حكم كند ميان من و اين امّت كه رحم مرا قطع كردند و مقام بزرگ مرا كوچك كردند و روزهاى مرا

ضايع كردند حسن و حسين و محمد را نزد من بخوانيد چون در نزد آنحضرت حاضر شدد فرمود اى برادر اهل شام ايندو پسر يعنى حسن و حسين پسران رسولخدا صلى الله عليه والهاند و اين پسر يعنى محمّد پسر من است از هركدام از اينها كه دوست ميدارى بپرس پس مرد شامى گفت از اين پسر يعنى از حسن سؤال ميكنم پس از آنحضرت پرسيد و گفت ميان حق و باطل چقدر است و مسافت بين زمين و آسمان چه اندازه است و فاصله ميان مشرق و مغرب چقدر است و اين آثار محوشدگى در قرص ماه چيست و از قوس قزح و از كهكشان و از ارتفاع و بلندى و از تاريكيهاى بالاى تاريكيها و از اول چيزيكه روى زمين بجنبش درآمد و از چشمه‌اى كه ارواح مؤمنين و مشركين در آنجا جا دارند و از مؤنث يعنى خنثى و از ده چيز ديگر كه بعض از آنها سخت‌تر است از بغض ديگر سؤال كرد پس حضرت حسن عليه السلام فرمود ايبرادر اهل شام ميان حق و باطل بقدر چهار انگشت فاصله است آنچه را كه بچشم خود ديدى حق است و بيشتر از آنچه بگوش خود ميشنوى

ص: ۱۳۳

باطل است و فاصله بین مشرق و مغرب بقدریکروز است که دور کند آفتاب را از وقت طلوع آن تا غروب کند و تو طلوع و غروب آنرا میبینی هرکه غیر اینرا گفت او را تکذیب کن و امّا این کهکشانرا که میبینی رودخانه‌ها و شکافهای اسمان است که مجرای سیلاب زمان طوفان نوح است که فرو ریخته شد و امّا قوس قرزح قزح نگو زیرا قزح نام شیطان است ولیکن آن کمان خدا و امان از غرق شدنست و امّا آثار محوشده‌گی که در ماه دیده میشود برای اینست که در اول نور ماه مانند نور آفتاب بوده خدا برحسب حکمتها نور آنرا محو کرد چنانچه در کتاب خود میفرماید فَمَحوَنا ایته اللَّیلِ وَ جَلَعنا ایهٔ النَّهارِ مُبصِرهٔ یعنی پس محو کردیم نور ماه را که نشانه شدن است و نور آفتاب را که نشانه روز است که بیناکننده است باقی گذاریم وَ اَما اَوَّلُ شَیءٍ انتَضَحَ عَلی وَجهِ الاَرضِ فَهُوَ وَادی دَلَسٍ وَ اَمّا اَوَّلُ شَیءٍ اهتَزَّ عَلی وَجهِ الاَرضِ فَهِیَ النَّخلَهُٔ وَ اَمَّا العَینُ الَّتی تَاوی اِلَیها اَرواحُ المُؤمِنینَ عَینٌ یُقالُ لَها سَلمی وَ اَمَّا العَینُ الَّتی تَاوی اِلَیها اَرواحُ الکافِرینَ عَینٌ یُقالُ لَها بَرَهُوتَ وَ اَمَّا المُؤَنَّثُ فَانسانٌ لایُدری

امرَأهٌ هُوَ اَو رَجُلٌ فَیُنتَظَرُ بِهِ الحُلُمُ فَاِن کانَتِ امرَأهٌ بانَت ثدیاها وَ ان کانَ رَجُلاً خَرَجَت لِحیَتُهُ وَ اِلّا قیلَ لَهُ یَبُولُ الحائِطَ فَاِن اَصابَ الحائِطَ بَولُهُ فَهُوَ رَجُلٌ وَ ان نَکَصَ کَما یَنکُصُ بَولُ البَعیرِ فَهِیَ امرَأهٌ وَ اَمّا عَشَرَهُٔ اَشیاءٍ بَعضُها اَشَدُّ مِن بَعضٍ فَاَشَدُّ شَیءٍ خَلَقَ اللهُ الحَجَرَ وَ اَشَدُّ مِنَ الحَجَرِ الحَدیدُ وَ اَشَدُّ مِنَ الحَدیدِ النّارُ وَ اَشَدُّ مِنَ النّارِ الماءُ وَ اَشَدُّ مِنَ الماءِ السَّحابُ وَ اَشَدُّ مِنَ السَّحابُ الرّیحَ وَ اَشَدُّ مِن الرّیحِ المَلَکُ وَ اَشَدُّ مِنَ المَلَکِ مَلَکُ المُوتِ وَ اَشَدُّ مِن مَلَکِ المُوتِ المَوتُ وَ اَشَدُّ مِنَ

ص: ۱۳۴

المَوتِ اَمرُ اللهِ قال الشامیّ اشـهد انک ابن رسول الله صـلی الله علیه واله و انّ علیًّا وصـیّ محمّـد ثم کتب هـذا الجواب و مضـی به الی معاویـهٔ و انفـذه معاویـهٔ الی ابن الاصـغرِ فلمّا اتاه قال اشـهد انّ هـذا لیس من عنـد معاویـهٔ و لا هو الّا ممن معـدن النبّوهٔ لُغاتُ الحَدیثّ المجرّهٔ الیاض المعترض فی السّـماء و السّواد من جانبیها قوامها نجوم کثیرهٔ لا تدرک بمجرّد البصـر و انّما ینتشر ضوءها فیر کانها بقعهٔ بیضـاء و العامّـهٔ تسـمیتها درب التبانـهٔو یاقـل بالفارسیّهٔ و الانهمـارا الانصـباب و مهبـط الماء المنهر اشاره بقول الله تعالی ففتحنا ابواب السـماء بماء منهمر قوس قُزَح بعنم القاف و فتـح الزاء المعجمـهٔ طرائق منقوشـهٔ بالوان من صـفرهٔ و خضـرهٔ و حمرهٔتبدو فی السـماء فی بعض احیان نزول المطر و لایفصل قُزَح من قوس و هو امان الاهل الارض کما ورد فی الحدیث و لاتنصـرف انه اسم شیطان کما جاء فی الخبر و هو یتکوّن من تکسّـر اشعهٔ النّور علی قطرات الماء او البحار و یظهر من الجههٔ المقابلهٔ للشمس من لفلک انتضح الی ظهر و ارتفع و الـدّلس محرّکـهٔ الظلمـهٔ و اختلاط الظلام سـلمی کسـکران اسم جبل و من جههٔ غربه واد یقال له (رک) به نخل و ابار مطوّیهٔ بالصّخر باعلاه برقهٔ یقال لها

الرّاوبینه و بین فیـدار بعـهٔ امیال عن یمین الـذاهب الی مکّهٔ و یمتدّ الی قرب الشام و قیل سـلمی موضع بنجد و اطم بالطائف حکی عن الحموی بَرَهُوت و ادبالمین او بئرحضـرموت و قیل هو اسم البلـد الـذی فیه البئر رائحتها منتنه فضـیحهٔ جدّا و لعلّ سـلمی و برهوت من المظـاهر الجزیئّـهٔ للجنّـهٔ و النّار کما قاله الفیض الکاشانی فی مرءاهٔ الاخرهٔ قوله فینتظر به الحلم فی الخصال فانه ینتظر به فان کان ذکرا احتلم و ان کانت انثی حاضت و بـدءاثریها قوله الحجر فی الخصال و اشـد من الحجر الحدیـد یقطع به الحجر و اشـدّ من الحدید النّار تذیب الحدید و اشد من النار الماء یطفئ النّار و اشد من الماء السّـحاب یحمل الماء و اشدّ من السّـحاب الرّیح یحمل السـحاب و اشدّ من الرّیـح الملک الـذی یرسـلها و اشد من الملک ملک الموت الذی یمیت الملک و اشدّ من ملک الموت الموت الذی یمیت ملک الموت و اشد من الموت امر الله الذی یمیت الموت خ ل ابن الاصـفر ملک الروّم و انّما سـمیّ الروم بنی الاصفر الان اباهم الاوّل کان اصـفر اللون و هو روم بن عیص بن اسـحق بن ابراهیم حکی عن الجزری قوله معـدن النبوّهٔ فی الخصـال قال بعـد ذلک فکتب الیه ابن الاصفر یا معاویهٔ لم تکلّمنی بغیر کلامک و تجیبنی بغیر جوابک

اقسم بالمسـیح ما هـذا جوابک و ما هوالاء من معـدن النبوّهٔ و موضع الرّسالهٔ و امّا انت فلو سـئلتنی درهمًا ما اعطیتک خ ل اَلتَّرجُمَهٔ امّا اول چیزیکـه ظـاهر و بنلـد شـد بر روی زمین و ادی دَلَس یعنی وادی ظلمـات و آمیزش تاریکیهـا بـود و امّـا اول چیزیکه روی زمین بجنبش درآمـد درخت خرما بوده و امّا چشـمه‌ای که ارواح مؤمنین در آنجا مأوا میگیرنـد چشـمه سَـلمی است و آن کوهی است در وادی رک بین مکه و شام و بسـیار خوش آب و هوا است و امّا چشـمه‌ایکه ارواح کفّار در آنجا جا میگیرند چشـمه برهوت است در وادی یمن و چاه حضرموت و اما مؤنث یعنی خنثی انسانیست که مردی و زنی

ص: ۱۳۵

او معلوم نیست که آیا مرد است یا زن پس انتظار کشیده میشود تا بحد بلوغ برسد اگر زن است دو پستان او ظاهر میشود و اگر مرد است ریش درمیاورد و اگر هیچیک از اینها ظاهر نشد باو گفته میشود که بدیوار بول کند اگر بول او بدیوار رسید مرد است و اگر بول او عقب زد مانند شتر که از عقب بول میکند زنست و امّا آن ده چیز که بعض از آنها از بعض دیگر سخت‌تر است پس سخت‌تر چیزی که خدا آفریده سنگ است و آهن از سنگ سخت‌تر است و آتش از آهن سخت‌تر است و آب از آتش سخت‌تر است و ابر از آب سخت‌تر است و باد از ابر سخت‌تر است و فرشته از باد سخت‌تر است و ملك مرگ از فرشته سخت‌تر است و مرگ از ملك مرگ سخت‌تر است و فرمان خدا از مرگ سخت‌تر است- شامی گفت گواهی میدهم که تو پسر رسولخدائی و اینکه علی وصیّ محمد است پس نوشت اینجواب را و فرستاد بسوی معاویه و معاویه فرستاد بسوی پسر زردپوست یعنی پادشاه روم وقتیکه جواب باو رسید گفت اینجواب از معاویه نیست و نیست آن مگر از معدن نبوّت- و در خصال صدوق است که ابن اصغر نوشت بمعاویه که چرا سخنی میگوئی که سخن تو نیست و جوابی میگوئی که غر جواب تست سوگند یاد میکنم بمسیح که این جواب از تو نیست و نیست مرگ از معدن نبوّت و

جایگاه رسالت و امّیا تو اگر درهمی از من بخواهی بتو عطا نخواهم کرد وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلامُ کتاب الوافی للعالم الرّبانی الفیض الکاشانی ره فی الجزؤ الثالث منه ص ۳۹ فی باب فضل الایمان علی الاسلام و التقوی علی الایمان و الیقین علی التقوی عن الکافی عن بعض اصحابه عن العراقیین رفعه قال خطب الناس الحسن بن علیّ علیهما السّلام فقال اَیُّهَا النّاسُ اَنَا اُخبِرُکُم عَن اَخٍ لی کانَ مِن اَعظَمِ النّاسِ فی عَینی وَ کانَ رَءاسُ ما عَظُمَ بِه فی عَینی صَغِرَ الدُّنیا فی عَینِه کانَ خارِجًا مِن سُلطانِ بَطنِه فَلایَشتَهی ما لایَجِدُ وَ لا یَکثُرُ اذا وَجِدَ کانَ خارِجًا مِن سُلطانِ فَرجِه فَلا یَستَخِفُّ لَهُ عَقلُهُ کانَ خارِجًا مِن سُلطانِ الجَهالَةِ فَلا یَمُدُّ یَدَهُ اِلّا عَلی ثِقَةٍ لِمَنفَعَتِه کانَ لایَتَشَهّی وَ لایَتَسَخَّطُ وَ لایَتَبَرَّمُ وَ کانَ اَکثَرَ دَهرِه صَمّاتًا فَاِذا قالَ بِذَّ القائِلینَ کانَ لایَدخُلُ فی مِراءٍ وَ لایُشارِکُ فی دَعویً وَ لایَدلی بِحُجَّةٍ

ص: ۱۳۶

حَتّی یَری قاضِیًا وَ کانَ لایَغفِل عَن اِخوانِه وَ لایَخُصُّ نَفسَهُ بِشَیءٍ دُونَهُم کانَ ضَعیفًا مُستَضعَفًا فَإذا جاءَ الجِدُّ کانَ لَیثًا عادیًا کانَ لایَلُومُ اَحَدًا فیما یَقَعُ العُذرُ فی مِثلِه حَتّی یَریَ اعتِذارًا کانَ یَفعَلُ ما یَقُولُ وَ یَفعَلُ ما لایَقُولُ کانَ اذَا ابتَزَّهُ اَمرانِ لایَدری اَیُّهُما اَفضَلُ نَظَرَ اِلی اَقرَبِهما اِلَی الهَوی فَخالَفَهُ کانَ لایَشکُو وَجَعًا اِلّا مَن یَرجُو عِندَهُ البُرءَ وَلایَستَشیرُ اِلّا مَن یَرجُو عِندَهُ النَّصیحَةَ کانَ لایَتَبَرَّمُ وَ لایَتَسَخَّطُ وَ لایَتَشَکّی وَ لایَتَشَهّی وَ لایَغفِلُ عِندَ العَدُوِّ فَعَلَیکُم بِمِثلِ هذِه الاَخلاقِ الکَریمَةِ ان اَطَقتُمُوها فَإن لَم تُطیقُوها کُلَّها فَاَخذُ القَلیلِ خَیرٌ مِن تَرکِ الکَثیرِ وَلاحَولَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بِاللهِ اَللُّغات قوله صغر الدنیا فی عینه الی کان اعظم الصّفات التی صارت اسبابا لعظمته فی عینی صغر الدّنیا فی عینه و صغر کعِنَبَ و قف خلاف الکبر و بمعنی الذلّ و الهوان و هو خبر کان و فاعل عظم ضمیر الاخ و ضمیر به عائد الی الموصول و الباء للسّببیة لایتبرّم الی لایتسام و لایتضجّر و لایغتّم و بذّالقائلین الی سبقهم و غلبهم و فاقهم لایدلی بحجة الی لایاتی بها و کان ضعیفاً مستضعفاً کنایة عن تواضعه ولین کلامه و سجاحة اخلاقة لیثا عادیا اللیث الاسَدَ بذلک و لعلّ المراد البسالة فی الحرب و الشجاعة یری اعتذار ای یمهل حتی یری اعتذارا ابتزّه غلبه و هجم علیه و رواه فی تحف العقول باختلاف العبارة یسیراً و فیه بعد لیثاعادیا- قال- کان اذا جامع العلماء علی ان یستمع احرص منه علی ان یقول کان اذا غلب علی الکلام لم یغلب علی السّکوت اَلتَّرجُمَة در کتاب وافی از کافی روایت کرده که حسن بن علی علیهما السلام خطبه‌ای خواند برای مردم و فرمود ایگروه مردمان من خبر میدهم شما را از برادری که برای من بود از بزرگترین مردمان در نظر من و سرآمد صفاتی که سبب بزرگی او بود در مقابل چشم

ص: ۱۳۷

من خوار و کوچک آمدن دنیا است در چشم او و خارج بود از سلطه او اختیار شکم خود یعنی شکم‌پرست نبود اگر چیزی را که نمی‌یافت میل بآن هم نداشت و اگر می‌یافت زیادروی نمیکرد و اختیار خود را بدست فرج خود نمیداد یعنی شهودران نبود سبک عقل نبودو رأی سخیف نداشت جهل و نادانی را بر خود تسلّط نمیداد برای نفع بردن دست خود را نزد کسی که وثوق باو نداشت دراز نمیکرد خواهشی از کسی نداشت خشمناک نمیشد ملول و غمناک نبود بیشتر روزگار خو را بسکوت میگذرانید و در وقت سخن گفتن با دیگران بر آنها سبقت میگرفت و غالب میشد داخل در نزاع و جدال نمیشد و شرکت در دعوا نمیکرد و حجّتی نمیآورد تا حکم‌کننده‌ای را ببیند از برادرهای خود غافل نمیشد چزیرا بدون ایشان بخود تخصیص نمیدائد از بس فروتن و نرم گفتار بود ضعیف و ناتوان مشرده میشد و اگر کار مهمّی بیشر میامد کوشش و جدیّت داشت مانند شیر خشمناک بود اگر کسی نزد او عذری میاورد مهلت میداد تا عذر خود را بگویدو او را ملامت نمیکرد آنچه را میگفت میکرد یا نگفته میکرد اگر دو کار بر او هجوم میاورد و غلبه میکرد و نمیدانست کدام از این دو افضل است با آنکه دلخواه‌تر بود و بهوای نفس نزدیکتر بود مخالفت میکرد از درد

شکایت نمیکرد مگر نزد کسی که امید رفع شدن آن را از او داشت و مشورت با کسی نمیکرد مگر با کسی که امید نصیحت از او داشت ملول و خشمناک نمیشد شکایت از کسی نمیکرد خواهشی نداشت انتقام نمیکشید غافل از دشمن نبود بر شما باد مانند این اخلاق کریمه را دارا شوید هرگاه طاقت آنرا داردی و اگر طاقت همه اینها را ندارید یکی از انها را هم که دارا شوید بهت راست از ترک همه آنها نیست حول و قوه‌ای مگر بیاری خدا وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام المجلّد العاشر ص ۱۳۲ من البحار للعّلامهٔ المجلسی ره عن نصوص المعجزات محمدبن وهبان عن داودبن الهیثم عن جده اسحق بن بهلول بن حسّان علی طلحهٔ بن زیدالرّقی عن الزبیربن عطا عن عبیربن مانی العبسی عن جنادهٔبن ابی امیّهٔ قال دخلت علی الحسن بن علیّ بن ابیطالب علیهما السّلام فی مرضه الذی توفی فیه و بین یدیه طست یقذف علیه الدّم و یخرج کبده قطعهٔ قطعهٔ من السّم الذی اسقاه معاویهٔ لعنه الله فقل یا مولای مالک لا تعالج نفسک فقال یا عبدالله بماذا اعالج الموت قلت انّا الله و انّا الیه راجعون ثم اتفت الیّ فقال وَ اللهِ لَقَد عَهِدَ اِلَینا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه اَنَّ هذَا الاَمرَ یَملِکُهُ اثنی

عَشَرَ اِمامًا مِن وُلدِ عَلِیٍّ وَ فاطِمَهَٔ عَلَیهِمَا السَّلامُ ما مِنّا اِلّامَسمُومٌ اَو مَقتُولٌ ثم دفعت الطست و بکی علیه السلام قال فقل عظنی یابن رسول الله قال نَعَم اِستَعِدَّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّل زادکَ قَبلَ حُلُولِ اَجَلِکَ وَ اَعلَم اَنَّکَ تَطلُبُ الدُّنیا

ص: ۱۳۸

وَ المُوتُ یَطلُبُکَ وَ لا تَحمِلُ هَمَّ یَومِکَ الَّذی لَم یَاتِ عَلی یَومِکَ الَّذی اَنتَ فیهِ وَ اَعلَم اَنَّکَ لاتَکسِبُ مِنَ المالِ شَیئًا فَوقَ قُوتِکَ اِلّا کُنتَ فیهِ خازِنًا لِغَیرِکَ وَ اَعلَم اَنَّ فی حَلالِها حِسابٌ وَ فی حَرامِها عِقابٌ وَ فی الشُّبَهاتِ عتابٌ فَاَنزَلَ اللهُ الدُّنیا بِمَنزِلَةِ المَیتَةِ خُذمِنها ما یَکفیکَ فَاِن کانَ ذلِکَ حَلالاً کُنتَ قَد زَهِدتَ فیها وَ ان کانَ حَرامًا لَم یَکُن فیهِ وَزرٌ فَاَخَذتَ کَما اَخَذتَ مِنَ المَیتَةِ وَ ان کانَ العِتاب فَاِنَّ العِتابَ یَسیرٌ وَ اعمَل لِدُنیاکَ کَاَنَّکَ تَعیشُ اَبَدًا وَ اَعمَل لِاخِرَتِکَ کَاَنَّکَ تَمُوتُ غَدًا وَ اذا اَرَدتَ عِزًّا بِلا عَشیرةٍ وَ هَیبَةً بِلاسُلطانٍ فَاخرُج مِن ذُلِّ مَعصِیَةِ اللهِ اِلی عِزِّ طاعَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اذا نازَعَتکَ اِلی صُحبَةِ الرِّجالِ حاجَةٌ فَاَصحَب مَن اذا صَحِبتَهُ زانَکَ وَ اذا خِدمَتَهُ صانَکَ وَ اذا اَرَدتَ مَعُونَةً عانَکَ وَ ان قُلتَ صَدَّقَ قَولَکَ وَ ان صُلتَ شَدَّ صَولَکَ وَ ان مَدَدتَ یَدَکَ بِفَضلٍ مَدَّها وَ ان بَدَت مِنکَ ثُلمَتهٌ سَدَّها وَ ان رَأی مِنکَ

حَسَنَةً عَدَّها وَ ان سَئَلتَهُ اَعطاکَ وَ ان سَکَتَّ عَنهُ ابتَداکَ وَ ان نَزَلتَ اِحدیَ المُلِمّاتُ بِه ساءَکَ مَن لا

ص: ۱۳۹

تَاتِیکَ مِنهُ البَوائِقُ وَ لایَختَلِفُ عَلَیکَ مِنهُ الطَّرِیقُ وَ لایَخذُلُکَ عِندَ الحَقایِقِ وَ ان تَنازَعتُما مُستَقیمًا اثَرَکَ قال ثم انقطع نفسه و اصفّرلونه حتّی خشیت علیه اَلتَّرجُمَهٔ در جلد دهم بحارالانوار از کتاب نصوص المعجزات بسند خود از جنادهٔ بن ابی امیّه روایت کرده که گفت وارد شدم بر حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام در مرضی که در آن وفات مینمود و در مقابل آنحضرت طشتی بود که خون حلق خود را در آن میریخت و پاره پاره‌های جگر آنجناب در آن میافتاد از زهریکه معاویه باو خورانیده بد باو گفتم ای مولای من چرا نفس خود را معالجه نمیکنی فرمود ای بنده خدا بچه چیز مرگ را معالجه کنم گفتم ما برای خدائیم و بسوی او بازگشت کنندگانیم پس توجه فرمود بسوی من و فرمود بذات خدا قسم است که هرآینه عهد بست رسولخدا صلی الله علیه واله با ما که مالک میشوند امر وصایت و امامت را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه علیهما السّلام و نیست از ما احدی مگر اینکه زهر داده میشود یا بشمشیر کشته میشود پس طشت برداشته شد و آنحضرت گریه کرد باو گفتم ای پسر رسولخدا مرا پند ده فرمود آری مهیّای سفر خود باش و توشه برای خود فراهم کن پیش از آن که

اجل تو برسد و مرگ تو را فراگیرد و بدان که تو دنیا را میطلبی و مرگ تو را میطلبد در روزیکه تو در آن هستی اندیشه فردای آن که نیامده است نداشته باش و بدانکه تو از مال دنیا چیزیرا بیشتر از قوت خود کسب نمیکنی مگر اینکه برای غیر خودت ذخیره کنی و بدانکه آنچه را کسب کنی در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب و در آنچه مشتبه است عتاب کرده خواهی شد خدا دنیا را بمنزل مردار قرار داده از آن بقدریکه تو را کفایت کند بگیر که اگر آنچه از ان گرفتی حلال باشد برای بندگی خدا ترك آن کرده‌ای و اگر حرام باشد در صرف آن گناهی نیست و اگر مشتبه باشد عتاب و مؤاخذه آن کم خواهد بود و برای دنیای خود چنان ساعی باش که گویا همیشه در دنیای باقی خواهی ماند و برای آخرت چنان کار کن که گویا فردا میمیری اگر میخواهی بدون قبیله و فامیل عزیز باشی و بدون اینکه تسلّط داشته باشی با هیبت باشی از تو حساب ببرند از ذلّت گناه و نافرمای خدا بیرون رو بسوی عزّت فرمانبرداری و اطاعت فرمان او که غالب و با جلال است و اگر محتاج شدی که با مردان رفاقت کنی رفاقت با کسی کن که برای تو زینت باشد که اگر خدمت او را کردی تو را نگاه‌داری کند و اگر کمك از او خواستی تو را کمك کند و

اگر سخنی گفتی تو را تصدیق کند و اگر صولت و قدرتی خواستی تو را صولت و قدرت دهد و اگر دست احتیاج بسوی او دراز کنی او هم دست تفضّل بسوی تو دراز کند و اگر رخنه‌ای در کار تو پیدا شد سدّ رخنه کند و اگر نیکی باو کردی نیکوئیهای تو را شماره کند و اگر چیزی از او بخواهی بتو عطا کند و اگر ساکت باشی او در عطا بتو ابتدا کند و اگر گناهی از گناهان کوچك از او سرزند که تو را بد آید کسی باشد که شروری از او بتو نرسد و راه را بر تو متخلف نکند و در حقیقتهای امور تو را خوار نکند و در حال تقسیم کردن چیزی که در آن نزاع پیدا کنید بر تو ایثار کند یعنی طرف تو را منظور دارد- پس از گفتن این کلمات نفس آنحضرت قطع و رنگ او زرد شد بنحویکه من بر او ترسیدم

ص: ۱۴۰

وَ مِن کَلامِهِ وَصایاهَ عَلَیهِ السَّلام کتاب الامالی للشیخ الجلیل السّعید محمد بن الحسن الطوسی ره طبع طهران ص ۹۸ فی الجزو السّادس منه قال و باالسناد قال حدّثنا ابوعلی الحسن بن محمد بن الحسن بن علّی الطوسی رضی الله عنه قال حدّثنی الشیخ السعید الوالد ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی رحمه الله قال حدّثنا محمد بن محمّد قال حدّثنا علیّ بن بلال المهلبی قال حدّثنا مزاحم بن عبد الوارث بن عبّاد البصری بمصر قال حدّثنا محمد بن زکریّا الغلابی و حدّثنا العبّاس بن بکّار قال حدّثنا ابوبکر الهلابی عن عکرمهٔ عن ابن عبّاس قال الغلابی و حدثنا احمدبن محمد الواسطی قال حدّثنا عمر بن یونس الیمامی عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عبّاس و قال حدّثنا ابوعیسی عبیدالله بن الفضل الطّائی قال حدّثنا الحسین بن علی بن الحسین بن علیّ بن عمربن علیّ بن ابی طالب علیه السلام قال حدّثنی محمد بن سلام الکوفی قال حدّثنا احمد بن محمد الواسطی قال حدّثنا محمدبن صالح و محمدبن صالح و محمدبن الصّلت قال حدّثنا عمربن یونس الیمامی عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عبّاس قال دخل الحسین بن علیّ علیهما السّلام علی اخیه الحسن بن علی علیهما اسلام فی مرضه الذی توفّی فیه قال له کیف تجدک یا اخی قال اَجِدُنی فی اَوَّلِ یَوم مِن اَیّام الاخِرَهِٔ وَ اخِرِ یَوم مِن ایّامِ الدُّنیا وَ اعلَم اَنّی لا اَسبِقُ اَجَلی وَ اِنّی وارِدٌ عَلی اَبی وَ جَدّی عَلَیهِمَا السَّلامُ عَلی کُرهٍ مِنّی لِفَراقِکَ وَ فَراقِ اِخوَتِکَ وَ فَراقِ الاَحِبَّهِٔ وَ اَستَغفِرُاللّه مِن مَقالَتی هذِه وَ اَتُوبُ اِلَیهِ بَل عَلی مَحَبَّهٍٔ مِنّی لِلِقاءِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ اَمیرَالمُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ وَ لِقاءَ فاطِمَهَٔ وَ حَمزَهِٔ وَ جَعفَرَ عَلَیهِم السَّلامُ وَ فِی اللهِ عَزَّوَجَلَّ خَلَفٌ مِن کُلِّ هالِکٍ وَ عزاءٌ مِن کُلِّ مُصیبَهٍٔ وَ دَرَکٌ مِن کُلِّ مافاتَ رَأیتُ یا اَخی کَبِدی انِفًا فِی الطَّستِ وَ لَقَد عَرَفتُ مَن دَهانی وَ مِن اَینَ اُتیتَ فَما اَنتَ صانِعٌ بِه یا اَخی فقالَ الحُسینَ عَلَیهِ السَّلام

ص: ۱۴۱

اَقتُلُهُ وَ اللهِ قـالَ فَلاـ اُخـبِرُكَ بِه اَبَدًا حَتّی تُلقی رَسُول ُاللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَلكِن اكتُب هـذا مـا اَوصـی بِهِ الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ اِلی اَخیهِ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ اَوصی اَنَّهُ یَشهَدُ اَن لا اِلهَ الا اللهُ وَحدَهُ لاشَریكَ لَه وَ اَنَّهُ یَعبُدُهُ حَقَّ عِبادَتِه لاشَریكَ لَهُ فِی المُلكِ وَ لاوَلِیَّ لَهُ مِنَ الذُّلِّ وَ اَنَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَیءٍ فَقَدَّرَهُ تَقـدیرًا وَ اِنَّهُ اَولی مَن عُبِدَ وَ اَحَقَّ مَن حُمِدَ مَن اَطاعَهُ رَشَـدَ وَ مَن عَصاهُ غَوی وَ مَن تابَ اِلَیهِ اهتَدی فَاِنّی اُوصـیكَ یا حُسَینُ بِمَن خَلَّفتُ مِن اَهلی وَ وُلدی وَ اَهلِ بَیتِكَ اَن تَصفَحَ عَن مَعصِیَتِهِم وَ تَقبَلَ مِن مُحسِنِهِم وَ تَكُونَ لَهُم خَلَفًا وَ وَالِدًا وَ اَن تُـدفِنَنی مَعَ جَدّی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فَاِنّی اَحَقُّ بِه وَ بِبَیتِه مِمَّن اُدخِلَ بَیتَهُ بِغَیرِ اِذنِه وَ لاكِتابٌ جاءَهُم مِن بَعدِه قالَ اللهُ فیما اَنزَلُ عَلی نَبِیِّه صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فی كِتابِه یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لاتَدخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ اِلّا اَن یُؤذَنَ لَكُم

فَوَاللهِ مـا اَذِنَ لَهُم فِی الـدُّخُولِ عَلَیهِ فی حَیوتِه بِغَیرِ اِذنِه وَ لاجـاءَهُمُ الاِـذنُ فی ذلِكَ مِن بَعـدِ وَفاتِه وَ نَحنُ ماذُونٌ لَنا فِی التَّصَرُّفِ فیما وَرِثناهُ مِن بَعدِه فَاِن اَبَت عَلَیكَ الاَمرَ فَاَنشُدُكَ بِالقَرابَةِ الَّتی قَرَّبَ

ص: ۱۴۲

اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنکَ وَ الرَّحِمِ الماسَّةِ مِن رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه اَن لاتُهریقَ فِیَّ مُحجَمَةٍ مِن دَمٍ حَتّی نَلقی رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه فَنَختَصِمَ اِلَیهِ وَ نُخبِرَهُ بِما کانَ مِنَ النّاسِ اِلَینا بَعدَهُ ثم قبض علیه السّلام اَلتَّرجُمَةُ در جزؤ ششم از کتاب امالی شیخ طوسی بسند مذکور از ابن عباس روایتکرده که گفت داخل شد حسین بن علی بر حسنب علی علیهما السّلام در زمان بیماری او که در آن وفات میکرد پس باو گفت ای برادر حال خود را چگونه می‌یابی فرمود می‌یابم خود را در اوّلین روز از روزهای آخرت و آخرین روز از روزهای دنیا و بدانکه من براجل خود پیشی نمیگیرم و من وارد شونده‌ام بر پدرم و جدّم علیهما السّلام با کراهتی که از جدائی تو و برادرانم و دوستانم دارم و طلب آمرزش میکنم از خدا از این سخنی که گفتم و بازگشت میکنم بسوی او بلکه دوست میدارم ملاقات رسولخدا صلی الله علیه واله و امیرمؤمنان علیه السّلام و فاطمه و حمزه و جعفر علیهم السّلام و در علم خدای عزّوجل گذشته که از هر هلاک شونده بازمانده‌ای باشد و از جهت هر مصیبتی عزائی باشد و هر فوت شده‌ای را ملحق شونده‌ای باشد

ایبرادر دیدی جگر مرا که بهمین نزدیکی در طشت ریخته شد و شناختم آنکسی را که این عمل زشت را با من کرد و از کجا این داهیه بمن رسید پیس تو با او چه خواهی کرد ای برادر گفت ای برادر بذات خدا قسم او را میکشم فرمود هرگز آنرا بتو خبر نخواهم داد تا وقتیکه ملاقات کرده شود رسولخدا صلی الله علیه واله ولیکن بنویس اینست آنچه که وصیّت میکند بآن حسن بن علی و عهدی که با برادر خود حسین بن علی کرده چنین وصیّت کرد گواهی میدهد که نیست خدائی مگر خدای یکتائی که شریکی برای او نیست و او است کسی که بندگی میکند او را در آنچه لازمه بندگی کردن او است و اینکه شریکی در ملک برای او نیست و صاحب اختیاری ندارد که او را ذلیل باشد و او است کسیکه آفریده است هر چیزیرا و اندازه گیری کرده است بهمان نوعی که اندازه‌گیری آنرا خواسته و او سزاوارتر است برای بندگی او کردن از هر معبودی و سزاوارتر است به ستایش کردن از هر ستوده شده‌ای هر که او را فرمانبرداری کند راه می‌یابد و هر که او را نافرمانی کند گمراه میشود و کسیکه بازگشت کند بسوی او هدایت میشود پس از این تو را وصیت میکنم ای حسین به بازماندگان از اهل و اولاد من و اهل خانه خودت که از گناهان ایشان درگذری و

نیکوکاران ایشان را بپذیری و برای ایشان از من جانشین و پدر باشی و اینکه مرا با جدّم رسولخدا صلی الله علیه واله دفن کنی زیرا که من سزاوارترم باو و بخانه او از کسانیکه بدون اذن او در آن داخل شدند و بعد از وفات او هم کتابی برای ایشان نیامده خدای تعالی میفرماید ایکسانی که ایمان آورده‌اید در خانه‌های پیغمبر داخل نشوید مگر اینکه برای شما اذن داده شود بذا خدا قسم اذن داخل شدن بآنها داده نشده در زمانیکه پیغمبر زنده بود و بعد از وفات او هم اذنی برای ایشان نیامده ما ایم که برای ما

ص: ۱۴۳

اذن داده شده است در تصرّف کردن در آنچه که ما وارث شده‌ایم بعد از او پس هرگاه ممانعت کند (عایشه) این کار را تو را قسم میدهم بخویشاوندی و نزدیکی که هخدای عزّوجلّ مرا بتو نزدیک کرده و نزدیکی ما بپیغمبر خدا صلی الله علیه و اله که در امر دفن من بقدریکه شیشه حجامت خونی نریزی تا زمانیکه ملاقات کنیم رسولخدا صلی الله علیه واله را و بسوی او مخاصمه کنیم و باو خبر دهیم که بعد از او مردمان چه بر ما وارد شده- پس از بیان این وصیت جان او گرفته شد وَ مِن کُتُبِه عَلَیهِ السَّلام کتاب الامالی فی الجزؤ السّابع منه ص ۱۲۶ قال و بالاسناد قال اخبرنا محمّدبن محمّد قال اخبرنا الشریف ابوعبدالله محمدبن محمدبن طاهر قال اخبرنا ابو العبّاس احمدبن محمّدبن سعید قال حدّثنا احمدبن یوسف بن یعقوب الجعفی قال حدّثنا الحسین بن محمّد قال حدثنا ابی عن عاصم بن عمر الجعفی عن محمّدبن مسلم العبدی قال سمعت اباعبدالله علیه السّلام یقول کتب الی الحسن بن علی علیهما السّلام قوم من اصحابه یعزّونه عن ابنهٔ له فکتب الیهم امّا بَعدُ فَقَد بَلَغَنی کِتابُکُم تَعزُّونی بِفُلانَهٔ فَعِندَاللهِ اَحتَسِبُها تَسلیمًا لِقَضائه وَ صَبرًا عَلی بَلائه فَاِن اَوجَعَتنَا

المَصائِبُ وَ فَجَعَتنَا النَّوائِبُ بِالاَحِبَّهِٔ المالُوفَهِٔ الَّتی کانَت بِناحَفِیَّهً وَ الاِخوانِ المُحِبّینَ الَّذینَ کانَ یَسُرُّبِهِمُ النّاظِرُونَ وَ تَقِّرُ بِهِمُ العُیُونُ اَضحُوا قَدِاختَرَمَتهُمُ الاَیّامُ وَ نَزَلَ بِهِمُ الحِمامُ فَخَلَّفُوا الخُلُوفُ وَ اَودَت بِهِمُ الحُتُوفُ فَهُم صَرعی فی عَساکِرِ المَوتی مُتَجاوِرُونَ فی غَیرِ مَحَلَّهِٔ التَّجاوُرِ وَلاصِلاهَٔ بَینَهُم وَلا تَزاوُرٌ وَ لایَتَلاقُونَ عَن قُربِ جَوارِهِم اَجسامُهُم نائِیَهٌٔ مِن اَهلِها وَ دُورُهُم مِن اَهلِها خالِیَهٌٔ مِن اَربابِها قَد اَخشَعَها اِخوانُها فَلَم اَرَمِثلَ دارِها دارًا وَ لامِثلَ قَرارِها قَرارًا فی بُیُوتٍ موُحِشَهٍٔ وَ حُلُولٍ مُخضِعَهٍٔ قَد صارَت فی تِلکَ الدِّیارِ المُوحِشَهِٔ وَ خَرَجَت عَنِ

ص: ۱۴۴

الـدّارِ المُونَسَـةِ فَفارَقَتها مِن غَیرِ قِلًی فَاستَودَعَتهَا البَلاـ وَ كـانَت اَمَـةً مَملُوكَـةً سَلَكَت سَبیلاً مَسلُوكَةً صارَ اِلَیها الاَوَّلُونَ وَ سَیَصـیرُ اِلَیهَا الاخِرُونَ وَ السَّلامُ اَلتَّرجُمَهُ در کتابی امالی طوسی باسناد خود از محمّدبن مسلم عبدی روایتکرده که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود گروهی از اصحاب حسن بن علی نامه‌ای باو نوشتند و او را تعزیت گفتند بمرگ دختری از آنحضرت که وفات یافته بود پس در جواب آنها نوشت بایشان بعد از حمد و ثنای الهی نامه شما بمن رسید تعزیت گفتند مرا بفلانه او را پیش فرستادم نزد خدا در حالیکه تسلیم قضای او هستم و ببلای او صبر میکنم اگر این اندوهها مرا دردناك كند و مصیبتهای نازله مرا محزون نماید بسبب مرگ دوستانیکه بآنها الفت گرفته‌ام و آنها هم بمن مهربان بودند و بسبب فقدان برادرانیکه مرا دوست میداشتند آنها کسانی بودند که نگرندگان بدیدن آنها شاد میشدند و دیده‌ها بایشان شکون و قرار داشت شب را روز کردند درحالتیکه روزگار آنها را هلاك کرد و مرگ بر آنها فرود آمد پس باقی گذاردند بازمانگانیرا که بآنها ملحق خواهند شد و سنگین کرد و بمشقت انداخت آنها را مرگها و

انداخت آنها را در لشکرهای مردگان همجوار شدند با غیر کسانیکه با آنها همجوار بودند که در میان ایشان بستگی نیست و دید و بازدید با هم ندارند و با اینکه همجوارند با یکدیگر ملاقات نمیکنند جسمهای ایشان از اهل و کسانشان دور و خانه‌هاشان از صاحبان انها خالی مانده و از مفارقت خود خاشع و سربزیر کرده‌اند برادرهای خود را خانه‌ای مانند خانه آنها دیده نشده و جایگاهی مانند جایگاه آنها نیست در خانه‌های وحشتناکی هستند که در آنها جایگزین شده‌اند در حالت ذلت و سربزیری رفتند بجانب خانهای بوحشت اندازنده و بیرون رفتند از خانه‌هائی که با آنها مأنوس بودند از انها مفارقت کردن بدون کینه و بغضی و آنها را بدست خرابی و کهنگی سپردند و مانند کنیز مملوکی شدند روزانه شدند براهیکه پیشینیان از ایشان رفتند و زود باشد که بازماندگان هم بدنبال آنها بروند و السّلام وَ مِن كَلامِهِ عَلَیهِ السَّلامُ كتاب المجالس لابن الشیخ ره المطبوع بالحجر فی طهران مع كتاب الامالی لابیه فی مجلّد واحد ص ۵۰۶ فی مجلس یوم الجمعة السّادس عشر من رجب سنة سبع و خمسین و اربعماة رواه عن ابیه قال و عنه قال اخبرنا الحسین بن عبیدالله عن علی بن محمّد العلوی قال حدّثنا الحسین بن

صالح بن شعیب الجوهری قال حدّثنا محمدبن یعقوب الکلینی عن علی بن محمّد عن اسحق بن اسمعیل النیسابوری عن الصّادق جعفربن محمّد علیهما السّلام عن ابیه عن ابائه علیهم السّلام قال حدثنا الحسن بن علیّ صلوات الله علیه قال اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ بِمَنِّهِ وَ رَحمَتِهِ لَمّا فَرَضَ عَلَیكُمُ الفَرائِضَ لَم یَفرِض ذلِكَ عَلَیكُم لِحاجَةٍ مِنهُ اِلَیهِ بَل رَحمَةٍ مِنهُ لااِلهَ اِلّا هُوَ

ص: ۱۴۵

لِیَمیزَ الخَبیثَ مِن الطَّیِّبِ وَ لِیَبتَلِیَ مـا فی صُـدُورِکُم وَ لِیُمَحَصَّ ما فی قُلُوبِکُم وَ لِتَتَسابِقُوا اِلی رَحمَتِه وَ لِتَفاضُلِ مَنازِلِکُم فی جَنَّتِه فَفَرَضَ عَلَیکُمُ الحَجَّ وَ العُمرَهُٔ وَ اَقامَ الصَّلوهِٔ وَ اَیتاءَ الزَّکوهِٔ وَ الصَّوم وَ الوِلایَهِٔ وَ جَعَلَ لَکُم بابًا لِتَفتَحُوا بِه اَبوابَ الفَرائِضِ مِفتاحًا الی سَبیلِه وَلَولا مُحَمَّدٌ صَـلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه وَ الاَوصِـیاءُ مِن وُلـده عَلَیهِمُ السَّلامُ کُنتُم حِیاری کَالبَهائِم لاتَعرِفُونَ فَرضًا مِن الفَرائِضِ وَ هَل یَـدخُل قَریَهٌٔ اِلّا مِن بابِهـا فَلَمّـا مِن عَلَیکُم بِاقامَـهِٔ الاَولِیاءِ بَعـدَ نَبِیِّکُم صَـلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه قالَ الیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم وَ اَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی وَ رَضـیتُ لَکُم الاِسـلامَ دینًا وَ فَرَضَ عَلَیکُم لِاَولیائِه حُقوقًا وَ اَمَرَکُم بِاَداءِها اِلَیهُم لِیَحِلَّ لَکُم ماوَراءَ ظُهُورِکُم مِن اَزواجِکُم وَ اَموالِکُم وَ مِئاکِلِکُم وَ مَشارِبِکُم وَ یَعرِفُکُم بِذلِکَ البَرَکَهَٔ وَ النِّما وَ الثَّروَهَٔ لِیَعلَمَ مَن یُطیعُهُ مِنکُم بِالغَیبِ ثُمَّ قالَ عَزَّوَجَلَّ

قُـل لا اَسـئَلَکُم عَلَیهِ اَجرًا اِلّا المَوَدَّهَٔ فِی القُربی وَ اعلَمُوا اَنَّ مَن یَبخَلُ فَاِنَّما یَبخَلُ عَن نَفسِه اِنَّ اللهَ هُوَ الغَنِیُّ وَ اَنتُمُ الفُقَراءُ اِلَیهِ فَاعمَلُوا مِن بَعدِ ما شِـئتُم فَسَـیَرَی اللهُ عَمَلَکُم وَ رَسُولُهُ وَ المُؤمِنُونَ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلی عالِمَ الغَیبِ وَ الشَّهادَهِٔ فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ وَ العاقِبَهُٔ لِلمُتَّقینَ وَ لاعُدوانَ اِلّا عَلَی الظّالِمینَ سَمِعتُ جَدّی

ص: ۱۴۶

رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه یَقُولُ خُلِقتُ مِن نُورِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ خُلِقَ اَهلُ بَیتی مِن نُوری وَ خُلِقَ مُحِبّیهُم مِن نُورِهِم وَ سایِرُ الخَلقِ فِی النّارِ اَلتَّرجُمَهُ در کتاب مجالس ابن الشیخ باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام از پدران خود از حضرت حسن بن علی علیهم السّلام روایتکرده که فرمود خدای عزوجل بمنّت گذاردن و رحمت خود چون واجب کرده است بر شما واجبات را واجب نکرده است آنها را بر شما بعلّت احتیاج داشتن او به بجا آوردن شما آنها را بلکه رحمتی است از او برای شما او است خدائی که جز او خدائی نیست و آن برای اینست که امتیاز دهد پلید را از پاکیزه و بیازماید آنچه ا که در سینه‌های شما است و امتحان کند آنچه را که در دلهای شما است و برای اینکه پیشی بگیرد بسوی رحمت او برای برتری یافتن منزلهای شما در بهشت او پس واجب کرد بر شما بجا آوردن حج و عمره و برپاداشتن نماز و دادن زکوهٔ و روزه گرفتن و ولایت آل محمّد را و قرار داد برای شما دربی را تا آنگه بگشائید بآن دربهای واجبات را که کلید گشایشی باشد بسوی راه او و اگر بنور محمّد صلی الله علیه واله و اوصیاء او علیهم السّلام که از فرزندان اویند شما

مانند چهارپایان سرگردان میماندید و واجبی از واجبات را نمیشناختید و آیا داخل شهری میتوان شد مگر از دروازه آن پس چون بر شما منّت گذارد بر برپاداشتن اولیاءامری بعد از پیغمبر شما صلی الله علیه واله فرمود امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و خشنود شدم برای شما که اسلام دین شما باشد و واجب گردانید بر شما برای اولیاء امر خود حقهائی را و شما را امر فرمود بدادن آن حقها بعد از پیغمبرتان صلی الله علیه واله تا حلال شود برای شما نطفه‌هائی که در پشتهای شما است و حلال شود از زنها نان و مالهاتان و خوردنیهاتان و آشامیدنی‌هاتان و بشناساند شما را بدادن اینحقوق برکت و زیادتی در مال و ثروت را تا بداند که از شما کی او را با پنهان بودن اطاعت میکند پس خدای عزوجل فرمود فرستاده من بگو نمیخواهم از شما مزد رسالت و هدایتی که کرده‌ام مگر دوستی کردن در حق خویشان نزدیک من و بدانید که هرکس بخل کند جز این نیست که از جانب نفس خود بخل کردئه و خدا بینیاز است و شما محتاجانید بسوی او پس بکنید بعد از این هرآنچه را که میخواهید قطعاً می‌بیند خدا کار شما را و همچنین رسول او و مؤمنان هم میبینند و میدانند و بعد از این

شما ردّ کرده خواهید شد بسوی جهان پنهان و آشکار و خبر میدهد شما را بآنچه در دنیا عمل میکردید و سرانجام برای پرهیزکاران است و هیچگونه دشمنی نخواهد بود مگر بر ضرر ستمکاران شنیدم از جدّم رسولخدا صلی الله علیه واله که میفرمود آفریده شدم از نور خدای عزوجل و آفریده شد اهل بیت من از نور من و آفریده شدند دوستان ما از نور ایشان و سایر خلق در آتشند وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام دلائل الامامهٔ للشیخ ابی جعفر محمدبن جریربن رستم الطبری من اعاظم علماء الامامیهٔ فی المأهٔ الرّابعهٔ المطبوع فی النجف الاشرف ص ۶۸ قال و حدّثنی ابوالمفضّل محمّدبن عبدالله قال حدّثنی ابوالنّجم بدربن

ص: ۱۴۷

الطبرستانی قال روی علن ابیجعفر محمّدبن علیّ الثانی علیه السّلام قال اقبل امیرالمؤمنین و معه ابنه ابومحمدالحسن و سلمان فدخل المسجد و جلس فاجتمع الناس حوله اذا قبل رجل حسن الهیئة و اللباس فسلّم علی امیرالمؤمنین و جلس ثم قال یا امیرالمؤمنین اسئلک عن ثلاث مسائل ان اجبتنی عنهنّ علمت انّ القوم قد رکبوا منک ما خطر علیهم و ارتکبوا اثما یوبقهم فی دیناهم و اخرتهم و ان تکن الاخری علمت انّک و هم شرع سوی فقال امیرالمؤمنین سلنی عمّا بدالک قال اخبرنی عن الرّجل اذانام این تذهب روحه و عن الرّجل کیف یذکر و بسنی و عن الرّجل کیف یشبه ولده الاعمام و الاخوال فالتفت علیه السّلام الی ولده الحسن و قال اجبه یا ابا محمّد فقال الحسن علیه السّلام اَمّا ما سَئَلتَ مِن اَمرِ الرَّجُلِ اَینَ تَذهَبُ رُوحُهُ اذا نامَ فَاِنَّ رُوحَهُ تَعَلَّقَ بِالرّیحِ وَ الرّیحُ مُعَلَّقٌ بِالهَواءِ اِلی ما یَتَحَرَّکَ صاحِبُها بِالیَقظَةِ فَاِن اَذنَ اللهُ بِرَدِّ الرُّوحِ اِلی صاحِبِها جَذَبَت تِلکَ الرُّوحُ اِلی صاحِبِهَا الرّیحِ وَ جَذَبَت تِلکَ الرّیحُ الهَواءَ فَرَجَعَتِ الرُّوحُ وَ اَسکَنَت فی بَدَنِ صاحِبِها وَ ان لَم یَاذَنِ اللهُ تُعالی

بِرَدِّ تِلکَ الرُّوحِ جَذَبَ الهَواءُ الرّیحَ فَجَذَبَتِ الرّیحُ الرُّوحَ فَلَم تَرُدَّ لِصاحِبِها اِلی وَقتِ ما یُبعَثُ وَ اَمّا ما سَئَلتَ مِن اَمرِ الذِّکرِ وَ النِّسیانِ فَاِنَّ قَلبَ الرَّجُلِ فی حُقٍّ وَ عَلَی الحُقِّ طَبَقٌ فَاِن صَلّی عِندَ ذلِکَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ صَلوةً تامَّةً انکَشَفَ ذلِکَ الطَّبَقُ عَلی ذلِکَ الحُقِّ فَانفَتَحَ القَلبُ وَ ذَکَرَ الرَّجُلُ ما نَسِیَ وَ ان لَم یُصَلِّ اَو نَقَصَ مِنَ الصَّلوةِ عَلَیهِم انطَبَقَ ذلِکَ الطَّبَقُ وَ اَظلَمَ القَلبَ وَ نَسِیَ الرَّجُلُ

ص: ۱۴۸

ما کانَ وَ اَمّا ما سَئَلتَ عَنهُ مِنَ المُولُودِ یَشبَهُ اَعمامَهُ وَ اَخوالَهُ فَاِنَّ الرَّجُلَ اذا اَتی اِلی اَهلِه یُجامِعُها بِقَلبٍ ساکِنٍ وَ عُرُوقٍ هادِئَةٍ وَ بَدَنٍ غَیرِ مُضطَرِبٍ اُسکِنَت تِلکَ النُّطفَةُ فی جَوفِ الرَّحِمِ وَ خَرَجَ الوَلَدُ یَشبَهُ اَباهُ وَ اُمَّهُ وَ اذا اَتی بِقَلبٍ غَیرِ ساکِنٍ وَ عُرُوقٍ غَیر هادِئَةٍ وَ بَدَنٍ مُضطَرِبٍ اضطَرَبَتِ النُّطفَةُ وَ وَقَعَت فِی اضطِرابِها عَلی بَعضِ العُرُوقِ فَاِن وَقَعَت عَلی بَعضِ عُرُوقِ الاَعمام اَشبَهَ الوَلَدُ اَعمامَهُ وَ ان وَقَعَت عَلی بَعضِ عُرُوقِ الاَخوالِ اَشبَهَ الوَلَدُ اَخوالَهُ فقال الرّجل اشد ان لا اله الّا الله و لم ازل اشهد و اشهد انّ محمّدا رسول الله و لم ازل اشهد و اشهد انّک وصیّ رسوله القائم بحجّته و اشار الی امیرالمؤمنین و لم ازل اشهد بها و اشهد انّ هذا و اشار الی الحسن وصیّک القائم بالحجّة و لم ازل اشهدبها و اشهد انّ الحسین ابنک الوصیّ القائم بالحجة بعد اخیه و اشهد انّ علی بن الحسین القائم بالحجّة بعد ابیه و اشهد انّ محمّدا ابنه القائم بالحجّة بعد ابیه و اشهد انّ جعفربن محمّد القائم بالحجّة بعد ابیه و اشهد انّ

موسی بن جعفرٍ القائم بالحجّة بعد ابیه و اشهد انّ علیّ بن موسی القائم بالحجّة بعد ابیه و اشهد ان محمّد بن علی القائم بالحجّة بعد ابیه و اشهد ان علیّ بن محمّد القائم بالحجّة بعد ابیه و اشهد انّ الحسن بن علیّ القائم بالحجّة بعد ابیه و اشهد انّ رجلا من ولد الحسین بن علیّ لا یستمی و لا یکنّی حتّی یطهر امره و بملاء الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا هوالقائم الحجّة و السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته ثم قام و مضی فقال امیرالمؤمنین للحسن اتبعه و انظره این یقصد فخرج فی اثره فما کان الّا ان وضع رجله فی الرّکاب خارج المسجد و لایدری این اخذ قال فاعلمت امیرالمؤمنین فقال لی یا ابامحمّدا تعرفه قلت لاقال هو الخضر علیه السّلام اَلتَّرجُمَة در کتاب دلائل الامامه طبری بسند خود از حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام روایتکرده امیرمؤمنان با فرزندخود ابومحمد حسن و سلمان وارد مسجد شد و نشست مردمان اطراف او جمع شدند ناگاه مردی وارد با هیئت

ص: ۱۴۹

و لباس نیکو پس سلام کرد و نشست و گفت ای امیرمؤمنان سه مسئله از تو میپرسم اگر مرا از آنها جواب گفتی میدانم که این گروه سوار شده‌اند از تو آنچه را که برایشان منع کرده شده و مرتکب گناهی شده‌اند که آنها را هلاك میکند در دنیا و آخرت ایشان و اگر جواب نگفتی میدانم که تو هم با ایشان در یکراه هستید امیرمؤمنان علیه السلام فرمود بپرس از من آنچه را که بر تو ظاهر شده گفت مرا خبرده از مرد که چون بخوابد روح او بکجا میرود و از مرد که چگونه یاد دارد و چگونه فراموش میکند و از مرد که چگونه فرزند او شبیه میشود برعموها و خالوها پس آنحضرت رو کرد بفرزند خود حسن و فرمود او را جواب بگوی ای ابا محمّد پس حسن گفت اما اینکه پرسیدی مرد وقتیکه خواب رفت روح او کجا میرود چون بخوابد روح او بباد تعلّق میگیرد و باد هم معلّق است در هوا تا وقتیکه صاحب روح حرکت کند بسبب بیدار شدن پس اگر خحدا به برگشتن روح بسوی صاحبش اذن داد هواء باد را جذب میکند و روح صاحب خود را جذب میکند پس روح برمیگردد ببدن صاحب خود و اگر خدای تعالی اذن نداد به برگشتن روح هواء باد را جذب میکند و باد روح را جذب میکند که برنمیگردد دیگر ببدن خود تا وقت زنده شدن در قیامت و امّا اینکه سؤال کردی راجع بیاد ماندن در خاطر و فراموش شدن بدانکه دل مرد در حقّه‌ایسیت و بالای آن حقّه طبقی است پس هرگاه شخص صلوات فرستد هنگام فراموشی بر محمّد و آل محمد صلوات تمام آن طبق گشوده میشود و از آن حقّه برداشته میشود و دل گشایش می‌یابد و مرد بخاطر میاورد آنچه را که فراموش کرده و اگر صلوات نفرستاد یا صلوات فرستاد ولی صلوات تمام نفرستاد آن طبق منطبق میشود و دل را تاریک میکند و مرد فراموش میکند آنچه را که در خاطر داشته و اما آنچه در موضوع مولود سؤال کردی از شبیه شدن بعموها و خالوهای خود سرّ آن اینست که هرگاه مرد وقت مجامعت با زن خود قلب او ساکن باشد و رگهای او آرام باشد و بدن او مضطرب نباشد نطفه در جوف رحم ساکن قرار میگیرد و فرزند شبیه پدر یا مادر بیرون میاید و اگر با قلب غیرساکن با زن خود جمع شود و رگهای او آرام نباشد و بدن او مضطرب باظد نطفه با اضطرابیکه دارد داخل بعضی از عروق میشود اگر آن رگ و عرق عرق عموها است فرزند شبیه باعمام خود میشود و اگر در بعضی از عروق خالوهای خود داخل شود انطفل شبیه بخالوهای خود خارج میشود پس آنمرد گفت همیشه گواهی میدهم که خدائی جز ذات خدا نیست و همیشه گواهی میدهم که محمّد رسولخدا

است و همیشه گواهی میدهم گواهی میدهم که توئی وصی رسول او و وقائم بحجّت او (و اشاره کرد بسوی امیرمؤمنان) و همیشه گواهی میدهم که اینشخص (و اشاره کرد بسوی حسن) که وصیّ تست که قائم بحجّت است و گواهی میدهم که حسین پسر تو وصی قائم بحجّت است بعد از برادرش و گواهی میدهم که علی پسر حسین قائم بحجّت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که محمّد پسر او قائم بحجّت و وصیّ است بعد از پدرش و گواهی میدهم که جعفر پسر محمد وصیّ و قائم بحجّت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که موسی پسر جعفر وصیّ و قائم بحجّت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که علی پسر موسی وصیو قائم بحجّت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که محمّد پسر علی وصی و قائم بحجّت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که علی پسر محمّد وصی و قائم بحجّت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که حسن پسر علی وصی و قائم بحجّت است بعد از پدرش و گواهی میدهم که مردی از فرزندان حسین بن

ص: ۱۵۰

علی که نام او برده نشود و کینه او گفته نشود تا وقتیکه امر او آشکار شود و زمین را لبریز از عدل و داد کند چنانکه لبریز از ظلم و جور شده باشد او است قائم بحجّت و درود بر تو باد ای امیرمؤمنان و رحمت خدا و برکات او پس برخواست و رفت- امیرمؤمنان بحسن فرمود دنبال او برو و ببین قصد کجا را دارد پس آنجناب از دنبال او بیرون رفت و نظر از او برنداشت تا پای خود را در رکاب گذارد در خارج مسجد و ندانست چه راهی را پیش گرفت پس گفت پدرم را اعلام کردم بمن فرمود ای ابامحمّد او را شناختی گفتم نه فرمود این خضر علیه‌السّلام بود وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام بصائر الدّرجات للصّفار عن یعقوب بن یزید عن ابن ابی عمیر عن رجاله عن ابی عبدالله علیه السّلام یرفع الحدیث الی الحسن بن علی علیهما السّلام انّه قال اِنَّ لِلّهِ مَدینَتَینِ اِحداهُما بِالمَشرِقِ وَ الاخری بِالمَغرِبِ عَلیهِما سُورانِ مِن حَدیدٍ وَ عَلی کُلِّ مَدینَةٍ اَلفَ اَلفَ مِصراعٍ مِن ذَهَبٍ وَ فیها سَبعُونَ اَلفَ اَلفَ لُغَةٍ یَتَکَلَّمُ کُلُّ لُغَةٍ بِخِلافِ لُغَةِ صاحِبِها وَ اَنَا اَعرِفُ جَمیعَ اللُّغاتِ وَ ما فیهِما وَ ما بَینَهُما وَ ما عَلَیهِما حُجَّةٌ غَیری وَ غَیرُ

الحُسَینِ اَخی قال المحدث الکاشانی بعد نقل هذا الکلام فی الوافی عن الکافی عن احمد و محمّد عن محمد بن الحسن الصّفار المنوّه بالاسناد بیان کان المدینتین کنایتان عن عالمی المثال المتقدّم احدهما علی الدّنیا و هو المشرقی و المتاخّر اخرهما و هو المغربّی و کون سورهما من حدید کنایهٔ عن صلابته و عدم امکان الدخول فیهما الّا عن ابوبها و کثرهٔ اللغات کنایهٔ عن اختلاف الخلایق فی السّلایق و الالسن اختلافا لا یحصی و حجیّهٔ و حجیّهٔ اخیه فی زمانها ظاهرهٔ فانّها کانت عامّةً لجمیع الخلق انتهی کلامه اَلتَّرجُمَهُ محمد بن الحسن الصفّار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از حسن بن علی علیهما السلام روایتکرده که فرمود برای خدا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و برای آنها دو حصار است از آهن و بر هر شهری هزار هزار درب است از طلا و در آن شهر است هفتاد هزار لغت که اهل هر لغتی سخن میگوید بخلاف لغت رفیق خود و من همه این لغتها را میدانم و نیست در این دو شهر و در میان آنها و بالای آنها حجّتی جز من و برادرم حسین فیض کاشانی بعد از نقل این کلام در کتاب وافی گفته است که دو شهر کنایه از دو عالم مثال است که یکی از آنها مقدّم بر دنیا است و آن در طرف مشرق است و یکی مؤخر از دنیا است که در طرف مغرب است و بودن حصارهای آن از آهن

ص: ۱۵۱

کنایه است از محکمی و سختی آن و ممکن نبودن داخل شدن در آن مگر از درهای آن و کثرت لغتها کنایه است از کثرت اختلاف و سلیقه‌های اهالی آنها و مختلف بودن زبانهای ایشان بقدریکه نتوان احصا کرد و حجّت بودن آنحضرت و حجّت بودن برادرش در زمان آندو بزرگوار ظاهر است که برای همه مخلوقات بوده که مقتضای ولایت کلیّه است وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلامُ فی المجلد الثالث عشر من البحار للعلامهٔ المجلسی اعلی الله مقامه محظوط سنهٔ ۱۲۰۹ فی باب ما یکون عند ظهوره علیه السلام بروایهٔ المفضّل بن عمر قال اقول روی فی بعض مؤلفات اصحابنا عن الحسین بن حمدان من محمد بن اسمعیل و علی بن عبدالله الحسینین عن ابی شعیب محمدبن نصر عن عمربن الفرات عن محمد بن المفضّل عن المفضل بن عمرانه قال سئلت عن سیّدی الصّادق علیه السّلام هل للمامول المنتظر المهدی علیه السّلام من وقت موقت یعلمه الناس فقال علیه السلام خاش لله و اطال علیه السلام کلامه بطوله و سئل المفضّل عنه مسائل کثیرهٔ و اجامه عنها الی ان قال یا مفضّل و یقوم الحسن علیه السّلام الی جدّه فیقول یاجَدّاهُ کُنتُ مَعَ اَمیرَالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ فی دار هِجرَتِه بِالکُوَفهِ حَتَّی استَشهَدَ بِضَرَبهِ عَبدِالرَّحمنِ بنِ مُلجِمٍ لَعَنَهُ اللهُ فَوَصّانی بِما وَصیَّتهُ یاجَدّاهُ وَ بَلَغَ اللّعَینَ مُعاوِیَهَ قَتلُ اَبی فَاَنفَذَ الدَّعِیَّ اللّعَینَ زِیادَ اِلَی الکُوفَهِ فی مِاَهِ اَلفٍ وَ خَمسینَ اَلفِ مُقاتِلٍ بِقَبضِ عَلَیَّ وَ علی اَخِیَ الحُسَینِ وَ سایِرِ اِخوانی وَ اَهلِ بَیتی وَ شیعَتِنا وَ مَوالینا وَ اَن یَاخُذَ عَلَینا البَیعَهَ لِمُعاوِیَهِ لَعَنَهُ اللهُ فَمَن یَابی مِنّا ضَرَبَ عُنُقَهُ وَ سَیَّرَ اِلی مُعاوِیَهَ رَاسَهُ فَلَمّا عَلِمتُ ذلِکَ مِن فِعلِ مُعاوِیَهَ خَرَجتُ مِن داری فَدَخَلتُ جامِعَ الکُوفَهِ لِلصَّلوهِ وَرَقَأتُ المِنبَرَ وَ اجتَمَعَ النّاسُ فَحَمَدتُ اللهَ وَ اَثنَیتُ عَلَیهِ وَ قُلتُ مَعشَرَ النّاسِ عَفَتِ الدِّیارُ وَ مُحِیَتِ الاثارُ وَ قَلَّ الاِصطِبارُ فَلا

ص: ۱۵۲

قَرارَ عَلی هَمَزاتِ الشَّیاطینِ وَ حُکم الخائِنینَ السّاعَةَ وَ اللهِ وَ ضِحَتِ البَراهینَ وَ تَفَضَّلَتِ الایاتُ وَ بانَتِ المُشکَلاتُ وَ لَقَد کُنّا نَتَوَقَّعُ تَمامَ هذِهِ الایَةِ بِتَاویلِها قالَ اللهُ جَلَ مَن قائِلٌ وَ ما مُحَمَّدٌ اِلّا رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِن ماتَ اَو قُتِلَ اَنقَلَبتُم عَلی اَعقابِکُم وَ مَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیهِ فَلَن یَضُرَّ اللهَ شَیئًا وَ سَیَجزِی اللهُ الشّاکِرینَ فَقَد ماتَ وَ اللهِ جَدّی رَسُولُ اللهِ وَ قُتِلَ اَبی اَمیرالمُؤمِنینَ وَ صاحَ الوَسواسُ الخَنّاسُ وَ داخَلَ الشَّکُّ قُلُوبَ النّاسِ وَ نَعِقَ ناعِقُ الفِتنَةِ وَ خالَفتُمُ السُّنَّةَ فَیالَها مِن فِتنَةٍ صَمّاءٍ بَکماءٍ عَمیاءٍ لایُسمَعُ لِداعیها وَ لایُجابُ مُنادیها وَ لایُخالَفُ وَ الیها ظَهَرَت کَلِمَةُ النِّفاقِ وَ تَکالَبَت جُیُوشُ اَهلِ المِراقِ بَینَ الشّامِ وَ العَراقِ هَلُّمُوا یَرحَمُکُم اللهُ اِلَی الایضاحِ وَ النُّورِ الواضِحِ الوَضّاحِ وَ العَلَمِ الحَجحاجِ وَ النُّورِ الّذی لایُطفی وَ الحَقِّ الّذی لایَخفی اَیُّهَا النّاسُ تَیَقَّظُوا مِن رَقدَةِ الغِفلَةِ وَ مِن نَهرَةِ

الوَسفَةِ وَ مِن تَکَلُّفِ الظُّلمَةِ وَ مِن نُقصانِ الهِمَّةِ فَوَالَّذی فَلَقَ الحَبَّةَ وَ بَرَ النَّسَمَةَ وَ تَرَدّی بِالعَظَمَةِ لئِن قامَ اِلَیَّ مِنکُم عُصبَةٌ بِقُلُوبٍ صافِیَةٍ وَ نِیّاتٍ مُخلَصَةٍ لاتَکُونُ فیها شَوبُ نِفاقٍ وَ

ص: ۱۵۳

لاٰنِیَّةِ افتراق لَاُجاهِدَّنَ بالسَّیفِ قَدَمًا قَدَمًا وَ لَاَصبَغَنَّ مِنَ السُّیُوفِ جَوانبها وَ مِنَ الرِّماح اَطرافَها وَ مِنَ الخَیل سَنابکَها فَتَکَلَّمُوا رَحِمکُمُ اللهُ فَکَاَنَّما اُلجِمُوا بلجام الصَّمتِ عَن اِجابَةِ الدَّعوَةِ اِلّا عِشرُونَ رَجُلاً مِنهُم قامُوا مِنهُم سُلَیمانُ بنُ صُرَدٍ وَ بَنُو الجارُودِ ثَلاثَةٌ وَ عَمرُو بنُ الحَمَق الخَزاعِیّ وَ حَجرُبنُ عَدِیِّ الکَندِیّ وَ الطِّرمّاح بنُ عُطارِدِ السَّعدِیّ وَ هانِیُ بنُ عُروَةِ السِندَسِّی وَ المُختارُبنُ اَبی عُبَیدَةِ الثَّقَفِیِّ وَ شَدّادُ بنُ غَبابِ الکاهِلِیّ وَ مُحَمَّدُبنُ عُطارِدِ الباهِلِیّ وَ تَمامُ العِشرینَ مِن هَمدانَ فَاِنَّهُم قامُوا اِلَیَّ فَقالُوا یَابنَ رَسُول اللهِ ما نِملِکُ غَیرَ سُیُوفِنا وَ اَنفُسِنا فَها نَحنُ بَینَ یَدَیکَ لِاَمرکَ طائِعُونَ وَ عَن رَأیکَ غَیرَ صادّینَ فَمُرنا بما شِئتَ فَنَظَرتُ یُمنَةً وَ یُسرَةً فَلَم اَرَاَحَدًا غَیرَهُم فَقُلتُ لَهم لی اُسوَةٌ بِجَدّی رَسُولِ اللهِ حینَ عَبَدَاللهَ سِرًّا وَ هُوَ یُومَئِذٍ فی تِسعَةٍ وَ ثَلاثینَ رَجُلاً فَلَمّا اَکمَلَ اللهُ لَهُ الاَربَعینَ صارَفی

عِدَّةٍ وَ اَظهَرَ اَمَرَ اللهِ فَلَو کانَ مَعی عِدَّتُهُم جاهَدتُ فِی اللهِ حَقَّ المُجاهَدَةِ ثُمَّ رَفعتُ رَاسی نَحوَ السَّماءِ فَقُلتُ اللّهُمَّ اِنّی قَد دَعوَتَ وَ اُنذِرتُ وَ اَمَرتُ وَ نَهَیتُ وَ کانُوا عَن اِجابَةِ الدّاعی غافِلینَ

ص: ۱۵۴

وَ عَن نُصرَتِه قاعِدينَ وَ عَن طاعَتِه مُقَصِّرينَ وَ لِاَعداءِه ناصِرينَ اَللّهُمَّ فَاَنزل عَلَيهم رجزَكَ وَ بَاسَكَ وَ عَذابَكَ الّذى لايُرَدُّ عَن القَوم الظّالِمينَ وَ نَزَلتُ عَن المِنبَر وَ اَمَرتُ مَوالِيَّ وَ اَهلَ بَيتى فَشَدُّوا عَلى رَواحِلِهم وَ خَرَجتُ مِنَ الكُوفَةِ راحِلاً اِلى المَدينَةِ هذا يا جَدّاهُ بَعدَ اَن دَعَوتُ سائِرَ الاُمَّةِ وَ خاطَبتُهُم بَعدَ قَتلِ اَميرالمُؤمِنينَ اِلى ما دَعاهُم اِلَيهِ اَميرُالمُؤمِنينَ وَ خاطَبَهُم به يا رَسُولَ اللهِ جارِيًا عَلى سُنَّتِكَ وَ مِنهاجِكَ وَ سُنَنِ اَميرَالمُؤمنينَ وَ مِنهاجه فِى المُوعِظَةِ الحَسَنَةِ وَ التَّرَفّقَ وَ الخِطابَ الجَميلِ وَ التّخويفِ باللهِ وَ التَّحذير مِن سَخَطَ اللهِ وَ التَّرغيبِ فى رَحمَتِه وَ رضوانِه وَ صَفحِه وَ غُفرانِه لِمَن وافى بما عاهَدَ عَلَيهُ اللهُ وَ رَغَّبتُهُم فى نُصرَةِ الدّين وَ مُوافَقَةِ الحَقّ وَ الوُقُوفِ بَينَ اَمر اللهِ وَ نَهيه فَرَأَيتَ اَنفُسَهُم مَريضَةً وَ قُلُوبَهُم قاسِيَةً وَ نِيّاتِهم فاسِدَةً قَد غَلَبَ الانَ عَلَيهم فَجاءُونى يَقُولُونَ مُعاوِيَةُ اِسرى سَراياه اِلى نَواحِى الاَنبار وَ

الكُوفَةِ وَ شَنَّ غاراته عَلَى المُسلِمينَ وَ قَتلَ مِنهُم مَن لَم يُقاتِل وَ قَتَلَ النِّساءَ وَ الاَطفالَ فَاَعلَمتُهُم اَنَّهُم لا وَفاءَ لَهُم وَ لانُصرَةَ فيهم وَ اَنَّهُم قَد اَرادُوا الدَّعَةَ وَ اَخلَدُوا اِلَى الرّفاهِيَّةِ وَ

ص: ۱۵۵

اَحَبُّوا الـدُّنیا وَ تَناسُوا الا_خِرَهَٔ فَقالُوا مَعاذَاللهِ یَابنَ رَسُول اللهِ اَن نَکُونَ کَما نَقُولُ فَادعُ اللهَ لَنا بالسِّدادِ وَ الرَّشادِ فَانفَدتُ مَعَهُم رجلًا وَ جُیُوشًا و عَرَّفتُهُم اَنَّهُم یَستَجیبُونَ لِمعاویَهَٔ وَ یَنقُضُونَ عَهدی وَ بَیعَتی وَ یَلعَبُونَ بِالخَطَر الیَسیر فَیُقَلِّدُونَ مِنهُمُ الدُّنیا بالتَّقلیداتِ وَ یَزعُمُونَ اَنَّهُم لا_یَفعَلُونَ ثُمَّ ما مَضی مِنهُم اَحَدٌ اِلّا فَعَلَ ما خَبَرتُهُم به وَ اَخَذَ رَشی مُعاوِیَهَٔ وَ تَقلیدَهُ وَ تَقَدَّمَ اِلَیهِ غازیًا فَصارَ مُخالفًا فَلَمّا کَثرتَ غاراتُ مُعاوِیَهَٔ وَ فی اَطرافِ العَراق جاءُونی فَعاهَدُونی عَهدًا مُجَدَّدًا وَ بَیعَهًٔ مُجَدَّدَهًٔ وَ سِرتُ مَعَهُم مِنَ الکُوفَهِٔ اِلَی المَدائِن بشاطی دِجلَهٍٔ فَدَسَّ مُعاوِیَهُٔ اِلی زَیدِبن سِنان ابن اَخی جَریربن عَبدِاللهِ مالاً_وَ رَشاءً (رَشاهُ) اِیّاهُ عَلی قَتلی فَخَرَجَ اِلَیَّ لَیلًا وَ اَنَا فی فُسطاطٍ اُصَلّی وَ النّاسُ یُنامُ فَرَمانی بحَربَهٍٔ فی جیدی فَنَبَّهتُ العَسکَرَ وَ رَاَوُا الحَربَهَٔ ثابِتَهًٔ تَهتَزُّ فی اَعضائی وَ اَمَرتُ بطَلَبِ زَید لَعَنَهُ اللهُ فَخَرَجَ

اِلَیَّ الشّام هاربًا اِلی مُعاوِیَهَٔ فَرَجَعتُ جَریحًا وَ خَرَجتُ عِندَ تَفَرَّقَ الاُمَّهِٔ عَنّی اِلَی المَدینَهِٔ اِلی حَرَمِکَ یا جَدّاهُ فَلَقیتَ مِن مُعاویَهَٔ وَ سائِر بَنی اُمَیَّهَٔ وَ اَعوانِهم ما اسئَلُ اللهَ اَن لایُضیعَ لی اَجرَهُ وَ لا یَحرُمَنی ثَوابَهُ

ص: ۱۵۶

ثُمَّ دَسَّ مُعاوِيَةُ اِلی جُعدَةِ بِنتِ الاَشعثِ بن قَیس لَعَنَهَا اللهُ فَبَذَلَ لَها مِأةَ اَلفَ دِرهَم وَ فَمِنَ لَها اَقطاعَ عَشر ضِیاع وَ اَنفَذَ اِلَیها سَمًّا فَسَتَمتنی به فَمُتُّ به اَلتَّرجُمَةُ در جلد سیزدهم بحارالانوار بسندیکه ذکر شد از مفضّل بن عمر روایتکرده که گفت از آقای خود صادق علیه السلام پرسیدم که آیا برای امامی که آرزوی ظهور آن برده شده و انتظار آمدن او شکیده شده وقتی تعیین شده که مردمان بدانند فرمود حاش لله و حضرت کلام خود را طول داد و مفضّل هم پرسشهای زیادی از آنجناب میکرد و او جواب میداد تا انیکه کلام حضرت باینجا رسید که در زمان ظهور مهدی پیغمبر خدا و امیرالمؤمنین با آن بزرگوار هستند و ما گروه ائمه در مقابل رسولخدا شکایت میکنیم از ظلمهائیکه بعد از رحلت پیغمبر بر ما وارد شده تا اینکه کلام خود را باینجا رسانید که فرمود ای مفضّل پس حسن علیه السلام می‌ایستد در برابر رسولخدا جدّ خود صلی الله علیه واله و میگوید یا جدّاه من با امیرمؤمنان در دارالهجره کوفه بودم تا اینکه بضربت عبدالرحمن بن ملجم لعنت خدا بر او باد شهید شد و بمن وصیت کرد آنچه را که تو باو وصیت کرده بودی چون خبر کشته شدن پدرم بمعاویه رسید زیاد زنازاده ملعون را با صد و پنجاه هزار مرد جنگی بکوفه فرستاد و او را امر کرده بود بگرفتن من و برادرم حسین و سایر برادران و اهل بیت من و شیعیان ما و دوستان ما و اینکه از ما بیعت بگیرد برای معاویه لعنت شده خدا و فرمان داده بود که هرگاه سرپیچی کنند هر یک از ما از بیعت کردن گردن او را بزند و سرش را برای معاویه بفرستد چون اینرا دانستم از معاویه که چنین اراده‌ای را دارد از خانه خود بیرون آمدم و داخل مسجد جامع کوفه شدم برای نماز و بر منبر بالا رفتم و مردمان هم جمع شدند پس خدایرا ستایش کردم و بر او ثنا گفتم و گفتم ایگروه مردمان خانه‌ها ویران شد و آثارها محو شد و شکیبائیها کم شد وسوسه‌های دیوان و داوری خیانتکاران جای قراری باقی نگذارده در این ساعت بذات خدا قسم دلیلها روشن شد و نشانه‌ها تفصیل داده شد و مشکلها ظاهر شد و ما انتظار داشتیم تمامیّت این آرا با تاویلش که خدائیکه گوینده بزرگست فرمود نیست محمد گر فرستاده شده‌ای که گذشتند پیش از او پیغمبرانی آیا اگر بمیدر یا کشته شود برمیگردید بر عقبهای خودتان یعنی از دین او بیرون میروید و کسیکه برگردد بعقبهای خود و از دین بیرون رود هرگز ضررر نمیرد خدا را چیزی و

زود باشد که پاداش دهد خدا سپاسگذاران را بذات خدا قسم که جدّ من رسولخدا مرد و پدرم امیرمؤمنان کشته شد و شیطان وسوسه‌کنندهٔ فریاد کرد و شک را در دلهای مردمان وارد نمود و صدازننده صدای فتنه را بلند کرد و شما مخالفت کردید حق را بسی عجب است از فتنه گر و کور و گنگ کننده‌ایکه بخواننده آن گوش داده نشود و ندا کننده آن جواب داده نشود و والی آن مخالفت کرده نشود فتنه‌ایست که آشکار کرد کلمه نفاق و دوروئی و دوزبانی را و بگردش درآورد پرچمهای مخالفت و دودستگی را و تجاهر بدشمنی کردند و حریص به آن شدند لشکرهای بیرون رفتگان از دین در میان شام و عراق خدا رحمت کند شما را بیائید بسوی روشن کردن و نور روشن بسیار روشن کننده و آقای بزرگی

ص: ۱۵۷

که دارای کرامتهای پاکیزه است و او نوری است که خاموش نخواهد شد و حقّی است که پنهان نخواهد ماند ایگروه مردمان از خواب غفلت بیدار شوید و مانند زن حمل‌دار چرت نزنید و از کلفت تیرگی بپرهیزید و کم همّت نباشید قسم بآنخدائیکه دانه را شکافته و میشکافد و بندگانرا آفریده و میافریند و ردای بزرگی بر خود پوشیده که اگر گروهی از شما با دلهای صاف بسوی من قیام کنید و نیّتهای شما خالص و بی‌شائبه باشد و نفاق نکنید و نیّت افتراق نداشته باشید قدم بقدم با شمشیر جهاد میکنم البته و شمشیرها را بخون رنگین میکنم و نیزه‌ها را بخون میالایم و سمهای اسبان را خون آلود میکنم پس سخن بگوئید خدا شما را رحمت کند گویا دهنه سکوت بردهانهای ایشان زده شد و مرا اجابت نکردند مگر بیست نفر از ایشان که بپاخواستند از جمله ایشان سلیمان بن صرد و سه پسر جارود و عمرو پسر حمق خزائی و حجربن عدی کندی و طرماح بن عطارد سعدی دهانی بن عروه سندسی و مختاربن ابی عبیده ثقفی و شدّاد پسر غیاب کاهلی و محمدبن عطارد باهلی و تمام این بیست نفر از قبیله همدان بودند پس گفتند ای پسر رسولخدا ما مالک نیستیم جز شمشیرهاو جانهای خودمان را و ما در برابر تو و مطیعان فرمان توایم و از رأی تو روگردان نیستیم فرمان ده بآنچه که میخواهی من بطرف راست و چپ نگاه کردم غیر از ایشان دیگر احدیرا ندیدم که با من همراه شود پس بایشان گفتم که من بجدّم رسولخدا تاسّی میکنم که خدا را بپنهانی بندگی میکرد و در آنروز سی و نه نفر با او بودند چون عدّه آنها بچهل نفر رسید و خدا عدّه آنها را بچهل کامل کرد با آن عدّه امر خدا را ظاهر کرد اگر عدّه من بقدر عدّه او شد جهاد میکنم در راه خدا حق جهاد را پس سر خود را بجانب آسمان بلند کردم و گفتم بارخدایا من دعوت کردم و بیم دادم و فرمان دادم و نهی کردم و آنها از جواب گفتن من غافل شدند و از یاری کردن من بازنشینی کردند و از طاعت من تقصیر کردند و با دشمنان خدا یار شدند خدا فرو ریزد برایشان عذاب و شدّت و شکنجه خودت را که از ستمکاران ردّ نمیشود و از منبر بزیر آمدم و غلامان و خانواده خود را فرمان دادم که بارهای خود را بستند و از کوفه بطرف مدینه رهسپار شدم و این کار را جدّاه بعد از اینکه سایر امّت را دعوت کردم و مخاطب ساختم پس از کشته شدن امیرمؤمنان کردم بآنچه که دعوت کرد ایشان را امیرمؤمنان بسوی آن و آنها را به آن مخاطب ساخت یا رسول الله و جاری کردم به آن سنّت و روش تو را و سنتهای

امیرمؤمنان و روش او را در پند دادن و مدارا کردن و پاکیزه خطاب کردن و ترسانیدن از خدا و بیم دادن آنها از خشم خداو میل دادن آنها برحمت و خشنودی خدا و درگذشتن و آمرزش او برای کسانی از ایشان بوفا کردن به پیمانی که خدا با آنها بست برای یاریکردن دین و همراه بودن با حق و ایستادگی کردن در برابر امر و نهی خدا پس دیدم نفسهای آنها بیمار و دلهایشان سخت و نیّتهایشان فاسد است و بر دلهای ایشان غلبه کرده در آنوقت تا اینکه آمدند بنزد من و گفتند معاویه لشکر خود را شبانه در نواحی انبار و کوفه سیر داده و متوّجه غارت کردن مسلمانانت و کشتن بعضی از ایشان بدون اینکه کسی را کشته باشند و کشتن زنان و کودکان ایشان پس ایشانرا آگاه کردم باینکه با من بعهد خود وفا نمیکنند و مرا یاری نخواهند کرد و اراده آرام نشستن و جاوید ماندن در رفاهیت دارند و دوستی دنیا را در دل گرفته‌اند و آخرت را فراموش کرده‌اند پس گفتند پناه میبریم بخدا ای پسر رسولخدا که ما چنین باشیم که میگوئی بخواه از خدا که ما را پایدار بدارد و هدایت کند پس با ایشان پیادگان و لشکری فرستادم و بآنها شناساندم که ایشان معاویه را اجابت میکنند و پیمان و بیعت مرا میشکنند و بازی میکنند با

مقام کمی و تقلید از دنیاطلبی آنان میکنند و گمان میکنند که این کار را نخواهند کرد پس نگذشت احدی از آنها مرگ آنکه کرد آنچه را که خبر دادم به آن و رشوه معاویه را گرفت و پیروی از او کرد

ص: ۱۵۸

درحالیکه پیش جنگ بود مخالفت کرد چون غارتگری معاویه در اطراف عراق زیاد شد آمدند با من مجدّدا عهد بستند و تجدید بیعت کردند و با آنها از کوفه بمدائن رفتم بکنار دجله معاویه دسیسه کرد و زید پسر سنان پسر برادر جریربن عبدالله را مال و رشوه داد که مرا بکشد شبانه بیرون آمد و داخل خیمه من شد در حالیکه من مشغول نماز بودم و مردمان خوابیده بودند تبری بجان من انداخت بگردن ن فر رفت و ثابت ماند لشکر را بیدار کردم دیدند حربه در گلوی من ثابت مانده و در جنبش است در اعضای من آنها را بطلب زید فرمان دادم زید لعین بسمت شام فرار کرد و بسوی معاویه رفت و من مجروح برگشتم چون در میان من و امت تفرقه افتاد از کوفه بجانب مدینه بیرون رفتم و یا جدّاه بسوی حرم تو آمدم و از معاویه و سایر ائمه و یاران آنها چیزهائی دیدم و از خدا میخواهم که مزد مرا ضایع نکند و مرا از صواب خود محروم ننماید پس از آن معاویه جعده دختر اشعث بن قیس ملعون را دسیسه کرد و صدهزار درهم باو داد و ضامن من شد که ده مزرعه باو بدهد و زهری برای او فرستاد و او مرا به آن زهر مسموم کرد و مردم وَ مِن کُتُبِه عَلَیهِ السَّلامُ فی الجزؤ السّادس عشر من شرح النهج لابن ابی الحدید و قد

نقل عن ابی الفرج انه قال و کتب الحسن علیه السّلام الی معاویة مع حرب بن عبدالله الازدی مِنَ الحَسَن بن عَلِیّ اَمیرالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ اِلی مُعاوِیَةِ بن اَبی سُفیان سَلامٌ عَلَیکَ فَاِنّی اَحمَدُ اِلَیکَ اللهِ الّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ اَمّا بَعدُ فَاِنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا رَحمَةً لِلعالَمینَ وَ مِنَّةً لِلمُؤمِنینَ وَ کافَّةً لِلنّاس اَجمَعینَ لِیُنذِر مَن کانَ حَیًّا وَ یَحِقَّ القَولَ عَلَی الکافِرینَ فَبَلَّغَ رسالاتِ اللهُ وَ قامَ بِاَمر اللهِ حَتّی تَوَّفاهُ اللهُ غَیرَ مُقَصِّرٍ وَ لاوان وَ بَعدَ اَنَّ اَظهَرَ اللهُ به الحَقَّ وَ مَحَقَ به الشِّرکَ وَ خَصَّ به قُرَیشًا خاصَّةً وَ قالَ لَهُ اِنَّهُ لَذِکرٌ لَکَ وَ لِقَومِکَ فَلَمّا تَوَفی تَنازَعَت سُلطانَهُ العَرَبُ فَقالَت قُرَیشٌ نَحنُ قَبیلَتُهُ وَ اُسرَتُهُ وَ اَولِیائُهُ وَ لایَحِّلُ لَکُم اَن تَنازَعُونا سُلطانَ مُحَمَّد وَ حَقَّهُ

ص: ۱۵۹

فَرَأَتِ العَرَبُ اِنَّ القَولَ ما قالَت قُریشٌ وَ اِنَّ الحُجَّهَ فی ذلِکَ لَهُم عَلی مَن نازَعَهُم اَمرَ مُحَمَّدٍ فَاَنعَمتَ لَهُم وَ سَلَّمَتَ اِلَیهم ثُمَّ حاجَجنا نَحنُ قُرَیشًا بمِثل ما حاجَّت به العَرَبُ فَلَم تُنصِفنا قُرَیشٌ اِنصافَ العَرَبِ لَها اِنَّهُم اَخَذُوا هذا الاَمرَ دُونَ العَرَب بالاِنصافِ وَ الاِحتِجاج فَلَمّا صِرنا اَهلُ بَیتِ مُحَمَّدٍ وَ اَولِیاءِه اِلی مُحاجّتِهم وَ طَلَبَ النِصفَ مِنهُم باعَدُونا وَ استَولُوا بالاِجتِماع عَلی ظُلمِنا وَ مُراغَمَتِنا وَ اَلعَنَت مِنهُم لَنا فَالمَوعِدُ اللهَ وَ هُوَ الوَلیُّ النَّصیرُ وَ لَقَد کُنّا تَعَجَّبنا لِتَوَثّبِ المُتَوَثّبینَ عَلَینا فی حَقِّنا وَ سُلطان نَبیّنا وَ ان کانُوا ذَوی فَضیلَهٍ وَ سابقَهٍ فِی الاِسلام وَ اَمسَکنا عَن مُنازَعَتِهم فَحافَهً عَلَی الدّین اَن یَجدَ المُنافِقُونَ وَ الاَحزابُ مَغمَزًا یَثلمُونَهُ بنا وَ یَکُونُ لَهُم بذلِکَ سَبَبٌ اِلی ما اَرادُوا مِن اِفسادِه فَالیَومَ فَلیَتَعَجَّبَ المُتَعَجّبُ مِن تَوثُّبُکَ یا مُعاویَهُ عَلی اَمر لَستَ مِن اَهلِهِ لابفَضل فِی الدّین مَعرُوفٍ وَ لا اَثَر فِی الاِسلام مَحمُودٍ وَ اَنتَ ابنُ حَربٍ مِنَ الاَحزابِ وَ ابنُ اَعدی قُرَیش لِرَسُول اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ لِکِتابه وَ اللهُ حَسیبُکَ فَسَتُرَدَّ فَتَعلَمُ لِمَن عُقبی الدّار وَ باللهِ لَتَلقِیَّنَ عَن قَلبکَ رَبَّکَ ثُمَّ لَجَزیَّنَکَ بما قَدَّمتَ یَداکَ وَ مَا اللهُ بظَلّام لِلعَبیدِ

ص: ۱۶۰

اَلتَّرجُمَهُ در جزؤ شانزدهم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ابوالفرج نقلکرده که گفت حسن علیه السلام نامه‌ای نوشت بمعاویه و با حرب پسر عبدالله ازدی فرستاد بسوی او بدینمضمون از حسن بن علی امیرمؤمنان بسوی معاویه پسر ابی‌سفیان درود برتو باد پس از آن ستایش میکنم بسوی تو خدائیرا که نیست خدائی جز او پس از حمد و ثنا بدرستی که خدائی که بزرگست جلال و بزرگواری او برانگیخت محمّد را تا رحمت باشد برای تمام جهانیان و منّتی باشد برای مؤمنان و همه مردمان تا بیم دهد کسانیرا که زنده‌اند و ثابت کند کلمه عذاب را بر کفّار پس رسانید پیغامهای خدا را و قیام کرد بفرمان خدا تا اینکه خدا او را میرانید بدون اینکه تقصیری کرده باشد و در انجام فرمان او سستی نموده باشد و بعد از اینکه خدا حق را به او آشکار کردو شرک را به او پاک کرد و مخصوص گردانید باو خصوص قریش را و به او گفت که این فضیلت برای یاد کردن تو و قوم تست پس چون حضرت پیغمبر وفات یافت عرب در سلطنت او با قریش نزاع کردند قریش گفتندذ که ما از قبیله او هستیم و از کسان اوایم و دوستان او و حلال نیست بر شما که با ما در سلطنت محمّد نزاع کنید و در حق او سخن بگوئید پس عرب دیدند که حق در گفته قریش است و حجّت ایشان برعرب و کسانیکه با قریش منازعه میکنند در کار محمّد بجا و صحیح است حق را بقریش دادند و تسلیم ایشان شدند پس از آن ما با قریش محاجّه کردیم مانند آنچه عرب با آنها محاجه کردند به آن و قریش بی انصافی کرد با ما و انصاف ندادند بما آنچنانکه عرب انصاف دادند به آنها و امر را از دست ما گرفتند برخلاف انصاف دادن و احتجاج کردن عرب پس هنگامیکه ما اهل بیت محمّد و دوستان او با قریش احتجاج کردیم و انصاف خواستیم ما را دور کردند و بر ما استیلا یافتند بر ستم کردن بر ما و بخاک مالیدن بینیهای ما و بعضی از ایشان ما را لعن کردند و وعده انتقام از آنها با خدا است و او است ولیّ و یاریکننده و هراینه ما تعجب کردیم از قیام کردن قیام کنندگان بر ضرر و آزار ما در حق مخصوص بما و سلطنت پیغمبر ما با اینکه اهل بیت پیغمبر صاحبان فضیلت و برتری بودند و در اسلام سابقه داشتند مادست از منازعه با قیام کنندگان برداشتیم از ترس اینکه مبادا بر ضرر دین تمام شودو منافقان و حزبها راه طعنی بیابند و در دین رخنه کنند بسبب ما و سبب شود که بکنند آ«چه را اراده کردند از جهت فساد کردن در دین امروز هم باید تعجّ کند تعجّب کننده از حسب و خیر تو ای

معاویه بر ضرر امری که تو اهل آن نیستی نه فضیلت و برتری معروفی در دین داری و نه در اسلام اثر پسندیده‌ای گذارده‌ای تو پسر حرب و از احزابی و پسر دشمنترین قریشی نسبت به رسولخدا صلی الله علیه واله و بکتاب خدا و خدا کفایت میکند تو را پس زود باشد که برگردانیده شوی و بدانی که خانه عافیت از کیست و بذات خدا قسم هر آینه ملاقات خواهی کرد هنگام بازگشت پروردگار خود راه و جزا داده خواهی شد به آنچه که دستهای تو از پیش فرستاده و خدا ستم کننده در حق بندگان نیست اِنَّ عَلِیًّا لَمّا مَضی لِسَبیلِه رَحمَهُ اللهِ عَلَیهِ یَومَ قُبِضَ وَ یَومَ مَنَّ اللهُ عَلَیهِ بِالاِسلام وَ یَومَ یُبعَثُ حَیّاً وَ لّانِیَ المُسلِمُونَ الاَمرَ بَعدَهُ فَاسَئَلُ اللهَ اَن لایُؤتِینا فِی

ص: ۱۶۱

الدُّنیا الزائِلَهِ شَیئًا یَنقُصُنا به فِی الاخِرَهِ مِمّا عِندَهُ مِن کَرامَته وَ اِنَّما حَمَلَنی عَلَی الکِتابِ اِلَیکَ الاِعذارُ فیما بَینی وَ بَینَ اللّه عَزَّوَجَلَّ فی اَمرکَ وَ لَکَ فی ذلِکَ ان فَعَلتَهُ الحَظّ الجَسیمُ وَ الصَّلاحُ لِلمسلمینَ فَدَع التَّمادِیَ فِی الباطِل وَ ادخُل فیما دَخَلَ فیهِ النّاسُ مِن بَیعَتی فَاِنَّکَ تَعلَمُ اَنّی اَحَقُّ بهذَا الاَمر مِنکَ وَ عِندَ اللهِ وَ عِندَ کُلّ اَوّابِ حَفیظٍ وَ مَنَ لَهُ قَلبٌ مُنیبُ وَ اَتَّقَ اللّه وَدَع البَغیَ وَ اَحقِن دِماءَ المُسلِمینَ فَوَاللهِ مالَکَ مِن خَیر فی اَن تَلقَی اللّهَ مِن دِماءِهِم باَکثَر مِمّا اَنتَ لاقیهِ به وَ ادخُل فِی السِّلم وَ الطّاعَهِ وَ لاتَنازَع الاَمرَ اَهلَهُ وَ مَن هُوَ اَحَقُّ به مِنکَ لِیُطفِئَ اللّهُ النائِرَهَ بذلِکَ وَ یَجمَعَ الکَلِمَهَ وَ یُصلِحَ ذاتَ البَین وَ ان اَنتَ اَبَیتَ اِلّا التَّمادِیَ فی غَیِّکَ سِرتُ اِلَیکَ بالمُسلِمینَ فَحاکَمتُکَ حَتّی یَحکُمَ اللّهُ بَینَنا وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمینَ اَلتَّرجُمَهُ بدرستیکه چون علی راه خود را طی کرد و کشته شد (رحمت خدا بر او روزیکه روح او قبض شد و روزی که خدا

براو منّت گذارد با سلام آوردن و روزیکه برمی‌انگیزاند خدا او را و زنده میشود) مرا والی مسلمانان قرار داد که ولیّ امر باشم بعد از او پس از خدا میخواهم که ندهد بما چیزی را از دنیا که نابود شوندئه که بسبب آن در نزد او کاسته شود برای ما از کرامت او و جز این نیست که مرا وادار بنوشتن این نامه کرد بسوی تو عذرخواستن در آنچه در میان من و میان خدای غالب بزرگوار است در کار تو و اگر این کار را بکنی برای تست بهره بزرگ و صلاح برای مسلمانان پس واگذار لجاجت و دنبال باطل کشیدن را و داخل شو در آنچه مردمان در آن داخل شدند از بیعت کردن با من زیرا که تو میدانی که من سزاوارترم با این کار خلافت از تو نزد خدا و نزد هر بازگشت کننده نگهدارنده و کسی که دل او بسوی خدا اقبال دارد و بپرهیز از خدا و دست از

ص: ۱۶۲

گمراهی بردار و حفظ کن خون مسلمانان را بـذات خـدا قسم خیری برای تو نیست در اینکه خـدا را ملاقات کنی از جهت خونهای ایشـان به یشتر از آنچه ملاقـات کنی بسـبب آن او را و داخـل در سـلم و سازش شود و فرمان برادرش و در امر خلافت و امر در این میانه اصـلاح شود و اگر تو سـرپیچی کنی و دنباله گمراهی خود را بگیری با مسـلمان بسوی تو میآیم و با تو محاکمه میکنم تا اینکه خـدا در میـان مـا داوری کنـد و او بهتر از همه داوری کننـدگانست (ابوالفرج در مقاتل الطالبین اینخطبه را نیز نقل نمود) وَ مِن کتبه عَلَیِهِ السَّلام کتاب معادن الحکمهٔ للعلامهٔ المحقق علم الهدی محمدبن المحسن المرتضـی الکاشانی الملقب بالفیض عن کتاب ارشاد القلوب للشـیخ حسن بن محمّـد الدیلمی قال لمّا بلغ معاویهٔ بن ابی سـفیان وفاهٔ امیرالمؤمنین علیه السـلام و بیعهٔ الناس ابنه الحسن علیه السّـلام دسّ رجلاـ من حمیر الی الکوفـهٔ و رجلا من بنی القین الی البصـرهٔ لیکتبا اله بالاخبارو یفسـدا علی الحسن علیه السّـلام الامور فعرف ذلک الحسن علیه السّلام فامر باستخراج القینی (وفی الارشاد و البحار باستخراج الحمیری) من بنی سلیم فاخرج و ضربت عنقه و کتب الحسن علیه السّلام الی معاویهٔ اَمّا بَعدُ فَاِنَّکَ دَسَستَ

الرّجـالَ لِلأحتیـال وَ الاَغتِیـالِ وَ اَرصَـدتَ العُیونَ کَاَنَّکَ تُحِبُّ الّلقاءَ وَ ما اَشُکُّ فی ذلِکَ فَتَوَقَّعهُ ان شاءَ الله وَ بَلَغَنی اَنَّکَ شَـمِّتَ بما لَم یَشمِتِ به ذُو حِجی وَ اِنَّما مَثَلُکَ فی ذلِکَ کَما قالَ الاَوَّلُ (وَ فی البحار کَما قالَ الشّاعِرً)

فَقُل لِلّذی یَبغی خِلافَ الَّذی مَضی***تَزوَّد لِلُاخری مِثلَها فَکانَ قَدٍ

فَاِنّا وَ مَن قَد ماتَ مِنّا لَکَالّذی***یَرُوحُ فَیُمسی فِی المَبیتِ لِیَغتَذی

قوله فکـانت قـد ای فکان قـدنزلت او جاءت و حـذف مـدخول قـد شایع اَلتَّرجُمَـهٔ در کتاب معادن الحکمه تألیف علم الهـدی محمد فرزنـد محمـد محسن فیض کاشـانی صـاحب تفسـیر صـافی و کتـاب وافی و غیر آنها از کتاب ارشاد القلوب حسن بن محمّـد دیلمی (جزؤ دوم) روایتکرده که گفت چون خبر فوت امیرالمؤمنین علیه السّـلام بمعاویه رسـید و اینکه مردمان با پسـر او حسن علیه السّـلام بیعت کردند بحیله و مکر مردی از قبیله حمیر را بکوفه فرسـتاد و مردی از پسـران قین را ببصـره فرستاد بعنوان جاسوسی که خبرها را باو برسانند و فساد کنند در کارهای حسن علیه السّـلام حسن علیه السّـلام فهمید فرمان داد ببیرون کردن قینی (بنابر روایت ارشاد امر فرمود باخراج حمیری از نزد حجّام در کوفه پس او را بیرون کردند و گردن او را زدند و نوشت ببصره که قینی را بیرون کنند که از قبیله بنی سلیم بود او را هم از بصره بیرون کردند و گردن او را زدند

ص: ۱۶۳

و حسن علیه السّلام نامه‌ای نوشت بمعاویه باینمضمون امّا بعد تو دسیسه و مکر کردی و مرد اینرا از روی حیله و فریب بعنوان جاسوسی فرستادی مانند اینست که دوست میداری ملاقات جنگی را و من تردید ندارم در اینکار پس انتظارآنرا داشته باش و بمن خبر رسید که تو شماتت کرده‌ای بچیزی که صاحبان عقل بآن شماتت نمیکنند و ز این نیست که مثل تو آنچنان است که مرد اوّل گفته (بنابر خبر ارشاد شاعر گفته) پس بگو برای آنکسی گمراه میشود و میل میکند برخلاف آنچه که گذشته است توشه برای عالم دیگر بردار مانند او بنحویکه گویا مرگ آمده است زیرا که ما و کسانیکه از ما میمیرند مانند کسی هستند که روزی را بشب رسانند و بیتوته کنند تا صبح شود مؤلّف حقیر گوید این نامه را ابن ابی الحدید در شرح بر نهج البلاغه و شیخ مفید در ارشاد و ابوالفرج در مقاتل الطالبین و دیگران نیز روایت کرده‌اند وَ مِن کتبهِ عَلَیهِ السَّلامُ علل الشرایع للصّدوق ره فی باب ۱۶۰ ص ۲۱۰ طبع قم قال السبب الدّاعی للحسن صلوات الله علیه الی موادعهٔ معاویهٔو ما هو و کیف هو دسّ معاویهٔ الی عمروبن حریث و الاشعث بن قیس والی حجر (حرّ) بن الحجر و شبث بن ربعّی دسیساً افرد کلّ و احد منهم بعین من عیونه

انّک ان قتلت الحسن بن علیّ (علیه السّلام) فلک مأتا الف درهم و جند من اجناد الشّام و بنت من بناتی فبلغ الحسن علیه السّلام ذلک فاستلام و لبس درعاً و کفرها و کان یحترز و لایتقدّم للصّلوهٔ بهم الّا کذلک فرماه احدهم فی الصّلوهٔ بهم فلم یثبت فیه لما علیه من اللّامهٔ فلمّا صار فی مظلم ساباط ضربه احدهم بخنجر مسموم فعمل فیه الحنجر فامر علیه السّلام ان یعدل به الی بطن جریحی (و فی نسخهٔ حریجیّ بتقدیم الحاء المهملهٔ علی الجیم و فی البحار جویحی) و علیها عمّ لمخاربن ابی عبیدهٔ مسعودبن قیلهٔ فقال المختار لعمّه فهمّوا بقتل المختار فتلطّف عمّه لمسئلهٔ الشیعهٔ بالعفو عن المختار ففعلوا (وفی بعض النسخ فعفوا) فقال الحسن علیه السّلام وَیلَکُم وَ اللهِ اِنَّ مُعاوِیَهَ لایَفی لِاَحَدٍ مِنکُم بما ضَمِنَهُ فی قَتلی وَ اِنّی اَظُنُّ اَنّی ان وَضَعتُ یَدی فی یَدِه فَاُسالِمُهُ لَم یَترُکنی اَدینُ لِدین جَدّی صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ اِنّی اَقدِرُ اَن اَعبُدَاللهِ وَحدی وَلکِنّی کَاَنّی اَنظُرُ اِلی اَبناءِکُم واقِفینَ عَلی اَبوابِ اَبناءِهِم یَستَسقُونَهُم وَ یَستَطعِمُونَهُم بما جَلَعَهُ اللهُ لَهُم فَلایُسقَونَ وَ لایُطعَمُونَ فَبُعدًا وَ سُحقاً لِما کَسَبَتهُ اَیدیکُم وَ سَیَعلَمُ الّذینَ ظَلَمُوا

ص: ۱۶۴

اَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ فَجَعَلُوا یَعتَذِرُونَ بِما لاعُذرَ لَهُم فیهِ (اَلتَّرجُمَهُ) در کتاب علل الشرایع چنین نقلکرده که حیله کرد معاویه با عمرو پسر حریث و اشعث پسر قیس و حجر پسر حجر و شبث پرس ربعی چنین حیله‌ای که هر یک از آنها را جدا جدا خواست بجاسوسی که از جمله جاسوسان او باشد و به او گفت که اگر حسن بن علی علیهما السّلام را کشتی دویست هزار درهم و ریاتسی از لشکرهای شام را بتو میدهم با یکی از دخترهایم این خبر بحسن علیه السّلام رسید پس آنحضرت زره در زیر لباس خود پوشید و مستور میداشت و پرهیز میکرد و بنماز حاضر نمیشد با ایشان مکر با زره پوشیده پس یکی از آنها تیری بجانب آنجناب افکند چون زره پوشیده بود به او کارگر نشد چون در ساباط مدائن رفت در تاریکی یکی از آنها خنجر زهرآلودی بآنحضرت زد خنجر در او کارگر شد پس راه خود را برگردانید و امر کرد عدول دهند راه را بطرف وادی یا طائفه جریحی که عموی مختاربن ابی عبیده مسعود پسر قیله در آنجا بود پس مختار بعموی خود گفت بیا تا حسن را بگیریم و تسلیم معاویه کنیم تا حکومت عراق را برای ما قرار دهد شیعیان از گفته مختار ترسیدند که مبادا عموی خود را بگفته خود همراه کند همّت بر

کشتن مختار گماشتند عموی او بمهربانی و ملاطفت از شیعیان عفو او را درخواست کرد و آنها او را عفو کردند پس حسن علیه السّلام فرمود وای بر شما بذات خدا سوگند که معاویه با هیچیک از شما وفا نخواهد کرد در آنچه که ضامن شده در کشتن من بشما بدهد و گمان من اینست که اگر من دست خود را در دست او گذارم و با او مدارا کنم نمیگذارد که من بدین جدّم صلی الله علیه واله باقی بمانم و من توانائی دارم که بتنهائی خدا را بندگی کنم ولیکن گویا میبینم که پسران شما درب خانهای پسران ایشان بایستند و از آنها آب و طعام بخواهند که خدا برای آنها قرار دادئه نه بایشان آب دهند و نه طعام دهند پس برای شما است دوری از رحمت خدا و هلاکت بعلّت آنچه که کسب کرده است دستهای شما و زود باشد که بدانند آنکسانیکه ستم کردند که بچه جائی بازگشت میکنند و عذرخواهی کنند بچیزی که برای آنها عذری نباشد در آن فکتب الحسن من فوره ذلک الی معاویهٔ اَمّا بَعدُ فَاِنَّ خَطبِیَ انتَهی اِلَی الیَاس مِن حَقٍّ اُحییهِ وَ باطِل اُمیتُهُ وَ خَطِبُکَ خَطبُ مَن انتَهی الی مُرادِه وَ اِنَّنی اَعتَزِلُ هذا الاَمرَ وَ اُخَلّیهِ لَکَ وَ ان کانَ تَخلِیَتی اِیّاهُ شَرًّا لَکَ فی مَعادِکَ وَلی

شُرُوطٌ اَشرُطُها لاتَبهظَنَّکَ ان وَفَیتَ لی بها بعَهدٍ وَلا تَخَف ان غَدَرتَ وَ کُتِبَ الشُّرطِ فی کِتابٍ اخَر فیهِ یَمینُهُ بالوَفاءِ وَ تَرکِ الغَدر وَ سَتَندِمُ یا مُعاوِیَهُ کما نَدِمَ غَیرُکَ مِمَّن نَهَضَ فِی الباطِلِ اَو قَعَدَ

ص: ۱۶۵

عَن الحَقّ حینَ لَم یَنفَع النَّدَمُ وَ السَّلامُ (اَلتَّرجُمَةُ) پس حسن علیه السّلام بفوریت خود نامه نوشت بسوی معاویه بدین مضمون اما بعد بدرستی و راستی امر بزرگی در نظر داشتم انجام آن را بنا امیدی منتهی شد و آن امر زنده کردن حق و میرانیدن باطل بود و امّا امر مکروه بزرگی که تو در خاطر داشتی امر کسی است که منتهی بمراد او شود و من برکنار میشوم از این کار و آنرا بتو وامیگذار هرچند واگذاردن آن بتو بد است برای تو در هنگام بازگشتن تو در قیامت و برای من شرطهائی است که با تو شرط میکنم که اگر با من وفاکنی تو را سنگین بار نمیکند و بمشقّت نمی‌اندازد البته و اگر کینه‌ورزی کنی و به آن عهد وفا نکنی سنگینی آن از تو برداشته نخواد شد همچنانکه اگر وفا کنی بر تو سنگین نخواد شد و آن شرطها در نام دیگری با قید سوگند بوفا کردن و ترک کینه‌توزی نوشته شده و زود باشد ایمعاویه که پشیمان خواهی شد همچنانکه کسیانیکه بباطل قیام کردن و از حق بازنشستند پشیمان شدند هنگامی که پشیمانی برای آنها سودی نداشت و السّلام قالَ الصَّدوق رَحِمَه الله بعد نقل الکتاب فی العلل- فان قال قائل من هو النادم الناهض و النادم القاعد قلنا هذا الزّبیر ذکّره

امیرالمؤمنین صلوا الله علیه ما ایقن بخطاء ما اتاه و باطل ما قضاه و بتاویل ما عزاه فرجع عنه القهقری ولو و فی بما کان فی بیعته لمانکثه ولکنّه ابان ظاهرا الندم و السّریرۀ الی عالمها و هذا عبدالله بن عمربن الخطّاب روی اصحاب الاثر فی فضائله انه قال مهما اسی علیه من شئ اسفی علی انّی لم اقاتل الفئۀ الباغیۀ مع علیّ فهذا ندم القاعد و هذه عاشیۀ روی الرّواۀ انّها لمّا انّبها مؤنب فیما اتته قالت قضی القضاء و جفّت الاقلام و الله لوکان لی من رسول الله عشرون ذکرا کلّهم مثل عبدالرحمن بن الحارث بن هشام فثکلتهم بموت و قتل کان ایسر علیّ من خروجی علی علیّ و مسعای التی سعیت فالی الله اشکولا الی غیره و هذا سعدبن ابی وقاص لمّا انهی الیه انّ علیّا صلوات الله علیه قتل ذا الثّدیۀ اخذه ما قدّم و ما اخّر و قلق و نزق و قال و الله لو علمت انّ ذلک کذلک لمشیت الیه و لو حبوا و لمّا قدم معاویۀ دخل الیه سعد و قال له یا ابا اسحق ما الذی منعک ان تعینن علی الطلب بدم الامام المظلوم فقال کنت اقاتل معک علیّا و قد سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول انت منّی بمنزلۀ هرون من موس فقال انت سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه واله قال نعم و الّاصمتا

قال الان انت اقل عذرا فی العقود عن النّصرۀ فوالله لوسمعت هذا من رسول الله ما قاتلته و قد احال فقد سمع رسول الله صلی الله علیه واله یقول لعلیّ علیه السّلام اکثر من ذلک فقاتله و هو بعد مفارقته للدنیا یلعنۀ و یشمۀ و یری ان ملکه و ثبات و ثبات قدرته بذلک الّا انّه اراد ان یقطع عذر سعد فی القعود عن نصره و الله المستعان

ص: ۱۶۶

اَلتَّرجُمَهٔ صدوق رحمه الله در کتاب علل الشرایع بعد از نقل این نامه فرموده که اگر گوینده‌ای بگوید آنکسی که قیام کرد و پشیمان شد و آنکسی که قیام نکرد و پشیمان شد کیست میگوئیم قیام کننده زبیر بود که امیرمؤمنان او را یادآوری کرد بچیزی که یقین کرد کار خطائی مرتکب شده و بر باطل حکم کرده و عذر خروج خود را نسبت به پیغمبر صلی الله علیه واله و تاویل برخلاف کرده و دانسته از علیّ علیه السّلام برگشته اگر بیعت خود را با او شکسته بود این خطا از او محو میشد ولیکن در ظاهر اظهار ندامت کرد و باطل او را خدا عالم است و امّا عبدالله پسر عمر پسر خطاب صاحبان خبر در فضیلت او چنین روایت کرده‌اند که هروقت محزون میشد از چیزی میگفت اندوه من برای اینست که با علی با گروه گمراهان قتال نکردم اینست پشیمانی آنکه نشست و قیام نکرد و دیگر عایشه بود که هرگاه ملامت کننده‌ای او را ملامت میکرد در کاری که از او سرزد میگفت قضائی بود گذشت و قلمها خشک شد بذات خدا سوگند اگر رسول خدا صلی الله علیه واله برای من ده پسر بود مثل عبدالرحمن پسر حارث پسر هشام و بعزای آنها می‌نشستم و بمرگ و کشته شدن آنها شیون میکردم برای من آسان‌تر بود از اینکه بر علی خروج کنم و از این کوششی که کردم بخدا شکایت میکنم و بغیر او شکایت نمیکنم و دیگر سعد پسر ابی وقاص بود که وقتی باو خبر رسید که علی صلوات الله علیه ذوالثدیه را کشت از آنچه که از پیش گذشته بود و آنچه که در عقب واقع شد اضطراب و غضب و سبکی باو دست داد و گفت بذات خدا سوگند که اگر این طور میدانستم بچهار دست و پا بسوی او میرفتم و چون سعد بمعاویه وارد شد و گفت او را که ای ابا اسحق تو را چه مانع شد از اینکه مرا یاری کنی در طلب خون امام مظلوم گفت من با تو با علی قتال میکردم و حال آنکه از پیغمبر صلی ا لله علیه واله شنیدم که میفرمود یا علی تو از من بمنزله هارونی از موسی معاویه گفت تو این سخن را از رسول خدا شنیدی گفت آری و اگر دروغ بگویم کر شود گوشهای من معاویه گفت اکنون که قیام نکردی در نشستن عذر تو کمتر است از یاری کردن بذات خدا قسم اگر من این سخن را از پیغمبر شنیده بودم با او قتال نمیکردم- این سخن را از روی حیله گفت و حال آنکه از رسولخدا صلی الله علیه واله در حق علی بیشتر از اینها شنیده بود و با او قتال کرد و پس از مفارت او از دنیا او را لعن میکرد و دشنام میگفت و قدرت و ثبات ملک خود را در آن میدید و باین سخن که با سعد گفت میخواست

عذر سعد را از نشستن و یاری نکردن قطع کند از خداست طلب یاری قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فان قال قائل لحمقه و خرقه فان علیّا ندم ممّا کان منه من النّهوض فی تلک الامور و اراقهٔ تلک الدّماء کما ندموا هم فی النهوض و العقود قیل کذبت و احلت لانّه فی غیر مقام قال انّی قلبت امری و امرهم ظهر البطن فما وجدت الّا قتالهم او الکفر بما جاء به محمّد صلی الله علیه واله و قد روی عنه امرت بقتال النّاکثین و القاسطین و المارقین و روی هذا الحدیث من ثمانیهٔ عشروجهاً عن النبیّ صلی الله علیه واله انک تقاتل النّاکثین و القاسطین و المارقین و لو اظهر ندماً بحضرهٔ من سمعوا منه هذا و هو یرویه عن النّبی صلی الله

ص: ۱۶۷

علیه واله لکان مکذّبا فیه نفسه و کان فیهم المهاجرون کعمّار و روی عمّار و الانصار کابی الهیثم و ابی ایّوب و دونهما فان لم یتحرّج و لم یتورّع عن الکـذب علی من کـذب علیه تبّوء مقعـده من النّار اسـتحیی من هرلاء الاعیان من المهاجرین و الانصار و عمّار الـذی یقول النبیّ صـلی الله علیه و اله عمّار مع الحقّ مع عمّار یدور معه حیث دار یحلف جهد ایمانه و الله لو بلغوا بنا قصبات هجر لعلمت انا علی الحق و انّهم علی الباطل و یحلف انّه قاتل رایته الـذی احضـرها صـفیّن و هی التی احضـرها یوم احـد و الاحزاب و الله لقد قاتلت هـذه الرّایـهٔ اخر اربع مرّات و الله ما هی عنـدی با هـدی من الاولی و کان یقول انّهم اظهروا الاسـلام و اسرّوا الکفر حتّی وجـدوا علیه اعوانا ولو ندم علیّ علیه السّـلام بعد قوله امرت ان اقاتل النّاکثین و القاسطین و المارقین لکان من مع علیّ یقول کذبت علی رسول الله صلی الله علیه واله و اقراره بـذلک علی نفسه و کـانت الامـهٔالزبیر و عاشـیهٔ و خربهمـا و علیّ و ابوایّوب و حزیمـهٔ بن ثـابت و عمّـار و اصـحابه و سـعد بن عمرو اصـحابه فاذا اجتمعوا جمیعاً علی النّـدم فلا بدّ من ان یکون اجتمعوا علی ندم من شـئ فعلوه و ودّوا انهم لم یفعلوه و انّ الفعل الذی فعلوه باطل فقد اجتمعوا علی الباطل و هم الامّهٔ التی لاتجتمع علی الباطل او اجتمعوا علی الندم من ترک شـئ لم یفعلواه و ودوّا انّهم فعلوه فقـد جتمعوا علی الباطل بترکهم جمیعاً الحقّ و لابـدّ من ان یکون النبی صـلی الله علیه واله حین قال لعلیّ علیه السّلام انک تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین کان ذلک من النبی صلی الله علیه واله خبرا و لایجوزان لایکون ما اخبر الّا بان یکـذب المخبر او یکون امره بقتالهم فترکه للأیتمار بما امر به عنـده کما قال علیّ علیه السّـلام انّه کفر اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر گوینده‌ای از روی جهل و نادانی بگوید که علی علیه السّـلام هم از آنچه از او سرزد از قیام و قعودی که در این کارها کرد و خونهائی که ریخت مانند آنها که از قیام و قعود خود پشیمان شدند پشیمان شد (در جواب) باو گفته میشود دروغ گفتی و حیله کردی زیرا که او در هر مقامی میگفت که من کارهای خودم و کارهای ایشانرا پشت و رو کردم راهی نیافتم مگر اینکه یا بایـد با آنها قتال کنم یا کافر شوم بآنچه که محمد صـلی الله علیه واله آورده و از روی تحقیق از او روایت شده که گفته است من مأمور شدم بقتال با شکنندگان بیعت یعنی طلحه و زبیر و اصحاب جمل و با قاسطین که معاویه و اصحاب

او باشند در صفیّن و با مارقین که خوارج نهروان باشند و اینحدیث به هجده طریق از پیغمبر صلی الله علیه واله روایتشده که (یا علی) تو با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال میکنی اگر اظهار پشیمانی میکرد در حضور آنهائیکه شنیدند اینسخن را از او و او روایت میکرد آنرا از پیغمـبر صـلی الله علیه واله هر آینه نفس خـود را تکـذیب کننـده بـود و کسـانیرا که در میـانه مهـاجرین بودنـدماننـد عمّـار و روایتکرده است اینحدیث را عمّار و انصار مانند ابی هیثم و ابی ایّوب و غیر این دو نفر پس اگر

ص: ۱۶۸

گناهی بر خود نمیدانست و پرهیز نمیکرد از دروغ بستن برکسی که دروغ بندنده براو جایگاه نشیمن او در آتش است حیا میکرد از آنجماعت بزرگان از مهاجرین و انصار و عمّار که پیغمبر صلی الله علیه واله در حق او فرموده عمّار با حق است و حق با عمّار دور میزند او با حق هرکجا که دور زند سوگند یاد میکند سخت‌ترین سوگندهای خود را و بذات خدا قسم یاد میکند که اگر بما برسدینهای حجر که از بلاد یمن است هرآینه میدانم که من برحقّم و آنها بر باطلند و سوگند یاد میکند که او با پرچم معاویه در صفیّن قتلا۔ کرده و این همان رایتی بود که معاویه در روز احد حاضر کرده بود و در روز احزاب (میگوید) بخدا قسم که مقاتله کردم با این رایت تا آخر چهار مرتبه و بذات خدا قسم که نزد من این رایت بهدایت نزدیکتر نیست از رایت اوّل و (عمّار) میگفت که آنها اسلام را ظاهر کردند و کفر خود را پوشانیدند تا وقتیکه یارانی برای خود یافتند و اگر علی علیه السّلام از کرده خود پشیمان میشد پس از آنکه میگفت من مامورم بقتال با ناکثین و قاسطین و مارقین هرآینه کسانیکه با علی بودند میگفتند علی دروغ بر رسولخدا صلی الله علیه واله بسته و اقرار او بر ضرر خود او بود و زبیر و عایشه و گروه

انها و علی و ابوایوب و خزیمهٔبن ثابت و عمّار و یاران او و سعدبن عمرو اصحاب او و همه امّت بودند پس هرگاه همه ایشان اجتماع میکردند بر ندامت و پشیمانی لابد اجماعا نادم بودند از آنچه کرده‌اند و دوست داشتند که نکرده باشند و آن کاریکه کرده‌اند باطل بود پس نتیجه این میشود که اجتماع آنها بر باطل بوده و اینها امتی هستند بر باطل جمع نمیشوند یا اینکه اجتماع بر ندامت و پشیمانی کرده‌اند از جهت ترک کردن آنچه را که نکرده‌اند و دوست داشتند که کرده باشند در اینصورت نیز اجتماع بر باطل کرده‌اند بواسطه و سبب ترک کردن همه آنها حق را پس ناچار است از اینکه امر چنین باشد که پیغمبر صلی الله علیه واله هنگامیکه بعلی علیه السلام فرموده که تو با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال میکنی این خبر از پیغمبر صلی الله علیه واله رسیده و جایز نیست که گفته شد نرسیده و خبریکه داده واقع نمیشود جز اینکه خبردهنده که پیغمبر است تکذیب کرده شود یا اینکه امر او بقتال با ایشان باید انجام شود پس ترک پذیرفتن امر پیغمبر بآنچه که او را امر کرده چنانچه علی علیه السلام فرموده آن کیفر است قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فان قال قائل ان الحسن علیه السّلام اخبر بانه حقن دماء انت تدّعی ان علیّا کان ماموراً باراقتها و الحقن لما امر الله و رسوله باراقته من الحاقن عصیان قلنا ان الامهٔ التی ذکر الحسن علیه السّلام امّتان و فرقتان و طائفتان هالکهٔ و ناجیهٔ و باغیهٔ و مبغی علیها فاذا لم یکن حقن دماء المبغی علیها لابحقن دماء الباغیهٔ لانّهما اذا اقتتلا و لیس للمبغی علیها قوام بازالهٔ الباغیهٔ حقن دم المبغی علیها و اراقظ دم الباغیهٔ مع العجز عن ذلک اراقهٔ لدم المبغی علیها اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر گوینده‌ای بگوید که حسن علیه السّلام خبر داد باینکه حفظ کردن خونی که تو مدّعی هستی که علی ماهور

ص: ۱۶۹

بود بریختن آن و حفظ کردن خونی که خدا و رسول او امر بریختن آن کرده‌اند از حفظ‌کننده آن گناه است میگوئیم امّتی که حسن علیه السّلام ذکر کرده دو امّتند و دو فرقه و دو طائفه که یکی از این دو هلاک شونده و دیگری نجات یابنده است یکی ظالم و دیگری مظلوم است پس هرگاه حفظ کردن خون مظلوم بحفظ کردن خون ظالم نباشد که هرگاه دو دسته با هم قتال کنند و مظلوم نمیتواند برای نابود کردن ظالم مقاومت کند حفظ خون مظلوم و ریختن خون ظالم با عجز و ناتوانی از نابود کردن ظالم بسبب ریختن خون مظلوم خواهد بود لاغیر و این از همان جهت است قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فان قال فما الباغی عندک امؤمن او کافر او لامؤمن و لاکافر قلنا ان الباغی هو الباغی باجماع اهل الصّلوة و سمّاهم اهل الارجاء مؤمنین مع تسمیتهم ایّاهم بالباغین و سمّاهم اهل الوعید کفّارا مشرکین و کفّارا غیر مشرکین کالا باضیّة و الزّیدیّة و فسّاقا خالدین فی النّار کواصل و عمر و منافقین خالدین فی الدرک الاسفل من النّار کالحسن و اصحابه فکلّهم قد ازال الباغی عمبا کان فیه قبل البغی فاخرجه قوم الی الکفر و الشرک کجمیع الخوارج غیر الاباضیّة و الی الکفر و الشرک کالاباضیّة و الزیدیّة و الی

الفسق و النفاق و اقل ما حکم علیهم اهل الارجاء اسقاطهم من السنن و العدالة و القبول اَلتَّرجُمَةُ پس اگر بگوید که باغی در نزد تو چیست آیا مؤمن است یا کافر یا نه مؤمن است ونه کافر میگوئیم باغی باهباغ اهل نماز باغی است یعنی گمراه و طایفه مرجبه با اینکه آنها را باغی مینامند مؤمن مینامد و فرقه وعیدیّه آنها را کافر مشرک و کافر و غیرمشرک نامیده‌اند مانند فرقه اباضیّه و زیدیّه و واصل و عمر انها را فسّاق جاوید در آتش میدانند و مانند حسن و اصحاب او آنها را جاوید در درک اسفل از آتش میدانند پس همه ایشان دور میکنند باغی را از آنچه که در آن است پیش از گمراهی گروهی او را کافر و مشرک میدانند مانند همه خوارج بجز اباضیّه و اباضیه و زیدیه آنها را کافر غیرمشرک میدانند و گروهی فاسق و منافق میدانند و کمتر چیزی که در حق آنها حکم کرده میشود و مرجبه در حق آنها میگویند اینست که اسقاط میکنند آنها را از سنتها و عدالت و پذیرفتن توضیح بعضی از لغات اهل ارجاء و مرجبه فرقه‌ای از مخالفین‌اند که اعتقادشان اینست که با ایمان داشتن گناه ضرری نمیرساند چنانچه طاعت با کفر نفع نمیدهد و آنها را اهل رجاء و مرجبه برای این گفته‌اند که خدا تاخیر میاندازد عذاب کردن آنها را بر گناهان اَرجَاءَ بمعنی اَخّر میباشد و اباضیّه بکسره همزه فرقه‌ای از خوارجند که نسبت داده شدند بعبدالله بن اباض یمتمی و زیدیّه طایفه‌ای از شیعه هستند که زیدبن علیّ را امام میدانند قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فان قال فان الله عزّوجل سمیّ الباغی مؤمنا فاقل عزّوجل و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فجعلهم مؤمنین قلنا لابد من انّ المأمور بالاصلاح بین الطائفتین المقتتلتین

ص: ۱۷۰

کـان قبـل اقتتالهما عالما بالباغیـۀ منهما او لم یکن عالماً بالباغیـۀ منها فان کان عالماً عالما بالباغیـۀ منهما کان ماموراً بقتالها مع المبغی علیهـا حتّی تفئ الی امر الله و هو الرجوع الی مـا خرج منه بالبغی و ان کان المامور بالاصـلاح جاهلا بالباغیـۀ و المبغی علیها فانّه کان جاهلاـ بـالمؤمن غیر البـاغی و المؤمن البـاغی و کـان المؤمن غیر البـاغی عرف بعـد الثبین و الفرق بینه و بین البـاغی مجمعـا من اهل الصّلوۀعلی ایمانه لاختلاف بینهم فی اسمه و المؤمن الباغی بزعمک مختلف فیه فلا یسمّی مؤمنا حتی بجمع علی انه مؤمن کما اجمع علی انه بـاغ فلایسـمی الباغی مؤمنا الا باجماع اهل الصّـلوۀ علی تسـمیته مؤمنا کما اجمعوا علیه و علی تسـمیته باغیاً اَلتَّرجُمَـۀ پس اگر بگویـد که خدای عزّوجل باغی را مؤمن نامیده و فرموده است و اگر دو طائفه از مؤمنین قتال با یکدیگر کنند پس خدا ایشانرا مؤمن قرار داده میگوئیم چاره‌ای نیست از اینکه مـدمور باصـلاح در میان دو طائفه‌ای که با همدیگر قتال میکنند پیش از قتال کردن آنها با یکدیگر میدانسـته است که کدام یک از این دو طائف گمراه و ظالمند یا نمیدانسـته کدام یک گمراه و ظالمند اگر میدانسـته اسـت که باغی کدام یک از ایندو است مامور

میباشـد بقتال آنها بهمراهی کسانیکه بر آنها ظلم شـده تا برگردد بسوی فرمان خـدا و آن بازگشت او است بسوی آنچیزی که از آن بیرون رفته بسبب گمراهی و اگر آنکه مأمور باصلاح است ظالم و مظلوم را نمیشناسد و نمیداند و مؤمن غیرظالم و گمراه را نمیداند کدام است و مؤمن گمراه را هم نمیداند کدام است مؤمن غیرظالم و گمراه بعد از تبیین شناخته شود و فرق میان مؤمن و گمراه باین شنـاخته شود که مؤمن غیر گمراه کسـی است که اهل نماز اجماع بر مؤمن بودن او کننـد بعلّت اختلافی که در نام بین ایشان است و مؤمن ظـالم گمراه بزعم تو در آن اختلاف است پس میگوئیم مؤمن نامیـده نمیشود مگر کسـیکه اجماع شود براینکه او مؤمن اسـت همچنـانکه برغیر مؤمن اجمـاع شود که بـاغی و گمراه است پس مؤمن مؤمن نیست مگر باجمـاع اهـل نمـاز در ایمـان او و باغی هم بـاغی نیست مگر باجمـاع ایشـان در بـاغی نامیـدن او قـالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فـان قـال فـان الله عزّوجـل سـمیّ الباغی للمؤمنین اخا و لاـیکون اخ المؤمنین الّا مؤمنـا قیـل احلت و باعـدت فان الله عزّوجل سـمیّ هوداً و هو نبیّ اخا عاد و هم کفّار فقال و الی عاد اخاهم هودا و قد یقال للشامی یا اخا الشام و للیمانی یا اخا الیمن و یقال للمسایف اللازم له

المقاتل به فلان اخ السّیف فلیس فی ید المتأوّل اخ المؤمن لایکون الّا مؤمنا مع شهادۀ القرأن بخلافه و شهادۀ اللعنۀ بانه یکون المؤمن اخ الجماد الذی هو الشام و الیمن و السّیف و الرّمح و بالله استعین علی امورنا فی ادیاننا و دیننا و اخرتنا و ایّاه نسئل التوفیق لما قرب منه و ازلف لـدیه بمنّه و کرمه (انتهی کلامه دفع الله مقـامه) اَلتَّرجُمَـۀ پس اگر بگویـد که خـدای عزّوجل باغی را برای مؤمنان برادر نامیده و برادر مؤمنان نیست مگر کسیکه

ص: ۱۷۱

مؤمن باشـد گفته میشود حیله کردی و دور شـدی زیرا که خـدای عزّوجـل هود پیغمبر را برادر عـاد نامیـده و حـال آنکه ایشان کافر بودنـد پس فرمود و اِلی عَادٍ اَخاهُم هُودًا و گاهی گفته میشود بمرد شامی ایبرادر شام و بیمانی ای برادر یمن و گفته میشود بکسـیکه همیشه شمشـیر همراه دارد برای اینکه با آن قتال کند فلان برادر شمشـیر است پس نیست در دست تاویل کننده‌ای که میگوید برادر مـؤمن غیر از مـؤمن نیست بـا شـهادت قرأن برخلاـف اینقـول و شـهادت لغت که میگویـد مؤمن برادر جمـاد است که شـام و یمن و شمشـیر و نیزه و از خـدا طلب یـاری میکنیم در کارهـای خود و در دینهای خود و دنیای خود و آخرت خود و از او توفیق میخواهیم برای چیزیکه مـا را بـاو نزدیـک کنـد و رسـتگاری داده شود باحسـان او و کرم او وَ مِن کتبِه عَلَیهِ السَّلامُ فی الجزؤ الثـانی من کتاب معادن الحکهٔ لعلم الهدای ص ۱۰ قال من کتاب له علیه السّـلام للصّلح- فصل و من ذلک ما فی کشف الغمّهٔ من کتاب الصّلح الّذی اسـتقّر بینه و بین معاویـهٔ حیث رأی الـدماء و الطفاء نائرهٔ الفتنهٔ و هو بسم اللهِ الرَّحمن الرَّحیم هذا ما صالَحَ عَلَیهِ الحَسَنُ بنُ عَلِیّ بن اَبی طالِبٍ مُعاوِیَهَٔ بنَ اَبی سُفیانَ صالَحَهُ اَن یُسَلِّم

اِلَیهِ وَلایَهَٔ اَمر المُسلِمینَ عَلی اَن یَعمَلَ فیهم بِکِتابِ اللهِ وَ سُنَّهِٔ رَسُولِه وَ سیرَهِٔ الخُلَفاءِ الصّالِحینَ (الرّاشِدینَ) وَ لَیسَ لِمُعاوِیَهِٔ بن اَبی‌سُفیانَ اَن یَعهـدَ اِلی اَحَـدٍ مِن بَعـدِه عَهـدًا بَل یَکُونُ الاَمرُ مِن بَعـدِه شُوری بَینَ المُسـلِمینَ وَ عَلی اَنَّ النّاسَ امِنُونَ حَیثُ کانُوا مِن اَرض اللهِ فی شامِهِم وَ

عَراقِهِم وَ حِجـازِهِم وَ یَمَنِهِم وَ عَلی اَنَّ اَصـحابَ عَلی وَ شـیعَتَهُ امِنُونَ عَلی اَنفُسِـهِم وَ اَمـوالِهِم وَ نِسـائِهِم وَ عَلی مُعاوِیَـهِٔ بن اَبی سُـفیانَ بِذلِکَ عَهدُاللهِ وَ میثاقُهُ وَ ما اَخَذَ اللهُ

ص: ۱۷۲

عَلی اَحَدٍ مِن خَلقِه بالوَفاءِ وَ بما اَعطَی اللهُ مِن نَفسِه وَ عَلی انَ لا یَبغی لِلحَسَنِ بن عَلِیّ وَ لا لِاَخیهِ الحُسَین وَلا لِاَحَدٍ مِن اَهل بَیتِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه غائِلَهً سِرًّا وَلاجَهرًا وَلایُخیفَ اَحَدًا مِنهُم فی اُفق مِن الافاق شَهِدَ عَلَیهِ بذلِکَ وَ کَفی باللهِ شَهیدًا فُلانٌ وَ فُلانٌ وَ السّلام اَلتَّرجُمَهُ در جزؤ دوم کتاب معادن الحکمه از کتاب کشف الغمّه نقل کرده از کتاب صلحی که مستقر شد میانه حضرت حسن علیه السّلام و معاویه هنگامی که حفظ خونها و فرونشاندن آتش فتنه را در صلح کردن دید و آن کتاب این است بنام خدای بخشنده مهربان اینست آنچه سازش کرد بر آن حسن پسر علی پسر ابی‌طالب با معاویه پسر ابی‌سفیان مصالحه کرد با او که واگذار کند بسوی او ولایت امر مسلمانانرا برا ین شرط که عمل کند در میانه ایشان بکتاب خدا و سنّت رسول او و سیره خلفاء شایستگان و بر معاویه نیست که کسیرا ولیّ عهد خود قرار دهد بعد از خودش و با او عهد بندد بلکه بعد از او امر بمشورت مسلمانان باشد و دیگر آنکه مردمان در هر کجای از زمین خدا هستند چه در شام ایشان یا عراق ایشان و حجاز ایشان و یمن ایشان در امن و امان او باشند (یعنی بآنها اذیّت و آذار و تعدّی نکند) و دیگر آنکه یاران و شیعیان علی برجانها و مالها و زنهای خود از شرّ او در مان باشند و برذمّه معاویهٔ بن ابی سفیان است که بآنچه ذکر شد بعهد خدا و پیمان او و آنچه را که عهد و پیمان رفته است خدا براحدی از خلق خود بوفا کردن و آنچه را که خدا از جانب خود باو عطا کرده وفا کند و دیگر آنکه در حق حسن بن علی و برادر او حسین و هیچ یک از اهل بیت رسولخدا صلی الله علیه واله نه در پنهانی و نه آشکارا ظلم نکند و حیله و خدعه‌ای بکار نبرد و هیچیک از ایشان را نترساند در هر کرانه‌ای از کرانه‌ها باشند گواهی دادن به این مصالحه و کفایت میکند گواه بودن خدا فلان و فلان و السّلام قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فی الجزو الاوّل من کتبه العلل ص ۲۰۱ قد ذکر محمدبن بحرالشیبانی رضی الله عنه فی کتابه المعروف بکتاب الفروق (الفاروق) بین الاباطیل و الحقوق فی معنی موادعهٔ الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام لمعاویهٔ فذکر سؤال سائل عن تفسیر حدیث یوسف بن مازن الرّاسبی فی هذا المعنی و الجواب عنه و هوالذی رواه ابوبکر محمدبن الحسن بن اسحق بن خزیمهٔ النیسابوری قال حدّثنا ابوطالب زیدبن احزم قال حدّثنا

ابوداود قال حدّثنا القسم بن الفضل قال حدّثنا یوسف بن مازن الرّاسبی قال بایع الحسن بن علیّ

ص: ۱۷۳

معاویهٔ علی ان لایسمیه امیرالمؤمنین و لایقیم عنده شهادهٔ و علی ان لا یعقّب علی شیعهٔ علیّ علیه السّلام شیئا و علی ان یفرّق فی اولاد من قتل مع ابیه یوم الجمل و اولاد من قتل مع ابیه بصفین الف الف درهم و ان یجعل ذلک من خراج دارابجرد التَّرجُمَهٔ صدوق علیه الرّحمه در کتاب علل الشرایع چنین یاد کرده که محمدبن بحرشیبانی در کتاب خود که معروفست بکتاب فروق بین الاباطیل و الحقوق در معنای موادعه حسن بن علی بن ابی‌طالب با معاویه یاد کرده سؤال سائلی را از تفسیر حدیث یوسف بن مازن راسبی در اینمعنی و جواب از آن و آن چیزیست که روایتکرده است آنرا ابوبکر محمّد حسن پسر اسحق پسر خزیمه نیشابوری که گفت حدیثکرد برای ما ابوطالب زید پسر احزم از ابی داود از قاسم بن فضل از یوسف بن مازن راسبی که گفت بیعت کرد حسن بن علی صلوات الله علیه با معاویه بر اینکه او را امیرمؤمنان نام نهند و اقامه شهادت نزد او نکند و براینکه تعقیب شیعیان علی نکنند چیزیرا و براینکه در میان فرزندان کسانیکه با پدر او در روز جمله (جنگ بصره) کشته شده و فرزندان کسانیکه با پدر او در جنگ صفین کشته شده‌اند هزار هزار درهم متفرق کند و آنرا از مالیات دارابجرد بدهد

قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ و قال ما الطف حیلهٔ الحسن صلوات الله علیه هذه فی اسقاطه ایّاه امرهٔ المؤمنین قال یوسف فسمعت القاسم بن محیمهٔ (مخیمرهٔ و لعلّها اصوب) یقول ما و فی معاویهٔ للحسن بن علی صلوات الله علیه بشئ عاهده علیه و انّی قرأت کتاب الحسن الی معاویهٔ یعدّ علیه ذنوبه الیه و الی شیعهٔ علیّ علیه السّلام فبدء بذکر عبدالله بن یحیی الحضرمی و من قتلهم معه التَّرجُمَهٔ و گفت چقدر لطیف است تدبیر حسن صلوات الله علیه این تدبیری که کرد در انداختن او معاویه را از امیر بودن او بر مؤمنان یوسف گفت شنیدم از قاسم پسر محیمه که میگفت معاویه بچیزی از شرطها که حسن بن علی صلوات الله علیه واله با او معاهده کرد وفا نکرد و من خواندم نامه حسن را که بمعاویه نوشته بود و گناهان او را در آن نامه شمرده بود که نسبت با دو شیعیان علی علیه السّلام از او سرزده بود ابتدا کرده بود بذکر عبدالله بن یحیای حضرمی و کسانیکه با او کشته شده بودند قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فنقول رَحِمَکَ الله انّ ما قال یوسف بن مازن من امر الحسن علیه السّلام و معاویهٔ

ص: ۱۷۴

عنـد اهل التمیز و التّحصـیل یمسـیّ المهادنهٔ و المعاهدهٔ الا تری کیف یقول ما وفی معاویهٔ للحسن بن علیّ علیهما السّـلام بشـئ عاهَدَ علیه و هادنه و لم یقل بشـئ بایعه علیه و البمایعهٔ علی ما یدعیه المدّعون علی الشرایط التی ذکرناها ثم لم یف بها لم یلزم الحسن علیه السّـلام و اشدّ ماهفنا من الحجّهٔ علی الخصوم معاهدته ایّاه علی ان لا یسمّیه امیرالمؤمنین و الحسن عند نفسه لا محالهٔ مؤمن فعاهده ان لایکون علیه امیراً اذا الامیر هو الـذی یأمّر فیؤتمر له فاحتال الحسن صـلوات الله علیه لاسـقاطه الائتمار لمعاویهٔ اذا امره امرا علی نفسه و الامیر هو الذی امّره مؤمّر من فوقه فدلّ علی انّ الله عزّوجل لم یؤمّر علیه ولارسول الله صـلی الله علیه واله امّره علیه فقد قال النبیّ صلّی الله علیه واله لایلین مفاء علی مفئ یرید انّ من حکمه حکم (هواذن) الذین صاروا فیئا للمهاجرین و الانصار فهؤلاء طلقاء المهاجرین و الانصار بحکم اسعافهم النبیّ صلی الله علیه واله فیئهم لموضع رضاعه و حکم قریش و اهل مکّهٔ حکم هواذن لمن امّر رسول الله صلی الله علیه واله علیهم فهوالتّامیر من الله عزّوجلّ و من رسوله او من الناس کما قالوا فی غیر معاویهٔ ان لامّهٔ اجتمعت فامّرت فلانا و

فلانـا علی انفسـهم فهـو ایضـا تـامیراً من المـؤمنین فیکـون امیرهم بتـامیرهم فهـو تـامیر منه بنفسه و الحسن صـلوات الله علیه مؤمن من المؤمنین فلم یؤمّر معاویهٔ علی نفسه بشـرط علیه ان لایسـمیّه امیرالمؤمنین فلم یلزم ذلک الأتمارله فی شئ امر به اَلتَّرجُمَهٔ پس میگوئیم خـدا رحمت کنـد تو را آنچه که یوسف پسر مـازن از کـار حسن علیه السّـلام و معـاویه گفته است در نزد اهل تمیز و تحصـیل آنرا مهادنه و معاهده (باهمدیگر آشتی کردن و پیمان بستن) مینامند آیا ندانسته‌ای که چگونه میگوید معاویه بچیزی از عهدهائیکه حسن بن علی علیهمـا السّـلام از او گرفته بود و بـا او آشتی کرده بودوفا نکرد و نگفته است بچیزی که با او بران بیعت کرده بود و بیعت با یکـدیگر کردن بنابر ادّعای ادّعاکننـدگان بشـرایطی صورت میگیرد که یاد کردیم و بقید کلمه‌ای که گفته است پس از مصالحه وفا نکرد به آن الزام نمیکند حسن علیه السـلام را و سـخت‌تر حجّتی که در اینجا برد دشـمنان وارد میاید نکته معاهده کردن آنحضـرت است بـا او که او را امیرالمؤمنین نـام نگـذارد و حسن لامحـاله در پیش نفس خود مؤمن بوده بـا او عهـد بست که برای آنجناب امیر نباشد زیرا که امیر کسی را گویند که فرمان بدهد و فرمان او را بپذیرند پس

حسن صـلوات الله علیه تـدبیر کرد که از خود ساقط کند فرمانبرداری از معاویه را هرگاه او را امری کند امیر نفس خود باشد و امیر بکسـی میگوینـد کـه مـافوق او و او را بـه امـارت نصـب کنـد پس اینمعنی دلیـل است براینکه خـدای عزّوجـلّ او را امیر نگردانیـده بر آنحضـرت و نه پیغمبر صـلی الله علیه واله او را امیر برآنجنان قرار داده زیرا که رسولخدا صـلی الله علیه واله فرموده والی نمیشود البته آنکسی که فیئ مال باو داده شده برکسیکه فیئ دهند است

ص: ۱۷۵

اراده او از اینکلام اینستکه کسیکه حکم او حکم قبیله هوازن است و آنها کسانی بودند که غنیمت بودند برای مهاجرین و انصار و مهاجرین و انصار بحکم مساعدت و معاونتی که پیغمبر در حق آنها کرد برای رعایت حق شیرخورد آنها آزاد کردند قریش و اهل مکّه نیز حکم هوازن را داشتند برای کسیک رسولخدا صلی الله علیه واله او را برای آنها امیر قرار داد پس آن امارت دادن از جانب خدای عزّوجل و رسول او بود یا از جانب مردمان چنانچه در غیر معاویه نیز گفته‌اند که امّت جمع شدند و فلان و فلان را برای خود امیر قرار دادند و این هم گرچه امیر قرار دادن است الّا اینکه از جانب مردمان بوده نه از جانب خدا و رسول او و امارت معاویه هم نه از جانب خدا بوده و نه از جانب رسول او بوده و نه از جانب مؤمنین بوده که او را امیر خود قرار داده باشند پس این امارتی بوده که خود معاویه برای نفس خود قرار داده و حسن علیه السّلام مؤمنی از مؤمنان بوده و معاویه را بر خود امیر قرار نداده بموجب شرطی که با او کرد که او را امیرمؤمنان نام نگذارند قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ و فرّع صلوات الله علیه اذ خلصّ نفسه من الایجاب علیها الائتمارله ان یتّخذ علی المؤمنین الذین هم علی الحقیقهٔ مؤمن و هم الذین کتب فی قلوبهم الایمان و لانّ هذه الطبقه لم یعتقد و امارته و وجوب طاعته علی انفسهم و لانّ الحسن علیه السّلام امیر البررهٔ و قاتل الفجرهٔ کما قال النبیّ صلّی الله علیه واله لعلیّ علیه السّلام و علیّ امیر البررهٔ و قاتل الفجرهٔ فاوجب صلّی الله علیه واله انه لیس لبرّ من الابراران یتامّر علیه و انّ التامیر علی امیر الابرار لیس ببرّ هکذا یقتضی مراد رسول الله صلی الله علیه واله ولو لم یشترط الحسن بن علی علیه السّلام علی معاویهٔ هذه الشروط و سمّاه امیرالمؤمنین و قد قال النبیّ صلی الله علیه واله قریش ائمهٔ النّاس ابرارها لابرارها و فجّارها لفجارها و کلّ من اعتقد من قریش انّ معاغویهٔ اما بحقیقهٔ الامامهٔ من الله عزّوجلّ اعتقد الائتمارله وجوبا علیه فقد اعتقد وجوب اتخاذ مال الله دولا و عباده خولا و دین ا لله دخلا و ترک امر الله ایّاه ان کان مؤمناً فقد امر الله عزّوجلّ المؤمنین بالتعاوون علی البرّ و التقوی فقال و تعاونوا علی البرّ و التقوی او لاتعاونوا علی الاثم و العدوان فاان کان اتخاذ مال الله دولا و عباده خولا و دین الله دخلا من البرّ و التقوی جاز علی تاویلک من اتخذه اماماً و امّره علی نفسه کما ترون التّامیر

علی العباد و من اعتقد انّ قهر مال الله علی ما یقهر علیه و دین الله علی ما یسام و اهل دین الله علی ما یسامون هو بقهر من اتخذه خولا و انّ الله من قبله مدیل فی تخلیص المال من الدّول و الدّین من الدّغل و العباد من الخول علم و سلّم و امن و اتقی انّ البرّ مقهور فی یدالمفاخر و الابرار مقهورون فی ایدی الفجّار

ص: ۱۷۶

بتعاونهم مع الفاجر علی الاثم و العدوان المزجور عنه المأمور بضدّه و خلافه و منا فیه و قد سئل سفیان الثوری عن العدوان ما هو فقال هو ققال هو ان ینقل صدقهٔ بانقا الی احلیرهٔ فتفرق فی اهل السّهام بالحیرهٔ و ببانقیا اهل السّهام و انا اقسم بالله عزّوجلّ قسماً بارّاً انّ حراسهٔ سفیان و معاویهٔ بن مرّهٔ و مالک بن مبغول و خثیمهٔ بن عبدالرحمن بن عبدالملک من العدوان الذی زجر الله عزّوجلّ عنه و انّ حراسهٔ من سمّیتهم بخشبهٔ زید رضوان الله علیه بنقل صدقهٔ بانقیا الی الحیرهٔ اَلتَّرجُمَهٔ فرعی (از این اصل) قرارداد (حسن) صلوات الله علیه وقتیکه خود را خلاص کرد از آنچه که موجب این میشد که قبول امر معاویه کند بانیکه او را امیرمؤمنان بنامد و بر ضرر مؤمنانی که حقیقتاً ایمان داشتند و کسانی بودند که ایمان در دلهای ایشان ثابت و راسخ بود اتّخاذ کند و برای اینکه این طبقه کسانی بودند که اعتقاد به امارت و وجوب طاعت معاویه را بر نفسهای خود نداشتند و برای اینکه حسن علیه السّلام را امیر نیکوکاران و نیکان و کشنده ظالمان و بدکاران میدانستند چناچه پیغمبر صلی الله علیه واله برای علی علیه السّلام فرموده بود که علی امیر نیکان و نیکوکاران و کشنده ظالمان و

بدکردارانست و واجب گردانید (آنحضرت) صلی الله علیه واله که هیچ بّری از ابرار یعنی نیک و نیکوکاری از نیک و نیکوکاران را نمیرسد که بر علی امیر شود و برای اینکه معتقد بودند که امیر قراردادن بر امیر همه نیکوکاران و نیکان کار خوبی نیست و اقتضی مراد و مقصود پیغمبر همین بوده و اگر شرط نکرده بود حسن بن علی علیه السلام بر معاویه آنشرطهائیرا که کرد و او را امیرمؤمنان نامیده بود و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده قریش نیکان و بدانشان امامها و پیشواهای مردمانند نیکان ایشان بر نیکان آنها و بدان ایشان برای بدان آنها و هرکسی از قریش که معتقد باشد که معاویه امام بحق است و امامت او از جانب خدای عزّوجلّ است اعتقاد او این است که قبول امر او کردن و او را امیر خود دانستن بر او واجب است که مال خدا را دولت داند و بندگان خدا را بیندگی و غلامی خود گیرد و در دین خدا دخل و تصرف کند و ترک کند آنچه را که خدا به آن امر فرموده و حال آنکه خدا مؤمنان را بیاری کردن با یکدیگر به نیکی و تقوی امر فرموده اگر مؤمن است چنانچه فرمود است و یاری کنید همدیگر را به نیکی و نیکوکاری و پرهیزکاری و یاری نکنید همدیگر را بر گناه و دشمنی و از حدّ خود تجاوز کردن پس اگر گرفتن مال خدا دولت باشد و بندگان خدا بندگان و غلامان باشند و در دین خدا دخل و تصرف کردن از کارهای نیک و پرهیزکاری باشد جایز است بنابر تاویل تو کسیکه او را امام میداند و او را امام بر نفس خود قرار داده همچنان که میدانید امیر قرار دادن بر ضرر بندگان و کسیکه معتقد باشد که غلبه کردن بر مال خدا بنابر اینکه غلبه کرده شود بر آن و دین خدا براینکه فروخته شود و اهل دین خدا براینکه فروخته شوند آن بقهر و غلبه کسی است که بیندگی گرفته است او را و معتقد باشد که خدا از جانب او غلبه کننده است در خلاص کردن مال از دولت بودن و دین از چیزیکه در آن داخل شود و خیانتی در آن شود و بندگان را از بردگی

ص: ۱۷۷

و غلامی دانسته و سلامت و ایمن است و خود را حفظ کرده بتقیّه (زیرا که) نیکی مغلوب دست بد و بدکردار است و ینکان و نیکوکاران در دست بدان و بدکاران مغلوب و گرفتارند بعلت تعاون و کمک کردن با بدان در گناه و ظلم کردن صریح که منع کرده و نهی کرده شدند از آن و امر کرده شدند بضدّ آن و خلاف آن و آنچه منافی با آن است از سفیان ثوری سؤال شد که عدوان چیست گفت آنست که صدقه بانقیا (ناحیه‌ای از نواحی کوفه است) نقلکرده شود بسوی حیره و تقسیم شود در میان سهم برها (صنفهای هشتگانه‌ایکه مصرف صدقانند) در حیره و بانقیا و من سوگند یاد میکنم خدا را براستی که محافظت سفیان و معاویه پسر مرّه و مالك پسر معول و خثیمه پسر عبدالرحمن چوب دار زید پسر علی پسر حسین پرس علی پسر ابی طالب علیهم السّلام را در کناسه کوفه بفرمان هشام پسر عبدالملك از عدوانی است که خدای عزّوجلّ از آن منع و نهی کرده و اینکه محافظت کردن آنهائیکه ایشانرا نام بردم بچوبه دار زید رضوان الله علی داعی شد بر نقل صدقه بانقیا بسوی حیره قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فان عذر عاذر من سیمیتهم بالعجز عن نصر البرّ هو الّذی الامام من قبل الله عزّوجلّ الذی فرض طاعته علی العباد علی الفاجر
الذی یامر باعانهٔ الفجرهٔ ایّاه قلنا لعمری انّ العاجز معدور فیما عجز عنه ولکن لیس الجاهل بمعذور فی ترک الطلب فیما فرض الله علیه و ایجابه علی نفسه فرض طاعته و طاعهٔ رسول الله صلی الله علیه واله و طاعتهٔ اولی الامر و بانه لایجوزان یکون سریرهٔ ولاهٔ الامر بخلاف علانیتهم کما لم یجزان یکون سریرهٔ النبیّ صلی الله علیه واله الی هو اصل ولاهٔ الامر و هم فرعه بخلاف علانیته و انّ الله عزّوجلّ العالم بالسّرائر و الضمائر و المطّلع علی ما فی صدور العباد لم یکل علم مالم یعلمه العباد الی العباد جلّ و عزّ عن تکلیف العباد مالیس فی وسعهم و طوقهم اذ ذاک ظلم من المکلّف و عبث منه و انّه لایجوزان یجعل جلّ و تقدّس اختیار من یستوی سریرته بعلانیته و من لایجوز ارتکاب الکبائر الموبقهٔ و الغصب و الظلم منه لی من لایعلم السّرائر و الضّمائر فلایسع احداً جهل هذه الاشیاء و ان وسع العاجز بعجز ترک ما بعجز عنه فانّه لاسعه الجهل بالامام البرّ الی هو امام الابرار و العاجز بعجز معذور و الجاهل غیر معذور فلایجوزان یکون للأبرار امام و ان کان مقهورا فی قهر الفاجر و الفجّار فمتی لم یک للبرّ امام برّ قاهرا و مقهور فمات میتهٔ جاهلیّهٔ اذا مات و لیس یعرف امامه
اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر عذرخواهی عذر بیاورد باینکه کسانیرا که عاجز نام گذاردی از یاریکردن نیکوکواری که امام است ازجانب خدای عزّوجلّ و او کسی است که واجب شده است طاعت او بر بندگان یاریکردن به

ص: ۱۷۸

فاجری که امر کند او را بیاری کردن اهل فجور میگویم بجان خودم قسم که عاجز در چیزی که عاجز از آن باشد معذور است ولیکن جاهل در نخواستن انچیزی که خدا بر او واجب کرده است معذور نیست و همچنین در واجب دانستن وجوب طاعت خدا و طاعت رسول او و طاعت صاحبان امر معذور نیست و جایز نیست که باطن صاحبان امر برخلاف ظاهر ایشان باشد چنانچه بر پیغمبر صلی الله علیه واله که اصل و ریشه ایشان است جایز نیست که باطن او برخلاف ظاهر با او باشد و خدای عزّوجل دانا و آگاهست بر باطنها و اندیشه ها و آگاه است بر آنچه که در سینهای بندگانست واگذار نکرده است دانستن چیزهائی که بندان نمیدانند بر بندگان و بزرگتر و عزیزتر است از اینکه تکلیف کند بندگان را بچیزیکه نتوانند از عهده آن برآیند و طاقت آنرا نداشته باشند زیرا که اگر چنین کاری بکند ظلم و بیفائده است (و آن بر خدا روا نیست) و جایز نیست که خدائیکه پاک و بزرگ است اختیار کسی را که ظاهر و باطن او مساوی است و کسی است که تجویز نمیکند مرتکب شدن گناهان هلاک کننده را از او قرار دهد با کسی که باطنها و اندیشه‌ها را نمیداند پس اینقدر توسعه نمیدهد احدیرا که جاهل است باینگونه چیزها و اگر توسعه بدهد عاجز را

بسبب ناتوانی او را ترک کند چیزیرا که عاجز است از آن توسعه نمیدهد جاهل بودن او را با وجود امام نیکوئی که امان نیکانست و عاجز بسبب عجزی که دارد معذور است و جاهل معذور نیست پس روا و جایز نیست که برای نیکان امامی نباشد هرچند آن امام مقهور و مغلوب فاجر و فجّار باشد پس وقتیکه برای نیکان امامی نباشد که نیکو باشد خواه آن امام غالب باشد یا مغلوب بمیرد نحوه مردن جاهلیست هنگامیکه میمیرد در حالتیکه نشناخته است امام خود را قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فان قیل و ما تاویل عهد الحسن علیه السّلام و شرطه علی معاویهٔ بان لایقیم عنده شهادهٔ الایجاب الله علیه اقامهٔ شهادهٔبما علمه قبل شرطه علی معاویهٔ قیل انّ لاقامهٔ الشهادهٔ من الشاهد شرائط و هی حدودها التی لایجوز تعدیتها لانّ من یتعدّ حدود الله عزّوجلّ فقد ظلم نفسه و اوکد شرائطها اقامتها عند قاض فصل و حکم عدل ثم الثقهٔ من الشّاهدان یقیمها عند من یجّر بشهادته حقّا و یمیت بها اثرهٔ و یزیل بها ظلما فاذا لم یکن من یشهد عنده سقط عنه فرض اقامته الشهادهٔ و لم یکن معاویهٔ عند الحسن علیه السّلام امیراً اقامه الله عزّوجلّ و رسوله صلی الله علیه واله او حاکما من ولاهٔ الحکم فلا کان حاکما من قبل الله عزّوجلّ و قبل رسوله ثم علم الحسن علیه السّلام ان لایؤمّر حین شرط ان لا یسمّیه امیرالمؤمنین فیکف یقیم الشهادهٔ عند من ازال عند الامرهٔ بشرط ان لایسمّیه امیرالمؤمنین و اذا زال عنه ذلک بالشرط ازال عنه الحکم لان الامیر هو الحاکم و هو المقیم من لیس له تامیر و لاتحاکم یحکم فحمکه هذر و لاتقام الشهادهٔ عند من حکمه هذر

ص: ۱۷۹

پس اگر گفته شود که تاویل عهد بستن حسن علیه السّلام و شرط کردن او بر معاویه باینکه نزد او قیام بشهادت نکند و حال آنکه خدا بر او واجب کرده شهادت دادن بآنچه که بان علم دارد پیش از انکه بر معاویه شرط کند چیست گفته میشود برای بپاداشتن شهادت از شاهد شرطهائیست و آن شرطها حدود شهادت است که تجاوز از آن جائز نیس زیر اکه کسی از حدود خدا تجاوز کند ظلم بنفس خود کرده و از شرطهائیکه تأکید آن از همه زیادتر است اقامه شهادت باید در نزد قاضییئ باشد که جایز باشد قطع دعوا کند و بعدالت حکم کند و پس از آن محلّ وثوق شاهد هم باشد که بداند بشهادت او حق کشیده شود (بسوی اهلش) و بسبب آن استبداد بمیردو ظلم زایل شود پس هرگاه چنین کسی نباشد که نزد او شهادت داده شود ساقط میشود از شهادت دهنده این قرض که اقامه شهادت باشد و معاویه در نزد حسن امیری نبود که خدای عزّوجلّ او را (بامارت) بپاداشته باشد و یا رسولخدا صلی الله علیه واله او را نصب کرده باشد یا حاکمی از صاحبان حکم او را جازه داده باشد پس نه از جانب خدا حاکم بوده و نه از جانب رسول او و حسن علیه السّلام میدانست که حاکم کسی است که امیر باشد و امیر کسی است که حاکم باشد و حسن علیه السلام شرط کرده بود که او یعنی معاویه امیر نباشد باینکه او را امیرمؤمنان نگوید پس چگونه شهادت نزد کسی که امارت را از او زایل کرده بشرطی که با او کرد که او را امیرمؤمنان نگوید چون امارت او بشرط زایل شد حکم کردن را هم از او زایل کرد زیرا که کسی که امیر باشد او است حاکم و او است که اقامه کننده است برای حاکم و کسی که امیر نیست و حکومت ندارد هرگاه حکم کند سزاورا نیست و حکم او خلط است و شهادت در نزد کسی که حکم او خلط است اقامه نمیشود قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللّهُ و ان قال و ما تاویل عهد الحسن علیه السّلام علی معاویهٔ و شرطه علیه ان لایتعقب علی شیعهٔ علیّ علیه السّلام شیئا قیل انّ الحسن علیه السّلام علم انّ القوم جوّز و الانفسهم التأویل و سوّغوا فی تاویلهم اراقهٔ ما ارادوا اراته من الدّماء و ان کان الله عزّوجل حقنه و حقن ما ارادوا حقنه و ان کان الله عزّوجل اراقه فی حکمه فاراد الحسن علیه السّلام ان یبیّن انّ تاویل معاویهٔ علی شیعهٔ علی علیه السّلام بتعقبه علیهم ما یتعقّبته زائل مفمحّل فاسد کما انّه ازال امرته عنه و عن المؤمنین بشرطه ان لایسمّیه امیرالمؤمنین و انّ امرته زالت عنه و عنهم و افسد حکمه علیه و علیهم ثم سوّغ الحسن علیه

السّلام بشرطه علیه ان لایقیم عنده شهادهٔ للمؤمنین القدوهٔ منهم به فی ان لایقیموا عنده شهادهٔ فتکون حینئذ داره دائرهٔ و قدرته قائمهٔ لغیر الحسن و لغیر المؤمنین فتکون داره کدار بخت نصرّ و هو بمنزلهٔ دانیال فیها و کدار العزیز و هو کیوسف فیها اَلتَّرجُمَهٔ و اگر گفته شود که عهدی که حسن علیه السّلام با معاویه بست و شرطیکه بر او کرد که او تعقیب شیعیان

ص: ۱۸۰

علی علیه السّلام نکند چیزیرا تاویلش چیست گفته میشود که حسن علیه السّلام میدانست که آنگروه جایز دانسته‌اند برای خود تأویل کردن را و جایز دانسته‌اند در تاویل خود ریختن خونهائی را که اراده کرده‌اند ریختن آنرا هر چند خدای عزّوجل حفظ کرده باشد آنرا و (جایز دانسته‌اند) حفظ کردن خونهائی را که اراده کرده‌اند حفظ کردن آنرا هرچند در حکم خدا جاری شده باشد ریختن آن پس حسن علیه السلام (به بسن این عهد و شرط) ظاهر کند تاویل معاویه را بر شیعیان علی علیه السّلام بسبب تعقیب کردن او بر ایشان تا این تعقیب کردنرا زایل و منحلّ و فاسد کند همچنانکه امارت او را بقید اینکه او را امیرالمؤمنین نام نبرد از خود و از مؤمنان زایل کرد و حکومت او را بر خود و بر ایشان فاسد فرمود پس از آن حسن علیه السّلام بشرطیکه با او کرد که اقامه شهادت نزد او نکند چون قائد و پیشوای مؤمنان بود برای ایشان تجویز کرد که اقامه شهادت نزد او نکنند در اینهنگام دائر و قدرت او دائر و قائم شد برای غیر حسن علیه السّلام و مؤمنان مانند حکومت و قدرت بخت نصر و عزیز مصر بر غیر دانیال و یوسف علیهما السّلام قالَ الصَّدُوق رَحِمَه الله فان قال دانیال و یوسف علیهما السّلام کانا یحکمان لبخت نصّر و العزیز قلنا لواراد بخت نصّر دانیال و العزیز یوسف ان یریقا بشهادهٔ عمارهٔ بن الولید و عقبهٔ بن ابی معیط و شهادهٔ ابی بردهٔ بن ابی موسی و شهادهٔ عبدالرحمن بن الاشعث بن قیس دم حجربن عدیّ بن الادبر و اصحابه رحمهٔ الله علیهم و ان یحکماله بانّ زیادا اخوه و انّ دم حجر و اصحابه مراقهٔ بشهادات من ذکرت لما جازان یحما لبخت نصّر و العزیز و الحکم بالعدل یرمی الحاکم به فی قدرهٔ عدل او جائر و مؤمن او کافر لاسیّما اذا کان الحاکم مضطر الی یدین قدر الجائر و الکافر و الحق و المبطل بحکمه اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر (گوینده) بگوید که دانیال و یوسف علیهما السّلام بنفع بخت نصر و عزیز حکم میکردند میگوئیم اگر بخت نصّر دانیال و عزیز یوسف میخواستند بشهادت عماره پسر ولید و عقبه پسر ابی معیط و شهادت ابی برده پسر ابی موسی و شهادت عبدالرحمن پسر اشعث بن قیس خون حجر پسر عدی پسر ادبر و یاران او ار که رحمت خدا بر ایشان باد بریزند و اینکه حکم کنند بنفع او باینکه زیاد برادر او است و اینجه خون حجر و یارانش بشهادت کسانیکه یاد کردم ریخته شود برای بخت نصّر و عزیز هر آینه جایز نبود که (دانیال و یوسف) چنین حکمی بکنند و حاکم عادل حکم بعدل را القا

میکند در زمان امیر عادل یا جایز و مؤمن یا کافر بخصوص وقتیکه حاکم مضطر باشد در زمان قدرت جائز و کافر و محقّ و مبطل بحکم او قالَ الصَّدُوق رَحِمَه الله فان قال و لم خصّ الحسن علیه السّلام عدّ الذنوب الیه و الی شیعهٔ علیّ علیه السّلام و قدم امامها قتله عبدالله بن یحیی الحضرمّی و اصحابه و قد قتل حجر و اصحابه و غیرهم قلنا لو قدّم الحسن علیه السّلام فی عدّه علی معاویهٔ الذنوب حجراً و اصحابه علی عبدالله بن یحیی و اصحابه لکان سؤا لک

ص: ۱۸۱

قائما فتقول قدّم حجراً علی عبدالله بن یحیی و اصحابه اهل الاخیار و الزّهد فی الدّنیا و الاعراض عنها اخبر معاویهٔ علیه بما کان علیه ابن یحیی و اصحابه من الخرق علی امیرالمؤمنین علیه السّلام و شدّهٔ حبّهم ایّاه و افاضتهم فی ذکره و فضله فجاء بهم و ضرب اعناقهم صبراً و من انزل راهباً من صومعهٔ فقتله بلاجنایهٔ منه الی قاتله اعجب ممن یخرج قسّاً من دیر فیقتله لانّ صاحب الدّیر افرب الی بسط الید لتناول ما معه علی التشریط من صاحب الصّومعظ الّذی هو بین السماء و الارض فتقدم الحسن علیه السّلام العبّاد علی العبّاد و الزّهاد علی الزّهاد و مصابیح البالد علی مصابیح البلاد لایتعجّب منه بل یتعجّب لوقدۀم فی الذکر مقصّرا علی منحبت و مقتصداً علی مجتهد اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر گفته شود که چرا تخصیص داد حسن علیه السّلام شمردن گناهان را بسوی او و بسوی شیعیان علی علیه السلام و مقدم داشت پیش از همه کشتن او عبدالله پسر یحیای حضرمی و اصحاب او را و حال آنکه او کشت حجر و یاران او و غیر ایشانرا میگوئیم اگر مقدّم میداشت حسن علیه السّلام در شمردن گناهان بر معاویه حجر و یاران او را بر عبدالله پسر یحیای حضرمی و اصحاب او پرسش تو پابرجا بود و میگفتی چرا

مقدّم دشات حجر را بر عبدالله پسر یحیی و اصحاب او که اهل خیرها و زهد در دنیا بودند و اعراض از ان داشتند پس خبر داد بر او بچیزیکه پسر یخیی و اصحاب او بر آن قائل و معتقد بودند از خرق عاداتیکه از امیرالمؤمنین علیه السّلام صادر شده بود بشدّت محبّتی که به آنحضرت داشتند و بیان میکردند ذکر و فضل او را پس آنها را آورد و گردنهای ایشان را بقتل صبر زد و کسی بود که فورد آور راهبی را از صومعه خود بدون آنکه برکشنده خود جنایتی رسانده باشد و دیگر قسیسی را بیرون آوردن از محلّ دیر خود و کشتن بیجهت و بدون جنایت بقتل صبر (و آن باین نحو است که صاحب روحی را زنده نگاه دارند و با حربه یا تیر و گلوله او را بزنند تا بمیرد) عجب‌تر است از کشتن حجر و اصحاب او (حاصل کلام اینست که عبدالله از رؤساء روحانیین و از رهبانهای نصاری بوده و ضرر او نسبت بمعاویه کمتر بوده از حجر و اصحاب او و کشتن او شنیع‌تر بوده) زیرا که صاحب دیر دست او بازتر بوده برای نائل شدن بآنچه با او بد از صاحب صومعه که در میان آسمان و زمین یعنی بالای کوه و بسر میبرد برای عهد و شرط گرفتن پس مقدّم داشتن حسن علیه السّلام آن عبادت‌کنندگان را بر این عبادت کنندگان و آن از

دنیاگذشتگان را بر این از دنیاگذشتگان و آنچراغهای بلاد را بر این چراغهای بلاد جای تعجّب از آن نیست اگر مقدم داشته است مقصّری را بر کسیکه اطمینان باو داده شده و میانه روی را بر کسی که قبول حدّ و جهد را در دین خود کرده قالَ الصَّدُوق رَحِمَه اللهُ فان قال ما تاویل اختیار مال ذارابجرد علی سائل الاموال لمّا اشترط ان یجعله لاولاد من قتل مع ابیه صلوات الله علیه یوم الجمل و بصفّین قیل لدار بجرد خطب فی شأن الحسن علیه السّلام بخلاف جمیع فارس و قلنا انّ المال مالان الفئ الذی ادّعوا

ص: ۱۸۲

انّه موقوف علی المصالح الدّاعیهٔ الی قوام الملّهٔ و عمارتها من تجییش الجیوش للدّفع عن البیضهٔ و لارزاق الاساری و مال الصّدقهٔ الّتی خصّ به اهل السّهام و قد جری فی فتوح الارضین بفارس والاهوازو غیرهما من البلدان ممّا فتح منها صلحا و ما فتح منها عنوهٔ و ما اسلم اهلها علیها هنات و هنات و اسباب و اسباب فی ایجاب الشرائط الدّالهٔ لها و قد کتب ابن عبدالعزیز الی عبدالحمیدبن زیدبن الخطّاب و هو عامله علی العراق ایّدک الله هاش فی السّواد ما یرکبون فیه البراذین و یتختّمون باذهب و یلبسون الطیالسهٔ و خذ فضل ذلک و دعه فی بیت المال و کتب ابن الزّبیر الی عامله جنّبوا بیت مال المسلمین ما یؤخذ علی المناظر و القناطر فانّه سحت فقصر المال عمّا کان فکتب الیهم ما للمال قد قصر فکتبوا الیه انّ امیرالمؤمنین نهانا عمّا یؤخذ علی المناظر و القناطر فلذلک قصر المال فکتب الیهم عودوا الی ما کنتم علیه هذا بعد قوله انّه سحت ولابدّ یکون اولاد من قتل من اصحاب علی صلوات الله علیه بالجمل و صفّین من اله الفیء و مال المصلحهٔ و من اهل الصّدوقهٔ و السّهام و قد قال رسول الله فی الصّدقهٔ و قد امرت ان اخذها من اغنیاءکم و اردّها فی فقرائکم بالکاف و المیم ضمیر من وجبت علیهم فی اموالهم الصّدقهٔ و من وجبت لهم الصّدقهٔ اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر بگوید تاویل اختیار کردن دارابجرد بر سایر مالها چیست که (حسن علیه السلام) شرط کرد (برمعاویه) که آنرا قرار دهد برای فرزندان کسانیکه کشته شدند با پرد او صلوات الله علیه در روز جمل و در صفّین گفته شده برای داراب جرد شأنی است در شأن حسن علیه السّلام و میگوئیم ما که مال دو مال است (یکی) غنیمتی است که ادّعا کرده‌اند که آن موقوف است بر مصلحتهای مقصوده‌ای که پایداری ملّت و آبادانی آن از لشکرآرائی و تهیّه تجهیزات لشکری برای دفع دشمنان از بیضه اسلام بآنی است و برای روزیهای اسیران است و مال صدقه آن مالی است که مخصوص است بصاحبان سهام و جریان آن در زمینهائی است از فارس و اهواز و غیر ایندو از شهرهای دیگر از آنشهرهائی که بصلح فتح شده و بدون جنگ گرفته شده و آنچه را که اهل آن اسلام آوردند بر آن از جهت شرور و فساد و ظلم و سببهای آن و سببهای دیگر بعلّت موجب شدن شرایطی که با آنها بسته میشد که دلالت بر آنها داشت (چنانچه) نوشت پسر عبدالعزیز بسوی عبدالحمید پسر زید پسر خطاب که عامل او بود در عراق خدا تایید کند تو را حرکت کن و روانه شو در دهات و شهرهای میانه بصره و

کوفه و اطراف آنها در آنجاهائی که اسبهای سنگین قیمت سوار میشوند و انگشتر طلا در دست میکنند و کساء و لباس سبز گرانبها میپوشند هرچه زیاده دارند بگیر و در بیت المال بگذار و نوشت پسر زبیر بعامل خود که هرچه در بیت المال مسلمانان است از اموال مردمان که بنظر خودش میامده و مالهای بسیاری که از ایشان بزور گرفته شده است آنها را از بیت المال دور کنید زیرا که آنها حرام است (چون بیرون کردند) اموال بیت المال کم شد از آن مقداری که بود بآنها نوشت که چرا مال کم شده در جواب او نوشتند که امیرمؤمنان ما را نهی کرد از گرفتن مالیات آنچیزهائیکه بنظر خوش

ص: ۱۸۳

میامد و مالهای بسیار دیگر از این جهت مال بیت المال کم شده پس نوشت بسوی ایشان که باز آنها را برگردانید ببیت المال بعد از اینکه گفته بود آنها حرام است بیرون کنید و ناچار اولاد کسانیکه از اصحاب علی علیه السّلام در جنگ جمل و صفین کشته شده بودند از اهل غنیمت و مال المصلّحه و از مال صدقه سهم بربودند چنانچه رسولخدا صلی الله علیه واله فرموده مامور شدم که صدقه را از ثروتمندهای شما بگیرم و بمستمندان شما ردّ کنم (خطاب جمع که بضمیر کاف و میم آورده مراد کسانی هستند که بر آنها واجب است صدقه دادن و کسانیکه واجب است بر آنها صدقه گرفتن) فخاف الحسن علیه السّلام ان کثیرا منهم لایری لنفسه اخذ الصّدقهٔ من کثیر منهم ولا اکل صدقهٔ کثیر نهم اذکانت عسالهٔ ذنوبهم و لم یکن للحسن علیه السّلام فی مال الصّدقهٔ منهم سهم روی بهزبن حکیم بن معاویهٔ بن حیدهٔ القشیری عن ابیه عن جدّه انّ رسول الله صلی الله علیه واله قال فی کلّ اربعین من الابل بنت لبون و لاتفرق ابل عن حسابها من اتانابها مؤتجرا فله اجرها و من منعناها اخذنا منه و شطر ابله عزمهٔ من عزمات ربّنا لیس لمحمّد و ال محمّد فیها شیئ و فی کلّ غنیمهٔ خمس اهل الخمس بکتاب الله عزّوجلّ و ان منعوا فخصّ

الحسن علیه السّلام ما لعلّه کان عنده اعفّ و انظف من مال اردشیر خره و لانها حوصرت سبع سنین حتّی اتخذالمحاصرون لها فی مدّهٔ حصارهم ایاها مصانع و عمارات ثم میزوها من جملهٔ ما فتحوها بنوع من الحکم و بین الاصطخر الاوّل و الاصطخر الثانی هنات علمها الرّبانیّ الذی هو الحسن علیه السّلام فاختار لهم انظف ماعرف فقد روی عن النّبی صلی الله علیه واله انّه قال فی تفسیر قوله عزّوجلّ وقفوهم انّهم مسئولون انّه لایجاوز قد ما عبد حتیّ یسئل عن اربع عن شبابه فیما ابلاه و عمره فیما افناه و عن ماله من این جمعه و فی ما انفقه و عن حبنا اهل البیت و کان الحسن و الحسنی علیهما السّلام یاخذان من معاویهٔ الاموال فلاینفقان من ذالک علی انفسهما و علی عیالهما ما تحملها الدابّهٔ بفیها قال شیبهٔ بن نعامهٔ کان علیّ بن الحسین علیه السّلام ینحل فی المدینهٔ فلمّا مات نظروا فذا هو یعول فی المدینهٔ اربعماهٔ بیت من حیث لم یقف النّاس عیه اَلتَّرجُمَهٔ پس ترسید حسن علیه السّلام که بسیاری از ایشان رأی نمیداد برای خود صدقه گرفتن را و خورنده صدقه نیستند بسیاری از ایشان زیرا که غساله گناهان ایشان است و نبوده است برای حسن علیه السّلام در مال صدقه که از ایشان است سهمی و روایتکرده است بهز پسر حکیم پسر معاویه پسر حیده قشیری از پدرش از جدّش که رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود در هر چهل شتر یک بچه شتر ماده دو ساله یا داخل در سال سوم شده باشد و جدا نکند شتریرا از حساب آنها کسیکه بیاورد زکوهٔ انها را بنزد ما و خواهان مزدی باشد از برای او است مزد آن و کسیکه منع کند از ما دادن زکوهٔ مال خود را میگیریم از او و دو قسمت میشود شتر او و عامل صدقه از قسمت بهتر ذکوهٔ را میگیرد برای عقوبت منع زکوهٔ حقی است حقوق خدا یا واجبی است از واجباتی که خدا واجب کرده که نیست برای محمّد و آل محمّد در آنها هیچ حقّی

ص: ۱۸۴

و در هر غنیمتی خمس آنرا باهل خمس باید داد بموجب کتاب خدای عزّوجل پس تخصیص داد حسن علیه السلام آنچه را که امیدوار بود پاک‌تر و پاکیزه‌تر از مال اردشیر خره باشد زیرا که آن هفت سال محاصره بود تا اینکه محاصره کنندگان آنرا گرفتند در مدت محاصره کردن ایشان کارخانها و عماراتی را پس امتیاز قائل شدند برای آن سایر جاهائی که فتح کردند آنها را بنوعی از حکم و میان اصطخر اول و اصطخر دوّم شرور و فسادی بوده که آنرا عالم ربّانی حسن بن علی علیهما السّلام میدانسته پس اختیار کرده است بر ایشان آنچه را که پاکیزه‌تر دانسته چنانچه روایتشده از پیغمبر صلی الله علیه واله که در تفسیر گفته خدای تعالی که فرموده وقفوهم انهم مسئولون (یعنی بازداشت کنید ایشان را که از ایشان بازپرسی شد) چنین فرموده نمیگذرد قدمهای بنده تا اینکه پرسیده شود از چهار چیز از جوانی و که در چه چیز کهنه حکرده و از عمر او که در چه راهی نیست کرده و ز مال او که از کجا جمع کرده و در چه چیز صرف کرده و از دوستی با اهل بیت و حسن و حسین علیه السّلام از معاویه مالها را میگرفتند و از آنها برای خود مصرف نمیکردند و به عیال خود نمیدادند بقدر آنکه حیوانی بدهن خود بردارد شیبهٔ بن نعامه گفت علی بن الحسین عطا میکرد مال را در مدینه چون وفات یافت نظر کردند که چهارصد خانواده را نفقه میداده فان قال فان هذا محمدبن اسحق بن خزیمهٔ النیسابوری قال حدّثنا ابوبشرالوسطی قال حدّثنا خالدبن داود عن عامر قال بایع الحسن بن علی معاویهٔ علی ان یسالم من سالم و یحارب من حارب و لم یبایعه علی انّه امیرالمؤمنین قلنا هذا حدیث ینقض اخره اوّله و انّه لم یؤمّره و اذا لم یؤمّره لم یلزمه الایتمارله اذا امره و قد روینا من غیر وجه من الخوارج و خرج علی معاویهٔ بالکوفهٔ جویریهٔ بن ذراع (او ابن وداع) او غیره من الخوارج فقال معاویهٔ للحسن علیهم السّلام اخرج الیهم و قاتلهم فقال یابی الله لی بذلک قال فلم الیس هم اعداءک و اعدائی قال نعم یا معاویهٔ ولکن لیس من طلب الحق فاخطأه کمن طلب الباطل فوجه فاسکت معاویهٔ ولوکان مارواه انّه بایع علیّ ان یسالم من سالم و یحارب من حارب لکان معاویهٔ لایسکت علی ما حجّه به الحسن علیه السّلام ولانّه یقول له قد بایعتنی علی ان تحارب من حاربت کائنا من کان و تسالم من سالمت کائنا من کان و اذا قال عامر فی حدیثه و لم یبایعه علی انّه امیرالمؤمنین قد ناقض لان الامیر هو ألامر و الزّاجر و المأمور هو المؤتمر و المنزجر

فانّی تصرّف الامر فقد ازال الحسن علیه السّلام فی موادعته معاویهٔ الایتمارله فقد خرج من تحت امره حین شرط ان لایسمّیه امیرالمؤمنین ولو انتبه معاویهٔ بحیلهٔ الحسن علیه السّلام بما احتال علیه لقال له یا ابا محمّد انت مؤمن و انا امیرٌ

ص: ۱۸۵

فاذالم اکن امیرک لم اکن للمؤمنین ایضا ا میر و هذه حیلهٔ تزیل امری عنک و تدفع حکمی لک و علیک فلوکان قوله یحارب من حارب مطلقا ولم یکن شرطه ان قاتلک من هو شرّ منک قاتلته و ان قاتلک من هو خیرمنک فمن (مثلک) الشرّ و انت اقرب منه الیه لم اقاتله و لانّ شرط ا لله علی الحسن علیه السّلام و علی جمیع عباده التعاون علی البرّ و التقوی و ترک التعاون علی الاثم و العدوان و انّ قتال من طلب الحقّ فاخطأه مع من طلب الباطل فوجده تعاون علی الاثم و العدوان و المبایع غیرالمبایع و الموارز غیر الموارز اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر بگوید که این محمّدبن اسحق بن خزیمه نیشابوری گفته است حدیث کرد برای ما ابوبشر واسطی گفت حدیث کرد ما را خالدبن داود از عامر که گفت بیعت کرد حسن علیه السّلام پسر عی با معاویه براینکه سازش کند با کسی سازش کند و جنگ کند با کسی که جنگ کند و بیعت نکرد با او که امیرمؤمنان باشد میگوئیم این حدیث نقض میکند آخر آن اوّل آنرا و او یعنی حسن علیه السّلام او را امیر قرار نداد و چون او را امیر قرارد نداد لازم نیست بفرمان او باشد هرگاه باو امری کند و ما روایتکرده شدیم از غیر این وجه بچیزی که نقض میکند گفته او را که گفته است سازش کند با کسی که سازش کند و جنگ کند با کسی که جنگ کند پس ما گروهی از امّت را با معاویه سخت‌تر از خوارج ندانسته‌ایم که خروج کرد در کوفه بر معاویه جویریهٔ پسر ذراع یا وداع یا غیر او از خوارج پس معاویه بحسن گفت بیرون رو بسوی ایشان و با آنها قتال کن فرمود خدا ابا دارد برای من بیرون رفتن و قتال کردن با آنها را معاویه گفت برای چه آیا آنها دشمنان تو و دشمنان من نیستند گفت چرا ایمعاویه ولیکن خروج آنها برای حق خواستن نیست که اگر من با انها قتال نکنم خطا کرده باشم مانند کسی که باطل را طلب کند پس بیابد آنرا باینقول معاویه را ساکت کرد و اگر بموجب آنچه که روایت کرده که با او بیعت کرد که سازش کند با کسی که سازش کند و جنگ کند با کسی که جنگ کند باحتجاج آنحضرت بآنچه که حجتررای او آورد معاویه ساکت نمیشد زیرا که باو میگفت که با من بیعت کردی که جنگ کنی با کسی که من جنگ میکنم و سازش کنی با کسی که من سازش میکنـد هرکه باشد بنابراین آنچه که عامر گفت در حدیث خود که با او بیعت نکرد که امیرمؤمنان باشد نقض کننده آن نیست زیرا که امیر کسی است که فرمان دهنده باشد و زجرکننده باشد و مأمور کسی است که فرمان بردار و قبول زجر کند پس معاویه کجا متصرّف در امر

بود و حال آنکه حسن علیه السلام او را از امارت انداخت و از همانوقتی که با او شرط کرد که او را امیرمؤمنان ننامد خود را از تخت فرمان او خارج کرد و اگر معاویه آگاه میشد از این تدبیری که حسن علیه السّلام با او کرد هرآینه میگفت ای ابامحمّد تو مؤمنی و من هم امیرم هرگاه امیر تو نباشد برای سایر مؤمنان هم نیستم و این تدبیری که کردی زایلکرد امر مرا از تو و دفع کرد حکمیرا که بنفع یا ضرر تو کنم پس اگر گفته او (یحارب من حارب) مطلق بود و شرط نکرده بود با او که اگر با تو قتال کند کسی که بدتر از تو باشد با او قتال میکنم و اگر با تو قتال کرد کسی که بهت راز تو است و او بد باشد

ص: ۱۸۶

و تو ببـدی نزدیکتر باشـی از او بـا او قتال نمیکنم و این برای آن بوده خـدا بر حسن علیه السّـلام و بر همه بنـدگان خود شـرط کرده معاونت بر نیکی و پرهیزکاریرا و ترک معاونت بر گناه و تجاوز کرد از حدّ را البته آنکسـی که قتال کند در طلب حق و خطا کند با کسـی که طلب باطل کنـد و بیابـد معاوت بر گناه و تجاوز از حد کردن است و بیعت کننده غیر از بیعت کرده شده و اعانت کنند و غیر از اعانت کرده شـده است فان قال هـذا حـدیث انس بن سـیرین یریویه محمدبن اسـحق بن خزیمهٔ قال حدّثنا بشّار قال حدّثنا ابن ابی عدی عن ابن عون عن انس بن سـیرین قال حدّثنا الحسن بن علی علیهما السّـلام یوم کلّم فقال ما بین جابلق و جابرس رجل جدّه نبیّ غیری و غیر اخی انّی رأیت ان اصالح بین امّهٔ محمّد (صلی الله علیه واله) و کنت احقهم بذلک فانّا بایعنا معاویهٔ و لعلّه فتنهٔ لکم و متاع الی حین قلت الاتری (الی) قول انس کیف یقول یوم کلّم الحسن علیه السّـلام و لم یقل یوم بایع اذلم یکن عنـده بیعتـهٔ حقیقهٔ و انّما کانت مهادنهٔ کما یکون بین اولیاء الله و اعدائه لامبایعهٔ تکون بین اولیاء و اولیاء و فرأی الحسن علیه السّـلام رفع السیف مع العجز بینه و بین معاویـهٔ کمـا رأی رسول الله صـلی الله علیه واله رفع السّـیف بینه و بین ابی سـفیان و سـهیل بن عمرو ولو لم یکن رسول الله صلی الله علیه واله مضـطّرا الی تلک المصلحهٔ و الموادعهٔ فما فعل اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر بگوید اینست حدیث انس پسر سیرین که روایت میکند آنرا محمدبن اسحق بن خزیمه که حدیث کرد برای ما بشّار گفت حدیثکرد ما را ابن ابی عدی از پسر عون از انس بن سیرین گفت حـدیثکرد مـا را حسن پسـر علی علیه السّـلام روزی که سـخن گفت و فرمود نیست در میانه جابلقا و جابرسا مردی که جـدّ او پیغمـبر باشـد غیر از مـن و برادرم و مـن چنـان دیـدم که صـلح دهم در میـان امت محمّـد صـلی الله علیه واله بـا اینکه من سـزاوارترم بخلافت پس ما بیعت کردیم با معاویه و شایـد این امتحانی باشـد برای شـما و بهره بردنی باشد تا زمان کمی میگوئیم آیا ندانسـته‌ای گفته انس را که چگونه میگوید روزی که سـخن گفت حسن علیه السّـلام و نگفته است روزیکه بیعت کرد زیرا که بیعت در نزد او از روزی حقیقت نبوده و جز این نیست آشتی کردن با یکـدیگر بوده همچنانکه دوسـتان خـدا با دشـمنان خدا آشتی میکنند و بیعتی در میان دوسـتان او و دشـمنان او نیست پس رأی حسن علیه السّـلام بعلت عجزی که برحسب ظاهر داشـته بر این شـد که شمشـیر از میان او و معاویه برداشـته شود همچنان که رأی پیغمبر صـلی الله علیه واله رفع شمشـیر بود در میانه او و ابیسـفیان و سهیل بن عمرو و اگر پیغمبر صـلی الله علیه واله ناچـار مابین صـلح و سازش نبود دست برنمیـداشت و این کار را نمیکرد فان قال قـد ضـرب رسول الله صلی الله علیه واله بینه و بین سـهیل و ابی‌سـفیان مدّهٔ و لم یجعل الحسن بینه و بین معاویهٔ مدّهٔ قلنا بل ضرب الحسن علیه السّلام بینه و بین معاویـهٔ مـدّهٔ و ان جهلناها و لم نعلمها و هی ارتفاع الفتنهٔ و انتهاء مدّتها و هو متاع الی حین اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر بگوید که رسولخدا صلی الله علیه واله در مهادنه با سهیل بن عمرو ابیسفیان مدت قرارداد و حسن علیه السّلام

ص: ۱۸۷

مدّتی بین خود و معاویه قرار نداد میگویم حسن علیه السّلام هم بین یکدیگر مدّت قرار دادند هرچند ما ندانیم و آنمدّت برداشته شدن فتنه بوده و انتهاء مدّت آن جمله و متاع الی حین است یعنی بهره‌مند شدن تازمان کمی است فان قال فان الحسن قال الجبیربن نفیر حین قال له انّ النباس یقولون انک ترید الخلافهٔ فقال قد کان جماجم العرب فی یدی یحاربون من حاربت و یسالمون من سالمت ترکتها ابتغاء وجه الله و حقن دماء امّهٔ محمّد صلی الله علیه واله ثم اثیرها یا تیاس اهل الحجاز قلنا ان جبیرا کان دسیساً الی الحسن دسّه معاویهٔ الیه لیختبره هل فی نفسه الاثارهٔ و کان جبیر یعلم ان الموادعهٔ الّتی وادع معاویهٔ غیر مانعهٔ من الاثارهٔ الّتی اتهمه بها ولو لم یجز الحسن علیه السّلام مع المهادنهٔ التی هادن ان یطلب الخلافهٔ لکان خبیر یعلم ذلک فلایسئله لانّه یعلم ان الحسن علیه السّلام لایطلب مالیس له طلب فلمّا اتهّمه یطلب ماله طلبه دسّ الیه دسیسه هذا لیستبرء برأیه و علم انه الصّادق و ابن الصّادق و انّه اذا اعطاه بلسانه انه لایثیرها بعد تسکنه ایّاها فانّه و فیّ بعهده و صادق فی وعده فلمّا نصّه قول جبیر قال له یا تیاس اهل الحجاز و التیّاس بیّاع عسب الفحل الذی هو

حرام و امّا قوله بیدی جماجم العرب فقد صدق علیه السّلام ولکن کان من تلک الجاجم الاشعث بن قیس فی عشرین الفو یزیدونه قال الاشعث یوم رفع المصاحف و وقع تلک المکیدهٔ ان لم تجب الی ما دعیت لم یرم معک غد ایمانیّان بسهم و لم یطعن یمانیان برمح و لم یضر یمانیان بسیف و اومأ بقوله الی اصاحبه ابناء الطّمع و کان فی تلک الجماجم شبث بن ربعی تابع کل ناعق و میثر کلّ فتنهٔ و عمرو بن حریث الذی ظهر علی علیّ علیه السّلام و بایع ضبّهٔ احتوشها مع الاشعث و المنذربن الجارود الطّاغی الباغی و صدق الحسن صلوات الله علیه انّه کان بیده هذه الجماجم یحاربون من حارب ولکن محاربهٔ منهم للطمع و یسالمون من سالم لذلک و کان من حارب لله عزّوجلّ و ابتغی القربهٔ الیه و الخطوهٔ منه قلیلا- لیس فیهم غیر تکافی اهل الحرب لله و النّزاع الاولیاء الله و استعداد کلّ مدد و کلّ عدد و کلّ شدّهٔ علی حجج الله عزّوجلّ انتهی کلامه زید اکرامه اَلتَّرجُمَهٔ پس اگر بگوید که حسن در جواب جبیربن نفیر گفت زمانیکه بآنجناب گفت که مردمان میگویند که تو خلاف میخواهی فرمود کلّه‌های عرب در پیش روی من جنگ میکردند با کسانیکه میجنگیدم و سازش میکردند با کسانیکه سازش میکردم آنها را خالص برای خدا واگذاردم و برای حفظ خونهای امّت محمد صلی الله علیه واله

ص: ۱۸۸

پس بعد ازین باز بهیجان در بیاورم ای فروشنده ذکر بزها در حجاز میگویم جبیر جاسوسی بود که معاویه او را بجاسوسی گماشته بود تا حسن علیه السّلام را امتحان کند که در نفس او جوش و هیجان خلافت هست یا نه و جبیر میدانست واگذاردن آنحضرت خلافت را مبعاویه مانع از هیجان و جوششی که حضرت را به آن متّهم کرده نیست و اگر جایز نبود حسن علیه السّلام را با مهادنه و آشتی ای که با معاویه کرده خلافت را طلب ذکند هر آینه جبیر مدانست و از آن سؤال نمیکرد زیرا که میدانست که حسن علیه السّلام آنچه را که نباید بطلبد نمیطلبد پس چون متهّم کرد او را که طلب میکند چیزیرا که حق او است طلب کردن آن جاسوس برای او قرارداد جبیر را تا برائت بطلبد از آنحضرت و رأی او را بگیرد و میدانست که او راستگو پسر راستگو است و چیزیکه بزبان عطا کرد آنرا واخواست نمیکند و جوش آنرا ندارد و بآنچه خاطر خود را تسکین داده بهیجان در نمیآورد و بعهد خود وفا کننده و در وعده خود راستگو است چون گفته جبیر آنرا تنصیص کرد باو فرمود ای فروشنده ذکر ذکر بز در حجاز یعنی نری بزغاله که حرام است و اینکه فرمود کلّه‌های عرب در دست من است یعنی سران عرب راست میگفت ولیکن از این سران یکی اشعث بن قیس بود با بیست هزار و زیادتر آنها و اشعث همان است که در روزیکه قرآنها را بالای نیزه‌ها بلند کردند و این مکر را بکار بردند گفت اگر اجابت نکنی آنچه را که بآن خوانده شدی فردا دو نفر یمنی با تو تیراندازی نخواهند کرد و دو نفر یمنی نیزه بکار نخواهند برد و دو نفر یمنی شمشیر نخواهند زد و بگفته خود اشاره کرد بسوی یاران خود که فرزندان طمع بودن و در میان این سران بود شبث پسر ربعی که هر صدائی بلند میشد دنبال آن میرفت و بهیجان آورنده هر فتنه‌ای بود و در میان آنها بد عمرو پسر حریث که پشت کرد بر علی علیه السّلام و بیعت کرد با سوسماری که دور او را گرفتند با اشعث و منذر پسر جارود سرکش گمراه و راست گفت حسن علیه السّلام که در دست او بود این کلّه‌ها که میجنگیدند با کسیکه میجنگید ولیکن جنگیدن آنها برای طمع بود و سازش میکردند باکسیکه سازش میکرد برای همین و کسیکه برای خدای عزّوجل جنگ کند و نیّت او قربهٔ الی الله باشد و برای درک منزلت نزد خدا باشد کم بود نبود در میان ایشان غیری یا عدویکه برای خدا دفاع از اهل جنگ کند و بنفع دوستان خدا دشمنان را منع کند و مستعّد و مهیا باشد هرگونه مددی و هر عددی و هر شدتی که بر حجّتهای خدای عزّوجل رو میاورد دفع کند بپایان رسید سخن او گرامی دارد خدا او را وَ مِن کُتُبِه عَلَیهِ السَّلامُ تحف القول ص ۲۳۱ قال کتب الحسن بن ابی الحسن البصری الی ابی محمّد الحسن بن علیّ علیهما السّلام امّا بعد فانکم معشر بنی هاشم الفلک الجاریهٔ فی اللحجج الغامرهٔ و الاعلام النیّرهٔ الشّاهرهٔ او کسفینهٔ نوح علیه السّلام التی نزلها المؤمن و نجا فیها المسلمون کتب الیک یابن رسول الله عند اختلافنا فی القدرو حیرتنا فی الاستطاعهٔ فاخبرنا بالّذی علیه رأیک و رأی اباءک علیهم السّلام فانّ من علم الله علمکم و انتم شهداء علی النّاس و الله الشّاهد

ص: ۱۸۹

علیکم ذرّیة بعضـها من بعض و الله سـمیع علیم فاجابه الحسن علیه السّـلام بسم اللهِ الرَّحمن الرَّحیم وَ صَلَ اِلَیَّ کِتابُکَ وَ لَولا ما ذَکَرتَهُ مِن حیرَتِکَ وَ حِیرَةَ مَن مَضی قَبلَکَ اذاً ما اَخبَرتُکَ اَمّا بَعدُ فَمَن لَم یُؤمِن بالقَدَر خَیره وَ شَرّه اِنَّ اللهَ یَعلَمُهُ فَقَد کَفَرَ وَ مَن اَحالَ المَعاصِیَ عَلَی اللهِ فَقَد فَجَرَ اِنَّ اللهَ لَم یُطَع مُکرَهًا وَ لَم یُعصَ مَغلُوبًا وَ لَم یَهمِل العِبادَ سُدیً مِنَ المَملِکَةِ بَل هُوَ المالِکُ لِما مَلَّکَهُم وَ القادِرُ علی ما عَلَیهِ اَقدَرَهُم بَل اَمَرَهُم تَخییرًا وَ نَهاهُم تَحذیرًا فَاِن ائتَمَرُوا بالطّاعَةِ لَم یَجِدُوا عَنها صادًّا وَ ان انتَهُوا اِلی مَعصِیَةٍ فَشاءَ اَن یَمُنَّ عَلَیهم بِاَن یَحُولَ بَینَهُم وَ بَینَها فَعَلَ وَ ان لَم یَفعَل فَلَیسَ هُوَ الَّذی حَمَلَهُم عَلَیها جَبرًا وَ لا اَلزَمُوها کَرهًا بَل مَنَّ عَلَیهم بِاَن بَصَّرَهُم وَ عَرَّفَهُم وَ حَذَّرَهُم وَ اَمرَهُم وَ نَهاهُم لا جِبِلاً لَهُم عَلی ما اَمَرَهُم به فَیَکُونُوا کَالمَلائِکَةِ وَ لاجَبرًا لَهُم عَلی ما نَهاهُم عَنهُ وَ لِلّهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ فَلَوشاءَ لَهَداکُم اَجمَعینَ وَ السَّلامُ عَلی مَن اتَّبَعَ الهُدی یَقُولُ المُؤَلِّفِ الحَقیرُ

ص: ۱۹۰

و لقـد رواه الکراجکی ایضـا فی کتاب کنزالفوائـد الطبعـهٔ الاولی ص ۱۱۷ بـادنی اختلاف فی اللفظ و رواه العلامـهٔ المجلسـی ره فی المجلّـد الرابع من بحار الانوار و هو کتاب الاحتجاجات عن کتاب العدد القویهٔ للشـیخ الفصّه رضـی الذین علی بن یوسف بن المطهر الحلی ره ابسط من هذا و سـنذکره انشاء الله تعالی اَلتَّرجُمَهٔ در کتاب تحف العقول نقلکرده که حسن پسـر ابی الحسن بصری نامه‌ای نوشت بسوی ابی محمّـد حسن بن علی علیهما السّـلام پس از تحیت و درود شـما فرزندان هاشم کشتی رونده‌ای هستید در دریاهای بزرگی که آب آن بسیار است و نشانهای نوردهنده‌ای هستید که برتری دارید از همه مردمان یا مانند کشتی نوح میباشید که مؤمنان در آن فرود آمدند و مسـلمانان در آن نجات یافتند نوشـتم بسوی تو ای پسـر رسول خدا راجع باختلافی که در قدر و سـرگردانی‌ای که در اسـتطاعت داریم رأی خود و پدرانت علیهم السّـلام را در آن بما خبرده زیرا که آن از علم خدا است که شـما را تعلیم داده و شما گواهانید بر مردمان و خد گواه است بر شـما ذریّه هستید که بعض آنها از بعض دیگرند و خدا شنوا و دانا است پس حسن علیه السلام در جواب او نوشت بنام خدای بخشنده مهربان نامه تو بمن رسید اگر سرگردانی خود و

سرگردانی کسانی که پیش از تو گذشـتند یاد نکرده بودی من بتو خبر نیمـدادم پس از حمـد و ثنا پس کسـیکه بقـدر ایمان ندارد و نگرویـده از نیکی و بـدی آن که خـدا آنرا میدانـد از روی یقین کافر شـده و کسـیکه گناهان را بر خـدا حواله کنـد فاجر شـده خدا اطاعت کرده نشـده در حالیکه کراهت داشـته شـده باشـد و نافرمانی نشـده در حالیکه مغلوب باشد و مهمل نگذارده است بندگانیرا ببـازی از مملکت خود بلکه او مالـک آنچیزی است که آنهـا را بآن مالک کرده و قادر است بر آنچیزیکه بر آن ایشانرا قـدرت داده بلکه ایشـان را امر فرموده با اختیار دادن با آنها را بآن مالک کرده و قادر است بر آنچیزیکه بر آن ایشانرا قـدرت داده بلکه ایشان را امر فرموده بـا اختیـار دادن بانهـا و نهی فرموده است ایشـانرا بـا ترسانیـدن پس اگر قبول فرمـانبرداری را مـانعی از نمی‌یابنـد و و اگر بپذیرند بازداشتگی بسوی نافرمانیرا اگر بخواهد منّت میگذارد بر ایشان باینکه حایل قرار دهد در میان ایشان و معصیت مکیند و اگر جبراً آنهـا را وادار بگنـاه نمیکنـد و از روی کراهت آنها را ملزم بمعصـیت نمیکنـد بلکه منّت میگـذارد بر ایشان باینکه آنها را بینا و شناسا میکند و میترساند و فرمان میده و نهی میکند نه اینکه جبلّی و سرشت

ایشان برآنچه باشد که آنها را بآن امر میکند تا مانند ملائکه باشـند یعنی مجبور بر طاعت باشـند و نه آنها را جبر میکند بر آنچه آنها را از آن نهی کرده و برای خـداست حجّت رسا پس اگر بخواهـد همه شـما را هـدایت میکند و درود برکسـیکه پیرو هدایت باشد وَ لَقَـد نَقَلنَا الکِتابَ بِطَریق اخَر قال العّلامه المجلسـی ره فی کتاب الاحتجاج و هو المجلـد الرابع من البحار المطبوع بنفقـهٔ امین الضـرب ص ۱۲۲ عن کتاب العـدد القویـهٔ لدفع المخاوف الیومّیهٔ لعلی بن یوسف بن مطهّر الحلّی ره قال کتب الحسن البصـری الی الحسن بن علی علیهما السّـلام امّا بعـد فانتم اهل بیت النّبوهٔ و معدن الحکمهٔ و انّ الله جعلکم الفلک الجاریهٔ فی اللحج الغامرهٔ یلجأ الیکم اللاجی و یعتصم بحبلکم التّالی من اقتدی بکم اهتدی

ص: ۱۹۱

و نجی و من تخلفّ عنکم هلک و غوی و انی کتبت الیک عنـد الحیرهٔ و اختلاف الامّهٔ فی القدر فتقضـی الینا ما اقضاه الله الیکم اهل البیت فناخـذبه فکتب الیه الحسن بن علی علیهمـا السّـلام اَمّـا بَعـدُ فَاِنّـا اَهلُ بَیتٍ کَما ذَکَرتَ عِنـدَ اللهِ وَ عِنـدَ اَولیاءِ فَاَمّا عِنـدَک وَ عِندَ اَصحابِکَ فَلَوکانَ کَما ذَکَرتَ ما تَقَدَّمتُمُونا وَ لَا استَبدَلتُم بنا غَیرَنا وَ لعَمَری لَقَد ضَرَبَ اللهُ مَثَلَکُم فی کِتابه حَیثُ یَقُولُ اَتستَبدِلُونَ الَّذی هُو اَدنی بالّـذی هُو خَیرُ هذا لِاَولیاءِکَ فیما سَـئَلُوا وَ لَکُم فیماَ استَبدَلتُم وَ لَولا ما اُریدُ مِنَ الاِحتِجاج عَلَیکَ وَ عَلی اَصحابِکَ ما کَتَبتُ اِلَیکَ بشَـیءٍ مِمّا نَحنُ عَلَیهِ وَ لَئِن وَصَلَ کِتابی اِلَیکَ لَتَجِدَنَّ الحُجَّهَٔ عَلَیکَ وَ عَلی اَصحابکَ مَؤَکَدَّهٌٔ حَیثُ یَقُولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَفَمَن یَهدی اِلَی الحَقّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن لایَهدِّی اِلّا اَن یُهدی فَمالَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ فَاتَّبع ما کَتَبتُ اِلَیکَ فِی القَدَر فَاِنَّهُ مَن لَم یُؤمِن بِالقَدر خَیره وَ شَّره فَقَد کَفَرَ وَ مَن حَمَلَ المَعاصِیَ عَلَی اللهِ فَقَد فَجَرَ اِنَّ

اللهَ عَزَّوَجَـلَّ لایُطاعُ بِاِکراهٍ وَ لایُعصـی بِغَلَبَـهٍٔ وَ لایَهمِلُ العِبادَ مِنَ المَلکَهِٔ وَلکِنَّهُ المالِکُ لِما مَّلَکَهُم وَ القادِرُ عَلی ما اَقـدَرَهُم فَاِنِ ائتَمَرُوا بالطاعَهِٔ لَن یَکُونَ صاداً مُثبطًا وَ ان ائتَمَرُوا بالمَعصِیَهِٔ

ص: ۱۹۲

فَشاءَ اَن یَحُولَ بَینَهُم وَ بَینَ مَا ائتَمَرُوا به فَعَلَ وَ ان لَمَ یَفعَل فَلَیسَ هُوَ حَمَلَهُم عَلَیها وَلا کُلَّفَهَمُ اِیّاها جَبرًا بَل تَمکینُهُ اِیّاهُم وَ اِعذارُهُ اِلَیهم طَرفهُم وَ مَکَّنَّهُم فَجَعَلَ لَهُمُ لسَّبیلَ اِلی اَخذِ ما اَمَرَهُم به وَ تَرکِ ما نَهاهُم عَنهُ وَ وَضَع التَّکلیفِ عَن اَهلِ النُّقصان وَ الزَّمانَهِْ وَ السَّلامُ اَلتَّرجُمَهُْ در جلد چهارم بحار از کتاب عدد قویه روایتکرده که گفت نامه‌ای نوشت حسن بصری بسوی حسن بن علی علیهما السّلام بدینمضمون بعد از درود و تحیّت شما خانواده پیغمبری هستید و معدن حکمتید و خدا شما را کشتی روانی قرار داده در دریاهای معظمی که آبهای آن بسیار زیاد است بشما پناه میبرد هر پناه برنده‌ای و برسیمان ولایت شما چنگ میزند هرکه پیرو است هر که بشما اقتداء کند راه میابد و نجات میبیند و هرکه عقب بماند از شما هلاک و گمراه میشود و من بسوی تو نوشتم هنگامی امت اختلاف کرده و سرگردانند در قدر تا حکمی برای ما آنچه را که خدا برای شا اهل بیت حکم کرده تا ما یاد گیریم پس حسن بن علی علیهما السّلام در جواب او نوشت پس از حمد و ثنا ما اهل بیت در نزد خدا و دوستان خدا

همچنانیم که تو یادکردی و امّاد ر نزد تو و یاران تو اگر همچنان است که یاد کرده‌ای بر ما مقدّم نمیشدید و ما بغیر ما تبدیل نمیکردید و بجان خودم قسم یاد میکنم که خدا مثل زده است شما را در کتاب خود آنجائیکه میگوید (آیا بدل میکنید آنچه را که خوبتر است بچیزی که پست‌تر است) این مثل برای دوستان تست در آنچه که خواستند و برای شما است در آنچه که آن را تبدیل کردید و اگر نمیخواستم حجّت را بر تو و بر یارانت تمام کنم چیزی بتو نمینوشتم از آنچه که ما بر آن هستیم و هرآینه اگر نامه من بتو برسد حجّت تاکید شده‌ایست بر تو و یاران تو در آنجا که خدای عزّوجلّ میفرماید آیا کسی که راهنمائی بسوی حق ثابت کند سزاوارتر است که پیرویکرده شود یا کسی که راه نیافته مگر اینکه راه یافته شود چیست شما را چگونه داوری میکنید پس پیروی کن آنچه را که بتو نوشتم در باب مسئله قدر زیرا که شأن این است کسی که بخیر و شرّ قدر ایمان نیاورد کافر است و کسیکه معصیتها را بر خدا بار کند فاجر است البته خدای عزّوجل اطاعت کرده نمیشود بوادار کردن بنده باطاعت از روی بیمیلی و معصیت کرده نمیشود بقهر و غلبه و مهمل نمیگذارد بندگان را از آنچه که برای آنها مقدر کرده ولیکن او

مالک است مرآنچه را که بملک ایشان درآورده و قادر است بر آنچه که قدرت بآنها داده پس اگر بخواهند امر بطاعت را بپذیرند کسی آنها را منع نمیکند و باز نمیدارد و اگر معصیت را بپذیرند اگر خدا

ص: ۱۹۳

بخواهد حایل میشود بین او و آنچه پذیرفته است میکند و اگر نکرد خدا او را وادار بمعصیت نکرده و او را تکلیف نکرده که جبراً معصیت کند بلکه تمکین و اختیار به آنها دادن و ظاهر کردن عذر بسوی ایشان برای قدرت و مکنتی است که بایشان داده و راه برای ایشان قرار داده که بتوانند قبول کنند آنچه را که بایشان امر کرده و ترک کنند آنچه را که از آنها نهی کرده و این تکلیف را از اهل نقصان (یعنی نا بالغ و دیوانه و کسانیکه قادر نیستند) و آنهائیکه دارای امراض مزمنه‌اند برداشته و السّلام جَوابُه عَلَیهِ السَّلامُ مَلَکِ الرُّوم تفسیر علی بن ابراهیم القمی ره فی سورهٔ الشوری عن الحسین بن عبدالله السّکینی عن ابی سعید البجّلی عن عبدالملک بن هرون عن ابی عبدالله عن ابائه علیهم السّلام قال لمّا بلغ امیرالمؤمنین علیه السّلام امر معاویهٔ و انه فی مأهٔ الف قال من ایّ القوم قالوا من اهل الشّام (و اطال الکلام حتّی قال) و بلغ دلک ملک الرّوم و اخبر انّ رجلین خرجا یطلبان الملک فسئل من این خرجا فقیل له رجل بالکوفهٔ و رجل بالشّام قال فلمن الملک الأن قال و امر و زرائه فقال تخللوا هل تصیبون من تجارالعرب من یصفهما لی فاتی برجلین من تجّار الشام و رجلین من

تجّار مکّهٔ فسئلهم عن صفیتهما فوصفوهما له ثم قال لخزّان بیوت خزائنه اخرجوا الیّ الاصنام فاخرجوها فنظر الیها فقال الشامیّ ضال و الکوفی هّاد ثم کتب الی معاویهٔ ان ابعث الیّ اعلم اهل بیتک و کتب الی امیرالمؤمنین علیه السّلام ان ابعث الیّ اعلم اهل بیتک فاسمع منهما ثم انظر فی الانجیل کتابنا ثم اخبر کما من احق بهذا الامر و خشی علی ملکه نبعث معاویهٔ لعنه الله یزید ابنه و بعث امیرالمؤمنین الحسن ابنه علیهما السّلام فلّما دخل یزید علی الملک اخذ بیده و قبّلها ثم قبّل راسه ثم دخل الحس علیه السّلام فقال الحمدلله الذی لم یجعلنی یهودیّا و لانصرانیّا و لامجوسیّا و لا عابد الشمس و لا القرم و لا الصّنم و لا البقر و جعلنی حنیفا مسلماً و لم یجعلنی من المشرکین تبارک الله رب العرش العظیم و الحمدلله ثم جلس ولایرفع بصره فلمّا نظر الی الرجلین اخرجهما ثم فرّق بینهما ثم بعث الی یزید فاحضره ثم اخرج من خزائنه ثلثماهٔ و ثلاثهٔ عشر صندوقا فیها تماثیل الانبیاء قد زیّنت بزینهٔ کلّ نبی مرسل فاخرج صنما فعرضه علی یزید فلم یعرفه ثم عرض علیه صنما صنماً فلا یعرف منها شیئا ولایجب منها بشئ ثمّ سئله عن ارزاق الخلائق و عن ارواح المؤمنین این تجتمع و عن ارواح الکفّار این تکون اذا ماتوا فلم یعرف من ذلک شیئاً اَلتَّرجُمَهُ در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در سوره شوری از حسین بن عبدالله سکینی از ابی سعید بجلّی از عبدالملک پسر هارون از ابیعبدالله از پدرانش علیهم السّلام روایتکرده که خبر بامیرمؤمنان علیه السّلام رسید که معاویه با صد هزار لشکر مهیّا شده فرمود از کدام گروه گفتند از اهل شام و طول داده است

ص: ۱۹۴

کلام را تا اینکه گفت خبر بپادشاه روم رسید و باو خبر داده شد ک دو نفر مرد خروج کرده‌اند و ملک را میطلبند پرسید که از کجا خروج کرده‌اند گفتند مردی از کوفه خروج کرده و مردی از شام گفت در این وقت ملک مال کدام یکست پس بوزراء خود فرمان داد و گفت کاوش کنید ببینید آیا میابید از بازرگانان عرب کسیرا که حالات ایندو نفر را وصف کند برای من دو نفر از بازرگانان شام و دو نفر از بازرگانان مکّه را بنزد او آوردند از ایشان از صفت آندو مرد سؤال کرد حالات آن دو را برای او وصف کردند پس بخزینه‌دارهای خود گفت بتنهائی که در خزینه هست بیرون بیاورید آنها را بیرون آوردند بر آنها نگاهی کرد و گفت شامی گمراه است و کوفی هدایت کننده است پس نوشت بمعاویه که بفرست بسوی من داناترین اهل بیت خود را و نوشت بامیرالمؤمنین علیه السّلام که بفرست بسوی من داناترین اهل بیت خود را تا من سخنان آنها را بشوم و نظر کنم در انجیل که کتاب ما است و پس از آن خبر دهم شما را که کی سزاوارتر است باین امر یعنی خلافت و بر مملکت و پادشاهی خود ترسید پس فرستاد معاویه ملعون خدا پسر خود یزید را و فرستاد امیرالمؤمنین علیه السّلام فرزند خود حسن علیه السّلام را چون یزید بر

پادشاه روم وارد شد گرفت دست پادشاه را و بوسید آنرا و پادشاه سر او را بوسید و چن سن علیه السّلام بر او وارد شد فرمود ستایش مخصوص خدائیست که مرا یهودی و نصرانی و مجوسی قرار نداد و نه آفتاب‌پرست و نه ماه‌پرست و نه بت‌پرست و نه گاوپرست و قرار داد مرا متمسک بدین اسلام و مسلمانان قرار داد و از مشرکین قرار نداد مبارکست خدائی که پروردگار عرش بزرگست و ستایش مخصوص او است پس از آن نشست و چشم خود را بالا نکرد چون پادشاه بر این دو نگاه کرد آنها را بیرون کرد و در میان آنها جدائی انداخت پس فرستاد بطلب یزید و او را حاضر کرد و سیصد و سیزده صندوق از خزینهای خود بیرون آورد که در آنها بود تمثالهای پیغمبران که زینت یافته بود بزینت هر پیغمبر مرسلی پس بتی را بیرون آورد و بر یزید عرضه داشت یزید آنرا نشناخت پس بت دیگری را باو عرضه داشت هر یکی را پی در پی نیز نشناخت هیچیک از آنها را و از آنها چیزیرا جواب نگفت پس از روزیهای خلایق از او پرسید و از ارواح مؤمنین سؤال کرد که در کجا جمعند و از ارواح کفار پرسید که بعد از مردن در کجا هستند هیچیک از آنه را ندانست ثم دعا الملک الحسن بن علی فقال انّما بدات بیزید بن معاویة کی یعلم انک تعلم

مالا یعلم و یعلم بوک مالا یعلم ابوه فقد وصف ابوک و ابوه و نظرت فی الانجیل فرأیت فیه محمّداً رسول الله و الوزیر علیّا و نظرت فی الاوصیاء فرأیت فیها اباک وصیّ محمّد صلی الله علیه واله فقال الحسن علیه السّلام سلنی عمّا بدالک ممّا تجده فی الانجیل و عمّا فی التورته و عمّا فی القرأن اخبرک به انشاء الله فدعا الملک بالاصنام فاوّل صنم عرض علیه ی صفة القمر فقال الحسن هذه صفة ادم ابوالبشر ثم عرض لیه اخر فی صفة الشمس فقال الحسن هذه صفة حوّا امّ البشر ثم عرض علیه اخر فی صفة حسنة فقال هذه صفة شیث بن ادم و کان اوّل

ص: ۱۹۵

بعث و بلغ عرمه الف سنهٔ و اربعین عاما ثم عرض علیه صنم اخر فقال هذه صفهٔ نوح صاحب السّفینهٔ و کان عمره الفاو اربعهٔ مأهٔ سنهٔ و لبث فی قومه الفاً الّا خمسین عاماً ثم عر علیه صنم اخر فقال هذه صفهٔ ابراهیم علیه السّلام عریض الصّدر طویل الجبههٔ ثم عرض علیه ثنم اخر فقال هذه صفهٔ اسرائیل و هو یعقوب ثم اخرج الیه صنم اخر فقال هذه صفهٔ اسمعیل ثم اخرج الیه صنم اخر فقال هذه صفهٔ یوسف بن یعقوب بن اسحق ثم اخرج صنم اخر فقال هذه صفهٔ موسی بن عمران و کان عمره ماتان و اربعون سنهٔ و کان بینه و بین ابراهیم خمسماهٔ عام ثم اخر الیه صنم اخر فقال هذه صفظ داود صاحب الحرب ثم اخرج الیه صنم اخر فقال هذه صفهٔ شعیب ثم ذکریّا ثم یحیی ثم عیسی بن مریم روح الله و کلمهٔ و کان عمره فی الدّنیا ثلاث و ثلاثون سنهٔ ثم رفعه الله الی السّماء و یهبط الی الارض بدمشق و هو الذی یقتل الدجّال ثم عرض علیه صنم صنم فیخبره باسم نبیّ نبیّ ثم عرض علیه الاوصیاء و الوزراء فکان یجیبه باسم وصیّ وصیّ و وزیر وزیر ثم عرض علیه اصنام بصفهٔ الملوک فقال الحسن هذه اصنام لم نجد صفتها فی التورته ولا فی الانجیل ولافی الزبور ولافی القرأن فعلّها من صفهٔ الملوک فقال الملک الشهد علیکم یا اهل بیت

محمّد انکم قد اعطیتم علم الاوّلین و الاخرین و علم التورته و الانجیل و الزّبور و صحف ابراهیم و الواح موسی علیهم السّلام ثم اعرض الیه صنم یلوح فلمّا رأه الحسن بکی بکاء شدیداً و فقال له الملک ما یبکیک فقال هذه صفهٔ جدّی رسول الله کث الحیهٔ عریض الصّدر طویل العنق عریض الجبههٔ اقنی الانف ابلج الاسنان حسن الوجه قطط الشعر طیب الریح حسن الکلام فصیح اللسان کان یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر بلغ عمر ثلاثا و ستین سنهٔو لم یخلّف بعده الّا خاتم مکتوب علیه لااله الاالله محمّد رسول الله و کان یتختم فی یمینه و خلف سیف ذی الفقار و قضیبه و جّبهٔ صوف و کساء صوف و کان یسترول به لم یقطعه و لم یخطّه حتّی لحق بالله پس پادشاه حسن را بنزد خواند و گفت علت اینکه من در سؤال ابتداء بیزید کردم نیست جز اینکه خواستم بداند که تو میدانی و او نمیداند آنچه را که تو میدانی و پدر تو میداند آنچه را که پدر او نمیداند زیرا که پدر تو و پدر او وصف کرده شده‌اند نظر کردم در انجیل دیدم در آن که محمّد رسول خدا است و علی وزیر او است در میانه اوصیاء پس در آن پدرت را که وصی محمد است یافتم پس حسن گفت بپرس از من آنچه را که بر تو ظاهر شده از آنچه که در انجیل

یافته‌ای و از آنچه که

ص: ۱۹۶

در تورته است و از آنچه در قرأنست خبر میدهم تو را انشاء الله پس پادشاه بتها را خواست اول بتی را باو نمود بصفت ماه بود پس حسن گفت این صفت آدم پدر بشر است بت دیگر باو عرضه داشت به صفت آفتاب حسن گفت این حوّا مادر بشر است بت دیگری را باو نمود در صفت نیکوئی گفت این صفت شیث پسر آدم است و او اول کسی است که مبعوث شد و سال او بهزار و چهل سال رسید پس بت دیگر را باو نمود گفت این صفت نوح صاحب کشتی است که عمر او هزا و چهارصد سال بود و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زیست کرد پس نمود بر او بت دیگری را گفت این صفت ابراهیم علیه السّلام است که سینه او پهن و پیشانی و جبهه او دراز بود پس نمود بر او بت دیگری را فرمود این صفت اسرائیل است که یعقوب باشد پس بت دیگری را بیرون آورد فرمود این صفت اسمعیل است پس بت دیگریرا بیرون آورد فرمود این صفت یوسف بن یعقوب بن اسحق است پس بت دیگری را بیرون آورد گفت این صفت موسی بن عمران است که عمر او دویست و چهل سال بود و در میان او و میان ابراهیم پانصدسال فاصله بود پس بیرون آورد بت دیگری را بسوی او فرمود این صفت داود صاحب جنگ است پس بیرون آورد بسوی او بت دیگری را فرمود این صفت شعیب است پس از ان

زکریّا و پس از آن یحیی پس از آن عیسی بن مریم را روح خدا و کلمه خدا بود و عمر او در دنیا سی و سه ساله بود پس خدا بالابرد او را بسوی آسمان و فرمود میاید بر زمین دمشق و او است آنکسیکه دجّال را میکشد پس هر بت دیگری را باو نمود او را خبر میداد بنام پیغمبری بعد از پیغمبری پس عرضه داشت بر او اوصیاء و وزراء را و او را جواب میداد بنام وصیّی و وصیّی و وزیری و وزیری پس نمود بر او بتهائی را بصفت پادشاهان و حسن فرمود اینها بتهائی هستند که نمییابیم صفت آنها را در تورته و نه انجیل و نه در زبور و نه در قرأن شاید از صفت پادشاهان باشد پس پادشاه گفت گواهی میدهم برشما ای اهل بیت محمد که شما عطا کرده شدید علم پیشینیان و پسینیان را و علم تورته و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و الواح موسی علیهم السّلام را پس عرضه داشت بر او بت درخشنده‌ایرا چون حسن آنرا دید گریست گریستن شدیدی پس پادشاه باو گفت چه چیز تو را بگریه درآورد فرمود این صفت جدّ من رسولخداست که ریش ابنود و سینه گشاده و گردن دراز و جبهه گشاده و دماغ کشیده و دندانهای گشاده و روی نیکو و موهای پیچیده و بوی خوش و کلام نیکو و صاحت زبان داشت و امربمعروف و نهی از منکر میکرد و عمر او بشصت و سه سال رسید و از خود باقی نگذاشت مگر انگشتری که بر آن نوشته بود لااله الاالله محمّد رسول الله و آنرا در دست راست خود میکرد و باقی گذارد شمشیر ذوالفقار را و چوب‌دستی خود را و جبّه پشمینه‌ای و کسای پشمینه‌ای که ردای او بود و آنرا نبریده بود و ندوخته بود تا آنکه بخدا ملحق شد فقال الملك انّا نجد فی الانجیل انّه یکون له ما یتصدّق به علی سبطیه فهل کان

ص: ۱۹۷

ذلک فقال الحسن قد کان ذلک فقال الملک فبقی لکم ذلک فقال لافقال الملک لهذه اوّل فتنهٔ هذه الامّظ غلبا اباکما و هما الاوّل و الثانی علی ملک نبیّکم و اختیار هذه الامّهٔ علی ذرّیهٔ نبیّهم منکم القائم بالحقّ و الامر بالمعروف و النّاهی عن المنکر قال ثم سئل الملک الحسن علیه السّلام عن سبعهٔ اشیأ خلقه الله لم ترکض فی رحم فقال الحسن اوّل هذا ادم ثم حوّا ثم کبش ابراهیم ثم ناقهٔ صالح ثم ابلیس الملعون ثم الحیّهٔ ثم الغرب الذی ذکره الله فی القرأن قال ثم سئله عن ارزاق الخلائق فقال الحسن علیه السّلام ارزاق الخلائق فِی السّماء الرّابعهٔ تنزل بقدر و تبسط بقدر ثم سئله عن ارواح المؤمنین این یکونون اذا ماتوا تجتمع عند صخرهٔ بیت المقدس فی لیلهٔ الجمعهٔ و هو عرش الله الادنی منها یبسط الله الارض و فیها یطویها و منها المحشر و منها استوی ربّنا الی السماء و الملائکهٔ ثم سئله علی ارواح الکفّار این تجتمع قال تجتمع فی وادی حضرموت وراء مدینهٔ الیمن ثم یبعث الله نارا من المشرق و نارا من المغرب و یتبعهما بریحین شدیدین فیحشر الناس عند صخرهٔ بیت المقدّس فیحشر اهل الجنّهٔ عن یمین الصّخرهٔ و یزلف المیعاد و یصیر جهنم عن یسار الصّخرهٔ فی تخوم الارضین السّابعهٔ و فیها الفلق و السّجین فیفرق الخلائق عند الصّخرهٔ فمن وجبت له الجنّهٔ دخلها و من وجبت له النّار دخلها و ذلک قوله فریقٌ فِی الجَنَّةِ و فریقٌ فِی السّعیر فلمّا اخبر الحسن بصفهٔ ما عرض من الاصنام و تفسیر ما سئله التفت الملک الی یزید بن معاویهٔ فقال اشعرت انّ ذلک علی لایعلمه الّا نبیّ مرسل او اوصیّ موارز قد اکرمه الله بموازرهٔ نبیّهٔ او عترهٔ نبیّ مصطفی و غیره فقد طبع الله علی قلبه و اثر دیناه علی اخرته و هواه علی دینه و هو من الظالمین قال فسکت یزید و خمد قال فاحسن الملک جایزهٔ الحسن و اکرمه و قال له ادع ربک ان یرزقنی دین نبیّک فان حلاوهٔ الملک قد حالت بینی و بین ذلک فاظنّه شقامردیّا و عذابا الیماً فال فرجع یزید الی معاویهٔ و کتب الیه الملک انّه من اتاه الله العلم بعد نبیّکم و حکم التورته و ما فیها و الانجیل و ما فیه و الزّبور و ما فیه و القرأن و ما فیه فالحق و الخلافهٔ له و کتب الی علیّ علیه السّلام انّ الحق و الخلافهٔ لک و بیت النبوّهٔ فیک و فی ولدک فقاتل من قاتلک یعذّبه الله بیدک ثم یخلّده نار جهنم فان من قاتلک نجده عندنا فی الانجیل انّ علیه لعنهٔ الله و الملائکهٔ و النّاس اجمعین و علیه

ص: ۱۹۸

اَلتَّرجُمَهُ پس پادشاه گفت که ما می‌یابیم در انجیل که بده است برای او چیزیکه تصدق کند بآن بر دو بسط خود آیا چنین بوده حسن گفت چنین بوده است پادشاه گفت آن برای شما با قیمانده است فرمود نه پادشاه گفت هر اینه این اوّل فتنه و امتحان این امّت است اوّلی و دوّمی بر پدرت غلبه کردند بر ملک پیغمبر شما و اختیار کردن این است آنها را بر ذریّه پیغمبر خود از شما است قائم بحق و امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر گفت راوی پس پرسید پادشاه از حسن علیه السّلام از هفت چیزیکه آفرید آنها را خدا که در رحم پانزده پس حسن گفت اوّل از آنها آدم بود و پس از آن حوّا بود و پس از آن گوسفند ابراهیم بود و پس از آن ناقه صالح بود و پس از آن شیطان ملعون بود و پس از آن مار بود پس از آن کلاغی بود که خدا آنرا در قرأن یاد کرده گفت پس پرسید از او از روزیهای خلایق حسن گفت که روزیهای خلایق در آسمان چهارم است که خدا فرومیفرستد آنرا باندازه و گشایش میدهد باندازه پس سؤال کرد از او از ارواح مؤمنین که در کجا میباشند پس از اینکه مردند فرمود جمع میشوند در نزد صخره بیت المقدّس در شب جمعه و آن عرش نزدیکتر خدا است که از آن میگستراند خدا زمین را و در آن میپیچد

آنرا و از آنجاست محل حشر و از آنجا استیلا مییابد پروردگار ما بسوی آسمان و فرشتگان پس پرسید از آنحضرت از ارواح کفّار که در کجا جمع میشوند فرمود جمع میشوند در وادی حضرموت پشت شهر یمن پس برمیانگیزاند خدا آتشی را از مشرق و آتشی را از مغرب و بدنبال انها دو باد سختی ار پس محشور میشوند مردمان نزد صخره بیت المقدس اهل بهشت از آنها از طرف راست صخره و نزدیک میشود وعدگاه یعنی قیامت و میگردد جهنم از طرف چپ صخره در منتهای عمق زمین‌های هفتگانه و در آنجا است فلق که نام چاهی است در قعر جهنم و سجین پس جدا میشوند خلائق از یکدیگر در نزد صخره و کسیکه بر او بهشت واجب شده داخل بهشت میشود و کسیکه آتش بر او واجب شده داخل آتش میشود و این معنی گفته خدا فَرِيقٌ فِي الجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ پس چون حسن خرداد پادشاه را بصفت آنچه بر او عرضه داشت از بتها و تفسیر آنچه که از او پرسید رو کرد پادشاه بسوی یزید پسر معاویه و گفت آیا دانستی که این علمی است که کسی نمیداند آنرا مگر پیغمبر مرسل یا وصیّتی که وزیر او است و خدا او را گرامی داشته بوزارت پیغمبر خود یا عترت پیغمبر برگزیده شده و غیر آنرا خدا مهرزده بر دلش که دنیای خود را بر دین خود

اختیار کرده و هوای خود را بر دین خود اختیار کرده و او از ستمکارانست راوی گفت پس یزید ساکت و خاموش ماند و پادشاه جایزه نیکویی بحسن داد و او را گرامی داشت و باو گفت بخوان پروردگار خود را که روزی من کند دین پیغمبر تو را زیرا که شیرینی ملک و سلطنت حایل شده است در میان من و میان پذیرفتن دین او و گمان میکنم که این در اثر شقاوت و هلاکت کننده است و عذابی است دردناک راوی گفت پس یزید برگشت بسوی معاویه و پادشاه باو نوشت که آنکسی را که خدا علم داد بعد از پیغمبر شما و حکم میکند در تورته و آنچه در آنست و انجیل و آنچه که در آنست و زبور و آنچه که در آن است و قرأن و آنچه که در آنست حق و خلافت با او است و نوشت بسوی

ص: ۱۹۹

علی علیه السّلام که حق و خلافت مخصوص تست و خانه پیغمبری در تو و اولاد تست قتال کن با هر که با تو قتال کند زیرا که هر که با تو قتال کند عذاب میکند خدا او را بدست تو پس جاوید میدارد او را در آتش جهنّم و هرکه با تو قتال کند ما نزد خود در انجیل چنین می‌یابیم که بر او است لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان و بر اوست لعنت اهل آسمانها و زمینها اَقولُ قد نقل شرط من هذا الحدیث فی کتاب تحف العقول الا انه قال فیما سئله الملک قال سئله عن المجرّة و عن سبعة اشیاء خلقها الله لم تخلق فی رحم فضحک الحسن علیه السّلام فقال له ما اضحکک فقال علیه السّلام لانک سئلتنی عن اشیاء ماهی من منتهی العلم الّا کالقذی فی عرض البحر امّا المجّرة فهی قوس الله و سبعة اشیاء لم تخلق فی رحم فاوّلها ادم ثم حوّا و الغراب و کبش ابراهیم علیه السّلام و ناقة الله و عصا موسی علیه السّلام و الطیر الذی خلقه عیسی بن مریم علیه السّلام اَلتَّرجُمَة میگویم که پاره‌ای از این حدیث را در کتاب تحف العقول نقلکرده مگر اینکه در آنجا گفته در چیزهائیکه پادشاه از آنحضرت سؤال کرده است از کهکشان بوده و از هفت چیز دیگری خدا آنها را در رحم نیافریده پس حسن علیه السّلام خندید

پادشاه گفت چه چیز تو را بخنده درآورد فرمود برای اینکه تو از من سؤال کردی از چیزهائیکه این ها از پایان علم نیستند و و نیست اینها مگر مانند خاری که در پهناور دریا باشد اما کهکشان آن کمان خداست و هفت چیزی که در رحم آفریده نشده اوّل آن آدم است و پس از آن حوّا و کلاغ و گوسفند ابراهیم علیه السّلام و ناقه خدا و عصای موسی علیه السّلام و مرغی است که عیسی علیه السّلام آنرا آفرید پس از آن باقی حدیثرا نقل کرد وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام فی الاحتجاج عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد قال حدّثنی رجل منّا قال اتیت الحسن بن علی علیهما السّلام فقلت یابن رسول الله اذللت رقابنا و جلعتنا معشر الشیعة عبیدا ما بقئی معک رجل قال و ممّ ذلک قال قلت بتسلیمک الامر لهذا الطّاغیة قال وَ اللهِ ما سَلّمَتُ الاَمرَ اِلَیهِ اِلّا اِنّی لَم اَجد اَنصارًا وَ لَو وَجَدتُ اَنصارًا لَقاتَلتُه لَیلی وَ نَهاری حَتّی یَحکُمَ اللهُ بَینی وَ بَینَهُ وَلکِّنی عَرَفتُ اَهلَ الکُوفَةِ وَ بَلَوتُهُم وَلا یَصلُحُ لی مِنهُم مَن کانَ فاسِداً

ص: ۲۰۰

اِنَّهُم لاوَفاءَ لَهُم وَ لاذِمَّةَ فی قَول وَ لافِعل اِنَّهُم لَمُختَلِفُونَ وَ یَقُولُونَ لَنا اِنَّ قُلُوبَهُم مَعَنا وَ اِنَّ سُیُوفَهُم لَمَشهُورَةٌ عَلَینا قال و هو یکلّمنی اذتنخّع الدّم فدعا بطست فحمل من بین یدیه ملاء ممّا خرج من جوفه من الدّم فقلت له ما هذا یابن رسول الله صلی الله علیه واله انّی لاراک وجعا قال اَجَل دَسَّ اِلَیَّ هذا الطّاغِیَةِ مَن سَقانی سَمًّا فَقَد وَقَعَ عَلی کَبدی وَ هُوَ یَخرُج قِطَعًا کَما تَری قال افلا تتداوی قال قَد سَقانی مَرَّتَین وَ هذه الثّالِثَةُ لا اَجِدُ لَها دَواءً وَ لَقَدرُقِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ کَتَبَ اِلی مَلِکَ الرُّوم وَ سَئَلَهُ اَن یُوَجِّهُ اِلَیهِ مِنَ السَّمِّ القَتال شَربَةً فَکَتَبَ اِلَیهِ مَلِکَ الرُّوم اِنَّهُ لایَصلُحُ لَنا فی دیننا اَن نُعینَ عَلی قتال مَن لایُقاتِلُنا فَکَتَبَ اِلَیهِ اِنَّ هذَا ابنُ الرَّجُل الّذی خَرَجَ بِاَرض تِهامَّةٍ وَ قَد خَرَجَ یَطلُبُ مُلکَ اَبیهِ وَ اَنَا اُریدُ اَن اَدُسَّ اِلَیهِ مَن یَسقیهِ ذلِکَ فَاَریحَ العِبادَ وَ البِلادَ مِنهُ وَ وَجَّهَ اِلَیهِ بِهَدایا وَ اَلطافٍ فَوَجَهَ اِلَیهِ مَلِکُ الرَّوم بهذِهِ الشَّربَةِ الّتی دَسَّ فیها فَسَقِیَها وَ اَشتَرَطَ عَلَیهِ فی ذلِکَ شُرُوطاً (اَلتَّرجُمَة) در کتاب احتجاج از اعمش از سالم بن ابی الجعد روایتکرده گفت حدیثکرد مرا مردی از ما که وارد شدم بر حسن بن علی علیهما السّلام و گفتم ای پسر رسولخدا ذلیل و خوار کردی گردنهای ما را و ما شیعیان را بندگان قرار دادی باقی

نمانده است با تو مردی فرمود از چه جهت این سخن را میگوئی گفت گفتم این از جهت تسلیم شدن

ص: ۲۰۱

و تسلیم کردن تو امر خلافت را باین طاغی یعنی معاویه فرمود بذات خدا قسم است که تسلیم نکردم امر را باو مگر برای اینکه یاوری برای خود نمیافتم و اگر یاوری میافتم با او قتال میکردم شب و روز خود را تا حکم خدا میان من و او ولیکن شناختم اهل کوفه را و آزمودم ایشانرا و صلاحیت ندارد برای من از ایشان کسی که فاسد باشد ایشان وفادار نیستند و بذمّه خود وفا نمیکنند نه در گفتار و نه در کرار و اختلاف رأی دارند بما میگویند که دلهایشان با ما است و حال آنکه شمشیرهایشان برای ما کشیده شده راوی گفت همینطور که آنحضرت با من سخن میگفت خون بالا آورد پس طشتی طلبید در مقابل خود و پر شد از خونیکه از حلق او بالا آمد پس گفتم اینها چیست ای پسر رسولخدا صلی الله علیه و اله میبینم که دردی داری فرمود دو مرتبه مرا زهر داد یعنی معاویه و این دفعه سوّم است و روانی برای علاج آن نمی‌یابم و برای من نوشته شده که نامه‌ای نوشت بپادشاه روم و از او خواست که زهری برای او بفرستد که شربت آن کشنده باشد و پادشاه روم در جواب او نوشت که درد دین ما برای ما شایستگی ندارد که اعانت کنیم بر کشتن کسی که با ما قتال نمکیند پس معاویه باو نوشت که اینشخص که میخواهم مسمومش کنم

پسر مردی است که در زمین تهامّه خروج کرد و این خروج کرده مطالبه ملك پدرش را میکند و من میخواهم بدسیسه‌ای کسی را وادار کنم که او را مسموم کند و راحت کنم بندگان و شهرها را از او و هدایائی برای او فرستاد و لطفهائی نمود پس فرستاد پادشاه روم بسوی او این شربت را که دسیسه کرده بود بآن برای آشامانیدن بمن و با او شرطهائی کرد در فرستادن آن وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام دلائل الامامه للّطبری ص فی باب معجزاته الشعبی عن سفیان عن ابیه عن سلیمان بن مهران الاعمش عن ابی بریدهٔ عن محمدبن حجارهٔ قال رایت الحسن بن علی علیهما السّلام قد مرّت به صریمهٔ من الطباء و الطال الکلام الی ان قال فقال علیه السّلام نَحنُ الاَوَّلُونَ وَ نَحنُ الاخِرُونَ وَ نَحنُ النُّورُ بَینَ الرُّوحانیّینَ نَتَنَوَّرُ بنُور اللهِ وَ نَتَرَوَّحُ برُوحِه فینا مَسکَنُهُ وَ اِلَینا مَعدِنُهُ الاخِرُ مِنّا کَالاَوَّلَ وَ الاَوَّلَ مِنّا کَا الاخِرِ (اَلتَّرجُمَهٔ) در کتاب دلائل الامامه طبری در باب معجزات آنحضرت ارشعبی از سفیان از پدرش از سلیمان پسر مهران اعمش از ابی بریده از محمد بن حجاره روایت کرده که گفت دیدم حسن بن علی علیهما السّلام را

ص: ۲۰۲

که عده‌ای از آهوها بر او گذشتند و طول داده کلام خود را تا بجائیکه گفت آنحضرت فرمود مائیم نخستین کسان یعنی اول کسانیکه خدا آفریده و مائیم آخر کسانیکه بعد از فناء خلق خواهیم ماند ما نوری هستیم در میانه روحانیین که نورانی هستیم بنور خدا و روحانی هستیم بروح او که در ما است مسکن او و بسوی ما است معدن او آخرین ما مانند اولین ما است و اولین ما مانند آخرین ما است بَعضُ مَواعِظِه وَ حِكَمِه عَلَيهِ السَّلام المجلد السابع عشر من البحار عن كتاب معانى الاخبار فى باب مواعظ الحسن عليه السّلام قال مع الطالقانى عن محمدبن سعيد بن يحيى عن ابراهيم بن الهيثم عن ابيه البلدى عن ابيه عن المعاف بن عمران عن اسرائيل عن المقدام بن شريح بن هانى عن ابى السّرد (ابى شرخ) قال سئل اميرالمؤمنين عليه السّلام عن الحسن بن على عليهما السّلام قالَ يا بُنَيَّ مَا العَقلُ قالَ حِفظُ قَلبِكَ ما استَودَعَهُ قالَ فَمَا الحَزمُ قالَ اَن تَنتَظِرَ فُرصَتَكَ وَ تُعاجِلَ ما اَمكَنَكَ قالَ فَما المَجدُ قالَ حَملُ الغارم وَ ابتِناءُ المَكارم قالَ فَمَا السَّماحَةُ قالَ اِجابَةُ السائِلَ وَ بذَلُ النائِل قالَ فَمَا الشُحُّ قالَ اَن تَرَى القَليلَ شَرَفًا وَ

ما اَنفَقتَ تَلَفًا قالَ فَمَا الّرقَةِ (الدِّنائَةُ) قالَ طَلَبُ اليَسير وَ مَنعُ الحَقير قالَ فَمَا الكُلفَةُ قالَ التَّمَسُّكُ بِمَن لايُؤمِنُكَ وَ النَّظَرُ فيما لايُعينُكَ قالَ فَمَا الجَهلُ قالَ سُرعَةُ الوُثُوبِ على الفُرصَةِ قَبلَ الاِستمكان مِنها وَ الاِمتِناع عَن الجَواب وَ نِعمَ العَونُ الصَّمتَ فى مَواطِنَ كَثيرَةٍ وَ ان كُنتَ فَصيحًا (اَلتَّرجُمَةُ) در جلد هفدهم بحارالانوار در باب موعظه‌های حسن عليه السّلام از كتاب معانى

ص: ۲۰۳

الاخبار از طالقانی از محمدبن سعیدبن یحیی از ابراهیم بن هیثم از پدرش از معاف بن عمران از اسرائیل از مقدام بن شریح بن هانی (یا از پدرش شریح) از ابی سرد روایت کرده که گفت پرسید امیرمؤمنان علیه السّلام از پسر خود سن بن علی علیهما السّلام و فرمود ای پسرک من عقل چیست گفت حفظ کردن دل تست آنچه را که باو سپرده شده فرمود استحکام امر بچیست گفت بآن است که انتظار کشی فرصت خود را هر وقت تو را ممکن باشد شتاب کنی فرمود مجد و بزرگواری چیست گفت تحمل کردن آنچه را که لازم است ادای آن و بنای بزرگی و انصاف و جوانمردی گذاردن فرمود سماحت چیست عرضکرد اجابت کردن سائل و بذل کردن آنچه را که دسترس دارد فرمود بخل چیست گفت آن است که کم عطا کردن را شرف بدانی و آنچه را که انفاق کنی تلف مال بدانی فرمود پستی و دنائت چیست عرضکرد خواستن چیز کم و منع کردن چیز کم فرمود کلفت چیست عرضکرد چنگ زدن بدامن کشی که تو را امان ندهد و نظر داشتن بکسی که تو را کمک نکند فرمود جهل چیست عرضکرد شتاب در جست و خیز کردن برای فرصت بدست آوردن پیش از آنکه امکان داشته باشد و امتناع از جواب دادن و نیکو یاوریست سکوت کردن در جاهای بسیار هرچند بتوانی بفصاحت اداء سخن کنی

وَ مِن کَلامه عَلَیهِ السَّلام فی اَجوبته عَن مَسائل ابیه عَلَیهِ السَّلام تحف العقول ص ۲۲۵ قال هذه المعانی فی اجوبته عن مسائل سئله عنها امیرالمؤمنین علیه السّلام او غیره فی معان مختلفة قیلَ لَهُ ما الزُهدُ قالَ الرَّغبَةُ فِی التَّقوی وَ الزّهادَةُ فِی الدُّنیا قیلَ فَمَا الحِلمُ قالَ کَظمُ الغَیظِ وَ مَلکُ النَّفس قیلَ مَا السِّدادُ قالَ دَفعُ المُنکِرَ بالمَعرُوفِ قیلَ فَمَا الشَّرَف قالَ اصطِناعُ العَشیرَةِ وَ حَملُ الجَریرَةِ قیلَ فَمَا النَّجدَةُ قالَ الذَّبُّ عَن الجار وَ الصَّبر فِی المَواطِنِ وَ الاقدام عَندَ الکَریهَةِ قیلَ فَمَا المَجدُ قالَ انَ تُعطِیَ فِی الغُرمِ وَ اَن تَعفُو عَنِ الجُرم قیلَ فَمَا المُرُوَّةُ قالَ حِفظُ الدّینِ وَ اِعزازُ النَّفس وَلینُ الکَنِفِ وَ تَعَهُّدُ الصَّنیعَةِ وَ اَداءُ الحُقُوقِ وَ التَّحَبُّبُ

ص: ۲۰۴

اِلیَ النّاس قیلَ فَمَا الکَرَمُ قالَ الاِبتداءُ بالعَطِیَّةِ قَبلَ المَسئَلَةِ وَ اِطعامُ الطَّعام فِی المَحَلّ قیلَ فَمَا الدَّنیئَةُ قالَ النَّظَرُ فِی الیَسیر وَ مَنعُ الحَقیر قیلَ فَمَا اللؤمُ قالَ قِلَّةُ النَّدی وَ اَن یَنطِقَ بالخِنی قیلَ فَمَا السّماحُ قالَ البَذلُ فِی السَّراءِ وَ الضَّراءِ قیلَ فَمَا الشُّحُ قالَ اَن تَری ما فی یَدَیکَ شَرَفًا وَ ما انفَقَهُ تَلَفًا قیلَ فَمَا الاِخاء قالَ الاِخاءُ فِی الشِّدَّةِ وَ الرَّخاءِ قیلَ فَمَا الجُبنُ قالَ الجُرئَةُ عَلَی الصِّدیق وَ النُّکُولُ عَن العَدُوّ قیلَ فَمَا الغِنی قالَ رَضِیَ النَّفس بما قُسِمَ لَها و ان قِلَّ قیلَ فَمَا الفَقرُ قالَ شَرَهُ النَّفس اِلی کُلِّ شَیءِ قیلَ فَمَا الجُودُ قالَ بَذل المَجهُودِ قیلَ فَمَا الکَرَمُ قالَ الحِفاظُ فِی الشِّدَّةِ وَ الرَّخاءِ قیلَ فَمَا الجُرءَةُ قالَ مُوافِقَةُ الاَقرانِ قیلَ فَمَا المَنَعَةُ قالَ شِدَّةُ البَاس وَ مُنازَعَةُ اَعَزّ النّاس قیلَ فَمَا الذّلُ قالَ الفَرقُ عِندَ المَصدُوقَةِ قیلَ فَمَا السَّناءُ قالَ اِتیانُ الجَمیل وَ تَرکُ القَبیح قیلَ فَمَا الحَرمُ قالَ طُولُ الاَناةِ وَ الرّفقُ

بِالوُلاةِ وَ الاِحتِراسُ مِن جَمیعَ النّاس

ص: ۲۰۵

قیلَ فَمَا الشَّرَفُ قالَ مُوافَقَهُ الاَخوان وَ حِفظُ الجَیران قیلَ فَمَا الحِرمانُ قالَ تَرکُکَ حَظَّکَ وَ قَد عُرِضَ عَلَیکَ قیلَ فَمَا السَّفَهُ فَقالَ اِتّباعُ الدُّناهِ وَ مُصاحَبَهُ الغُواهِ قیلَ فَمَا العَیُّ قالَ البَعَثُ باللّحِیَهِ وَ کَثرَهُ التَّنَحُنح عِنـدَ المَنطِقِ قیلَ فَمَا الشَّجاعَهُ قالَ مُوافَقَهُ الاَقرانِ وَ الصَّبرُ عِندَ الطَّعان قیلَ فَمَا الکُلفَهُ قالَ کَلامُکَ فیما لایَعنیکَ قیلَ وَ مَا السِّفاهُ قالَ الاَحمَقُ فی مالِهِ المُتهاوِنُ بِعِرضِه قیلَ فَمَا اللّؤُمُ قالَ اِحرازُ المَرءِ نَفسَهُ وَ اِسلامُهُ عِرسَهُ اَلتَّرجُمَهٔ در کتاب تحف العقول گفته است اینمعانی در جوابهائی است که از مسائلی که سوال کرده است از او از آنها امیرمؤمنان علیه السّلام و غیر او در معانی مختلفه گفته شد بآنحضرت علیه السّلام که زهد چیست گفت میل کردن بپرهیزکاری و پرهیز کردن در دنیا گفته شد که حلم چیست گفت فرو خوردن خشم و مالک شدن نفس گفته شد سداد چیست گفت دفع کردن زشتیها بنیکیها گفته شد شرف چیست گفت نیکی کردن با عشیره و فامیل و حملکردن گناه گفته شد نجدت چیست گفت دفع ضرر و شرّ کردن از همسایه و صبر کردن در جنگها و اقدام نمودن نزد جنگها گفته شد که مجد و بزرگی چیست گفت اینکه عطا کنی آنچه که لازم است اداء آن و درگذری از گناه گفته شد مروّت چیست گفت حفظ کردن دین و عزیز

داشتن نفس و بنرمی جانبداری کردن و متعهد شدن در اصلاح کارها و دادن حقوق و دوستی کردن با مردمان گفته شد کرم چیست گفت در کم نظر کردن و منع کردن از چیز کم گفته شد لؤم چیست گفت ریزش نداشتن و فحش دادن گفته شد سماح چیست گفت بخشش در حال شادی و اندوه گفته شد شحّ چیست گفت انست که آنچه در دست تست از مال و زینت دنیا آنرا شرف خود دانی و آنچه را انفاق کنی تلف دانی گفته شد برادری چیست

ص: ۲۰۶

گفت برادری کردن در سختی و سستی گفت شد ترس چیست گفت جری شدن بر دوست و پشت کردن از دشمن گفته شد غنا و ثروت چیست گفت راضی بودن نفس بانچه روزی و قسمت او شده هرچند کم باشد گفته شد فقر چیست گفت شدّت میل نفس بهرچیزی گفته شد جود چیست گفت بذل کردن هرچه بجهد بدست آورده گفته شد کرم چیست گفت نگاهداری از خود در سختی و سستی گفته شد جرأت چیست گف موافقت با قرینهای خود بدفع محرّمات و منع از آن و محافظت بر عهد و وفاء یا موافقت بتقدیم قاف بر فاء یعنی محاربه با قرینهای خود در جنگ گفته شد منعه یعنی عزّت و قوت چیست گفت شدت جهاد و منازعه د راه خدا با عزیزترین مردم یعنی قوی‌ترین آنها گفته شد ذلّ یعنی خواری چیست گفت ترسیدن و فزع کردن هنگام راستی گفته شد خرق یعنی دهشت و ضعف رأی از چیست گفت دشمنی کردن با امیر خود کسیکه قادر است بر ضرر زدن بتو گفته شد رفعت مقام چیست گفت کار پاکیزه و پسندیده کردن و ترک کردن کارهای زشت گفته شد استواری و هوشیاری چسیت گفت با وقار و حلم بودن و رفق و مدارا کردن با ولاهٔ و حکام و پرهیز کردن از همه مردمان گفته شد شرف چیست گفت موافقت کردن با برادران و نگاهداری کردن از همسایگان گفته شد محرومی چسیت گفت بهره‌ای که

بتو عرضه داشته آنرا ترک کنی گفته شد سفه چیست گفت دنباله مردمان پست را گرفتن و با گمراهان رفاقت کردن گفته شد عاجز بودن در سخن گفت چیست گفت با ریش بازی کردن و راه گلو صاف کردن در هنگام سخن گفتن گفته شد شجاعت چیست گفت برابر شدن و روبرو شدن با اقران و صبر کردن نزد شمشیر و نیزه بکار بردن گفته شد کلفت چیست گفت سخن گفتن تو در چیزی که معنی ندارد برای تو گفته شد سفاه یعنی نادان چیست گفت کسی است که در صرف مال خود احمق و نادانست و متهادن است در عرض و آبروی خود گفته شد لؤم چیست گفت آنتسکه مرد خویش را حفظ کند و زنش را تسلیم کند وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام معانی الاخبار ص ۲۸۸ قال و سئل الحسن بن علی علیهما السّلام ما الموت الذی جهلوه قال اَعظَمُ سُرُور یَردُ عَلَی المُؤمِنینَ اِذنُقِلُو (و فی بعض النسخ اِذَا انقَلَبُوا) عَن دار النَّکدِ اِلی نَعیم الاَبَدِ وَ اَعظَمُ ثُبُور یَردُ عَلَی الکافِرینَ اِذنُقِلوا (اذَا انقَلَبُوا) عَن جَنَّتِهِم اِلی نار لاتَبیدُ وَ لاتَنفَدُ در معانی الاخبار است که گفت پرسیده شد از حسن بن علی علیهما السّلام که مرگی که مردم آنرا نمیدانند چیست فرمود بزرگتر شادیست که وارد میشود بر مؤمنین چون منتقل شوند از خانه سختی و ناخوشی بخانه‌ایکه دارای نعمت‌های ابدی

ص: ۲۰۷

و همیشگی است و بزرگتر عذاب است که وارد میشود بر کافرها چون منتقل شدند از بهشت دنیای خود بخانه‌ای که نابود نمیشود و تمام نمیشود و نیست نمیگردد وَ مِن قصاد کَلِماته عَلَیهِ السَّلام معانی الاخبار ص ۳۸۹ قال حدثنا محمدبن ابراهیم عن احمدبن یونس المعاذی قال حدّثنا احمدبن محمدبن سعید الکوفی قال حدّثنا محمدبن محمدبن الاشعث عن موسی بن اسمعیل عن ابیه عن جدّه عن جعفربن محمّد علیهما السلام قال کان للحسن بن علیّ علیهما السّلام صدیق و کان ماجنا فتباطا علیه ایّاماً فجاءه یوماً فقال له الحسن علیه السّلام کیف اصبحت فقال یابن رسول الله اصبحت بخلاف ما احبّ و یحبّ الله و یحبّ الشّیطان فضحکک الحسن علیه السّلام ثم قال و کیف ذلک قال لانّ الله عزّوجلّ یحبّ ان اطیعه و لا اعصیه و لست کذلک و الشیطان یحبّ ان اعصی الله و لااطیعه و لست کذلک و انا احبّ ان لا اموت و لست کذلک فقام الیه رجل فقال یابن رسول الله ما بالنانکره الموت و لانحبّه قال فقال الحسن علیه السّلام لِتَأَنَّکُم اَخرَبتُم اخِرَتِکُم وَ عَمَرتُم دُنیاکُم وَ اَنتُم تَکرَهُونِ النَّقلَهَ مِنَ العِمران اِلَی الخَراب در کتاب معانی الاخبار بسند بالا روایتکرده از حضرت جعفربن محمّد

علیهما السّلام که فرمود برای حسن بن علی علیهما السّلام دوستی بود که او شوخ و مزّاج بود چند روزی تاخیر انداخت ملاقات آنحضرت را تا آنکه روزی بنزد او آمد حسن علیه السّلام باو فرمود شب را چگونه صبح کردی گفت ای پسر رسولخدا صبح کردم بخلاف آنچه که دوست میدارم و آنچه که خدا دوست میدارد و آنچه شیطان دوست میدارد پس حسن علیه السّلام خندید و فرمود چگونه است این عرضکرد برای اینکه خدای عزّوجل دوست میدارد اطاعت کنم او را و معصیت نکنم او را و من چنین نیستم و شیطان دوست میدارد که معصیت کنم خدا را و او را اطاعت نکنم و من چنین نیستم و من دوست دارم که نمیرم و چنین نیستم پس مردی بپاخواست و عرضکرد ای پسر رسول خدا چه جهت دارد که مردن مکروه خاطر ماست و آنرا دوست نمیداریم حسن علیه السّلام فرمود برای آنست که آخرت خود را خراب کرده‌ای و آباد کرده‌اید دنیای خود را و شما کراهت دارید از منتقل شدن از آبادانی بسوی خرابی تحفُ العُقُول ص ۳۳۳ قال وروی عنه علیه السّلام فی فصار هذه المعانی قال علیه السّلام ما تَشاوَرَ قَومٌ اِلّا هُدُوا اِلی رُشدِهِم یعنی مشورت نکردن گروهی مگر اینکه راه یافته میشوند بسوی رشد و هدایت ایشان قالَ عَلَیهِ السَّلام

اَللُّؤمُ اَن لَاتشکُرَ النِّعمَهَ لئامت اینست که شکر نعمت را نکنی

ص: ۲۰۸

وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ لِبَعضِ وُلدِه یا بُنَیَّ لاتُواخِ اَحَدًا حَتّی تَعرفَ مَوارِدَهُ فَاِذا استَنبَطَ الخَبرَةَ وَ رَضیتَ العِشرَةَ وَ المَواساةَ فِی العُسرَةِ فَاخِه عَلی اِقالَةِ العَثرَةِ وَ المُواساةِ فِی العُسرَةِ و فرمود ببعضی از فرزندان خود ای پسرک من برادری نکن با احدی تا اینکه بشناسی موردهای او را پس هرگاه استنباط کردی اختیار و علم و تجربه او را و راضی شدی معاشرت او را با او برادی کن براینکه ندیده بگیری لغزش او را و مواسات کنی با او در زبان شدّت و قال علیه السّلام لاتُجاهِدِ الطَّلَبَ جِهادَ الغالِبِ وَ لاتَتَّکَلِ عَلَی القَدَرِ اِنکالَ المُستَسلِم فَاِنَّ ابتِغاءَ الفَضل مِنَ السُّنَّةِ وَ الاِجمالَ فِی الطَّلَبِ مِنَ العِفَّةِ وَ لَیسَتِ العِفَّةُ بِدافِعَةٍ رِزقاً وَ لَا الحِرصَ بِجالب فَضلًا فَاِنَّ الرّزقَ مَقسُومٌ وَ استِعمالَ الحِرصِ استِعمالُ المَأثِم و فرمود علیه السّلام در طلب مال جدّ و جهد مکن مانند جدّ و جهد کردن شخصیکه غلبه کننده باشد و واگذار نکند کار را بتقدیر مانند واگذار کردن شخصی که تسلیم باشد زیرا که طلب زیادتی کردن از سنّت است و اجمال در طلب از عفت و پاکدامنی است و

نه چنین است که عفت دافع و جلوگیری از روزی باشد و نه حرص جلب کننده زیادتی باشد زیرا که روزی قسمت کرده شده است و بحرص کار کردن سبب کردن گناهان است و قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَلقَریبُ مَن قَرَّبَتْهُ المَوَدَّةِ وَ ان بَعدَ نَسَبُهُ وَ البَعیدُ مَن باعَدَتهُ المَوَدَّةُ وَ ان قَرُبَ نَسَبُهُ لاشَیءُ اَقرَبُ مِن یَد اِلی جَسَدٍ وَ اِنَّ الیَدَ تَفِّلُ فَتَقَطَعُ وَ تَحسِمُ و فرمود نزدیکی کسی است که دوستی او را نزدیک کرده باشد هرچند نسب او دور باشد و دور کسی است که دوستی او را دور کرده باشد هر چند نسبت او نزدیک باشد چیزی بجسد نزدیکتر از دست نیست و دست چون شکسته شد بریده میشود و جای آن باتش داغ کرده میشود و قالَ عَلَیهِ السَّلامُ مَن اتَّکَلَ عَلی حُسنِ الاِختیار مِنَ اللهِ لَم یَتَمَنَّ اَنَّهُ فی غَیر الحال الّتی اختارَهَا اللهُ لَهُ یعنی کسیکه تکیه کرد بر اینکه نیکوئی اختیار از جانب خدا است

ص: ۲۰۹

آرزو نمیکنـد غیر آنحالی را که خدا بری او اختیار کرده و قالَ عَلَیهِ السَّلام اَلخَیرُ الَّذی لاشَرَّ فیهِ اَلشُّکرُ مَعَ النِّعمَهْ وَ الصَّبرُ عَلَی النّازلَهِ و فرمود نیکوئی که هیـچ بـدی بـا آن نیست سپاسـگذاری با نعمت است و شـکیبائی بر بلاهائیست که نازل میشود و قالَ عَلَیهِ السَّلامُ لِرَجُلِ اَبَلَّ مِن عِلَّهٍ اِنَّ اللهَ قَد ذَکَرَکَ فَاذکره وَ اَقالَکَ فَاشکُرهُ و فرمود برای مردی که شـفا یافته بود از مرضی که خدا تو را یاد کرده پس تو هم یاد کن او را و لغزشـهای تو را ندیده گرفتن پس سپاسگذاری کن او را و قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَلعارُ اَهوَنُ مِنَ النّار یعنی تحمل ننـگ کردن آسـان‌تر است از تحمـل آتش جهنم کردن و قالَ عَلَیهِ السَّلامُ عِنـدَ صُـلحِه لِمُعاوِیَهَ اِنّا وَ اللهِ ما ثَنّانا اَهلُ الشّام بالسَّلامَهِ وَ الصَّبرِ فَثَبَتَ السَّلامَهُ بالعَداوَهِ وَ الصَّبرُ بالجَزَعِ وَ کُنتُم فی مَبـدَءِکُم اِلی صِفِّینَ وَ دینُکُم اَمامُ دُنیاکُم وَ قَد اَصبَحتُمُ الیَومَ وَ دُنیاکُم اَمامُ دینِکُم و فرمود زمان سازش کردن او با معاویه که ما بذات خدا قسم کسانی هستیم که ثنا نگفتند ما را اهل شام بسـلامتی و بردباری پس ثابت شـد سـلامتی بدشـمنی و بردباری بجزع و ناله و شـما در اول برپا شـدن جنگ صـفین دینتان مقدم بر دنیایتان بود و صـبح کرده‌ایـد امروز و حال آنکه دنیای شـما مقـدّم بر دین شـما است و قالَ عَلَیهِ السَّلام ما اَعرِفُ اَحَدًا اِلّا وَ هُوَ اَحمَقُ فیما بَینَهُ وَ بَینَ رَبِّه و فرمود نمنیشـناسم احـدیرا مگر اینکه او نـادانست در آنچه میان او و میان پروردگار اوست وَ قیلَ لَهُ فیکَ عَظَمَهٌ فَقالَ عَلَیهِ السَّلام بَل فِیَّ عِزَّهٌ قالَ اللهُ و لِلهِ العِزَّهُ وَ لِرَسُولِه وَ لِلمُؤمِنینَ و گفته شد بآنحضـرت که در تو عظمت و بزرگی ایست فرمود بلکه در من غلبه‌ایست خدا میفرماید و مخصوص خدا است غلبه و مخصوص پیغمبر او است و مخصوص مؤمنان است وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ مَن ادامَ الاِختِلافَ اِلَی المَسجد اَصابَ اِحدی ثَمان ایَهً مُحکَمَهً وَ اَخًا مُستَفادًا وَ عِلمًا مُستَطرَفًا وَ رَحمَهً مُنتَظَرَهً وَ

ص: ۲۱۰

کَلِمَةً تَدُلّهُ عَلیَ الهُدی اَو تَرُدُّهُ عَن رَدیً وَ تَرَکَ الذّنُوبَ حَیاءً اَوخَشیَةً فرمود کسی که ادامه دهد رفت و آمد در مسجد را یکی از هشت چیز باو میرسد نشانه استواری یعنی علامتی که سبب استحکام عقیده او شود و برادری که از او استفاده برده شده باشد و علم پاکیزه‌ای و رحمتی که انتظار آن کشیده شده باشد و سخنی که راهنمائی کند او را بهدایت و یا دور و ردّ کند او را از هلاکت و ترک کند گناهان را از روی حیا یا ترس وَ رُزقَ غُلامًا فَاتَتهُ قُرَیشٌ تُهَنّیهِ فَقالُوا نُهَنّیکَ الفارِسَ فَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَیُّ شیءٍ هذَا القَولُ وَ لَعَلّهُ یَکُونُ راجلًا فَقالَ لَهُ جابرٌ کَیفَ نَقُولُ یَابنَ رَسُول اللهِ فَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ اذا وُلد لِاَحَدِکُم غُلامٌ فَاَتَیتُمُوهُ فَقُولُوا لَهُ شَکَرت الواهبَ وَ بُورَکَ لَکَ فِی المَوهُوبِ بَلَغَ اللّهُ به اَشُدَّهُ وَرَزَقَکَ برَّهُ یعنی و روزی کرده شد بآنحضرت پسری یعنی خدا پسریرا باو روزی کرد قریش بنزد او آمدند و تهنیت گفتند و گفتند تهنیت میگوئیم تو را باین سوار پس فرمود این چه سخنی است که میگوئید شاید پیاده باشد جابر گفت پس چگونه بگوئیم ای پسر رسول خدا فرمود

هرگاه برای یکی از شما پسری متولد شد و آمدید او را برای تهنیت گفتن بگوئید سپاسگذارم بخشنده اینمولود یعنی خدا را و برکت داده شوی تو در ولادت این بخشیده شده خدا او را بکمال رشد و عقل رساند و روزی تو کند نیکی او را وَ سُئلَ عَلَیهِ السَّلامُ عَن المُرُوَّةِ فَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ شُحَّ الرَّجُلِ عَلی دینِه وَ اِصلاحُهُ مالَهُ وَ قِیامُهُ بالحُقُوق سوال شد از آنحضرت علیه السّلام از مروّت که مروّت چیست فرمود بخل کردن شخص است بر دین خود و اصلاح کردن او است مال خود را و قیام کردن او بر اداء حقوق است وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اِنَّ اَبصَرَ الاَبصار ما نَفِذَ فِی الخَیر مَذهَبُهُ وَ اَسمَعَ الاَسماع ما وَعیَ التَّذکیرَ وَ انتَفَعَ به وَ اَسلَمَ القُلوبِ ما طَهرُ مِنَ

ص: ۲۱۱

الشُّبَهاتِ فرمود بینیازترین چشمها آنچشمی است که نفوذ کند روش او در نیکی و شنواترین گوشها گوشی است که حفظ کند یادآوری کردن را و از آن انتفاع ببرد و سالمترین دلها دلی است که پاک باشد از شبهه‌ها وَ سَئَلَهُ رَجُلٌ اَن یُخیلَهُ (یَعِظَهُ) قالَ عَلَیهِ السَّلامَ اِیّاکَ اَن تَمدَحَنی فَاَنَا اَعلَمُ بنَفسی مِنکَ اَو تَکذِبَنی فَاِنَّهُ لارَأیَ لِمَکذُوب اَو تَغتابَ عِندی اَحِدًا فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ اءذَن لی فِی الاِنصِرافِ فِقالَ عَلَیهِ السَّلامُ نَعَم اِذا شِئتَ و پرسید از او مردی که بخیال بیندازد یا پند دهد او را فرمود علیه السّلام بر تو باد که دوری کنی از مدح کردن من زیرا که من داناترین از تو بنفس خود یا اینکه دروغ بگوئی در حق من زیرا که کسی در حق او دروغ گفته شد رأیی ندارد یا عیبگوئی کنی نزد من کسی را پس آنمرد عرضکرد مرا اذن ده که منصرف شوم یعنی از نزد تو بروم فرمود آری اگر میخواهی برو وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اِنَّ مَن طَلَبَ العِبادَةَ تَزَکّی لَها اِذا اَضَرَّتِ النَّوافِلُ بالفَریضَة فَارفَضُوها الیَقینُ مَعاذُ السَّلامَةِ مَن تَذَکَّرَ بُعدَ السَّفَر اعتَدَّ وَ لایَغِشّ العاقِلُ مَن استَنصَحَهُ

بَینَکُم وَ بَینَ الموعِظَةِ حِجابُ العِزَّةِ قَطعُ العِلم عُذرُ المُتَعَلّمینَ کُلُّ مُعاجل یَسئَلُ النَّظِرَةَ وَ کُلُّ مُؤَجِّلٍ یَتَعَلَّلُ بالتَّسویفِ و فرمود علیه السلام کسیکه طلب کند عبادت و بندگی را باید خود را پاکیزه کند هرگاه بجا آوردن مستحب بواجب ضرر زند آن مستحب را ترک کنید یقین پناهگاه سلامتی است کسیکه متذکر سفر دور باشد تهیه ببیند عاقل غش و تغلّب نمیکند با کسی از او نصیحت و پند خواسته میان شما و میان پند دادن پرده غلبه است بریدن علم عذر شاگردانست هر تعجیل کننده‌ای مهلت میطلبد و هر مدّت گذارنده‌ای بعقب انداختن تعلل میورزد وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اِذا لَقی اَحَدُکُم اَخاهُ فَلیُقَبّل مَوضِعَ النُّور مِن جِبهَةِ

ص: ۲۱۲

و فرمود علیه السّلام هرگاه ملاقات کند یکی از شما برادر خود را باید ببوسد موضع نور جبهه و پیشانی او را فی المجلد السابع عشر من البحار ص ۱۴۶ عن کتاب کشف الغمّهٔ روی عن الحسن بن علی علیهما السّلام قالِ لا اَدَبَ لِمَن لا عَقلَ لَهُ وَ لامُرُوَّهِٔ لِمَن لاهِمَّهَٔ لَهُ وَ لَاحیاءَ لِمَن لادینَ لَهُ وَ رَاسُ العَقلِ مُعاشَرَهُٔ النّاس بالجَمیل وَ بالعَقل تُدرَکُ الدّاران جَمیعًا وَ مَن حَرُمَ العَقلَ حَرُمَهُما جَمیعًا در جلد هفدهم بحارالانوار از کتاب کشف الغمّه روایتکرده از حسن بن علی علیهما السّلام که فرمود هیچ ادبی ندارد کسیکه هیچ عقلی ندارد و مروّت ندارد کسی که همّت ندارد و حیا ندارد کسیکه دین ندارد و سر عقل معاشرت کردن با مردمانست بپاکیزه گی و بعقل درک میشود و خانه دنیا و آخرت با هم و کسیکه از عقل محروم شد از هر دو محروم است وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ عَلِّم النّاسَ عِلمَکَ وَ تَعَلَّم عِلمَ غَیرکَ فَیَکوُنُ قَد اَتقَنتَ عِلمَکَ وَ عَلِمتَ مالَم تَعلَم و فرمود بیاموز بمردمان علم خود را و یاد بگیر علم غیر خود را پس چنین باشد که علم خود را محکم کرده‌ای و دانسته‌ای آنچه را که نمیدانستی وَ سُئِلَ عَلَیهِ السَّلامُ

عَن الصَّمتِ فَقالَ هُوَ سَترُ العَیّ وَ زَین العِرض وَ فاعِلُهُ فی راحَهٍٔ وَ جَلیسُهُ امِنٌ و سوال شد از آنحضرت از سکوت کردن فرمود آن یعنی سکوت کردن پرده کندی و خستگی در نطق است و زینت آبرو است و سکوت کننده در راحتی و آسایش است و همنشین او هم ایمن است وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ هَلاکُ النّاس فی ثَلاثٍ اَلکِبرَ وَ الحِرص وَ الحَسَد فَالکِبرَ هَلاکُ الدّین وَ به لُعِنَ اِبلیسُ وَ الحِرصُ عَدُوُّ النَّفس وَ به اِخراجُ ادَمَ عَن الجَنَّهِٔ وَ الحَسَدُ رائدُ السُّوءِ وَ مِنُه قَتَلَ قابیلُ هابیلَ و فرمود علیه السّلام هلاکت مردمان در سه چیز است کبر و حرص و حسد پس هلاکت دین بکبر است

ص: ۲۱۳

و سبب آنست که شیطان لعنت کرده شد و حرص دشمن نفس است و باینجهت آدم از بهشت بیرون شد و حسن کشاننده است بدی را و از اینراه قابیل هابیل را کشت وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ لاتَاتِ رَجُلاً اِلّا اَن تَرجُو نَوالَهُ اَو تَخافُ یَدَهُ اَو تَستَفیدُ مِن عِلمِه اَو تَرجُو بَرَکَهَ دُعائِه اَو تَصِلُ رَحِمًا بَینَکَ وَ بَینُه و فرمود علیه السّلام نیا در نزد مردی مگر اینکه امید عطائی از او داشته باشی یا بترسی از دست او یا استفاده کنی از علم او یا امیدوار باشی ببرکت دعای او یا وصل کنی خویشاوندی‌ای را که در میان تو و او است وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ دَخَلتُ عَلی اَمیرالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ وَ هُوَ یَجُودُ بنَفسِه لَمّا ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَم فَجَزَعُت لِذلِکَ فَقالَ لی اَتَجَزَعُ فَقُلتُ وَ کَیفَ لا اَجزَعُ وَ اَنا اَراکَ عَلی حالِکَ هذِه فَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَلا اُعَلّمُکَ خِصالاً اَربَع ان اَنتَ حَفَظتَهُنَّ نِلتَ بِهنَّ النَّجاهَ وَ ان اَنتَ ضَیّعتَهُنَّ فاتَکَ الدّاران یا بُنَیَّ لا غِنیً اَکبَرُ مِنَ العَقل وَ لا فَقرَ مِثلَ الجَهل وَ لاوَحشَهَ اَشَدُّ مِنَ العُجبِ وَ لاعَیشَ اَلَذّ مِن حُسن الخُلق و فرمود براواست سلام داخل شدم بر امیرالمؤمنین علیه السّلام در حالتیکه در حال جاندادن بود زمانی که ضربت ابن ملجم بر او وارد شده بود پس من بی صبری میکردم بمن فرمود چرا بی‌صبری میکنی گفتم چگونه بی‌صبری نکنم و حال آنکه تو

را باین حال میبینم پس فرمود ایا تعلیم بذهم تو را بچهار خصلتی که اگر نگاهداری آنها را بسبب آن نجات یابی و اگر ضایع کنی آنها را هر دو خانه از تو فوت میشود یعنی دنیا و آخرت هر دو از دستت میرود ای پسرک من غنا و بینیازی ای بزرگتر از عقل نیست و فقری مانند جهل نیست و وحشت‌اوری سخت تر از عجب و خودبینی نیست و زندگانی و عیشی با لذت‌تر از حسن خلق نیست وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ ما رَاَیتَ ظالِمًا اَشبَهُ بمَظلُوم مِن حاسد و فرمود علیه السّلام ندیدم ستمکار و ستم پیشه‌ای را شبیه‌تر بستمدیده از شخص رشک برنده

ص: ۲۱۴

وَ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ اجعَل ما طَلَبتَ مِنَ الـدُّنيا فَلَم تَظفُر به بِمَنزِلَةِ مالَم يَخطُر ببالِكَ وَ اعلَم اَنَّ مُرُوَّةَ القِناعَةِ وَ الرّضا اَكثُر مِن مُرُوَّةِ الاعِطاءِ وَ تَمامُ الصَّنيعَةِ خَيرٌ مِن ابتِداءِها و فرمود علیه السّلام آنچه را که از دنیا طلبکردی و بآن ظفر نیافتی قرار بده بمنزله چیزی که بخاطرت خطور نکرده و بـدانکه مروّت قناعت و راضـی بودن بیشتر است از مروّت عطا کردن و تمام کردن نیکوئی بهتر است از ابتـداء بآن وَ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ اِنَّ هذَا القُرأنَ فيهِ مَصابيحُ النُّور وَ شِفاءُ الصُّدُور فَليَجلُ جال بِضَوئِه وَ ليُلحم الصِّفَةَ فَاِنَّ التَّلقينَ حَيوةُ القَلبِ البَصير كَما يَمشـي المُستَيرُ فِي الظُّلُمات بالنُّور و فرمود این قرآن در او است چراغهای نوردهنـده و شـفا دردهائی که در سـینها است پس منفعت برنـده منفعت برد بنور آن و باید بصـفت آن راه یابد زیرا تلقین کردن آن زنده داشـتن دل بینا است همچنانکه راه رود راه رونده در تاریکیها بروشنی نور وَ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ ما فَتَحَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلى اَحَدٍ بابَ سَئَلةٍ فَخَزَنَ عَنهُ بابَ الاِجابَةِ وَلافَتَحَ الرَّجُلُ بابَ عَمَل فَخَزَنَ عَنهُ بابَ القَبُول وَلافَتَحَ لِعَبد بابَ شُـكر فَخَزَنَ عَنهُ بابَ المَزيد و فرمود نمیگشاید خدای عزوجل باب سؤال را بر روی کسی که ببنـدد بروی او باب اجابت را و نگشوده است مرد باب عمل را که ببنـدد بر روی او و باب قبول را و نگشاده است خـدا برای بنده باب سپاسـگذاریرا که ببنـدد بر روی او باب زیاد کردن نعمت را وَ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ مَن عُدِّدَ نِعَمُهُ مَحِقَ كَرَمُهُ کسـیکه نعمتهای او شـمرده شـد کرم او محو میشود وَ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ اَلوَحشَةُ مِنَ النّاس عَلى قَدر الفِطنَةِ بهم و فرمود وحشت از مردمان بقدر دانائی بحال ایشان است وَ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ اَلوَعدُ مَرَضٌ فِي الجُودِ وَ الاِنجازُ دَوائُهُ و عده دادن مرضی

ص: ۲۱۵

است در جود و بخشش و دوای آن وفا کردن بوعده است وَ قیلَ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ کَیفَ اَصبَحتَ یَابنَ رَسُول اللهِ صَلَّی اللهِ عَلَیهِ وَالِهِ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَصبَحتُ وَلی رَبٌّ فَوقی وَ النّارُ اِمامی وَ المَوتُ یَطلُبُنی وَ الحِسابُ مُحدِقٌ بی وَ اَنَا مُرتَهنٌ بعَمَلی لا اَجدُ ما اُحِبُّ وَ لا اَدفَعُ ما اَکرَهُ وَ الاُمُورُ بیَدِ غَیری فَاِن شاءَ عَذَّبَنی وَ اِن شاءَ عَفی عَنّی فَاَیَّ فَقیراَفقَرُ مِنّی یعنی و گفته شد بآنحضرت علیه السّلام که چگونه شب را صبح کردی ای پسر رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود علیه السّلام صبح کردم در حالتیکه برای من پروردگاری است بالای من و آتش در مقابل من است و مرگ مرا میطلبد و حساب احاطه کننده است مرا و من در گرو عمل خود هستم نمی‌یابم آنچه را دوست میدارم و از خود دفع نمیکنم آنچه را که مکروه خاطر من است و کارها بدست غیر من است پس اگر بخواهد مرا شکنجه میدهد و اگر بخواهد در میگذرد پس کدام محتاجی است از من محتاج‌تر باشد وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ المَعرُوفُ مالَم یَتَقَدَّمهُ مَطَلٌ وَ لایَتبَعُهُ مَنٌّ وَ الاِعطاءُ قبلَ السُؤال مِن اَکبر السُّودَدِ و فرمود کار خوب آنچیزی است که درنگ کردن بر آن مقدّم نشود و دنباله او منّتی نباشد و عطا کردن پیش از سؤال از بزرگترین بزرگیها است وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَلاِنجازُ دَواءُ الکَرَمَ و فرمود وفا کردن بوعده دوای کرم است وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ لاتُعاجِل الذَّنبَ بالعُقُوبَةِ وَ اجعَل بَینَهُما لِلاعِتِذار طَریقًا و فرمود شتاب نکن گناه را بشکنجه کردن و قرار بده راه عذری در میان اینـدو وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَلمَزاحُ یاکُلُ الهَیبَةَ وَ قَد اَکثَرَ مِنَ الهَیبَةِ الصّامِت و فرمود شوخی کردن هیبت را میخورد و شخص سکوت کننده زیاد میکند هیبت را بسکوت خود وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَلمَصائِبُ مَفاتیحُ الاَجر فرمود مصیبتها کلیدهای اجر و ثوابست وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ النِّعمَةَ مِحنَةٌ فَاِن شَکَرتَ ازدارَت وَ اِن کَفَرتَ صارَت نِقمَةً و فرمود نعمت سبب امتحان است اگر شکر کردی زیاد میشود و اگر کفران کردی عذاب

ص: ۲۱۶

میشود و قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَلفُرصَهُ سَرِیعَهُ الفَوتِ بَطیئَهُ العَودِ و فرمود فرصت زود از دست میرود و بکندی برمیگردد وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ لایُعرَفُ الرَأیُ اِلّاعِندَ الغَضَبِ شناخته نمیشود رای مگر هنگام خشم وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ مَن قَلَّ ذَلَّ وَ خَیرُ الغِنَی القُنُوعُ وَ شَرُّ الفَقرِ الخُضُوعُ و فرمود کسیکه کم بضاعت باشد خوار میشود و بهتر توانگری قناعت کرد است و بدتر احتیاج اظهار ذلت کردن است وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ کَفاکَ مِن لِسانِکَ ما اَوضَحَ لَکَ سَبیلَ رُشدِکَ مِن غَیّکَ و فرمود کفایت میکند تو را از زبان تو آنچه که واضح کند برای تو راه هدایت تو را از گمراهی تو وَ فِی البحار السابع عَشَرَ عن الدّرهٔ الباهِرَهٔ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اَوسَعُ مایَکُونُ الکَریمُ بالمَغفِرَهِٔ اذا ضاقَت بالمُذنَب المَعذرَهُٔ فرمود وسیعتر چیزیکه کریم را بآمرزش میرساند وقتی است که راه عذر برگناهکار تنگ شود وَ فیهِ عَن اَعلام الدّین وَ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ صاحِبِ النّاس مِثلَ ما تُحِبُّ اَن یُصاحِبُوک و فرمود علیه السّلام رفاقت کن با مردمان مانند آنچه که دوست میداری با تو رفاقت کنند وَ کانَ یَقُولُ

عَلَیهِ السَّلامُ ابنَ ادَمَ اِنَّکَ لَم تَزَل فی هَدم عُمرکَ مُنذُ سَقَطتَ مِن بَطن اُمِّکَ فَخُذ مِمّا فی یَدکَ لِما بَینَ یَدَیکَ فَاِنَّ المُؤمِنَ یَتَزَوَّدُ وَ اِنَّ الکافِرَ یَتَمَتَّعُ وَ کانَ یُنادی مَع هذِهِ المُوعِظَهِٔ وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیَر الزّادِ التَّقوی و آنحضرت علیه السّلام میفرمود پسر آدم را که تو همیشه در خراب کردن عمر خود هستی از آنوقتیکه از شکم مادر افتادی پس بگیر از آنچه در دست داری برای راهی که در پیش داری زیرا که مؤمن توشه برمیدارد و کافر بهره‌ای میبرد و همیشه با این پند ندا میکرد که توشه بگیرید زیرا بهترین توشه‌ها پرهیزکاریست وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام

ص: ۲۱۷

و فی البحار ایضاً قالَ قالَ مَولنَا الحَسَنُ عَلَیهِ السَّلامُ اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اَدَّبَ نَبِیَّهُ اَحسَنَ الاَدَبِ فَقالَ خُذِ العَفوَ وَ اَمرُ بالعُرفِ وَ اَعرض عَن الجاهِلینَ فَلَمّا وَعَی الّذی اَمَرَهُ قالَ تَعالی ما اتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مانَهاکُم عَنهُ فَانتَهُوا فقالَ لجَبرئیلَ وَ مَا العَفُو قالَ اَن تُصِلَ مَن قَطَعَکَ وَ تُعطِیَ مَن حَرَمَکَ وَ تَعفُو عَمَّن ظَلَمَکَ فَلَمّا فَعَلَ ذلِکَ اوَحی اللهِ اِلَیهِ اِنَّکَ لِعَلی خُلق عَظیم و در هفدهم بحار نیز روایتکرده که گفت فرمود مولای ما حسن علیه السّلام که خدای عزوجل ادب کرد پیغمبر خود را به نیکوترین ادب پس فرمود پیش بگیر گذشت کردن گناه را و امر بنیکی کن و روبگردان از مردمان نادان پس چون نگهداری کرد آنچه را که خدا باو امر فرمود فرمود خدای تعالی آنچه را که این فرستاده شده برای شما آورد بگیرید یعنی اطاعت کنید و از آنچه شما را بازداشت بازداشتن او را بپذیرید پس آنحضرت بجبرئیل فرمود مراد از عفو چیست عرضکرد آنستکه وصل کنی با کسی که از تو برید و عطا کنی بکسی که تو را محروم کرد و بگذری از گناه کسی که بتوظلم کرد پس چون ای کارها را کرد وحی

فرستاد خدا بسوی او که تو بر بالای خوی بزرگی وَ مِن کَلامه عَلَیهِ السَّلام کتاب صواعق المحرقة لاحمدبن حجرالهیتمی علیه ما یستحقه ص ۸۵ المطبوع بمصرفی الفصل الثالث من الباب العاشر فی خلافة الحسن علیه السّلام و قال فی الفصل الاول منه و هو الی الحسن علیه السّلام اخر الخلفاَء الراشدین بنصّ جدة صلی الله علیه (واله) و سلّم قال و اخرج ابن عسا کرانه قیل له ای للحسن علیه السّلام انّ اباذر یقول الفقرا حبّ الیّ من الغنی و السّقم احبّ من الصّحة الیّ فقال (علیه السّلامة) رَحِمَ اللهُ اَباذَرَ اَمّا اَنَا فَاَقُولُ مَن اتَّکَلَ اِلی حُسن اِختیار اللهِ لَم یَتَمَنَّ اِنَّهُ فی غَیر الحالَةِ الّتی اختارَ اللهُ لَهُ از کلام آنحضرت علیه السّلام است

ص: ۲۱۸

که ابن حجر هیتمی (بر او باد آنچه را که مستحق آن است) در کتاب صواعق محرقه در فصل سوم از باب دهم آن کتاب که در بیان خلافت حسن علیه السلام است و در فصل اوّل از آن گفته که آنحضرت علیه السّلام آخر خلفاء راشدین است بنص جدّش رسولخدا صلی الله علیه واله (و در این کلام او است آنچه در آن است از انکار نصّ در خلافت امیرمؤمنان علیه السّلام) گفت ابن حجر که بیرون آورده است ابن عساکر که گفته شد بحسن علیه السّلام که اباذر میگوید فقر در نزد من محبوبتر است از توانگری و بیماری بنزد من محبوبتر است از تندرستی پس آنحضرت علیه السّلام فرمود خدا رحمت کند اباذر را امّا من میگویم کسیکه اتّکال او بنیکوئی اختیار خدا باشد آرزو نمیکند غیر آنحالی را که خدا برای او اختیار کرده وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام و فی الصّواعق الیضا ص ۸۵ قال ابن عساکر کان عطاءه کلّ سنة مأة الف فحسبها عنه معاویة فی بعض السّنین فحصل له اضافة شدیدة قال (علیه السّلام) فَدَعوَتُ بِدَواةٍ اَکتُبُ اِلَی مُعاوِیَةَ لِاُذَّکِرَهُ نَفسی ثُمّ اَمسَکتُ فَرَأیتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ (وَالِه) وَ سَلّمَ فَقالَ کَیفَ اَنتَ یا حَسنُ فَقُلتُ بِخَیر یا اَبَتِ شَکَوتُ

اِلَیهِ تَاَخُّرَ المال عَنّی فَقالَ اَدَعوَتَ بِدَواةٍ لِتَکتُبُ اِلی مَخلُوق مِثلَکَ تُذَکِرَّهُ بِذلِکَ قُلتُ نَعَم یا رَسُولَ اللهِ فَکَیفَ اَصنَعُ فَقالَ قُل اللّهُمَّ اقذِف فی قَلبی رَجاءَکَ وَ اقطَع رَجائی عَمَّن سِواکَ حَتّی لااَرجُوَ اَحَدًا غَیرَکَ اللّهُمَّ وَ ما ضَعُفَت عَنهُ قُوَّتی وَ قَصرُ عَنهُ عَمَلی وَ لَم تَنتَهِ اِلَیهِ رَغبَتی وَ لَم تَبلُغهُ مَسئَلَتی وَ لَم یَجرِ عَلی لِسانی مِمّا اَعطَیتَ اَحَدًا مِنَ الاَوَّلینَ وَ الاخِرینَ مِنَ الیَقین فَخُصَّنی به یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ قالَ فَوَاللهِ ما انجَمَعَتُ فیهِ اُسبُوعًا حَتّی بَعَثَ اِلَی مُعاوِیَةُ بِاَلفِ اَلفِ وَ خَمسَمِأَةِ اَلفٍ فَقُلتُ اَلحَمُدلله

ص: ۲۱۹

الّذی لایَنسی مِن ذَکَرَهُ وَ لایَخیبُ مَن دَعاهُ فَرَاَیتُ النّبیَ صَلّی اللهُ عَلَیهِ (وَالِه) وَ سَلَّمَ فِی المَنام فَقالَ یا حَسَنُ کَیفَ اَنتَ فَقُلتُ بخَیر یا رَسُولَ اللهِ وَحَدَّثتُهُ بحَدیثی فَقالَ یا بُنَیَّ هکَذا مَن رَجَا الخالِقَ وَ لَم یَرجَ المَخلُوقَ اَلتَّرجُمَهٔ در صواعق محرقه ز ابن عساکر روایت کرده که گفت عطای او در هر سالی صدهزار دینار بود پس معاویه آنرا از آنحضرت منع کرد در بعضی از سالها تا اینکه اضافه‌ای بر آن حاصل شد اضافه شدیدی فرمود پس دواتی طلبیدم که بمعاویه بنویسم و او را یادآوری کنم از خودم پس امساک از نوشتن کردم و رسول خدا صلی الله علیه واله و سلّم را در خواب دیدم فرمود یا حسن چگونه‌ای گفتم بخیر و خوبی ای پدر و به او شکایت کردم ازتاخیر مالی که از من شده بود فرمود آیا دوات طلبیدی که بمخلوقی مانند خودت بنویسی و او را یادآوری کنی بآن گفتم یا رسول الله پس چکنم فرمود بگو خدایا در دل من بینداز امیدواری بخودت را و ببر امید مرا از غیرخودت تا امیدوار نشوم با خدای غیر از تو خدایا و آنچه که ناتوان نشده است از آن توانائی من و کوتاهی نشده است بر آن کار من و منتهی نشده است بسوی آن میل من و بآن نرسیده است خواهش من و جاری نشده است بر زبان من از چیزهائی که عطا کرده‌ای بیکی از اولین و آخرین و یقین پس مخصوص من قراردادهای رحم کننده‌ترین رحم‌کنندگان فرمود بخدا قسم بجمعه‌ای از ایام هفته نرسید که فرستاد معاویه بسوی من هزار هزار و پانصد هزار دینار پس گفتم همه حمد و ستایش مختص خدائی است که فراموش نمیکند کسی را که یاد کند او را و نا امید نمیکند کسی را که بخواند او را پس پیغمبر صلی الله علیه واله و سلّم را در خواب دیدم که فرمود یا حسن چگونه‌ای تو گفتم بخیر و خوبی یا رسول الله و حدیث خود را برای او حدیث کردم فرمود پسرک من همچنین است کسی که امیدوار بخلق باشد و امیدوار به مخلوق نباشد وَ مِن خُطِبَه عَلَیهِ السَّلام رواها ابن حجر الهیتمی المکی مؤلف الصوّاعق المحرقهٔ فی کتاب المسمّی بتطهیر الجنان و اللسان المطبوع بهامش کتابه الصّواعق ص ۱۳۴ و انه قال ان عمرواً ای ابن العاص صعد المنبر و وقع فی علیّ (علیه السّلام) ثم فعل مثله المغیرهٔ بن شعبهٔ فقیل للحسن (علیه السّلام) اصعد المنبَرَ لتردّ علیهما فامتنع الّا ان یعطوه عهدا انّهم قوه ان قال حقّا و یکذّبوه ان قال باطلا فاعطوه ذلک فصعد المنبر فحمدالله و اثی علیه ثم قال (علیه السّلام) اَنشُدُکَ اللهِ یا عَمروٌ وَ یا مُغَیرَهٌ اَتَعلَمانِ انّ رَسُولَ اللهِ صَلّی اللهُ

ص: ۲۲۰

عَلَیهِ (وَالِه) وَ سَلَّمَ لَعَنَ السّائقَ وَ القائِدَ اَحَدُهُما فُلانٌ قالا بَلی ثُمَّ قالَ یا مُعاوِیَةُ وَ یا مُغَیرَةُ اَنشُدُکَ باللهِ اَلَم تَعلَما اَنَّ النَبیَّ صَلّی اللهُ عَلَیهِ (وَالِه) وَ سَلّم لَعَنَ عَمروًا بِکُلّ قافیَةٍ قالَها لَعنَةً قالَ اللّهُمَّ بَلی ثُمَّ قالَ اَنشُدُکَ باللهِ یا عَمرُو وَ یا مُعاوِیَةُ اَلَم تَعلما اَنّ النَّبیَّ صَلّی اللهُ عَلَیهِ (وَالِه) وَ سَلّم لَعَنَ قَومَ هذا قالا بَلی قالَ الحَسَنُ فَاِنّی اَحمَدُ اللهَ الّذی جَعَلَکُم فیمَن تَبَرَّءَ مِن هذا اَی عَلِیّ مَعَ اَنَّهُ صَلّی اللهُ عَلَیهِ (وَالِه) وَ سَلّم لَم یَسُبَّهُ قَطُّ وَ اِنَّما کانَ یَذکُرُهُ بِغایَةِ الجَلالَةِ وَ العَظَمَةِ از خطبه‌های آنحضرت علیه السّلام است که روایتکرده است آنرا ابن حجر هیتمی مکی صاحب کتاب صواعق محرقه در کتاب دیگر خود که آنرا تطهیر الجنان و اللسان نام نهاده و در حاشیه کتاب صواعق در مصر چاپ شده که گفته است عمروبن عاص بر منبر بالا رفت و در حق علی علیه السّلام بدگوئی کرد و ناسزا گفت پس از آن مغیرهٔ بن شعبه مانند او همین کار را کرد پس بحضرت حسن علیه السّلام گفته شد که بر منبر بالا رو برای اینکه ردّ کنی سخنان آنها را آنحضرت امتناع فرمود از اینکه بر منبر بالا رود مگر اینکه عهد کنند که آنچه میفرماید اگر راست است تصدیق کنند و اگر باطل است تکذیب کنند پس چنین عهدی با او بستند و آنحضرت بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آور و پس از آن فرمود قسم میدهم تو را بخدا ای عمرو و ای مغیره آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه واله و سلّم لعن کرد راننده و جلوکش را که یکی از آنها فلان یعنی معاویه بود گفتند چرا پس فرمود تو را بخدا قسم میدهم ای معاویه و این مغیره آیا ندانسته‌اید که پیغمبر صلی الله علیه واله و سلّم لعن کرد عمرو را بهر قافیه شعری که گفته بود لعن کردن مخصوصی گفت چرا خدا را شاهد میگیرم پس فرمود تو را قسم میدهم بخدا ای معاویه و این عمرو آیا ندانسته‌اید که پیغمبر صلی الله علیه واله و سلّم لعن فرمود قوم این یعنی آل ابی العاص را هر دو گفتند چرا پس حسن علیه السّلام فرمود که حمد میکنم خدا را که قرار داد شما را از کسانیکه بیزاری جستند از او یعنی از

ص: ۲۲۱

علی (علیه السّلام) با اینکه پیغمبر صلی الله علیه (واله) و سلّم هرگز او را دشنام نداد واو را در نهایت جلالت و عظمت یاد میکرد وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام فی الجزؤ الثالث من کتاب الکامل لابن الثیر الجزری (و هو ابوالحسین علی بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی الملقب بعزالدین) المطبوع بمصر ص ۱۹۲ قال قیل للحسن (علیه السّلام) ما حملک علی ما فعلت (ای الصّلح مع معاویهٔ) فقال ع کَرهتُ الدُّنیا وَ رَاَیتُ اَهلَ الکُوفَةِ قَومًا لایَثِقُ بهم اَحَدٌ اَبَدًا اِلّا غُلِبَ لَیسَ اَحَدٌ مِنهُم یُوافِقُ اخَرَ فی رَأی وَ لا هَواءِ مُختَلِفینَ لانِیَّةَ لَهُم فی خَیر وَ لاشَرّ لَقَد لَقی اَبی مِنهُم اُمُورًا عِظامًا فَلَیتَ شِعری لِمَن یَصلُحونَ بَعدی وَ هِیَ اَسرَعُ البِلادَ خَرابًا در جزؤ سوم از کتاب تاریخ کامل ابن اثیر جزری که او ابوالحسین علی پسر ابی الکرم محمد پسر محمد پسر عبدالکریم پسر عبدالواحد شیبانی ملقب بعزالدین است و آن کتاب در مصر چاپ شده گفته است که گفته شد برای حسن علیه السلام که چه چیز وادار کرد تو را بر آنچه که کردی یعنی صلح با معاویه فرمد کراهت داشتم از دنیا و اینکه دیدم اهل کوفه گروهی هستند که احدی بایشان وثوق ندارد مگر اینکه مغلوب شود یکی از آنها با دیگری موافق نیست در رأی و میل با یکدیگر اختلاف دارند در خیر و نه در شر هیچیک نیّت و اراده‌ای ندارند پدرم کارهای بزرگی از ایشان دید پس کاش میدانستم که برای کی سازش میکنند بعد از من و کوفه با شتاب‌ترین شهرها است از جهت خرابشدن وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام فی کتاب مطالب السئول لابن طلحهٔ الشافعی و فی کشف الغمه للاربلّی قال روی ان رجلا جاء الیه ای الحسن علیه السّلام فسئله حاجهٔ فقال یا هذا حَقُّ سُؤالِکَ یُعظَمُ لَدَیَّ وَ مَعرفَتی بما یَجِبُ لَکَ عِندی یَکبُرُ عَلَیَّ وَ یَدی تَعجُزُ عَن نَیلِکَ بِما اَنتَ اَهلُهُ وَ الکَثیرُ فی ذات اللهِ قَلیلٌ وَ ما فی مِلکی وَفاءُ شُکرِکَ

ص: ۲۲۲

فَاِن قَبِلَت المَیسُورَ و رَفَعتَ عَنّی مُؤنَةَ الاِحتِفال وَ الاِهتِمام لِما اَتَکَلَّفُهُ مِن واجِبِکَ فَعَلتُ فقال یابن رسول الله اقبل القلیل و اشکر علی العطیّة و اعذ علی المنع فدعا الحسن علیه السّلام بوکیله و جعل یحاسبه علی نفقاته حتی استقصاها فقال هات الفاضل من ثلثمأته الف درهم فاحضر خمسین الفا قال فما فعل الخمسمأة دینار قال هی عندی قال احضرها فدفع الدّراهم و الدّنانیر الی الرّجل و قال هات من یحملها الیک فاتاه بحمّالین فدفع له الحسن ردائه کری الحمّالین فقال موالیه و الله ما بقی عندنا درهم قال لکنّی ارجو ان یکون لی عند الله اجر عظیم اَلتَّرجُمَهُ در کتاب مطالب السئل ابن طلحه شافعی و کتاب کشف الغمّه اربلی است که گفته‌اند روایتشده که مردی برای خواستن حاجتی آمد بنزد حضرت حسن علیه السّلام و حاجت خود را خواست پس فرمود ایمرد حقّ سوال تو بزرگست در نزد من و معرفت من بآنچه که واجب است برای تو در نزد من بزرگست و دست من عاجز است از عطا کردن بتو آنچه را که اهلیّت آنرا داری و بسیار در پیشگاه ذات خدا اندکست و در ملک من چیزی که وفا کند سپاسگذاری تو را نیست پس اگر قبول کنی آنچه را که میّسر است برای من از من رفع میکنی مؤنه قیام کردن به اداء آنرا و همت گماشتن بآنچه که برای خود شاق میدانم آنرا یعنی از جهت کم بودن آن در نظر من پس عرضکرد ای پسر رسول خدا میپذیرم کم را و سپاسگذارم بر این بخشش و پوزش میطلبم از منع آن پس حضرت حسن علیه السلام وکیل خرج خود را طلبید و با او حساب نفقات خود را کرد و در حساب کردن استقصا فرمود پس از آن فرمود آنچه از سیصدهزار درهم زیاد آمده حاضر کن پس پنجاه هزار درهم حاضر کرد پس فرمود پنجاه دینار چه شد عرضکرد نزد من است فرمود آنها را هم حاضر کن پس همه آن دراهم و دنانیر را بآن مرد سائل داد و فرمود برو کسی را بیاور که برایت حمل کند پس دو نفر حمّال حاضر کرد حضرت حسن علیه السّلام ردای خود را هم بابت کرایه بدونفر حمال عطا فرمود پس غلامان آنحضرت گفتند بذات خدا قسم که دیگر در نزد ما یکدرهم باقی نمانده فرمود ولیکن من امیدوارم که برای من نزد خدا مزد بزرگی باشد وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام مَن بَدَءَ بالکَلام قَبلَ السَّلام فَلاتُجیبُوهُ وَ قالَ حُسنُ السُّؤال نِصفُ العِلم یعنی کسیکه ابتدا کرد بسخن گفتن پیش از آنکه سلام کند او را جواب نگوئید و فرمود سؤال نیک کردن نصف علم است وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام فی طَیّ

بَعضِ مَناقیهِ وَ مُعجَزاتِه

ص: ۲۲۳

العاشر من البحار عن العدد القویه لعلی بن یوسف بن المطهر الحلّی اخ العّلامهٔ علی الله مقامهما قال حدث ابویعقوب یوسف بن الجراح عن رجاله عن حذیفهٔ بن الیمان قال بینا رسول الله صلی الله علیه واله فی جبل اظنّه حرا او غیره و معه ابوبکر و عمرو عثمان و علی علیه السّلام و جماعظ من المهاجرین و الانصار و انس حاضر لهذا الحدیث و خذیفه یحدّث به اذ اقبل الحسن بن یمشی علی هدو وقار فنظر الیه رسول الله صلی الله علیه واله و قال جبرئیل یهدیه و میکائیل یسّدده و لدی و لاظاهر من نفسی و ضلع من اضلاعی هذا سبطی و قرهٔ عینی بابی هو فقام رسول الله صلی الله علیه واله و قمنا معه و هو یقول انت تفّاحتی و انت حبیبی و مهجهٔ قلبی و اخذ بیده فمشی معه و نحن نمشی حتی جلس و جلسنا حوله ننظر الی رسول الله صلی الله علیه واله و هو لایرفع بصره عنه ثم قال اما انه سیکون بعدی هادیا مهدیّاً هذا هدیّه من رب العالمین لی ینبئ عنّی و یعرّف الناس اثاری و یحیی سنّتی و یتولّی امری فی فعله ینظر الله الیه فیرحمه رحم الله من عرف له ذلک و برّنی فیه و اکرمنی فیه فما قطع رسول الله صلی الله علیه و اله کلامه حتّی اقبل الینا اعرابیّ یجر هراوهٔ له فلمّا نظر رسول الله صلی الله

علیه واله قال قد جاءکم رجل یکلّمکم بکلامٍ غلیظ تقشعرمنه جلودکم فانّه یسئلکم من امور الّا انّ لکلامه جفوهٔ فجاء الاعرابی و لم یسلّم و قال ایّکم محمّد قلنا و ما ترید قال رسول الله صلی الله علیه واله مهلاً فقال یا محمد لقد کنت ابغضک و لم ارک و ألان فقد ازددت لک بغضاً قال فتبتسم رسول الله صلی الله علیه واله و غضبنا لذلک و اردنا بالاعرابی ارادهٔ فاومی الینا رسول الله صلی الله علیه و اله ان اسکتوا فقال الاعرابی یا محمد انّک تزعم انّک نبیّ و انّک قد کذبت علی الانبیاء و ما معک من برهانک شئ قال له یا اعرابی و ما یدریک قال فخبرنی برهنک قال ان احببت اخربک عضو من اعضائی فیکون ذلک او کد لبرهانی قال او یتکلم العضو قال نعم یا حسن قم فازدری الاعرابی نفسه فقال هو ما یاتی و یقیم صبیّا لیکلّمنی قال انک ستجده عالماً بما ترید فابتدره الحسن علیه السّلام فقال مَهلًا یا اَعرابِیُّ ما غَبیًّا سَئَلتَ وَ ابنَ غَبِیّ بَل فَقیهًا اذًا وَ اَنتَ الجُهولُ فَاِن تَکُ قَد جَهلتَ فَاِنَّ عِندی شِفاءُ الجَهل ما سَئَلَ السَّئُولُ وَ بَحرًا لا تُقسِمُهُ الدَّوالِیُ تِراثًا کانَ اَورثَنا الرَّسُولُ لَقَد بَسَطتَ لِسانَکَ وَعَدَدتَ طَورَکَ وَ خادَعَتکَ نَفسُکَ غَیرُ اَنَّکَ لا

ص: ۲۲۴

تَبرَحُ حَتّی تُؤمِنَ ان شاءَ اللّٰهُ فتبسـتم الاعرابی و قال هیه فقال له الحسن علیه السلام نَعَم قَدِ اجتَمَعتُم فی نادی قَومِکَ وَ تَذاکَرتُم ماجَری بَینَکُم عَلی جَهل وَ خَرق مِنکُم فَزَعَمتُم اَنَّ مُحَمَّدًا الصَّبُورُ وَ العَرَبُ قاطِبَةً تُبغِضُهُ و لاطالِبٌ لَهُ بثاره وَ زَعمتَ اِنَّکَ قاتِلُهُ وَ کافٍ قَومُکَ مَؤُنَتَهُ فَحَمَلتَ نَفسَکَ عَلی ذلِکَ وَ قَد اَخَذتَ قَناتَکَ بِیَدِکَ تُؤتِه تُریدُ قَتلُه فَعسُرَ عَلَیکَ مَسلَکُکَ وَ عَمِیَ عَلَیکَ بَصَرُکَ وَ اَبَیتَ اِلّا ذُلَّکَ فَاَتیتَنا خَوفًا مِن اَن یَشتَهِرَ وَ اِنَّکَ اِنَّما جِئتَ بخَیر یُرادُبِکَ اَنبئُکَ عَن سَفَرِکَ خَرَجتَ فی لَیلَةٍ ضَحیاءَ اذ عَصَفَت ریحٌ شَدیدَةٌ اَشتَدَّ مِنها ظَلماءُها وَ اَظَلَّت سَمائُها وَ اَعصَرَها سَحابَها فَبقیتَ مُحرَنَجِمًا کَالاَشفِرَ ان تُقَدِّم تُحَیّر وَ ان تُؤَخِّر عقر لا تَسمَعُ لِواطِئِ حِسًّا وَلا لِنافِخِ نار

جَرسًا تَراکَمَت عَلَیکَ غُیُومُها وَ تَوارَت عَنکَ نُجُومُها فلا تَهتَدی بِنَجم طالِع وَ لابعَلَم لامِع تَقطَعُ مَحَجَّةً وَ تَهبِطُ لُجَّةً فی دَیمُومَةٍ فَقر بَعیدَةِ القَعر مُحجَفَةِ السَّفَر اِذاعَلَوتَ مَصعَدًا اَرادَتِ الرّیحُ تَخبِطُکَ فی ریح عاصِفٍ وَ بَرق خاطِفٍ قَد اَو حَشَتکَ قِفارُها (اکامُها) وَ قَطَعَتکَ سَلامُها فَاَبصَرتَ فَاِذا

ص: ۲۲۵

اَنتَ عِندَنا فَقَرَّت عَینُکَ وَ ظَهَرَ دینُکَ وَ ذَهَبَ اَنیَّتُکَ قال من این قلت یاعلام هـذا کانک کشف عن سویـدا قلبی و لقد کنت کانک شاهـدتنی و مـاخفی علیـک شـئ من امری و کانه علم الغیب قال له ما الاسـلام فقال الحسن اللهُ اَکبَرُ قالَ اَشـهَدُ اَنَّ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحـدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمِّدًا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ عَبدُهُ وَ رَسُولُه فاسلم و حسن السلامه و علمه رسول الله صلی الله علیه واله شیئا من القرأن فقال یا رسول الله ارجع الی قومی فاعرفهم ذلک فاذن له فانصـرف و رجع و معه جماعـهٔ من قومه فدخلوا فی الاسـلام فکان الناس اذا نظروا الی الحسن علیه السـلام قالوا لقد اعطی مالم یعط احد من الناس و نقل هذا الحدیث ایضا عمادالدین ابوجعفر محمدبن علی بن محمد الطوسـی المشـهدی قدس سـره عن الباقر عن ابائه علیهم السـلام و عن حذیفهٔ مثله با یسر اختلاف لفظ لامعنی اَلتَّرجُمَهُ در جلد دهم بحارالا‌نوار از کتـاب عـدد قـویه تـالیف علی بن یوسـف بن مطهر حلی برادر علا‌مه حلی اعلی الله مقامهـا حـدیث کرده از ابی یعقوب یوسف بن جراح از رجـل او از خذیفـهٔ بن الیمـان که گفت رسولخـدا صـلی الله علیه واله در کوهی که گمان میکنم آن حرا بود یا غیر آن

نشسته بود و بـا او بود ابوبکر و عمرو عثمان و علی علیه السـلام و جمعی از مهاجرین و انصار و انس حاضـر بود که حـذیفه حـدیث میکردا آنرا که ناگاه حسن بن علی علیهما السلام با سنگینی و وقار راه میرفت و در سیر بود پس رسولخدات صلی الله علیه واله بر او نگریست و فرمود جبرئیل او را هـدایت میکند و میکائیل او را دوست میدارد و او پسـر من است که از نفس من یعنی علی ظاهر شده و دنده‌ایست از دنده‌های من و ایسنت سبط من و سبب آرامش و سکون چشم من پدرم فدای او باد پس رسولخدا صلی الله علیه واله از جابرخواست و ما هم با او برخواستیم و او فرمود توئی سیب من و توئی حبیب من و تو مهجته من و دست او را گرفت و روانه شد مـا هم بـا او روانه شـدیم تـا اینکه نشـست و مـا هم بـا او نشـستیم در اطرافش و بر رسولخـدا نظر میکردیم که آنحضـرت دیـده از او برنمیـداشت پس از آن فرمود زود باشد که اینفرزند بعد از منم هادی و راهنما و راه یافته باشد و این هدیه ایست از جانب خدا برای من و خبر میدهد از من و میشناساند بمردمان آثار مرا و زنده میکند سنت مرا و متولی کارهای من است در کار خود و خدا بسوی او نظر میکند و بر او رحمت میفرستد خدا رحمت کنی کسی را که باین اوصاف او را بشناسد و بمن نیکی کند در حق او و مرا گرامی دارد درباره او پس قطع نکرده بود رسولخدا

ص: ۲۲۶

صلی الله علیه واله کلام خود را تا اینکه روی بسوی ما آمد مردی اعرابی که میکشید چوب دستی خود را یا نیزه خود را چون پیغمبر بر او نظر کرد فرمود آمـد بسوی شـما مردی که با شـما سـخن گویـد بدرشتی و خشونت که از آن بدنهای شـما بلرزد و از اموری از شما سؤال کند و سـخنان او را از روی سـتم باشد پس اعرابی وارد شد و سـلام نکرد و گفت کدام یک از شـما محمد هستید گفتیم میخواهی چکنی رسولخدا صـلی الله علیه واله فرمود آهسته باشید پس گفت یا محمد من تو را ندیده کینه‌ات را در دل داشتم اکنون که تو را دیـدم کینه تو در دل من زیـادتر شـد پس رسولخـدا صـلی الله علیه واله تبسم فرمود و ما هم باین جهت غضـبناك شـدیم و اراده محکمی کردیم در حق او اشـاره فرمود رسولخـدا بسوی مـا که سـاکت باشـید پس اعرابی گفت ایمحمـد تو گمـان میکنی که پیغمبر هستی و دروغ میگوئی بر سایر پیغمبران و با تو نیست دلیلی فرمود ای اعرابی تو چه میدانی اعرابی گفت پس مرا از دلیل خود خبرده فرمود اگر دوست میداری عضوی از اعضای من تو را خبر میدهم تا تاکید زیادتری برای برهان و دلیل رسالت من باشد گفت از روی تعجب که آیا عضو هم سخن میگوید فرمود آری ای حسن برخیز و نفس اعرابی را از راه باطل برگردان اعرابی گفت

خودش دلیـل نمیآورد و کودکی را برپـا میـدارد که بـا من سـخن گویـد فرمود زود باشـد که او را عـالم خواهی یـافت در آنچه که میخواهی پس حسن علیه السـلام مبادرت کرد برای سـخن گفتن با او و فرمود آهسته و آرام باش ای اعرابی از غافلی و فرزند غافلی سـؤال نکردی بلکه از فقیه و دانشـمندی سـؤال کردی در حـالتیکه تو خود نـادانی پس اگر تو نـادانی شـفاء نـادانی تو نزد من اسـت دریائی هستم که بدلوها نمیتوان آنرا قسمت کرد میراثی است که از این پیغمبر است و بما ارث داده هر آینه زبان درازی کردی و از حـد خود تجاوز نمودی و نس تو تو را فریب داده و غیر این نیست که از اینجا نخواهی رفت تا اینکه ایمان بیاوری اگر خـدا بخواهد پس اعرابی تبسـم کرد و گفـت دور اسـت یعنی مـن ایمـان نمی‌آورم و یـا اینکه مراد او اینست که زیـادتر بگـو از آنچه گفـتی پس حضـرت حسن علیه السـلام فرمود آری شما جمع شدید در مجلس قوم خودت و همدیگر را یادآوری کردید در آنچه با یکدیگر از روی جهل و نادانی میگفتیـد و پیش خودتان گمان میکردید که محمد بسـیار صبرکننده است و همه عرب کینه او را در دل دارند و اگر کشته شـود کسـی خونخواه او نیست و تو گمـانت این بود که کشـنده او تو خواهی بود و بقوم خود مؤنه کشـتن او را کفـایت خواهی کرد پس خودت را وادار باین کار کردی و نیزه خود را بدست گرفتی و برای کشـتن او باینجا آمدی پس راه آمدن برای تو مشکل شد و چشمت نابینا شد و از هر چیزی ابا داشتی جز این نیست که آمدن تو در اینجا اراده خیری است که برای تو شده اکنون خبر میدهم تو را از سفر تو بیرون آمدی در شب بسیار روشنی که هیچ تیرگی در آن نبود ناگاه باد شدیدی وزیدن گرفت که شب بسـیار تاریکی شد و سایه انداخت بر آسـمان آن و درهم فشرده و متراکم شد ابرهای آن که تو در آن مانند اسب اشقری بودی که اگر تندرود پی شود و اگر عقب ماند نحر شود شـنیده نمیشد از برای قدم گذارنده هیچ صدای آهسته‌ای و نه برای دمنده آتش هیچ احساسی طبقه بطبقه بر یکدیگر متراکم بود ابرهای آن

ص: ۲۲۷

وَ مِن خُطبِه عَلَیهِ السَّلام عن الشیخ فی مجالسه رواها العلامهٔ الفهامهٔ المحدی الجلیل السید هاشم البحرینی فی کتابه حلیهٔ الابرار طبع قم المقدسهٔ ص ۲۵۹ قال انه قال اخبرنا جماعهٔ عن ابی المفضل قال حدثنا عبدالرحمن بن محمدبن عبدالله العزرمی عن ابیه عن عمار ابی الیقظان عن ابیعمر زاذان قال لما ودع الحسن بن علی علیهما السلام رإنی للخلافهٔ اهلا ولم یرلنفسه لها اهلا و کان علیه السلام اسفل منه بمرقاهٔ فلما فرغ من کلامه قام الحسن علیه السلام فحمد الله تعالی بما هو اهله ثم ذکر المباهلهٔ فقال فَجاءَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ سَلّم مِنَ الاَنفُس باَبی وَ مِنَ الاَبناءِبی وَ مِنَ النِّساءِ بأُمّی وَ کُنّا اَهلُهُ وَ نَحنُ الُهُ وَ هُوَ مِنّا وَ نَحنُ مِنهُ وَ لَمّا نَزَلتُ اَیَهُ التَّطهیر جَمَعَنا رَسُولُ اللّه صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ سَلّم فی کساء لِاُمّ سَلَمَهٍ رَضِیَ اللهُ عَنها خِیبَریّ ثُمَّ قالَ اللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهلُ بَیتی وَ عِترَتی فَاذهَب عَنهُم وَ طَهّرَهُم تَطهیراً وَلَم یَکُن اَحَدٌ یَجنبُ فِی المَسجدِ وَ یُؤلَدُ لَهُ فیهِ اِلّا النَّبیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ سَلّم وَ

اَبی تَکرِمَهً مِنَ اللهِ تَعالی بنا وَ تَفضیلاً مِنهُ لَنا وَ قَد رَاَیتُم مَکانَ مَنزِلِنا مِنَ رَسُولِ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ سَلّم وَ اَمَرَ بِسَدّ الاَبوابِ الّا بابه فَسَدّها اِلّا بابنا فَقیلَ لَهُ فی ذلِکَ فَقالَ اَمّا اِنّی لَم

ص: ۲۲۸

اَسُدَّها وَ اَفتَحُ بابَهُ وَلكِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ اَمَرَنى اَن اَسُدَّها وَ اَفتَحُ بابَهُ وَ اَنَّ زَعَمَ لَكُمُ اِنّى رَايتُهُ لِلخِلافَةِ اَهلاً وَ لَم اَرَ نَفسى لَها اَهلاً وَ فَكَذَبَ مُعاوِيَةُ نَحنُ اَولَى النّاس بالنّاس فى كِتابِ اللهِ وَ عَلى لِسان نَبيّه صَلّى اللهِ عَلَيهِ وَالِه وَ سَلّم وَ لَم نَزَلَ اَهلُ البَيتَ مَظلُومينَ مُنذُ قَبَضَ اللّهُ تَعالى نَبيَّهُ صَلَّى اللهِ عَلَيهِ وَالِه وَ سَلّم فَاللهُ بَينَنا وَ بَينَ مَن ظَلَمَنا حَقّنا وَ تَوَّثبَ عَلَى رقابِنا وَ حَمَلَ النّاسَ عَلَينا وَ مَنَعَنا سَهمَنا مِنَ الَفّي وَ مَنَعَ اُمَّنا ما جَعَلَ لَها رَسُولُ اللهِ صَلّى اللهِ عَلَيهِ وَالِه وَ سَلّم وَ اُقسِمُ باللهِ لَو اَنَّ النّاس بايعُوا اَبى حينَ فارَقَهُم رَسُولُ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه وَ سَلّم لَاَعطَتهُمُ السَّماءُ قَطرَها وَ الاَرضَ بَرَكَتَها وَ ما طَمَعتَ فيها يا مُعاوِيَةُ فَلَمّا خَرَجَت مِن مَعدِنِها تَنازَعَتها قُرَيشٌ بَينَها فَطَمَعَت فيهَا الطُّلقاءُ وَ اَنباءُ الطّلقاءِ اَنتَ وَ اَصحابُكَ وَ قَد قالَ رَسُولُ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَالِه وَ سَلّم ما

وَلّت اُمَّةٌ اَمرَها رَجُلاً وَ فيهم مَن هُوَ اَعلَمُ مِنهُ اِلّا لَم يَزَل اَمرُهُم يَذهَبُ سُفالاً حَتّى

ص: ۲۲۹

یَرجِعُوا اِلی ما تَرَکُوا فَقَد تَرَکت بَنُو اِسرائیلَ هرُونَ وَ هُم یَعلَمُونَ اِنَّهُ خَلیفَةُ مُوسی فیهم وَ اَتَّبِعُوا السّامِرِیّ وَ قَد تَرَکَت هذِهِ الاُمَّةُ اَبی و بایعُوا غَیرَهُ وَ قَد سَمِعُوا رَسُولَ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ وَ سَلّم یَقُولُ اَنتَ مِنّی بِمَنزِلَةِ هرُونَ مِن مُوسی اِلّا النُّبُوَّة وَ قَد رَاوا رَسُولَ اللهِ صَلّی اللهِ عَلَیهِ وَالِهِ وَ سَلّم نَصَبَ اَبی یَومَ الغَدیر (غدیر خُم) وَ اَمَرَهُم اَن یَبلُغَ الشّاهِدَ مِنهُمُ الغائِبَ وَ قَد هَربَ رَسُولُ اللهِ مِن قَومِهِ وَ هُوَ یَدعُوهُم اِلَی اللهِ تَعالی حَتّی دَخَلَ الغارَ وَ لَو وَجَدَ اَعوانًا ما هَربَ وَ قَد کَفَّ اَبی حینَ ناشَدَهُم وَ اَستَغاثَ فَلَم یُغَث فَجَعَلَ اللهُ هرُونَ فی سَعَةٍ حینَ استَضعَفُوه وَ کادُوا یَقتُلُونَهُ وَ جَعَلَ اللهُ النَّبیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ وَ سَلَّم فی سَعَة حینَ دَخَلَ الغارَ وَ لَم یَجِد اَعوانًا وَ کَذلِکَ اَبی وَ اَنَا فی سِعَةٍ مِنَ اللهِ حینَ خَذَلَتنا هذِهِ الاُمَّة وَ بایعُوکَ یا مُعاویَةُ وَ اِنَّما هِیَ السُّنَنُ وَ الاَمثالُ یَتبَعُ بَعضُها بَعضًا اَیُّهَا النّاسُ اِنَّکُم لَو التَمَستُم فیما بَینَ المَشرق وَ المَغربِ اَن تَجِدُوا رَجُلًا وَلَّدَهُ نَبِیٌّ غَیری

ص: ۲۳۰

وَ اَخی لَم تَجِدُوا وَ اِنّی قَد بایَعتُ هذا وَ ان اَدری لَعَلّهُ فِتنَةٌ لَکُم وَ مَتاعٌ اِلی حینَ تَرجُمَه از شیخ ره در کتاب مجالس روایتکرده است آنرا علامه فهامه محدث جلیل مرحوم سید هاشم بحرینی در کتاب حلیهٔ الابرار جدل اول صفحه ۲۵۹ چاپ قم مقدسه از او که گفت خبر داد ما را جماعتی از ابی المفضل که گفت حدیثکرد ما را عبدالرحمن بن محدبن عبدالله عزرمی از پدرش عمار ابی الیقظان از ابی عمرو زاذان که گفت- چون واگذار کرد حسن بن علی علیه السلام خلافت را بمعاویه معاویه بالای منبر رفت و مردمانرا جمع کرد پس خطبه خواند برای ایشان و گفت حسن بن علی علیهما السلام مرا سزاوار خلافت دید و خودش را اهل خلافت ندید و حسن علیه السلام یک پله پائین‌تر از او بر منبر بود چون تمام شد سخنانش حسن علیه السلام بپاخواست و حمد خدای تعالی را چنانچه سزاوار آن بود بجا آورد پس از آن قصه مباهله را ذکر فرمود و فرمود پس رسولخدا صلی الله علیه واله و سلم آمد و از نفسها کسی که با او بود پدر من بود و از پسران من و برادرم بودیم و از زنها مادر من بود و ما اهل و آل بودیم و او از ما بود و ماهم از او بودیم پس چون آیه تطهیر نازل شد رسولخدا صلی الله علیه واله و سلم در زیر کسائی مخصوص ام سلمه بود رضی الله عنها و آن کسای خیبری بود ما را در گرد خود جمع کرد پس گفت خدایا اینها اهل بیت منند و عترت منند ببر از ایشان پلیدیها را و پاک گردان آنها را پاک گردانیدن مخصوصی و نبوده است احدی و کسیکه زائیده شود در مسجد مگر پیغمبر و پدر من و این کرامتی است از جانب خدای تعالی برای ما و فضیلت دادنی است از او برای ما و شما مکان و منزلت ما را دیده و دانسته‌اید از رسولخدا صلی الله علیه واله و سلم و فرمانداد بمسدود کردن درهائیکه در مسجد باز میشد مگر درب خانه ما پس باو گفته شد چرا این در مانند سایر درها مسدود نشد فرمود من آنرا مسدود نکردم و باز نگذاردم آنرا ولیکن خدای عزوجل بمن امر فرمود که آنرا مسدود نکنم و باز بگذارم- معاویه چنین گمان کرده است که برای شما که من او را سزاوار دیدم که خلیفه باشد و خودم را سزاوار آن ندیده‌ام دروغ گفت معاویه ما سزاوارترین مردمان هستیم بخلافت برای مردمان چنانچه در کتاب خدا و زبان پیغمبر گفته شده و ما اهل بیت بعد از رحلت پیغمبر همیشه مظلوم بوده‌ایم پس خدا میان ما و میان آنکسیکه ظلم کردند در حق ما و بر گردنهای ما سورا شدند و مرمان را بر ما شورانیدند و حملکردند و سهم ما را از غنیمتهائیکه بدون جنگ و قتال خاص رسولخدا بوده و او بما واگذار کرده از ما منع کردند و از مادر ما گرفتند آنچه را که رسولخدا در زمان حیات خود بامر خدا باو داده بود حکم کند و قسم یاد میکنم بذات خدا که اگر مردمان بعد از وفات رسولخدا با پدرم بیعتکرده

ص: ۲۳۱

بودند زمانیکه مفارقت کرد از ایشان رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم هر آینه آسمان باران خود را بر آنها میبارید و زمین برکات خود را بر آنها عطا میکرد و آنچه را که طمع آنرا داشتند بآن میرسیدند ای معاویه چون خلافت از معدن خود خارج شد و قریش در آن طمع کردند و آزادشدگان و پسران آنها در وی طمع نمودند و تو و یارانت آنرا غصب کردید و حال آنکه رسولخدا صلی الله علیه واله و سلم فرمود ولی امر امت نشد مردی که داناتر از او در میان ایشان باشد مگر اینکه امرشان پست میشود تا برگردند بسوی آنچه که آنرا ترک کردند- بنی اسرائیل هارون را ترک کردند و حال آنکه میدانستند که او خلیفه موسی است در میانشان و پیروری کردند سامری را و این امت هم ترک کردند پدرم را و بیعت کردند با غیر او حال آنکه شنیدند که رسولخدا صلی الله علیه واله در حق او میفرمود تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر در مقام نبوت و دیدند و دانستند که رسولخدا صلی الله علیه واله نصب فرمود پدرم را در روز غدیر خم و فرمان داد که حاضرین ایشان بغائبین برسانند هر آینه رسولخدا صلی الله علیه و اله از قوم خود فرار کرد و حال آنکه آنها را بسوی خدای تعالی دعوت میکرد تا اینکه داخل غار شد و اگر یاوری می‌یافت جنگ میکرد و کفایت کرد و بازداشت پدرم را زمانیکه قسم میداد ایشان را و استغاثه میکرد و کسی فریاد او نمیرسید- پس خدا هارونرا در سعه و گشایش قرار داد زمانیکه او را ناتوان دید و خواستند او را بکشند و خدا رسولخدا را در سعه و گشایش قرار داد وقتیکه داخل غار شد و یاری کنندگانی برای او نبود و همچنین پدرم و مرا در سعه و گشایش قرار داد زمانی که این است مرا خوار کردند و با تو بیعت کردند ای معاویه و سنتها و مثلها بعضی در پی بعض دیگر است ایمردمان اگر شما بخواهید در میان مشرق و مغرب بیابید مردیرا که پسر پیغمبر باشد غیر از من و برادرم نخواهید یافت و من با این معاویه بیعت کردم و نمیدانم شاید این آزمایشی باشد برای شما و بهره‌ای باشد تا زمانی وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلامِ الزام الناصب للفقیه الجلیل الشیخ علی بن زین العابدین البارجینی الیزدی الحائری ره عن الاربعین قال لما صالح الحسن بن علی علیهما السلام معاویة بن ابی سفیان دخل علیه السناس فلامه بعضهم علی بیعهٔ فقال علیه السلام وَ یَحکُم ما تَدرُونَ ما عَمِلتُ وَ اللهِ الّذی عَمِلتُ خَیرٌ لِشیعَتی مِمّا طَلَعَت عَلَیهِ الشَّمسُ اَو غَرُبَتَ اَلاتَعلَمُونَ اَنّی اِمامُکُم مُفتَرَضُ الطّاعَةِ عَلَیکُم وَ اَحَدُ سَیّدَنی

ص: ۲۳۲

شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ بِنَصّ رَسُول اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه قالُوا بَلی قالَ اَما عَلِمتُم اَنَّ الخِضرَ لَمّا خَرَقَ السَّفینَةَ وَ قَتَلَ الغُلامَ وَ اَقامَ الجِدارَ کانَ ذلِکَ سَخَطاً لِمُوسی بن عِمرانَ اذ خَفِیَ عَلَیهِ وَجهُ الحِکَم فیهِ وَ کانَ ذلِکَ عِندَ اللهِ حِکمَةً وَ صَوابًا اَما عَلِمتُم اَنَّهُ ما مِنّا اَحَدٌ اِلّا وَ یَقَعُ فی عُنُقِهٖ بَیعَةٌ لِطاغِیَةِ زَمانِه اِلَّا القائِمَ الّذی یُصَلّی رُوحُ اللهِ عیسیَ بنُ مَریَمَ عَلَیهِ السَّلامُ خَلفَهُ فَاَنَّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ یُخفی وَلادَتَهُ وَ یَغیبُ شَخصُهُ لِئَلّا یَکُونَ فی عُنُقِه بَیعةٌ اذا خَرَجَ التّاسِعُ مِن وُلدِ اَخِیَ الحُسَینِ بن سَیِدَةِ اِلا ماءِ یُطیلُ اللهُ عُمرَهُ فی غَیبَتِه ثُمَّ یَظهَرُ بِقُدرَتِه فی صَورَةِ شابّ دُونَ اَربَعینَ سَنَةٍ ذلِکَ لِیُعلَمَ اَنَّ اللهَ عَلی کُلِّ شَیٍ قَدیرٌ تَرجُمَه در کتاب الزام الناصب فقیه بزرگوار شیخ علی پسر زین العابدین بارجینی یزدی حائری از کتاب اربعین نقلکرده که گفته است که چون حضرت حسن بن علیه علیهما السلام صلح کرد با معاویهٔ بن ابی سفیان مردمان بر آنحضرت وارد شدند و بعضی از ایشان آنحضرت را برای بیعت کردنش با معاویه ملامت کردند پس آنحضرت فرمود رحمت بر شما باد نمیدانید که من چه کردم بذات خدا قسم کاری کردم که برای شیعه من بهتر است از آنچه که آفتاب بر آن بتابد یا غروب کند آیا نمیدانید که من امام واجب الاطاعه‌ای هستم برای شما و یکی از دو سید جوانان اهل بهشتم بنص رسولخدا صلی الله علیه واله- گفتند چرا فرمود آیا ندانستید که خضر قتی کشتی را سوراخ کرد و پسر را کشت و دیوار را بپاداشت موجب غضب موسی پسر عمران واقع شد زیرا که بر او مخفی بود وجه حکمتهائیکه داشت و در آن بود و آن کار نزد خدا

ص: ۲۳۳

حکمت و صواب بود آیا ندانسته‌اید که احدی از ما نیست که در گردن او بیعت طاغیه زمانش نباشد مگر آنکه قائمی که روح الله عیسی بن مریم علیه السلام در عقب او نماز میگذارد زیرا که خدای عزوجل ولادت او را پنهان میکند و شخص او را مخفی میدارد که تا وقتیکه ظاهر میشود بیعتی در گردن او نباشد و او نهمین از فرزندان برادرم حسین است که فرزند سیده کنیزانست که خدا در زمان غیبتش عمر او را طولانی میکند پس ظاهر میکند قدرت او را ظاهر میکند در صورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد و این برای آنست که دانسته شود که خدا بر هر چیزی توانا است وَ مِن خُطَبِه عَلَیهِ السَّلام تذکرهٔ الخواص للعلامه سبط ابن الجوزی المطبوع فی النجف لسنته ۱۳۶۹ ص ۲۰۶ قال انه خطب بالنخیلهٔ قبل الصلح فقال اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ هذَا الاَمرِ الّذی اختُلِفَ فیهِ اَنَا وَ مُعاوِیَهُ اِنَّما هُوَ حَقٌّ اَترُکُهُ ارادَهً لِاِصلاحِ الاُمَّهِ وَ حَقِنًا لِدِماءِنا وَ ان اَدری لَعَلَّهُ فِتنَهٌ لَکُم وَ مَتاعٌ اِلی حینَ ثم سار معاویهٔ و دخل الکوفهٔ فاشار الیه عمروبن العاص ان یامر الحسن ان یخطب لیظهر عیه فقال له قم فاخطب فقام و خطب فقال اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ اللهَ هَداکُم

بِاَوَّلَنا وَ حَقَنَ دِماکُم باخِرِنا وَ نَحنُ اَهلُ بَیتِ نَبِیِّکُم اَذهَبَ اللهُ عَنَّا الرِّجسَ وَ طَهَّرَنا تَطهیرًا وَ انَ لِهـذَا الاَمرِ مُدَّهً وَ الدُّنیا دُولٌ وَ قَد قالَ اللهُ تَعالی لِنَبِیّه وَ ان اَدری لَعَلَّهُ فِتنَهٌ لَکُم وَ مَتاعٌ اِلی حیَن فضجّ الناس بالبکاء فالتفت معاویهٔ الی عمرو و قال هذا رایت ثمّ قال للحسن حسبک یا ابا محمد

ص: ۲۳۴

وَ فی رَوایـهٔ انه قال نَحنُ حِزبُ اللهِ المُفلِحُونَ وَ عِترَهُٔ رَسُولِهِ المُطَّهَرُونَ وَ اَهلُ بَیتِه الطَّیِّبُونَ الطّاهِرُوَن وَ اَحَدَ الثَّقَلَینِ الّذین خَلَّفَهُما رَسُولُ اللهِ صَـلّی اللهُ عَلَیهِ (وَالِه) وَ سَـلّم فیکُم وَ طاعَتُنـا مَقرُونَـهٌٔ بِطاعَـهِٔ اللهِ فَاِن تَنازَعتُم فی شَـیٔ فَرُدُّوهُ اِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ وَ مُعاویـهَٔ دَعانا اِلی اَمر لَیسَ فیهِ عِزٌّ وَ لانُصفَهٌٔ فَاِن وَافَقتُم رَددناهُ عَلَیهِ وَ خاصَمناهُ اِلَی اللهِ تَعالی بظَبیِ السُّیُوفِ وَ ان اَبَیتُم قَبِلناهُ تَرجُمَه در کتاب تذکرهٔ الخواص ابـن جـوزی گفتـه اسـت کـه حضـرت امـام حسـن علیه السـلام در نخیله پیش از صـلح کردن بـا معـاویه پس فرمـود ایگروه مردمـان بـدرستیکه این امریکه در آن اختلاـف شـده میان من و معاویه یعنی خلافت جز این نیست آن ثابت است برای من ولی ترک میکنم آنرا برای سازش دادن امت و حفظ خونهای مردمان و خودمان و نمیدانم شاید آزمایشی باشد برای شما و بهره‌ای باشد تا زمانی پس معـاویه سـیر کرد و داخـل کوفه شـد و اشـاره‌ای کرد بعمروعـاص که امر کنـد تـا حضـرت امـام حسن خطبه‌ای بخوانـد تا ظاهر کند خسـتگی او را و گفـت بآنحضـرت که بپـاخیز و خطبه‌ای بخـوان پس او برخـواست و خطبه‌ای خوانـد و فرمـود ایگروه مردمـان خـدا راهنمائی کرد شـما را بسـبب اول ما یعنی رسولخـدا صـلی الله علیه واله و حفظ میکنـد خونهای شـما را بآخر ما و ما اهل بیت پیغمبر شمائیم که برده است از ما پلیـدیها را و طاهر گردانیـده است ما را طاهرگردانیـدنی که مخصوص است بما و بدرستیکه برای این امر مدتی است و دنیا دولتی است و خدا تعالی به نبی خود فرمود و نمیدانم شاید آن آزمایشـی باشد برای شما و بهره‌ای باشد تا زمانی- پس صـدای شـیون مردمان بلند شد بگریه پس معاویه روکرد بعمرو و گفت اینست که دیدی آنگاه بحضـرت امام حسن عرض کرد بس است تو را ای ابا محمد و در روایتی است

ص: ۲۳۵

که فرمود مائیم حزب خدا که رستاگر شوندگانیم و عترت رسول خدا و پاک کرده شدگان اوییم و اهل بیت طیبین و طاهرین اوایم و یکی از دو متاع نفیس گران بهائی هستیم که رسولخدا صلی الله علیه واله او را بیادگار گذارد در میان شما پس طاعت ما مقرونست بطاعت خدا پس اگر نزاع کردید در چیزی رد کنید آنرا بسوی خدا و رسولخدا و بدرستیکه معاویه ما را خوانده است بامریکه عزتی در آن نیست و رعایت انصاف در آن نشده پس اگر موافقت کردید او را رد میکنیم برضرر او و دشمنی میکنیم با او بسوی خدای تعالی با دم شمشیرها و اگر ابا کردید او را می‌پذیریم وَ مِن خطبه عَلَیهِ السَّلام فی المجلد الخامس عشر من البحار للعلامهٔ المجلسی ره فی باب صفات خیار العباد طبع امین الضرب ص ۲۹۵ عن الکافی عن العدهٔ عن البرقی عن بعض اصحابه من العراقیین رفعه قال خطب الناس الحسن بن علی علیهما السلام فقال اَیُّهَا النّاسُ اُخبِرُکُم مِن اَخ لی کانَ مِن اَعظَم النّاسِ فی عَینی وَ کانَ رَاسُ ما عَظُمَ به فی عَینی صَغُرَ الدُّنیا فی عَینِه کانَ خارجًا مِن سُلطانِ بَطنِهِ فَلایَشتَهی ما لایَجِدُ وَ لایَکثُرُ اذا وَجَدَ کانَ خارجًا مِن سُلطان فَرجِه فَلا یَستَخِفُّ لَهُ عَقلُهُ وَ

لارایَهُ کانَ خارجًا مِن سُلطان الجِهالَهِ فلایَمُدُّ یَدَهُ اِلّا عَلی ثِقَهِ المَنفَعَهِ کانَ لایَتَشهّی وَلایَتَسَّخَطُ وَ لایَتَبَرَمُ کانَ اکثَرَ دَهره صَماتًا فَاِذا قالَ بَذَّ القائِلینَ کانَ لایَدخُلُ فی مَراءٍ وَ لایُشارکُ فی دَعویً وَ لایَدلی بِحُجَّهٍ حَتّی یَری قاضِیًا وَ کانَ لایفعَلُ عَن اِخوانِه وَ لایَخُصُّ نَفسَهُ لِشَیءٍ دُونَهُم کانَ ضَعیفًا مُستَضعَفًا فَاِذا جاءَ الجِدُّ کانَ لَیثًا عادِیًا کانَ لایَلُومُ اَحَدًا

ص: ۲۳۶

فیما یَقَعُ العُـذرُ فی مِثلِه حَتّی یَریَ اعتِذارًا کانَ یَفعَلُ ما یَقُولُ وَ یَفعَلُ مالایَقُولُ کانَ اذا ابتَزَّهُ اَمرانِ لایَدری اَیُّهُما اَفضَلُ نَظَرَ اِلی اَقربهما اِلَی الهَوی فَخالَفَهُ وَ کانَ لایَشـکو وَجَعًا اِلّا عِنـدَ مِن یَرجُو عِنـدَهُ البُرءَ وَلایَستَشـیرُ اِلّا مَن یَرجُو عِندَهُ النَّصـیحَةَ کانَ لایَتَبَرَّمُ وَلایَتَسَّخَطُ وَ لایَتَشَکّا وَ لایَتَشهّی وَ لایَنتَقِمُ وَ لایَغفِلُ عَنِ العَدُوّ فَعَلَیکُم بِمِثل هذِهِ الاَخلاق الکَریمَةِ ان اَطَقتُمُوها فَاِن لَم تُطیقُوا کُلَّها فَاخذُ القَلیل خَیرٌ مِن تَرکِ الکَثیرِ وَلاحُولَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بالله شـرح خطبه مبارکه علامه مجلسی اعلی الله مقامه پس از نقل این خطبه شریفه بیانی آورده که ترجمه آن اینست که فرموده است ابن ابی الحدیـد گفته که مردمان اختلاف دارند در معانی این حدیث باینکه این اخ یعنی برادری که فرموده مراد آنحضـرت کیست گروهی گفته‌اند که مراد او رسولخدا صـلی الله علیه واله است و گروهی دیگر گفته‌اند بعید است که مراد آنحضـرت رسولخـدا صـلی الله علیه واله باشـد بـدلیل فرموده آنحضـرت جمله و کـان ضـعیفا مستضـعفا زیر اکه در صـفات آنبزرگوار مانند این سخن گفته نمیشود هرچند ممکن باشد تویل آن برنرمی کلام آنجناب و نرمی سرشت اخلاق او الا اینکه گفتن چنین کلامی نسـبت بآنحضـرت لایق شان گوینده آن نیست و بعضـی گفته‌اند مراد آنحضرت از اخ یعنی برادر مقدادبن عمرو است که معروفست بمقـداد اسود که از شـیعیان علی علیه السـلام و مرد شـجاع و مجاهد صاحب طریقه نیکود بوده که در فصل او حدیث صحیح و مرفوع روایتشده و بعضی گفته‌اند که مراد ابوذر غفاریست و گروهی اینرا نیز بعید دانسته‌اند بدلیل قول آنحضرت

ص: ۲۳۷

فاذا جاء الجد کان لیثا عادیا زیر که ابوذر بشجاعت و دلیری معروف بود و بعضی گفته‌اند که مراد اشتاره ببرادر معینی نبوده ولکن خارج مخرج مثل است مانند اینکه گفته میشود بصاحب خود گفتم یا اینکه ایصحاحب من و این اقوی وجوه است نزد من (تمام شد کلام محیی الدین) و بعید نیست که گفته شود فان جاء الجد کان یثا غادیا تا آخر مراد شجاعت و دلیری در حرب نباشد بلکه مراد وصف سخت بودن در ذات خدا و ترک مداهنه در امر دین و اظهار حق است و این مشهورتر است از آنچه که محتاج ببیان است مؤلف حقیر گوید شاید این فرمایش از آنحضرت جواب از سؤال مقدر باشد مثلا گفته شود که چه کسی لیاقت برادر بودن با شما را دارد جواب آن اینست که برادر من چنین کسی است که منصف باین اوصاف باشد ابن هیثم بنا بر آنچه از او حکایت شده گفته است که ذکر کرده است این فصل را بن مقفع در ادب خود و نسبت داده است آنرا بحضرت حسن بن علی علیهما السلام و مشارالیه ابوذر غفاری است و گفته شده است او عثمان بن مظعونست انتهی علامه مجلسی ره فرموده میگویم دور نیست که مراد از کلمه اخ پدر او علیه السلام باشد برای مصلحتی تعبیر باخ فرموده باشد قوله وکان راس ما عظم به بعینی یعنی قوتی‌تر و بزرگتر

صفاتی که اسباب عظمت و بزرگی است در چشم من زیرا که سر اشرف آنچیزی که در بدن انسان است و در قاموس است که بالاترین هرچیزی را رأس میگویند- صغر در مقابل کبر است بمعنای ذلت و خاری و آن خبر کان است و فاعل عظم ضمیر اخ است و ضمیر به عائد بموصول است و باء سببیه است قوله و کان خارجا من سلطان بطنه سلطنت در اینجا مراد از شدت میل و رغبت در خوردنی و آشامیدنی است کما و کیفا پس اما علیه السلام دو علامت برای آن ذکر فرموده فلایشتهی مالایجد ولایکثر اذا وجد یعنی آنچه را که نمی‌یابد میل بآن دارد و آنچه را هم که یافت زیادروی در خوردن نمیکند یعنی در خوردن و آشامیدن افراط و تفریط نمیکند بطور اقتصاد اسراف نمیکند و قوله کان خارجا من سلطان فرجه یعنی شهوت فرجش براو سلطنت نمیکند که او را در محرمات و شبهات و مکروهات بیندازد برای این هم نیز دو علامت قرار داده فلایستخف له عقله و لارأیه در قاموس است استحفه ضد استقله یعنی عقل و رأی او سبکی نمیکند در اینفقره وجوهی احتمال داده میشود اول آنکه ضمیر مستتر در فلایستخف راجع بفرج است و ضمیر در له راجع باخ و عقله رائه

ص: ۲۳۸

هر دو منصوبند ای کان لایعجعل مثهوهٔ الفرج عقله و رأیه خفیفین مطیعین لها یعنی قرار نمیدهد شهوت فرج عقل و رای او را سبک و مطیع خود دوم آنکه ضمیر در یستخف راجع به اخ باشد و در له راجع بفرج ای لایجعل عقله و رأیه یا آنکه لایجدهما خفیفین سریعین فی قضاء حوائج الفرج سوم اینکه یستخف بصیغه مجهول خوانده شود و عقله و رأیه مرفوع باشد و ضمیر له یا راجع به اخ یا بفرج باشد قوله- کان خارجا من سلطان الجهالهٔ بفتح جیم و آن خلاف علم است و غفل فلایمدیده یعنی دراز نمیکند دست خود را بمعنای اینکه چیزی را نمیگیرد کنایه از ایکه مرتکب کارها نمیشود مگر از روی وثوق و اعتماد باینکه نفع میدهد او را نفع بزرگی در آخرت یا در دنیا در صورتیکه ضرر بآخرت او نداشته باشد قوله- کان لایشتهی یعنی بسیار نمیوشد شهوت او بچیزها چنانچه از پیش گفته شد قوله- ولایتسخط یعنی خشمناک نمیشود اگر آنچه را که میخواهد نیابد یا آنکه غضب نمیکند برای اینکه خلق را اذیت کند یا برای کمی عطاء ایشان قوله ولایتبرم یعنی ملول نمیشود و بدش نمیآید از اینکه مردمان از او چیزی بخواهند یا بسیار از او بپرسند یا از بدی معاشرت مردمان با او قوله- کان اکثر دهره یعنی اکثر عمره- و اکثر منصوب

است بنا بر ظرفیت صماتا بفتح صاد و تشدید میم و بضم صاد نیز خوانده شده و تخفیف میم که مصدر باشد و بنابر اول حمل بر مبالغه میشود- قوله- بذ القائلین یعنی سبقت میگیرد و غلبه میکند بر گویندگان و ممکن است بذ بمعنای فصاحت باشد قوله- کان لایدخل فی مراء یعنی داخل نمیشود در مجادله در علوم برای غبه و اظهار کمال زیرا که مراد جز اعتراض اینست قوله- ولایشارک فی دعوی یعنی شریک در دعوای غیر نمیشود و اعانت نمیکند قوله- ولایدلی بالحجهٔ حتی یری قاضیا یعنی از پیش خود اثبات حجتی نمیکند تا اینکه قاضی‌ای را ببیند که بین او و طرفش حکومت کند- و این از فضیلت عدل است در وضع شئ در موضع خود پس معنای اینجمله این میشود که از عادت آن برادر این نیست که اگر کسی باو ظلم کند پیش مردمان شکایت کند چنانچه عادت اکثر خلق بر این است بلکه میگردد تا حاکمی پیدا اکند که میانه او و خصمش حکم کند و این در حقیقت بازداشتن او است از کلام زیادی گفتن و بی موقع سخن گفتن و یا اینکه مراد اینست که هرگاه بر او ظلم کنند مطالبه حق خود را تأخیر میندازد تا قیامت پس مراد از قاضی

ص: ۲۳۹

حاکم مطلق است و او خدای تعالی است زیرا که با دشمنان نزاعی نیست مگر بعد از وال تقیه پس مراد از قاضی امام حق نافذ الحکم است و دیگر آ"که مراد نرفتن نزد قاضی است برای بازداشتن خود از نزاع و دعوا و صبر کردن بر ظلم ظالم که دعوائی بپا نشود و حجتی اقامه نکند که محتاج برفتن نزد قاضی شود قوله- و کان لایغفل عن اخوانه یعنی غافل از تفقد و جستجوی حالات برادران خود نمیشود در جمیع حالات مانند تفقد کردن حالات اهل و عیال خود قوله- لایخص نفسه بشیء من الخیرات دونهم یعنی اختصاص نمیدهد نفس خود را بچیزی از نیکیها و نظر بغیر خود نداشته باشد بلکه واجب میداند برای ایشان آنچه را که برای خود واجب میداند و مکروه میداند بر ایشان آنچه را که برای خود مکروه میداند قوله- کان ضعیفا مستضعفا یعنی خود را ناتوان میداند و بچشم ذلت و خواری بخود مینگرد و خود را از دیگران پست‌تر میگیرد یا در قوه بدنیه ضعیف و ناتوانست بواسطه کثرت طاعت و عبادت و از روی تواضع و فروتنی خود را ضعیف میشمارد هرچند قوی باشد قوله- و اذا جاء الجد کان لیثا عادیا در بیشتر نسخه‌ها عادیا بعین بی نقطه است یعنی چون پای جد و کوشش در میان آمد از حد خود تجاوز میکند و مانند شیر درنده حمله میکند- و در بعضی از نسخه‌ها غادیا بغین نقطه‌دار است یعنی آنحال تکبر کننده است- و بعضی از شارحین وصف کرده‌اند غادی را بگرسنه یعنی شب را صبح میکند در حال گرسنگی و در اینحال صولت او شدیدتر است قوله- کال لایلوم احدا فیما یقع العذر فی مثله حتی یری اعتذارا یعنی ملامت نمیکند احدیرا در آنچه ممکن است در آن عذری باشد و در کلمه مثله اشعار است بر اینکه بعد از دانستن اینکه کننده کار معذور است زیرا که بسا میشود که فاعل آن کار معذور نباشد در اینصورت واجب است توقف کردن تا عذر را بشنود و حق ظاهر شود پس اگر عذر او مقبول نباشد با اینحال او را ملامت نمیکند بلکه تفحص میکند تا عذری برای او بیابد هرچند بر سبیل احتمال باشد زیرا که در نیافتن عذر احتمال دهد که عذر دارد و الحال در نظرش نیست قوله- و کان یفعل ما یقول و یفعل مالایقول در بعضی از نسخه‌ها است که کان یقول ما یفعل و لایقول مالایفعل یعنی مکرد آنچه را که بغیر امر میکرد از طاعات و اشاره است بآیه مبارکه ایکه خدای تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لاتفعلون و نیز گفته شده است که معنای آن اینست لاتفعلون ماتقولون یعنی نمیکنید

ص: ۲۴۰

آنچه را که میگوئید زیرا که گوینده وقتی چیزیرا گفت و نکرد بسیار زشت و قبیح است اما نه اینکه نگوید چیزیرا و بکند آنرا از خیرات و طاعات و نگفتن آن برای مصلحتی باشد از جهت تقیه یا نبودن فرصت گفتن یا نیافتن شخص قابلی که برای او بگوید بیشتر از اینطور فهمیده‌اند- و آنچه که خطور میکند در ضمیر معنای آن اینست نیکی کند بغیر خود چه وعده نیکی کردن بکسی داده باشد یا نداده باشد چنانچه در آیه مبارکه‌ای که ذکر شد و در بسیاری از اخبار تفسیر شده بخلف وعده- و در نهج البلاغه است و کان یقول مایفعل و لا یقول مالایفعل وقوله- کان اذا ابتزه امران در بیشتر از نسخه‌ها ابتزه بباء موحده است و زاء نقطه‌دار از باب افتعال بمعنای استلبه و غلبه و اخذه قهرا یعنی ربود و غالب شد و گرفت او را دو امر که نمیداند کدام یک از آنها افضل است نظر کند که کدام یک از این دو بهوی نزدیکتر است مخالفت آنرا کند بدانکه در این کلام دو وجه احتال میرود اول اینکه معنی این باشد که اگر در طاعت دو امر برای او پیش آمد اختیار میکند آن طاعتیرا که مشتقش زیادتر است بر نفس او زیرا که ثواب آن زیادتر است چنانچه عمل حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بر این بوده- دوم آنکه معیار در آن حسن و قبح چیزها باشد که چون بر او روی آورد نداند افضل بجای آوردن کدام یک از این دو است یا اینکه ترک کردن آنست پس پیش نفس خود نظر کند هرکدام یک از این دو مخالف با هوای نفس است آنرا اختیار کند قوله و کان لایشکو وجعا الا عند من عنده البرء مراد از من یرجو عنده البرء ممکن است خدای تعالی باشد حقیقهٔ زیرا که اوست شفادهنده حقیقی یا مراد طبیب حاذقی باشد که امید دارد که بواسطه او شفاء حاصل کند در اینصورت این شکایت نیست بلکه طلب علاج است و استثناء منقطع است قوله- ولایستشیر الا من یرجو عنده النصیحهٔ یعنی و مراجعه نمیکند و برای خود کار نمیکند مگر با مراجعه بکسیکه خلوص رای دارد و کمال فهم و دانائی دارد و در مشورت خیانت نمیکند و مشورت با او نیکو است قوله کان لایتبرم اعاده این لفظ با اینکه سابقا ذکر شد راجع بخصلتهائیکه گفته شد برای تأکید است و شدت اهتمام بترک آنخصلتها و مراد باول میل داشتن بدنیا و خشمناک بودن از نبودن ان و بداخلاق شدن در مصیبتهای دنیا و شکایتکردن از درد و مراد از تبرم در اینجا ملول شدن از کثرت خواسته‌های مردمان و بدی اخلاقهاشان و خشمگین شدن ایشان که چرا نمیترسند بآنچه که شهوت آنرا دارند از لذتهای دنیا و متشکی بودن از احوال روزگار یا از برادرها و کسان خود و مردمان قوله- ولاینتقم ولایغفل عن العدو از دشمن انتقام نمیکشد تا اینکه خدا برای او انتقام کشد

ص: ۲۴۱

و غافل از دشمنان ظاهری و باطنی مانند شیطان و نفس و هوی نیست و نمیشود قوله- فعلیکم بمثل هذه الاخلاق الکریمهٔ یعنی بر شما باد که متخلق شوید بمانند این اخلاق کریمه- بدانکه واجب است بر شنوندگان و خوانندگان اینحدیث که متصف شوند بصفات برادری در فضائلی که ذکر شد و امر فرموده‌اند بملزم شدن بآن و فکر کردن و عمل کردن بان و اگر بتمام آن عمل نکردند ببعضی از آن عمل کنند فاخذ القلیل خیر من ترک الکثیر تَرجَمه خُطبِه شَریفه راوی گفت خطبه خواند بر مردمان حسن بن علی علیهما السلام پس فرمود ایگروه مردمان جز این نیست که خبر میدهم شما را از برادری که برای من است و او از بزرگترین مردمانست بچشم من و سرآمد هرچیزی است که بسبب آن شخص ببزرگلی شناخته شود در برابر چشم من- آن کسی است که دنیا در پیش چشم او کوچک است شکم او بر او مسلط نیست شهوت چیزیرا که نمییابد ندارد و اگر بیابد زیادروی نمیکند و فرج او بر او سلطنت نمیکند و عقل و رای خود را برای خواهش فرج سبک نمیکند و سر بسلطنت جهل فرود نمیآورد پس دست خود را دراز نمیکند مگر برچیزیکه بنفع آن وثوق دارد شهوت ران نیست و خشمگین نیست و ملول نمنیشود بیشتر عمر خود را در قید ضمانت خود است یا صامت و

ساکت است فصیحترین گویندگان است در علم و سخن نیکو داخل در جدال نمیشود شریک دعوی نمیشود دست آویز بحجتی نمیوشد تا برود قاضی را ببیند و غافل از برادرهای خود نمیشود چیزیرا برای خود تخصیص نمیدهد که غیر او از آن محروم باشند خود را ناتوان میکرد و بچشم ذلت و خاری بر خود می‌نگرد و از دیگران پست‌تر میداند یا در قوه بدنیه ضعیف و ناتوانست در اثر کثرت طاعات و عبادات و اگر پای جد و کوشش در مقابل دشمنان دین در کار بیاید مانند شیر درنده حمله میکند و اگر کسی در پیش او عذری بیاورد از او بپذیرد و در مقابل این و آن او را ملامت نمیکند و آنچه را که میگوید میکند و آنچه از کار خیری که میکند نمیگوید و اگر دو امر بر او پیش آمد کرد که نمیداند کدام یک از آنها افضل است نظر میکند آنکه نزدیکتر است بهوای نفس خلاف آن میکند شکایت از درد نمیکند شهوت لذائذ دنیا را ندارد و شکایت از درد نمیکند مگر در نزد کسی در معالجه امید بهبودی داشته باشد و با کسی مشورت نمیکند مگر باکسیکه امید نصیحت کردن و پند دادن او را داشته باشد ملول نمیشود غضب نمیکند شکایت نمیکند دنبال شهوتهای نفسانی نیست انتقام کشنده نیست غافل از دشمن نیست بر شما باد که متخلق شوید بمثل این اخلاق کریمه اگر طاقت تحمل همه آنها را دارید و اگر طاقت عمل کردن بهمه آنها راندارید پس بکمی از آن عملکردن بهتر است از ترک بسیار و لاحول ولاقوهٔ الابالله

ص: ۲۴۲

وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام المجلد الخامس عشر من بحارالانوار طبع امین الضرب باب صفات الشیعهٔ ص ۱۴۳ عن المحاسن قال قال رجل للمحسن بن علی علیهما السلام یابن رسول الله انا من شیعتکم قالَ اِتَّقِ اللهَ وَ لاتَدَّعینَ شَیئًا یَقُولُ اللهُ لَکَ کَذِبَت وَ مَجَزتَ فی دَعواکَ اِنَّ شَیعَتَنا مَن سَلَمت قُلُوبُهُم مِن کُلِّ غِشّ وَ غِلّ وَلکِن قُل اَنا مِن مَوالیکُم وَ مَحِبّیکُم- یعنی مردی بحسن بن علی علیهما السلام عرضکرد ای پسر رسولخدا من از شیعیان شما هستم فرمود بپرهیز از خدا و ادعا نکن چیزیرا که خدا بتو میگوید دروغ گفتی و مجاز گفتی در ادعای خود بدرستیکه شیعه ما کسی است که دل او سالم باشد از هر غش و غلی ولکن بگو بمن از غلامان و دوستان شمایم- وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام الکافی عن محمدبن یحیی عن احمدبن محمدبن عیسی عن معمربن خلاد قال سمعت الحسن صلوات الله علیه یقول مَن حَمِدَ اللهَ عَلَی النِّعمَهِٔ فَقَد شَکَرَهُ وَ کانَ الَحمدُ اَفضَلَ مِن تِلکَ النِّعمَهٔ یعنی کسیکه ستایش کند خدا را بر هر نعمتی شکر او را بجای آورده و ستایش کردن افضل از هر نعمتی است یعنی توفیق یافتن بحمد خدا افضل از هر نعمتی است یا از نعمت

اولی و مستحق میشود بسبب آن شکر دیگریرا پس از عهده شکر خدا ممکن نیست خارج شدن و منتهای شکر اعتراف بعجز است پس اصل

حمد افضل از نعمت است زیرا که ثمرات دنیویه و اخرویه در آن بزرگتر است وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام معانی الاخبار ابن الولید عن الصفار عن البرقی عن عی بن حفص القرشی عن رجل من اصحابنا یقال له ابراهیم قال سئل الحسن علیه السلام عن المروهٔ فقال العَفاف فِی الدّینِ وَ حُسنُ التَّقدیر فِی المَعیشَهِٔ وَ الصَّبر عَلَی النّائِبَهِٔ

ص: ۲۴۳

یعنی سؤال کرده شد از حسن علیه السلام از مروت فرمود عفت داشتن در دین و حسن اندازه‌گیری در زندگانی و صبر در مصیبت ایضا عن الحسن بن علی علیهما السلام قال نِعمَ العَونُ الصَّمتُ فی مواطِنَ کَثیرَةَ وَ ان کنت فَصیحًا یعنی خوب کمکی است سکوت کردن در جاهای بسیار هرچند فصیح زبان باشی وَ مِن خُطبه عَلَیهِ السَّلام ینابیع المودهٔ للشیخ سلیمان الحسینی الحنفی النقشبندی القندوزی البلخی قال اخرج الحافظ جمال الدین الزرندی عن ابی الطفیل و جعفربن حیان قالا خطب الحسن بن علی علیهما السلام بعد وفات ابیه قالَ اَیُّهَا النّاسُ اَنَا ابنُ البَشیرُ وَ اَنَا ابنُ النَّذیرُ وَ اَنَا ابنُ السِّراجِ المُنیر وَ اَنَا ابنُ الّذی اُرسِلَ رَحمَةً لِلعالَمینَ وَ اَنَا ابنُ الدّاعی اِلَی اللهِ وَ اَنَا مِن اَهلِ بَیتِ الّذینَ اَذهَبَ اللهُ عَنهُمُ الرّجسَ وَ طَهَّرَهُم تَطهیرًا وَ اَنَا مِن اَهلِ بَیتِ الّذینَ کانَ جَبریلُ یَنزلُ عَلَیهِم وَ اَنَا مِن اَهلُ البَیتِ الّذینَ افتَرَضَ اللهُ مَوَّدَتَهُم فَقالَ سُبحانَهُ وَ تَعالی قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرًا اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُربی وَ مِن یَقتَرف حَسَنَةً نَزدلَهُ فَیها حُسنًا وَ

اقتِرافُ الحَسَنَةِ مَوَدَّتُنا وَ لَمّا نَزَلَت یا اَیُّهَا الّذینَ امَنُوا صَلّوا عَلَیهِ وَ سَلّمُوا تَسلیمًا فَقالُوا یا رَسُولَ اللهِ کَیفَ الصَّلوةُ عَلَیکَ فَقالَ قُولُوا اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی الِ مُحَمَّدٍ فَحَقٌّ عَلی کُلّ مُسلِمِ اَن یُصَلّی عَلَینا فَریضَةً واجِبَةً وَ اَحَلَّ اللهُ خَمسَ الغَنیمَةِ لَنا کَما اَحلَّ لَهُ وَ حَرَّمَ الصَّدَقَةَ عَلَینا کَما حَرَّمَ عَلَیهِ صَلّی اللهُ

ص: ۲۴۴

عَلَیهِ وَالِه فَاَخرَجَ جَدّی صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه یَومَ المُباهَلَةِ مِنَ الاَنفُسِ اَبی وَ مِنَ البَنینَ اَنا وَ اَخی وَ مِنَ النِّساءِ فاطِمَةَ اُمّی فَنَحنُ اَهلُهُ وَ لَحمُهُ وَ دَمُهُ وَ نَحنُ مِنهُ وَ هُوَ مِنّا وَ هُوَ یَاتینا کُلَّ یَوم عِنـدَ طُلُوعِ الفَجر فَیَقُولُ الصَّلوةُ یَرحَمُکُم اللهُ وَ تَلی اِنَّما یُریـدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهیرًا وَ قَد قالَ اللهُ تَعالی اَفَمَن کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّه وَ اَبیَ الّذی یَتلُوهُ وَ هُوَ شاهِدٌ مِنهُ وَ اَمَرَ اللهُ وَ رَسُولُه اَن یُبَلِّغَ اَبی سُورَةَ البَرائَةَ فی مَوسَم الحَج وَ قالَ جَدّی صَلّی الله عَلَیهِ وَ الِه حینَ قَضی بَینَهُ وَ بَینَ اَخیهِ جعفَر وَ مَولهُ زَیدِ فِی ابنَةِ عَمَّه حَمزَةٍ اَمّا اَنتَ یا عَلِیُّ فَمِنّی وَ اَنا مِنکَ وَ اَنتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِن بَعدی فَکانَ اَبی اَوَّلَهُم ایمانًا فَهُوَ سابِقُ السّابقینَ وَ فَضَّلَ اللهُ السّابقینَ عَلَی المُتَاَخّرینَ کَذلِکَ فَضلُ سابقِ السّابقینَ عَلَی السّابقینَ وَ ذلِکَ اَنّهُ لَم یَسبقهُ اِلَی الایمان اَحَدٌ غَیرُ جَدَّتِنا

خَدیجَةِ عَلَیها سَلامُ اللهِ جَلَّ وَ عَلا وَ اَنَّ اللهَ

ص: ۲۴۵

عَزَّوَجَلَّ بِمَنّه وَ رَحمَتِه فَرَضَ عَلَیکُمُ الفَرائِضَ لالِحاجَةٍ مِنهُ اِلَیها بَل بِرَحمةٍ مِنهُ لااِلهَ اِلّا هُوَ لِیَمیزَ الخَبیثَ مِنَ الطَّیبِ وَ لِیَبتَلِیَ اللهُ ما فی صُدُورِکُم وَ لِیُمَحِّصَ ما فی تَوبِکُم وَ لِتَتَسابَقُوا اِلَی رَحمَتِه وَ لِتَتَغاضَلُوا مَنازِلَکُم فی جَنَّتِه اَلتَّرجُمَةُ در کتاب ینابیع المودة طبع بمسئ صفحه ۷ بسند خود بنحو مذکور از ابی الطفیل و جعفر بن حیان روایتکرده که گفته خطبه خواند حسن بن علی علیهما السلام پس از وفات پدرش- فرمود منم ایگروه مردمان پسر بشارت دهنده و منم پسر بیم دهنده و منم پسر چراغ نوردهنده و منم پسر آنکسیکه فرستاده شد تا رحمت باشد برای همه جهانیان و منم پسر خواننده بسوی خدا و من از اهل خانه‌ایکه برد خدا از ایشان هر نجاست و پلیدی و پاک گردانید ایشان را پا گردانیدنی کامل و نیکو و منم پسر اهل خانه‌ایکه جبرئیل بر ایشان نازل میشد و منم پسر آن اهل خانه‌ای که واجب گردانید خدا دوستی ایشان را- پس فرمود منزه است آنخدای تعالی ای که فرمود بگو ای فرستاده من نمیخواهم از شما مزد اینکه شما را هدایت کردم مگر دوست داشتن شما و دوستی کردن در حق خویشاوندان نزدیک من و کسیکه نیکی کند در حق ایشان و مودت و دوستی ما را در دل گیرد و چون نازل شد آیه شریفه که که مفادش اینست ای کسانیکه گرویدند و میگروند و ایمان آورد و میاورند صلوات برآن فرستاده‌ام بفرستید و او را تحیت و درود گوئید درود و تحیتی نیکو پس گفتند ای رسولخدا چگونه است صلوات و درود و تحیت گفتن بر تو فرمود بگوئید اللهم صلی علی محمد وال محمد پس سزاوار است برای هر مسلمانی بر ما صلوات فرستد که آن فریضه‌ایست واجب و حلال کرد خدا پنج یک هر غنیمتی را بر ما و حرام کرد صدقه را بر ما همچنانکه بر او حرام فرمود صلی الله علیه واله پس بیرون آورد جد من صلی الله علیه واله با خود در روز مباهله از نفسها پدرم را و از پسران من و برادرم حسین را و از زنان فاطمه مادرم را پس مائیم اهل او و گوشت و خون او و مائیم از او و او است از ما و او هر روز نزد طلوع فجر میامد بسوی ما و میگفت وقت نماز است خدا رحمت کند شما را و میخواند انما یرید الله لیذهب عنکم

ص: ۲۴۶

الرجس اهـل البیت و یطهّرکم تَطهیرًا و فرموده است خـدای تعـالی آیـا پس کسـیکه بفضـل خـدا دلیل و صاحب عقل سـلیم است از جـانب پروردگـار خود و میخوانـد آنرا شاهـدیکه از او است و فرمان داد خـدا رسول خود را پس جـد من صـلی الله علیه واله بر بینه ایست از جانب پروردگار خود و پدرم آنکسی است که میخواند او را و شاهدی است از او و امر فرمود خدا رسول خود را که پدرم سوره برائهٔ را در موسم حـج باهـل مکه برسانـد- و جـد من صـلی الله علیه واله فرمود زمـانیکه حکم کرد میان او و برادرش جعفر و غلام اوزیـد در باب دختر عمویش حمزه که اما تو ای عملی از منی و من از توأم و تو ولی هستی بر هر مؤمنی بعـد از من و پـدر من اول کسـی بود از مؤمنینی که بـاو ایمـان آورد پس او از همه پیش قـدمهای در ایمان پیشتر و پیش قـدم‌تر است و خـدا فضـیلت داده است سـابقین در ایمانرا از متأخرین آنها و فضـیلت داده است پیش قـدمتر از سابقین بر سابقین و آن چنانست که پیش قـدم نشـد در ایمان آوردن احـدی غیر از جـده ما خدیجه علیها سـلام الله جل و علا و خدای عزوجل بمنت گذاردن و رحمت خود واجب کرد بر شما فرائض را نه از باب اینکه حاجت بآنها دارد بلکه از باب افاضه رحمت خود بر بندگان و نیست خدائی غیر از او و این

برای آنست که تمیز دهـد خـبیث و پلیـد را از طیب و پـاکیزه و برای اینکه آزمـایش کنـد خـدا آنچه را که در سـینهای شـما است و امتحان فرماید در بازگشت شـما تا پیشی گیرد بسوی رحمت او و پر شاخ و برگ شوید در منزلهائی که در بهشت دارید وَ من خُطبه عَلَیهِ السَّلام ینابیع المودهٔ صفحه ۱۸ قال و فی المناقب عن هشام بن حسان قال خطب الحسن بن علی علیهما السـلام بعد بیعهٔ الناس له بالامر فقال نَحنُ حِزبُ اللهِ الغالِبُونَ وَ نَحنُ عِترَهِٔ رَسُولِهِ الاَقرَبُونَ وَ نَحنُ اَهلُ بَیتِهِ الطّیِّبُونَ وَ نَحنُ اَحَدُ الثَّقَلَینِ الّذینَ خَلّفَهُما جَدّی صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ الِهِ فی اُمَّتِه وَ نَحنُ ثـانی کِتـابِ اللهِ فیهِ تَفصـیلُ کُلِّ شَـئ لایَاتیهِ الباطِلُ مِن بَینَ یَـدَیهِ وَلا مِن خَلفِه فَالمُعَوَّلُ عَلَینا تَفسـیرُهُ وَ لا اَتَظَنَّاءُ تَاویلَهُ بَل نَتَّقُنَا

ص: ۲۴۷

حَقًّا ثِقَـةً فَاَطیعُونا فَاِنَّ طاعَتَنا مَفرُوضَـةٌ اذا کانَت بطاعَـةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ طاعَـةِ رَسُولِه مَقرُونَـةٌ قالَ جَلَّ شَانُهُ یا اَیُّهَا الّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَـمِرِ مِنکُم وَ قـالَ عَزَّوَجِـلَّ فَـاِن تَنـازَعتُم فی شَـیءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللهِ وَ اُولِی الرَّسُولِ وَ اَولِی الاَمِرِ مِنکُم لَعَلِمَهُ الّـذینَ یَستَنبطُونَهُ مِنُهم وَ احـذَرُوا الاِصـغاءَ لِهتـافِ الشَّیطـان فَاِنَّهُ لَکُم عَـدُوٌّ مُبینٌ اَلتَّرجُمَـهُ در کتاب ینابیع المودهٔ از کتاب مناقب از هشام بن حسان روایتکرده که گفت خطبه خوانـد حسن بن علی علیهما السـلام پس از بیعت کردن مردمان با آنحضـرت بامارت فمرود ما ایم حزب خـدا که غلبه کننده‌امی و ما ایم عترت رسولخدا که باو نزدیکتریم و ما اهیم اهل بیت او که پاکان و پاکیزه گانیم و ماایم یکی از آن دو باقی مانـده نفیس گران بها قرأن و عترت که باقی گـذارد آن دو را جدم صـلی الله علیه واله در میان امت خود و مائیم دوم کتاب خدا که در آنست تفصـیل هر چیزی نمیآید در مقابل آن چیزی که باطل کننده آن باشد و نه بعد از آن مائیم یاری کرده شده از خدا برای تفسیر آن و من بظن و گمان

تفسـیرنمیکنم بلکه از روی یقین و حقیقت وثوق بآن دارم پس اطاعت کنیـد ما را زیرا که طاعت ما فرض و واجب شـده و طاعت ما طاعت خـدای عزوجل و طاعت رسول او است که مقرون بطاعت ایشان است خـدای عزوجل فرموده اطاعت کنیـد خـدا را و اطاعت کنید آن رسول را و صاحبان امر از خودتان یعنی ائمه طاهرین علیهم السلام را و خدای عزوجل فرموده هرگاه نزاع کردید در چیزی رد کنیـد آن را بسوی خـدا و بسوی رسول او و صاحبان امر از خودتان هر آینه میدانند آنرا آنهائیکه اسـتنباط میکنند آنرا از ایشان و بترسید از گوش دادن بهاتفهای شیطان زیرا که او برای شما دشمنی است واضح و آشکار

ص: ۲۴۸

وَ مِن کُتُبه عَلَیهِ السَّلامـ عاشـر البحار عن کشف ص ۱۱۵ طبع کمپانی قال و من کلامه علیه السـلام کتاب کتبه الی معاویـۀ بعد وفات امیرالمؤمنین علیه السـلام و قد بایعه الناس بِسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم مِن عَبدِاللهِ الحَسَن بنِ اَمیرالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ اِلی مُعاویَۀِ بنِ صَخر اَمّـا بَعـدُ فَاِنَّ اللهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا رَحمَـۀً لِلعالَمینَ فَاَظهَرَ بِهِ الحَقَّ وَ رَفَعَ بِهِ الباطِلِ وَ اَذَّلَ به اَهلَ الشِّرکَ وَ اَعَزَّ بِهِ العَرَبَ عامَّۀً وَ شَـرَّفَ بِهِ مَن شـاءَ مِنهُم خاصَّۀِ فَقالَ تَعالی وَ اِنَّهُ لَذِکرٌ لَکَ وَ لِقَومِکَ فَلَمّا قَبَضَهُ اللهُ تَعالی تَنازَعَتِ العَرَبُ الاَمرَ بَعـدَهُ فَقالَتِ الاَنصارُ مِنّا اَمیرٌ وَ مِنکُم اَمیرٌ وَ قـالَت قُرَیشٌ نَحنُ اولِیائُهُ وَ عَشـیرَتُهُ فَلا تَنازَعُوا سُـلطانَهُ فَعَرَفَتِ العَرَبُ ذلِکَ لِقُرَیش وَ نَحنُ الانَ اَولِیائُهُ وَ ذَوُاالقُربی مِنهُ وَ لاغَر وَ اَنَّ مُنازَعَتِکَ اِیّانـا بغَیر حَقّ فِی الـدّین مَعرُوفٌ وَلا اَرَفِی الاِسـلام مَحمُودًا وَ المَوعِـدُ اللهُ بَینَنا وَ بَینَکَ وَ نَحنُ نَسـئَلُهُ تَبارَکَ وَ تَعالی اَن لایُؤتینا فی هذِهِ الدُّنیا شَیئًا یَنقُصُنا به فِی الاخِرَۀِ وَ بَعدُ فَاِنَّ اَمیرالمُؤمِنینَ

ص: ۲۴۹

عَلِیَّ بنَ اَبی طالِب عَلَیهِ السَّلامُ لَمّا نَزَلَ بِهِ المَوتُ وَ لّانی هـذا الاَمرَ مِن بَعـدِه فَاتّقِ اللهُ یا مُعاوِیَهُ وَانظُر لِاُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه ما تُحقَنُ به دمائُهُم وَ تُصلَحُ اُمُورُهُم وَ السَّلام اَلتَّرجُمَهُ دهم کتاب بحارالانوار از کتاب کشف الغمه نقل فرموده که از کلام آنحضرت علیه السلام است نامه‌ای که نوشته است بمعاویه بعد از وفات امیرمؤمنان علیه السلام پس از اینکه مردمان با آنحضرت بیعن کردند بنام خدای بخشنده مهربان از بنده خدا حسن پسر امیرمؤمنان است بسوی معاویه پسر صخر اما بعد بدرستیکه خدای تعالی برانگیخت محمد را که رحمت باشد بر تمام جهانیان پس بآنجناب حق را ظاهر کرد و باطل را برداشت و ذلیل و خوار کرد باو اهل شرک را و عرب را باو عزت و غلبه داد و باو شرافت و برتری داد از ایشان آنکه را میخواست بخصوص پس فرمود که آن یاد کردنی است برای تو و قومت پس چون خدای تعالی روح او را قبض کرد در میا عرب در باب امارت نزاع واقع شد انصار گفتند امیری از ما باشد و امیری از شما قریش گفتند ما ایم اولیا و عشیره او و خویشاوندان نزدیک او و جای تعجب نیست (ایمعاویه) اگر نزاع کنی با ما بدون حق پس در سلطنت او با ما نزاع مکن تو عرب را شناخته‌ای ما سزاوارتریم بامارت و سلطنت در امر دین بنزاع تو با ما بناحق شناخته شده و نزاع تو با ما در اسلام اثر پسندیده و خوبی ندارد وعده ما و تو در پیشگاه خدایتعالی است که در میان ما و تو داوری خواهد کرد و ما از خدای تبارک و تعالی میخواهیم چیزیرا در این دنیا که سبب نقصان ثواب در آخرت نباشد- بعد از آنچه ذکر شد اینستکه چون بر امیرمؤمنان علی بن ابیطالب آثار مرگ نازل شد مرا ولی این امر قرار داد بعد از خودش پس ایمعاویه بپرهیز از خشم و غضب خدا و نظر کن برای امت محمد صلی الله علیه واله چیزیرا که بآن خونهای ایشان حفظ شود و کارهای ایشان اصلاح گردد والسلام وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام دهم بحار ص ۱۰۴ از رجال کشی از عی بن حسن طویل از علی بن نعمان از عبدالله بن مسکان از ابیحمزه از ابیجعفر علیهما السلام و در اختصاص سفید از جعفربن حسین مؤتمن و جماعتی از مشایخ خود از محمد بن حسین بن احمد از صفار از ابن عیسی

ص: ۲۵۰

از علی بن نعمان نیز از ابیجعفر علیه السـلام روایتکرده که فرموده مردی از اصـحاب امام حسن علیه السـلام بنام سفین بن لیلی که در راحله آنحضـرت بود داخل شد بر حسن علیه السـلام در حالتیکه جامه‌های خود را جمعکرده بود در کنار دیوار خانه انحضـرت پس گفت سـلام بر تو باد ای ذلیل کننده مؤمنان پس حضـرت امام حسن علیه السـلام باو فرمود فرود بیا و شتاب مکن پس راحله خود را عقال کرد در خانه و روانه شـد بسوی حضـرت آمـد پس آنجناب فرمود چه گفتی عرضـکرد گفتنم السـلام علیك یا مـذل المؤمنین آنحضـرت فرمود ما عِلمُكَ بـذلِكَ قال عمـدت الی امر الامـة فجلته من عنق و تلّدته هذه الطاغیة یحکم بغیر ما انزل الله– قال فقال له الحسن علیه السّلام– سَاُخبرُکَ لِما فَعَلتُ ذلِکَ قالَ سَمِعتُ اَبی یَقُولُ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ لَن تَذهَبُ الّلیالی وَ الاَیّامُ حَتّی یَلی اَمرَ هـذِهِ الاُمَّةِ رَجُلٌ واسِعَ الحُلقُوم (البُلعُوم) رَحِبَ الصَّدر یَاکُلُ وَلایَشبَعُ وَ هُوَ مُعاویَةُ فَلِذلِکَ فَعَلتُ ما جاءَبِکَ قالَ حُبُّکَ قالَ اللهُ قالَ اللهُ فَقالَ الحَسَنُ وَ اللهِ لایُحِبُّنا عَبدٌ اَبَدًا وَ لَو کانَ اَسیرًا فِی الدَّیلَم اِلّا نَفَعَهُ

حُبُّنا وَ انّ حُبَّنا لَیُساقِطُ الذُّنُوبَ کَما یُساقِط الرّیحُ الوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ یعنی سفین بن لیلی گفت امر امت را بجدیت در دست گرفتی و از خود خلع کردی و از گردن خود برداشتی و بگردن این سرکش یعنی معاویه انداختی که بغیر آنچه که خدا فرو فرستاده حکم کند گفت پس حضـرت امـا حسن علیه السـلام فرمود زود باشـد که بتو خـبر میـدهم برای چه آنکـار را کردم فرمود شـنیدم از پـدرم که میفرمود که رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود هرگز شبنها و روزها نمیرود تا اینکه والی امر این امت شود مردی فراخ گلو یا پرخور فراخ سینه که میخورد و سیر نمیشود و او معاویه است

ص: ۲۵۱

برای همین است که اینکار را کردم- چه چیز تو را اینا آورد گفت دوستی تو فرمود الله او هم گفت الله پس حسن علیه السلام فرمود بذات خدا قسم دوست نمیدارد ما را بنده‌ای هرگز و اگر چه اسیر باشد در دیلم مگر آنکه نفع میدهد او را دوستی ما و دوستی ما ساقط میکند گناهان را از فرزندان آدم همچنانکه فرو میریزد باد برگهای درخت را وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام دهم بحار ص۱۰۷ از علل الشرایع نقل کرده که معاویه پنهانی با عمروبن حریث و اشعث بن قیس و حجربن حجر و شبث بن ربعی و با هر یک از آنها جدا جدا دسیسه‌ای کرد و جاسوسی برای هر یک قرار داد و گفت اگر کشتی حسن بن علی را برای تست دویست هزار درهم و لشکری از لشکرهای شام و یکی از دخترهای من این خبر بحضرت حسن علیه السلام رسید لباس حرب در بر کرد و زره پوشید و آنها را مستور داشت و احتراز میکرد و برای نماز پیش نمی‌ایستاد مگر با اینحال پس در حال نماز یکی از آنها تیری بسوی او رها کرد چون لباس حرب پوشیده بود آن تیر ثابت و کارگر نشد و چون در ساباط رسید در تاریکی یکی از آنها خنجر مسمومی بر آنحضرت زد و آن خنجر کارگر شد پس آنحضرت امر فرمود تا او را برگردانیدند بسوی بطن جویحی که آن نام محلی است که عموی مختار بن ابی عبیده ثقفی مسعود بن قیله در آنجا بود پس مختار بعموی خود گفت بیا حسن علیه السلام را بگیریم و او را تسلیم معاویه کنیم تا عراق را بما واگذارد پس چو شیعیان این کلام را که مختار بعموی خود گفت شنیدند همت بر این گماشتند که مختار را بکشند و این را از عموی او خواستند و او از روی تلطف و مهربانی از شیعیان درخواست کرد که مختار را عفو کنند و آنها هم او را عفو کردند پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود وَیلُکُم وَ اللهِ اِنَّ مُعاویَةَ لایَفی لِاَحدٍ مِنکُم بِماضَمِنَهُ فی قَتلی وَ اِنّی اَظُنُّ اَنّی اِن وَضَعتُ یَدی فی یَدِه فَاُسالِمُهُ لَم یَترُکنی اَدینُ لِدین جَدّی وَ اِنّی اَقدِرُ اَن اَعبُدَ اللهَ عَزَّوَجلَّ وَ حَدی وَلکِنّی کَاَنّی اَنظُرُ اِلی اَبناءِکُم واقِفینَ عَلی اَبوابِ اَبناءِهِم فَیَستَسقُونَهُم وَ یَستَطِعمُونَهُم بما جَعَلَ اللهُ لَهُم فَلایُسقَونَ وَلایُطعَمُونَ فَبُعدًا وَ سُحقًا لِما کَسَبَتهُ اَیدیهم وَ سَیَعلَمُوا

ص: ۲۵۲

الّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ فَجَعَلُوا یَعتَذِرُونَ بِما لُاعذَرَ لَهُم فِیهِ فَکَتَبَ الحَسَنُ عَلَیهِ السَّلام فَورَةٌ ذلِکَ اِلی مُعاوِیَهْ اَمّا بَعدُ فَاِنَّ خَطِبیَ انتَهی اِلَی الیَاس مِن حَقّ اُحییُهُ وَ باطِل اُمیتُهُ وَ خَطبُکَ خَطبُ مَن انتَهی اِلی مُرادِه وَ اِنَّنی اَعتَزِلُ هذَا الاَمرَ وَ اُخَلّیهِ لَکَ وَ ان کانَ تَخلِیَتی اِیّاهُ شَرًّا لَکَ فی مَعادِکَ وَلی شُرُوطٌ اَشتَرِطُها لِاَبتَهِظَنَّکَ ان وَفَیتَ لی بِها بِعَهدٍ وَ لاتُخفَ ان غَدَرتَ (و کتب الشرط فی کتاب اخر فیمه یمینه بالوفاء و ترک العذر) وَ تَندِمُ یا مُعاوِیَةُ کَما نَدِمَ غَیرُکَ مِمَّن نَهِضَ فِی الباطِل اَو قَعَدَ عَن الحَقّ حینَ لَم یَنفَع النَّدَمُ وَ السَّلامُ اَلتَّرجُمَهْ یعنی وای بر شما بذات خدا قسم که معاویه با احدی از شما وفا نمیکند آنچه را که ضامن آن شده در باب کشتن من و من گمان میکنم که اگر دست خود را هم در دست او گذاردم و با او مسالمت کردم نمیگذارد مرا که بدین جدم متدین شوم و من میتوانم که خدای عزوجل را بتنهائی عبادت کنم ولکن گویا میبینم که فرزندان شما ایستاده باشند بر درهای فرزندان آنها و از آنها بخواهند یا خوردی بخواهند بچیزهائیکه خدا بآنها داده آب داده نشود و طعام داده نشود پس دوری و هلاکت باد برایشان بعلت آنچه که آنرا کسب کرده است دستهایشان و زود باشد که بدانند آنهائیکه ستمکرده‌اند بازگشت آنها در کجا خواهد بود پس معتذر خواهند شد بچیزیکه عذر نیست برایشان در آن- پس فورا آنحضرت بمعاویه نامه‌ای نوشت که اما بعد بدرستیکه کار من بنا امیدی منتهی شد از جهت حقی که زنده کنم آنرا و باطلی که بمیرانم آنرا و کار تو کار کسی است که بمنتهای مراد خود رسیده است و من گوشه‌گیری میکنم از این کار و برای تو آنرا

ص: ۲۵۳

در روز معاد تو شر میدانم و برای من شرطهائیست که با تو شرط میکنم آنها را که اگر انبار میکنی تو مرا اگر بآن وفاکنی بعهد و اگر غدر و مخالفت کنی غدر و مخالفت تو مخفی نمیماند- و آنحضرت شرطها را در نامه دیگر نوشت و تمنا کرد از او وفای آنها را و ترک غدر و مکر را فرمود ایمعاویه اگر وفا بآنها نکنی و ترک غدر نکنی پشیمان خواهی شد همچنانکه پشیمان غیر از تو کسی که قیام بباطل کرد و کسی که در راه حق قیام نکرد و بنشست در این هنگام پشیمانی سودی ندارد وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام دهم بحار صفحه ۱۰۶ از سخنان آنحضرت است در جواب سلیمان بن صرد خزاعی و بعضی از خواص اصحاب خود که فرمود اَنتُم شیعَتُنا وَ اَهلُ مَوَدَّتِنا فَلَو کُنتُ بالحَزم فی اَمر الدُّنیا اَعمَلُ وَ لِسُلطانِها اَرکُضُ وَ اَنصِبُ ما کانَ مُعاویَةُ لَعَنَهُ اللهُ بَاِ بَاسٌ مِنّی بَاسًا وَلا اَشَدَّ شَکیمَةً وَلا اَمضی عَزیمَةً وَلکِنّی اَری غَیرَ ما رَأَیتُم وَ ما اَرَدتُ بِما فَعَلتُ اِلّا حِقنَ الدِّماءِ فَارضُوا بِقَضاءِ اللهِ وَ سَلِّمُوا الاَمره وَ اَلزمُوا بُیُوتِکُم وَ اَمسِکُوا اَو قَال کُفُّوا اَیدیَکُم حَتّی یَستَریحَ بَرًّا وَ یُستَراحَ مِن فاجر یعنی شما شیعیان و پیروان مائید و اهل دوستی مائید پس اگر در امر دنیا استوار بودم کار میکردم و برای سلطنت آن میدویدم و خود را بمشقت میانداختم معاویه خدا او را لعنت کند بیباک تر از من نیست در بیباکی و سخت‌تر از من نیست در سرباز زدن و نافذتر و استوارتر از من نیست در تصمیم اراده ولیکن من میدانم و یا میبینم چیزیرا که شما نمیدانید یا نمی‌بینید اراده نکردم از این کاری که کردم یعنی صلح با معاویه مگر برای حفظ کردن خونهای پس بقضای خدا راضی باشید و تسلیم امر او شوید و در خانه‌های خود ملازم باشید و خود را نگاه دارید- یا اینکه فرمود- دستهای خود را بازدارید تا نیکوکار راحت باشد و از زشتکردار شر او در استراحت بماند وَ مِن خُطبه عَلَیهِ السَّلام در مجلد سوم کامل ابن اثیر صفحه ۱۶۲ محثی بکتاب مروج الذهب طبع مصر چنین نقل کرده

ص: ۲۵۴

و گفته است قیل اِنَّما سَلَّمَ الحَسَنُ عَلَیهِ السَّلامُ الاَمرَ اِلی مُعاویَهْ لَمّا راسَلَهُ مُعاویَهُ فی تَسلیم الخِلافَهْ اِلَیهِ خَطَبَ النّاسَ فَحَمِدَ اللهَ وَ اَثنی عَلَیهِ وَ قالَ اِنّا وَ اللهِ ما یَثّنینا عَن اَهلِ الشّام شَکٌّ وَ لانَدَمٌ وَ اِنَّما کُنّا نُقاتِلُ اَهلِ الشّام بالسَّلامَهْ وَ الصَّبر فَشیبَتِ السَّلامَهُ بِالعَداوَهْ وَ الصَّبرُ بالجَزَع وَ کُنتُم فی مَسیرکُم اِلی صِفّینُ وَ دِینُکم اَمامُ دُنیاکُم وَ اَصبَحتُمُ الیَومَ وَ دُنیاکُم اَمامُ دینِکُم اَلا وَ قَد اَصبَحتُم بَینَ قِتیلَین قَتیل بصفّینَ تَبکُونَ لَهُ وَ قَتیل بِالنَّهرَوانِ تَطلُبُونَ بثاره وَ اَمَّا الباقِی فَخاذِلُ وَ اَمَّا الباکِی فَثائرٌ اَلا وَ انَّ مُعاوِیَهْ دَعانا بِاَمر لَیسَ فیهِ عِزٌّ وَ لانَصفَهٌ فَاِن اَرَدتُمُ المَوتَ رَدَدناهُ عَلَیهِ وَ حاکمناهُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ بظَبَا السُّیُوفِ وَ ان اَرَدتُمُ الحَیوهْ قَبِلناهُ وَ اَخَذنالَکُمُ الرّضا فناداه الناس من کل جانب البقیهْ البقیهْ اَلتَّرجُمَهْ یعنی گفته شده جز این نیست که حسن علیه السلام تسلیم امر معاویه شد پس از اینکه رد و بدل شد در میان او و معاویه نامه‌هائی در موضوع تسلیم کردن آنحضرت خلافت را باو پس آنحضرت خطبه‌ای خواند و خدا را سپاس کرد و بر او ثنا گفت و فرمود دوایت در میان ما نینداخت از تجاوز کردن باهل شام شکی و نه پشیمانی‌ای و غیر از این نیست که ما بودیم با اهل شام قتال میکردیم بمسالمت

ص: ۲۵۵

و بردباری پس پیر شـد مسالمت بسبب دشمنی و بردباری بسبب ناشکیبایی و حال آنکه شما در مسیرتان بصفین دینتان مقدم بر دنیایتان بود و امروز صبح کرده‌اید در حالتیکه دنیایتان مقدم بر دینتانست آگاه باشید صبح کرده‌اید در میان دو نحو کشته یکی کشته بصفین که برای او گریه میکنید و یکی کشته بنهروان که طلب میکنید خون آنرا اما باقیمانده ذلیل و خار شونده است و گریه کننده متاثر و اندوهناکست آگاه باشید معاویه ما را برای کاری خوانده است که در آن عزت و غلبه و انصافی نیست پس اگر مردن را میخواهید آنرا بضرر او برمیگردانیم و نزد خدای عزوجل با او محاکمه میکنیم بتیزی شمشیرها و اگر میخواهید زنده بمانید ما خواسته او را می‌پذیریم و از شما رضایت میگیریم پس از هر طرف مردمان بسوی آنحضرت صداها را بلند کردند باقی بودن را میخواهیم باقی بودن را میخواهیم پس آنحضرت صلح را امضا فرمود وَ مِن خُطبه عَلَیهِ السَّلام لما عزم تسلیم الامر الی معاویهٔ خطب الناس فقال اَیُّهَا النّاسُ اِنَّما نَحنُ اُمَرائُکُم وَ ضیفانُکُم وَ نَحنُ اَهلُ بَیتِ نَبِیِّکُمُ الَّذین اَذهَبَ اللهُ عَنهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرَهُم تَطهیرًا وَ کَرَّرَ ذلِکَ حَتّی ما بَقِیَ فِی المَجلِسِ اِلّا مَن بَکی حَتّی سُمِعَ نَشیجُهُ یعنی چون عازم تسلیم امر بمعاویه شد خطاب کرد بمردمان و گفت ایگروه مردمان خبر این نیست که ما امیرهای شمائیم و مهمانهای شمائیم و مائیم اهل بیت پیغمبر شمائیم آنچنان کسیکه برده است خدا نجاستها و پلیدیهای ظاهریه و باطنیه را از ایشان و پاک و پاکیزه گردانیده است ایشان پاک و پاکیزه‌گردانیدی و تکرار فرمود آنرا تا اینکه باقی نماند در مجلس کسی مگر اینکه همه بگریه درآمدند و صدای گریه از آنها شنیده میشد وَ مِن کُتُبه عَلَیهِ السَّلام ارشاد المفید- قال لما بلغ معاویهٔ بن ابی‌سفیان وفات امیرالمؤمنین و بیعهٔ الناس ابنه الحسن علیهما السلام دس رجلا من حمیر الی الکوفهٔ و رجلا من بنی القین الی البصرهٔ لیکتبا الیه بالاخبار و یفسدا علی الحسن الامور فعرف ذلک الحسن

ص: ۲۵۶

فامر باستخراج الحمیری من عند احجام بالکوفهٔ فاخرج و امر بضرب عنقه و کتب الی البصرهٔ باستخراج القینی من بنی سلیم فاخرج و ضربت عنقه و کتب الحسن علیه السلام الی معاویهٔ اَمّا بَعدُ فَاِنَّکَ دَسَستَ الرّجالَ لِلاِحتیال وَ الاِغتیال وَ ارَصَدتَ العُیُونَ کَاَنَّکَ تُحِبُّ اللّقاءَ وَ ما اَشُکّ فی ذلِکَ فَتَوَقَّعهُ ان شاءَ الله وَ بَلَغَنی اَنَّکَ شَتَمتَ بِما لَم یَشمت به ذُوحِجی وَ اِنَّما فی ذلِکَ کَما قالَ الشّاعِرُ فَقُل لِلّذی یَبغی خِلافَ الّذی مضی تَزَوُّد لِاُخری مِثلَها فَکَاَنَ قَدِ فَاِنّا وَ مَن قَد ماتَ مِنّا فَکَا لّذی یَرُوحُ فَیُمسی فِی المَبیتِ لِیَغتَدی فاجابه معاویهٔ عن کتابه بما لاحاجهٔ لناذکره اَلتَّرجُمَهٔ یعنی چون خبر وفات امیرمؤمنان علیه السلام بمعاویه رسید و اینکه مردمان با پسرش حسن علیه السلام بیعت کرده‌اند دسیسه کرد و مردی را از قبیله حمیر بکوفه فرستاد و مردی را از بنی القین ببصره روانه کرد که باو بنویسند خبرها را باو و بر حسن علیه السلام فساد کنند آنحضرت چون اینمعنی را دانست امر فرمود که حمیری را از آنجا بیرون کنند پس او را گرفته از کوفه بیرون کردند و فرمانداد گردن او را زدند و نوشت ببصره و فرمان داد بخارج کردن مرد قینی که از قبیله بنی سلیم بود او را از آنجا خارج کرده و گردن او را زدند و آنحضرت نامه‌ای نوشت بمعاویه که مفادش این بود- اما بعد تو دسیسه کردی مردانی را برای حیله کردن و فریب دادن و جاسوسها برگماریدی گویا دوست میداری لقاء جنگ را و من شکی در آن ندارم پس منتظر آن باش اگر خدا بخواهد و بمن رسیده که تو دشنام داده‌ای بچیزیکه صاحب عقل بآن دشنام نمیدهد جز این نیست که شاعر در آن باب گفته است پس بگو بآنکسی که میل میکند برخلاف آنچه که گذشته است توشه برمیداری برای آخرت مثل توست یا توشه برمیداری برای دیگری مانند آن بس بدرستی و راستی که ما و آنکه مرد از ما مانند آنکسی است که روز را شام میکند در جایگاه بیتوته خود تا اینکه شب را صبح کند پس معاویه جواب نامه او را داد

ص: ۲۵۷

بچیزی حاجتی برای ما بـذکر آن نیست- قوله فکان قـد بـدانکه حذف مدخول قد در عرف علماء نحو شایع است و معنای آن چنین میشود فکان قدنزلت او جاءت یعنی گویا فرود آمده یا آمده است وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام مجلد دوم احتجاج طبرسـی ره طبع نجف صفحه سوم در بیـان احتجاج حضـرت امام حسن علیه السـلام بر معاویه در مسـئله ما است و آنکه کی مسـتحق امات است و سؤالات معاویه در مدینه طیبه از عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و غیر آنها و از حضـرت امام حسن علیه السلام بنابر روایت سلیم بن قیس معـاویه پس از سؤال کردن از آنها و جواب شـنیدن از ایشان روکرد بحضـرت امام حسن و در آنمجلس حاضـر بودنـد حضـرت امام حسن و حضـرت امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر و ابن عباس و برادرش فضل رحمهم الله و غیر از ایشان کسی نبود پس از هر یک از ایشان سؤال نمود و ابن ام سلمه و اسامه نیز حاضر بودند و بس پس هر یک از ایشان او را جواب گفتند آنگاه رو کرد بحضـرت امام حسن علیه السـلام و گفت ای حسن تو چه میگوئی آنحضـرت فرمود یا مُعاوِیَـهٔ قَد سَـمِعتُ ما قُلتَ وَ ما قالَ ابنُ عَبّاس العَجَبُ مِنکَ یا مُعاوِیَهَٔ وَ مِن قِلَّهِٔ حَیاءِکَ وَ مِن جُرأتِکَ عَلَی اللهِ حینَ قُلتَ قَد

قَتَلَ اللهُ طاغِیَتَکُم وَ رَدَّ الاَمرَ اِلی مَعـدِنِه وَ اَنتَ یا مُعاوِیَهُٔ مَعـدِنُ الخِلافَهِٔ دُونَنا وَیلٌ لَکَ یا مُعاوِیَهُٔ وَ لِلّثلَاثَهِٔ قَبلَکَ الّذینَ اَجلَسُوکَ هذَا المَجلِس وَ سَنُّوا لَکَ هـذِهِ السُّنَّـهَٔ لَاَقُولَنَّ کَلامًا ما اَنتَ اَهلُهُ وَلکِنّی اَقُولُ لِیَسـمَعَهُ بَنُوا اَبی هؤلاءِ حَولی- اِنَّ النّاسَ قَدِ اجتَمَعُوا عَلَی اُمُور کَثیرَهٍٔ لَیسَ بَینَهُم اختِلافٌ فیها وَ لاتَنازُعٌ وَلافُرقَهٌٔ عَلی

ص: ۲۵۸

شَهادَةِ اَن لا اِلهَ اِلّا اللُّه و اَنّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ عَبدُهُ وَ الصَّلواتِ الخَمسِ وَ الزَّکوةِ المَفرُوضَةِ وَصَوم شَهرِ رَمضانَ وَ حَجِّ البَیتِ ثُمَّ اَشیاء کَثیرةٍ مِن طاعَةِ اللهِ لایُحصی وَ لایُعدُّها اِلّا اللهُ وَ اجتَمَعُوا عَلی تَحریم الزّنا وَ السِّرقَةِ وَ الکِذبِ وَ القَطیعَةِ وَ الخیانَةِ وَ اَشیاءٍ کَثیرَةٍ مِن مَعاصِیَ اللهِ لایُحصی وَ لایَعدُّها اِلّا اللُّه وَ اختَلَفُوا فی سُنَن اقتَتَلُوا فیها وَ صارُوا فَرقًا یَلعنَ بَعضُهُم بَعضًا اَیُّهُم اَحقُّ وَ اَولی بِها وَ هِیَ الولاتَهُ وَ یَتَبَرَّءُ بَعضُهُم عَن بَعض وَ یَقتُلُ بَعضُهُم بَعضًا اَیُّهُم اَحَقُّ وَ اَولی بِها اِلّا فِرقَةٌ تَتّبِعُ کِتابَ اللهِ وَ سُنّةَ نَبیّهِ صَلّیَ اللهُ عَلَیهِ وَالِه فَمَن اَخَذَبما عَلَیه اَهلُ القِبلَةِ الّذی لَیسَ فیهِ اختِلافٌ وَرَدَّ عِلمَ مَا اختَلَفُوا فیهِ اِلَی اللهِ سَلُمَ وَ نَجا به مِنَ النّار وَ دَخَلَ الجَنَّةَ وَ مَن وَفَّقَهُ اللهُ وَ مَنَّ عَلَیهِ وَ احتَجَّ عَلَیهِ بِاَن نَوَّرَ قَلبَهُ بمَعرفَةِ وُلاةِ الاَمر مِن اَئِمتّهِم وَ مَعدِن العِلم اَینَ هُوَ فَهُوَ عِندَاللهِ

سَعیدٌ وَ للهِ وَلیُّ فَقَد قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه رَحِمَ اللهِ اَمرَءَ عَلِمَ

ص: ۲۵۹

حَقًّا فَقَال اوسَـکَتَ- نَحنُ نَقولُ اَهلُ البَیتِ اِنَّ الاَئِمَةَ مِنّا وَ اَنَّ الخِلافَةَ لاتَصلُح اِلّا فینا وَ اَنَّ اللهَ جَعَلَنا اَهلَها فی کِتابِه وَ سُنَةِ نَبِیّه وَ اَنَّ العِلمَ فینا وَ نَحنُ اَهلُهُ وَ هُوَ عِندَنا مَجمُوعٌ کُلُّهُ بَحذافیره وَ اِنَّهُ لایَحدُثُ شَیٌ اِلی یَوم القِیمَةِ حَتّی اَرش الخَدشِ اِلّا وَ هُوَ عِندَنا مَکتُوبٌ بِاِملاءِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه وَ بِخَطِّ عَلِیّ عَلَیهِ السَّلامُ بِیَدِه- وَزَعَمَ قَومٌ اَنَّهُم اَولی بِذلِکَ مِنّا حَتّی اَنتَ یابنَ هِندٍ تَدَّعی ذلِکَ وَ تَزعَمُ اَنَّ عُمَرَ اَرسَلَ اِلی اَبی اِنّی اُریدُ اَن اَکتُبَ القُرأنَ فی مُصحَفٍ فَابعَث اِلَیَّ بِما کَتَبتَ مِنَ القُرأن فَاَتاهً فَقالَ اَتَضربُ وَ اللهِ عُنُقی قَبلَ اَن یَصِلَ اِلَیکَ قالَ وَلَم قالَ لِاَنَّ اللهِ تَعالی قالَ وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ اِیّایَ عَنی وَ لَم یَعنِکَ وَلا اَصحابَکَ فَغَضِبَ عُمَرُ ثُمَّ قالَ یَابنَ اَبی طالِب تَحسَبُ اَنَّ اَحَدًا لَیسَ عِندَهُ عِلمٌ غَیرُکَ من کانَ یَقرَءُ مِنَ القُرأن شَیئًا فَلیاتِنی به اذا جاءَ فَقَرَءَ شَیئًا مَعَهُ

یُوافِقُهُ فیهِ اخَرٌ کَتَبَهُ وَ اِلّا لَم یَکتُبهُ- ثم قالُوا قَد صاغَ

ص: ۲۶۰

مِنهُ قُرأنٌ کَثیرٌ بَل کَذَبُوا وَ اللهِ بَل هُوَ مَجمُوعٌ مَحفُوظٌ عِنـدَ اَهلهُ ثُمَّ اَمَرَ عُمَرُ قُضاتَهُ وَ وُلاتَهُ اجتَهِدُوا ارائَکُم وَ اقضُوا بما تَرَونَ اَنَّهُ الحَقُّ فَلا یَزالُ هُوَ وَ بَعضُ وُلاتِه قَد وَقَعُوا فی عَظیمَةٍ فَیُخرِجُهُم مِنها اَبی لِیَحتَجَّ عَلَیهم بها فَتَجَمَّعَ القُضاةُ عِندَ خَلیفَتِهم وَ قَد حَکَمُوا فی شَیءٍ واحِدٍ بقَضایا مُختَلِفَةٍ فَاَجازَها لَهُم لِاَنَّ اللهَ تَعالی لَم یُؤتِهِ الحِکمَةَ وَ فَصلَ الخِطابِ وَ زَعَمَ کُلَّ صِنفٍ مِن مُخالِفینا مِن اَهلِ هـذِهِ القِبلَةِ اَنَّهُم مَعـدِنُ الخِلافَةِ دُونَنا فَنَستَعینُ باللهِ عَلی مَن ظَلَمَنا وَ جَحَدَنا حَقَّنا وَ رَکِبَ رِقابَنا وَ سَنَّ لِلنّاس عَلَینا ما یَحتَجُّ به مِثلُکَ وَ حَسبُنَا اللهُ وَ نِعمَ الوَکیلُ- اِنَّمَا النّاسُ ثَلاثَةٌ مُؤمِنٌ یَعرِفُ حَقَّنا وَ یُسلِم لَنا یَاتَمُّ بنا فَذلِکَ ناجٍ مَحِبٌّ للهِ وَلی- وَ ناصِبٌ لَنَا العَداوَةَ یَتَبَرَّءُ مِنّا وَ یَلعَنُنا وَ یَستَحِّلُ دِماءَنا وَ یَجحَدُ حَقَّنا وَ یَدَینَ اللهَ بالبَرائَةِ مِنّا فَهذا کافِرٌ مَشرِکٌ وَ اِنَّما کَفَرَ وَ اَشرَکَ مِن حَیثُ

لایَعلَمُ کَما یَسُبُّوا اللهَ عَدوًا بغَیر عِلم کَذلِکَ یُشرِکَ باللهِ بِغَیرِ عِلم- وَ رَجُلٌ اخِذٌ بِما لایَختَلِفُ

ص: ۲۶۱

فیهِ وَ رَدُّ عِلم ما اشکِلَ عَلَیهِ اِلَی اللهِ مَعَ وَلایَتِنا وَ لایَاتَمَّ بِنا وَلایُعادینا وَ لایَعرفُ حَقَّنا فَنَحنُ نَرجُوا اَن یَغفِرَاللهُ لَهُ وَ یُدخِلَهُ الجَنَّهُ فَهذا مُسلِمٌ ضَعیفٌ فلما سمع معاویهٔ امر لکل منهم بمأهٔ الف درهم غیر الحسن و الحسین و ابن جعفر فانه امر لکل واحد منهم بالف الف درهم اَلتَّرجُمَهُ یعنی فرمود این معاویه شنیدم آچه را که تو گفتی و آنچه را که ابن عباس گفت- عجب است از تو ایمعاویه و از کمی حیای تو و از جرئتی که بر خدا کرده‌ای (بردوغ بستن بر او) که گفتی کشت خدا سرکش شما یعنی علیه علیه السلام را و رد کرد امر خلافت را بمعدن آن یعنی تو پس ایمعاویه آیا تو معدن خلافتی غیر از ما و ای بر تو ایمعاویه و بر آن سه نفری که پیش از تو بوده‌اند آنکسانیکه تو را باین مجلس نشاندند و این سنت را بتو دادند هر آینه میگویم سخنی را که تو اهلیت آنرا نداری ولیکن میگویم تا پسران پدرم که در اطراف منند بشنود- بدرستیکه مردمان جمع شدند در امرهای بسیاری که در میانشان اختلافی نبود در آن امرها و با هم نزاعی نداشتند و در میانشان تفرقه‌ای نبود و آن گفتن لا اله الا الله و اقرار بیگانگی خدا بود و گفتن محمد رسول الله بود و اقرار داشتن بنمازهای پنجگانه و زکوهٔ واجب شده و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و پس از آن چیزهای بسیار دیگری از طاعت خدا که کسی نمیتواند آن را احصا کند و بشمارد مگر خدا- و جمع شدند بر حرام بودن زنا و دزدی کردن و دروغ گفتن و قطع رحم کردن و خیانتکردن و چیزهای بسیار دیگری که از معصیتها و نافرمانی خدا است و کسی آنها را احصاء و شماره نمیتواند بکند مگر خدا- و اختلاف کردند در سنتهائیکه در آنها با همدیگر قتال کردند درباره آنها و فرقه فرقه شدند و بعضی از آنها بعض دیگر را لعن کردند که آن عبارت از ولایت است که بعضی از بعض دیگر در آن از یکدیگر بیزاری جستند و همدیگر را کشتند آیا کدام یکی از آنها سزاوارتر و اولی‌ترند بولایت از فرقه‌ایکه پیرو و تابع کتاب خدا و سنت پیغمبر او صلی الله علیه واله میباشند پس کسیکه پیشگیرد راه اهل قبله را در آن هیچ اختلافی نیست و رد کند آنچه را که علم بآن ندارد بسوی خدا سالم میماند و بسبب آن از آتش نجات میابد و داخل بهشت میشود- و کسی را که خدا بآن توفیق داد و بر او منت نهاد و بر او حجت آورد باینکه دل او را بنور معرفت صاحبان امر از امام‌های خود روشن کرد که معدنهای علمند کجا است که او در

نزد خدا اهل سعادت و خوشبختی و دوست داشته

ص: ۲۶۲

شده خداست و محققا رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده خدا رحمت کند مردیرا که حق را بداند و بگوید و پس از آن فرمود یا اینکه ساکت باشد پس سالم میماند ما میگوئیم که مائیم اهل بیت و امامان از ما هستند و خلافت صلاحیت ندارد برای احدی مگر اینکه باید در ما باشد و خدا ما را سزاوار خلافت دانسته و اهل آن قرار داده در کتاب خودش و در سنت نبی خود و علم در ما است و مائیم اهل آن و آن در نزد ما است جمیع آن از هر جهت و حادث نمیشود چیزی تا روز قیامت حتی دیه خراشی مگر آنکه آن در نزد ما است و نوشته شده باملاء و دیکته کردن رسولخدا صلی الله علیه واله و بخط علی علیه السلام نوشته شده پس از آن و عده‌ای گمان کرده‌اند که آنها سزاوارترند بخلافت از ما حتی تو ای پسر هند ادعای آنرا میکنی و چنین گمان میکنی که عمر فرستاد بسوی پدر من که من میخواهم قرأنرا بنویسم در مصحفی که برای من بفرست آنچه از قرأنرا که نوشته‌ای پس نیاورد آنرا و فرمود بذات خدا قسم که اگر آنچه را که نوشته‌ام بتو برسد گردن مرا خواهی زد- گفت برای چه- فرمود برای اینکه خدا فرمود و الراسخون فی العلم و از آن مرا قصد کرده و تو را قصد نکرده و اصحاب تو را هم قصد نکرده پس عمر غضبناک و

خشمگین شد و گفت ای پسر ابی‌طالب گمان میکنی که احدی نیست غیر از تو که علم در نزد او باشد هر کسی که قرأن میخواند او را در نزد من بیاور که ناگاه مردی آمد و چیزی از قرأن را خواند اگر دیگری هم با او موافق بود آن را مینوشت و الا نمینوشت پس گفتند که قرأن بسیاری از آن ضایع شده بلکه تکذیب کردند بذات خدا قسم همه قرأن جمع شده و محفوظ است و محفوظ خواهد بود همیشه در نزد اهل آن- پس عمر امر کرد قضاۀ و ولات خود را تا اجتهاد و کوشش کنید در رأیهای خود و حکم کنید بآنچه که حق است پس همیشه او و بعضی از کارگذاران او واقع در مسئله بزرگی و پدر من آنها را از آن بیرون میبرد تا همه بر آن اجماع کنند پس قاضیها در نزد خلیفه خود جمع شدند و در یکچیز حکمهای مختلفی کردند و او همه را اجازه داد برای ایشان زیرا که خدای تعالی حکمت و فصل خطاب را باو نداده و گمان کردند هر صنفی از مخالفین ما را از اهل قبله که ایشان معدن خلافت و علم‌اند غیر از ما پس طلب یاری میکنیم از خدا بر کسانیکه ظلم کردند در حق ما و انکار کردند حق ما را و برگردنهای ما سوار شدند و سنت گذاردند برای مردمان بر ضرر و آزار کردن بما آنچه را که حجت گرفته شده است بآن مانند تو و بس است ما را که خدا نیکو وکیلی است غیر از این نیست که مردمان سه دسته‌اند یکی از آن مؤمنی است که حق ما را بشناسد و تسلیم باشد برای ما و بما اقتدا کند پس چنین کسی ناجی و دوست دارنده خدا و ما است و دیگری ناصب و دشمن ما است و از ما بیزاری میجوید و این کافر و مشرکست و کافر و مشرک شده از جهت اینکه

ص: ۲۶۳

نمیداند همچنانکه دشنام میدهد خدا را بدون دانستن و همچنین شریک قرار میدهد برای خدا از روی نادانی و دیگر مردی است که آنچه در آن اختلافی نیست آنرا میگیرد و آنچه که بر او مشکل شد علم آن را رد بخدا میکند با ولایت ما را داشتن ولکن بما اقتدا نمیکند و دشمن ما هم نیست و حق ما را نمی‌شناسد امید است ما را باینکه خدا او را بیامرزد و او داخل در بهشت کند پس او مسلمانی است ضعیف پس چون معاویه شنید اینسخنان را امر کرد بهر یک از هر حاضرین صد هزار درهم بدهند غیر از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و عبدالله بن جعفر که بهر یک از ایشان امر کرد هزار هزار درهم بدهند وَ مِن کَلامِهِ عَلَیهِ السَّلام الاحتجاج للطبرسی ج ۲ طبع نجف ص ۱۰ عن زیدبن وهب الجهنی قال لما طعن الحسن بن علی علیهما السلام بالمدائن اتیته و هو متوجع فقلت ما تری یابن رسول الله فقال اَری وَ اللهِ اِنَّ مُعاوِیَۀَ خَیرٌ لی مِن هؤُلاءِ یَزعَمُونَ اَنَّهُم لی شیعَةٌ ابتَغُوا قَتلی وَ انتَهَبُوا ثِقلی وَ اَخفُوا مالی وَ اللهِ لَئِن اخُذُ مِن مُعاوِیَۀَ عَهدًا اَحقِنُ بِه دَمی وَ اُو مَنُ به فی اَهلی خَیرٌ مِن اَن یَقتُلُونی فَتَضیعُ اَهلُ بَیتی وَ اَهلی وَ اللهِ لَو قاتَلتُ

مُعاوِیَۀَ لَاَخَذُوا بعُنُقی حَتّی یَدفَعُونی اِلَیهِ سِلمًا وَ اللهِ لَئِن اُسالِمَهُ وَ اَنَا عَزیزٌ خَیرٌ مِن اَن یَقتُلَنی وَ اَنَا اَسیرٌ اَو یَمُنُّ عَلَیَّ فَیَکُونُ سُبَۀً عَلی بَنی هاشِم اخِرَ الدَّهر وَ لمُعاوِیَۀُ لایَزالُ یَمُنُّ بها وَ عَقَبُهُ عَلَی الحَیِّ مِنّا وَ المَیّتِ قال قلت تترک یابن

ص: ۲۶۴

رسول الله شیعتک کالغنم لیس له راع- قال وَ ما اَصنَعُ یا اَخا جُهینُهٔ اِنّیُ وَ اللهِ اَعلَمُ بِاَمر قَد اُدِّی به الی ثِقاتِه اِنَّ اَمیرَالمُؤمِنینَ عَلَیهِ السّلامُ قالَ لی ذاتَ یوم وَ قَد رَأنی فَرِحًا یا حَسَنُ اَتَفرحُ کَیفَ بِکَ اذا رَاَیتَ اَباکَ قَتیلاً کَیفَ بِکَ اذا وَّلی هذَا الاَمرَ بَنُواُمَیَّهَٔ وَ اَمیرُهَا الرُّحبُ البُلعُوم الواسِعُ الاِعفاجِ یَاکُلُ وَ لایَشبَعُ یَمُوتُ وَ لَیسَ لَهُ فِی السَّماءِ ناصِرٌ وَلا فِی الاَرض عاذِرٌ ثُمَّ یَستَولی عَلی شَرقِها وَ غَربِها یَدینَ لَهُ العِبادُ وَ یَطُولُ مُلکُهُ یَستَنُّ بِسُنَنِ اَهلِ البِدَع وَ الضَّلال وَ یُمیتُ الحَقَّ وَ سُنَنُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَالِه یُقَسِّمُ المالَ فی اَهلِ ولایَتِه وَ یَمنَعُهُ مَن هُوَ اَحَقُّ به وَ یُذِّلُ فی مُلکِهِ المُؤمِنُ وَ یُقَوّی فی سُلطانِهِ الفاسِقُ وَ یَجعَلُ المالَ بَینَ اَنصاره دُولاً وَ یَتَّخِذُ عِبادَاللهِ خَولاً وَ یُدرَسُ فی سُلطانِهِ الحَقُّ وَ یَظهَرُ الباطِلُ وَ یَقتُلُ مَن ناواهُ عَلیَ الحَقِّ وَ یَدینُ مَن لاواهُ عَلَی الباطِل فَکَذلِکَ حَتّی یَبعَثَ اللهُ رَجُلاً فی اخِر

الزَّمانِ

ص: ۲۶۵

وَ کَلبٍ مِنَ الـدَّهر وَ جَهل مِنَ النّاس یُؤَیِّدُهُ الله بِمَلائِکَتِه وَ یَعصِمُ اَنصارَهُ وَ یَنصُرُهُ بایاتِه وَ یُظهِرُهُ عَلی اَهلِ الاَرض حَتّی یَدینُوا طَوعًا وَ کَرهًا یَملَاءُ الاَرضَ قِسطًا وَ عَدلًا وَ نُورًا وَ بُرهانًا یَدینُ لَهُ عَرضُ البِلادِ وَ طُولُها لایَبقی کافِرٌ اِلّا امَنَ بِه وَ لاطالِحٌ اِلّا صلحَ وَ یَصطَلِحُ فی مُلکِهِ السُّباعُ وَ یُخرِجُ الاَرضُ نَبتَها وَ یُنزِلُ السَّماءُ بَرَکَتَها وَ تَظهَرُ لَهُ الکُنُوزُ یَملِکُ ما بَینَ الخافِقینَ اَربَعینَ عامًا فَطُوبی لِمَن اَدرَکَ اَیّامَهُ وَ سَمِعَ کَلامَهُ شَرحُ الغات قوله سبهٔ علی بنی هاشم سبه بضم سین مهمله و تشدید بمعنای عار و ننگ است قوله ادی به الی عن ثقاته گفته میشود اداه تادیهٔ یعنی رسانید انرا رسانیدنی و قوله عن ثقاته ممکن است ضمیر ثقاته یا راجع بامر باشد یا خدا الرحب بضم راء بمعنای سعه و گشایش است و بتفح راء بمعنای واست است البلعوم بضم با بمعنای مجرای طعام است در حلق که آنرا مری میگویند اعفاج بمعنای کرش یعنی شکنجه و امعا یعنی روده است قوله یدین بمعنا یذل یعنی دانه‌ای اذله و استعبده یعنی ذلیل و خار کرد او را ببندگی گرفت او را و

دان له بمعنای اطاعت و دینت الرجل یعنی و کلته الی دینه کلت بمعنای شدت و سخت است طالح خلاف صالح است الخافقان افق شرقی و افق غربی را گویند اَلتَّرجُمَهٔ در کتاب احتجاج از زیدبن وهب جهنی روایتکرده که گفت چون برحسن بن علی علیه السلام در مدائن جراحت وارد شد من بنزد او رفتم و آنحضرت از درد مینالید پس باو گفتم ای پسر رسولخدا چه میبینی مردمان متحیر و سرگردانند فرمود میبینم بذات خدا قسم که معاویه برای من بهتر است

ص: ۲۶۶

از ایجماعت که گمان میکنند شیعه میل بکشن من کردند و اموالم را غارت نمودند و مال مرا گرفتند بذات خدا قسم هر آینه اگر از معاویه عهدی بگیرم حفظ میکنم بآن خون خود را و ایمن میگردانم بسبب آن هل خود را بهتر است برای من از اینکه مرا بکشند و ضایع شوند کسان من و اهل من بذات خدا قسم اگر با معاویه مقاتله کنم گردن مرا میگیرند تا اینکه مرا تسلیم معاویه کنند بذات خدا قسم اگر با او سازش کنم و عزیز باشم بهتر از آنست که مرا بکشند و یا اسیر کند یا اینکه منت بر من گذارد و این عار و ننگ برای بنی هاشم ابدالدهر باقی بماند و بازماندگان او بر زنده و مرده ما منت بگذارند- زید گفت گفتم ای پسر رسولخدا شیعیانت مانند گوسفند بیچوپان میشوند که برای ایشان چوپانی نباشد- فرمود چکنم ای برادر جهینه و الله امریکه پدرم بمن رسانیده و بکسانیکه محل وثوق آنند یا اینکه موثقینی که بآنها وصوق دارد روزی بمن فرمود در حالتیکه در آنروز فرحناك بودم و مرا خوشحال دید ای حسن آیا شادی و خوشحالی میکنی چگونه است حال تو هرگاه بینی که پدرت کشته شده باشد و بنی امیه والی امر خلافت شده باشند امیر آنها کسی باشد که مجرای طعام او گشاده و شکنبه و روده‌های او فراخ باشد چنانکه هرچه بخورد سیر نشود- و چون بمیرد در آسمان برای او یاوری نباشد و در زمین عذرخوای نداشته باشد پس او بر مشرق و مغرب زمین تسلط میابد و بندگان خدا ذلیل و خار و بنده او میشوند و سلطنت او بدرازا کشد و روش او روش اهل بدعت و ظلالت باشد و او دون حق و سنت رسولخدا صلی الله علیه واله را میمیراند و مال را در میان دوستان خود قسمت میکند و آنرا از صاحبان حق منع میکند و مؤمن را در مملکت خود ذلیل میکند و فاسق را در سلطنت خود تقویت میکند و مال را برای یاران خود دولت قرار میدهد و بندگان خدا را بغلامی و کنیزی و خدمتگذاری خود میگیرد و سلطنت حق را مندرس و از بین میبرد و باطل را آشکار میکند و میکشد کسانیرا که برای یاریکردن حق قصد او کنند و جزا میدهد کسی را که بباطل او را دوست بدارد و پس از او چنین خواهد بود تا وقتیکه خدا برانگیزاند مردی را در آخر زمان (مراد حضرت مهدی موعود است) هنگامیکه روزگار در شدت و سختی باشد و مردمان در جهل و نادانی باشند و خدای تعالی او را تایید میکند بفرشتگان خود و حفظ میکند یاران او را و یاری میکند ایشان را بآیات و نشانه‌های خود و ظاهر میگرداند او را بر اهل زمنی تا آنها را بطوع و رغبت و کره و اجبار بدین حق

درآورد و پر میکند زمین را از عدل و داد و نور و برهان و عرض و طول شهرها را بدین حق در میاورد بنحویکه کافری در روی زمین باقی نماند و باقی نمیماند طالح و بدکاری مگر اینکه صالح و شایسته میشود و در سلطنت او درندگان با هم سازش کنند و بکسی آزار نرسانند و زمین روئیدنیهای خود را بیرون میاورد و آسمان برکات

ص: ۲۶۷

خود را ظاهر میکند و گنجهای خود را آشکار میکند و آنمرد مالك میشود میان مشرق و مغرب را پس خوشا بحال کسی که درک کند روزهای او را و بشنود سخنان او را و او تا چهل سال سلطنت خواهد کرد– وَ مِن کَلامِه عَلَیهِ السَّلام تاریخ الیعقوبی طبع بیروت سنهٔ ۱۳۷۵ الجزؤ الثانی قال و قال معاویهٔ للحسن یا ابامحمد ثلاث خلال ما وجدت من یخبرنی عهن– قالَ وَ ما هُنَّ– قال المروّهٔ و الکرم و النّجدهٔ– قال (علیه السّلام) اَمّاَ المُرُوَّهُٔ اِصلاحُ الرَّجُل اَمرَ دینِه وَ حُسنُ قِیامِه عَلی مالِه وَلینُ الکَفِّ وَ اِفشاءُ السَّلام وَ التَّحَبُّبُ اِلَی النّاسِ وَ الکَرَمُ العَطّیَهِٔ قَبلَ السُّؤال وَ التَّبَرُّعُ بالمَعرُوفِ وَ الاِطعامُ فِی المَحَلِّ ثُمَّ النَّجدَهُٔ الذَّبُّ عَنِ الجار وَ المُحاماهُٔ فِی الکَریهَهِٔ وَ الصَّبرُ عِندَ الشَّدائِد یعنی معاویه بحضرت حسن علیه السلام گفت ای با محمد سه خصلت است که نیافتم کسی را که بمن خبر دهد از آن حضرت فرمود که آنها کدام است مروت و کرم و نجدت در جواب او فرمود اما مروت سازش ادن مرد است امر دین خود را و نیکو ایستادگی او است بر مالش و نرم بودن عنی ریزش داشتن کف او است و آشکار درود گفتن و دوستی کردن با مردمانست و اما کرم عطا و بخشش کردنست پیش از سؤال و تبرع کردن باحسان و نیکی و سیر کردن گرسنه در محل خود و پس از آن نجدت است که مراد از آن دفع شر کردن از همسایه و حمایت از همدیگر کردن در روز کریهت و گرفتاری و تحمل و بردباری کردن در هنگام سختی و نیز در همان کتاب و همان جزو در صفحه ۶۴ است که گفته است که قال جابر سمعت من الحسن علیه السلام فیقول مَکارمُ الاَخلاقِ عَشَرَهُٔ صِدقُ اللِسان وَ صِدقُ البَاس وَ اِعطاء السائِل وَ حُسنُ الخُلقِ وَ المُکافاتُ

ص: ۲۶۸

بِالصَّنائِعِ وَصِـلَهُ الرَّحِمَ وَ التَّذَمُّمَ عَلَى الجارِ وَ مَعرِفَهُ الحَقِّ للصّاحِبِ وَ قَرىُ الضَّيفِ وَ رَاسُهُنَّ الحَياءُ وَ قيلَ للحسن من اَحسن الناس عَيشًا قالَ مَن اَشـرَكَ النّاسَ فى عَيشِه و قيل من اشّر النّاس عَيشًا قالَ مَن لايَعيشُ فى عَيشِه اَحِـدٌ وَ قالَ الحَسَنُ عَلَيهِ السَّلام فَوتُ الحاجَـهِ خَيرٌ مِن طَلَبِها اِلى غَيرِ اَهلِها وَ اَشَـدَّ مِنَ المُصـيبَهِ سُوءُ الخُلق وَ العِبادَهُ اِنتِظارُ الفَرَجِ- وَ دَعَى الحَسَنُ بنُ عَلِىّ عَلَيهِ السَّلامُ بَنيهِ وَ بَنى اَخيهِ فَقالَ يا بَنى وَ يا بَنى اَخى اِنَّكُم صِـغارُ قَوم وَ تُوشَـكُونَ اَن تَكُونُوا كِبارُ قَوم اخَرينَ فَتَعَلَّمُوا العِلمَ فَمَن لَم يَستَطِع مِنكُم يَرويهِ اَو يَحفظُهُ فَلَيَكتُبهُ وَ لِيَجعَلُهُ فى بَيتِه- وَ قـالَ رَجُـلٌ لِلحَسَنِ اِنّى اَخافُ المَوتَ قالَ ذاكَ اِنَّكَ اَخَّرتَ مالِكَ وَلَو قَـدَّمتَهُ اَسَرَّكَ اَن تلحَقَ به وَ قالَ لَهُ مُعاوِيَهُ يَومًا ما يَجِبُ لَنا فى سُلطانِنا قالَ ما قالَ سُلَيمانُ بنُ داوُودَ قالَ مُعاوِيَهُ وَ ما قالَ سُلَيمانُ بنُ داوُدَ قالَ قالَ لِبَعضِ اَصحابه اَتَدرى ما يَجبُ عَلَى المَلِكِ فى مُلكِه وَ ما لايَضُرُّهُ اذا اَدَّى الَّذى عَلَيهِ مِنهُ وَ اذا

ص: ۲۶۹

خافَ اللهَ فِی السِّرِ وَ العَلانِیَةِ وَ عَدَلَ فِی الغَضَب وَ الرِّضا وَ قَصَدَ فِی الفَقر وَ الغِنی وَ لَم یَاخُذِ الاَموالَ غَصبًا وَ لَم یَاکُلُها اِسراقًا وَ بِدارًا لَم یَضُرُّهُ ما تَمنَعُ به مِن دُنیاهُ اذا کانَ ذلِکَ مِن خُلَتِه یَعنی جابر گفت شنیدم حسن بن علی علیه السلام میفرمود مکارم اخلاق ده چیز است زبان راستگو و عطا کردن بسائل و حسن خلق و مکافات در کارها و وصل رحم کردن و متحمل مذمت همسایه شدن و حق شناختن برای یار و رفیق و مهمان داری کردن و سرآمد همه آنها حیا داشتن و گفته شد بحسن علیه السلام کیست نیکوترین مردمان در تعیش و زندگانی فرمود کسی که مردمانرا با خود در زندگانی شریک کند گفت بدترین مردم کیست در زندگانی فرمود کسی است که در تعیش خود شریک نگرداند احدی را که زندگانی خوشی ندارد- و فرمود حسن علیه السلام حاجت نخواستن بهتر است از اینکه حاجت بخواهد از کسیکه اهلیت آنرا ندارد و سختر از هر مصیبتی بدخلق بودن است و عبادت انتظار فرج داشتن است و دعوت کرد حضرت حسن بن علی علیهما السلام فرزندان خود و فرزندان برادر خود را و فرمود ای فرزندان من و فرزندان برادر من شما کوچکترین قوم هستید و نزدیکست که شما

بزرگترهای قوم دیگر شوید پس علم و دانش فرا گیرید و کسی که از شماها استطاعت یادگرفتن ندارد یا نمیتواند حفظ کند باید آنرا بنویسد و در خانه خود قرار دهد و مردی بآنحضرت گفت که من از مردن میترسم فرمود برای اینست که مال خود را باقی گذارده‌ای و اگر پیش از مردنت میفرستادی وقت مردن خوشحال میکرد تو را که بآن ملحق میشدی معاویه روزی بآنحضرت گفت برای مادر پادشاهی ما چه چیز واجب است فرمود آنچه را که سلیمان بن داود گفت عرضکرد سلیمان بن داود چه گفت فرمود ببعضی از یاران خود آیا میدانی که بر پادشاه چه چیز واجب است در ملک خودو ضرر باو نمیرساند وقتیکه اداء کند آنچه را که در ذمه او است و وقتیکه بترسد از خدا در آشکار و پنهان و عادل و دادخواه باشد در حالت خشم و خوشنودی و میانه‌ور باشد در حال فقر و غنا و مالها را بغصب نگیرد و از روی اسراف نخورد و تبذیرهم نکند ضرر نمیرساند او را چیزیکه بآن منع کرده شود از دنیای او مادامیکه این صفات را دارد وَ مِن مَواعِظِه عَلَیهِ السَّلام

ص: ۲۷۰

لجنادهٔ بن ابی امیهٔ نقلها العالم الجلیل العلامهٔ النبیل السید هاشم البحرینی فی معالم فی باب وفاهٔ الحسن علیه السلام و العلامهٔ المجلسی اعلی الله مقامهما ی عاشر البحار مسنداً ص ۱۳۲ انه قال جناده فقل له عظنی یابن رسول الله قال نعم اِستَعِدَّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّل زادکَ قَبلَ حُلُولِ اَجَلِکَ وَ اعلَم اِنَّکَ تَطلُبُ الدُّنیا و المَوتُ یَطلُبُکَ وَ لاتَحمِل هَمَّ یَومِکَ الّذی لَم یَاتِ عَلی یَومِکَ الّذی اَنتَ فیهِ وَ اعلَم اِنَّکَ لاتَکسِبُ مِنَ المالِ شَیئًا فَوقَ قُوتِکَ اِلّا کُنتَ فیه خازنًا لِغَیرِکَ وَ اعلَم اَنَّ فی حَلالِها حِسابٌ وَ فی حَرامِها عِقابٌ وَ فِی الشُّبَهاتِ عِتابٌ فَاَنزِلِ الدُّنیا بمَنزِلَهِٔ المَیتَهِٔ خُذمِنها ما یَکفیکَ فَاِن کانَ ذلِکَ حَلالًا کُنتَ قَد زَهِدتَ فیها وَ ان کانَ حَرامًا لَم یَکُن فیهِ وزرٌ فَاَخَذتَ کَما اَخَذتَ مِنَ المَیتَهِٔ وَ ان کانَ العِتابُ فَاِنَّ العِتابَ یَسیرٌ و اعمَل لِدُنیاکَ کَاَنَّکَ تَعیشُ اَبَدًا وَ اعمَل لِاخَرتِکَ کَاَنَّکَ تَمُوتُ غَدًا وَ اذا اَرَدتَ عِزًّا بِلا عَشیرَهٍٔ وَ هَیبَهًٔ بلاسُلطان فَاخرُج مِن ذُلّ مَعصِیَهِٔ اللهِ اِلی عِزِّ طاعَهِٔ الله

عَزَّوَجَلَّ وَ اذا نازَعَتکَ اِلی صُحبَهِٔ الرِّجالِ حاجَهٌٔ فَاصحَب مَن اذا صَحِبتَهُ زانَکَ وَ اذا خَدَمتَهُ صانَکَ وَ اذا اَرَدتَ مَعُونَهًٔ عانَکَ وَ

ص: ۲۷۱

وَ ان قُلتَ صَدَّقَ قَولَکَ وَ ان صُلتَ شَدَّ صَولَکَ وَ ان مَدَدتَ یَداً یُفَضِّلُ مَدَّها وَ ان بَدَت مِنکَ ثلمَةُ سَدَّها وَ ان رَأی مِنکَ حَسَنَةٌ عَدَّها وَ ان سَئَلتَهُ اَعطاکَ وَ ان سَکَتَّ عَنهُ ابتَداکَ وَ ان نَزَلَت اِحدیَ المُلِّماتُ به ساءَکَ مَن لاتَاتیکَ مِنهُ البَوائِقُ وَ لایَختَلفُ عَلَیکَ مِنهُ الطَرایقُ وَ لایَخذلکَ عِندَ الحَقائق و ان تنازَعتُما مُنقَسِماً اثَرَکَ تَرجُمَه از مواعظ آنحضرت است بجنادهٔ بن ابی امیه که بآنحضرت علیه السلام عرضه داشته در آنمرضیکه آن بزرگوار در آن وفات یافت جناده گفت عرضکردم مرا پندی ده ای پسر رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود آری مستعد سفر آخرت خود باش و توشه سفر خود را تهیه کن پیش از آنکه مدت رفتن تو برسد و بدانکه تو دنیا را طلب میکنی و حال آنکه مرگ در طلب تو است و بر خود تحمیل نکن هم روزیرا که نیامده پی از اینروزیکه در آن هستی و بدانکه تو چیزی را از مال دنیا کسب نمیکنی که از قوت تو بالاتر باشد مگر اینکه خزینه‌داری برای غیر خودت و بدانکه آنچه را که از مال دنیا بدست میاوری در حلال آن حسابست و در حرام آن عقابست و در آنچه مشتبه باشد عتاب است پس دنیا را

بمنزله مرداری بدان و از آن باندازه‌ای بخواه که تو را کفایت کند پس اگر آنچه را که خواسته‌ای حلال است تو در دنیا بزهد گردانیده‌ای و اگر حرام باشد برای تو در آن گناهی نیست از آن گرفته‌ای همچنانیکه در حال اضطرار از مردار استفاده میکنی و اگر مورد عتاب هم واقع شوی عتاب آن چیز کمی است و برای دنیا چنان عمل کن که گویا همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت چنان عمل کن که فردا گویا خواهی مرد و اگر میخواهی که بدون عشیره و فامیل عزیز و غالب باشی و خواهی که با نداشتن سلطنت دارای هیبت باشی بیرون رو از ذلت گناه و نافرمانی خدا بسوی عزت طاعت و فرمانبرداری خدای عزوجل یعنی در دنیا گناه نکن و اهل طاعت خدا باش و اگر نفس تو با تو نزاع کند و تو را وادار کند بدوستی و مصاحبت با مردان پس برای خود دوستی بگیر که زینت تو باشد که اگر خدمتی باو بکنی تو را حفظ و نگهداری کند و اگر از او کمک خواستی تو را کمک کندت

ص: ۲۷۲

و اگر چیزی گفتی تو را تصدیق کند و اگر صولتی بخرج دادی با تو در صولت شدت و پشتیبانی کند و اگر دست خود را دراز کردی برای فضل و احسان کردن او هم دست خود را دراز کند و اگر رخنه‌ای در کارت پیدا شد آنرا ببندد و سد کند و اگر نیکی‌ای از تو دید آنرا بشمار بیاورد و اگر چیزی از او خواستی بتو عطا کند و اگر نخواستی و ساکت مادی او در عطا پیشی گیرد و اگر بلاـ و سختی‌ای برای او پیش آید تو را بد آید زیرا که از او بتو بدی نرسیده و برای تو راه خلافی پیش نیاورد و در حقیقت گوئیها تو را خار و خفیف نکند و اگر در قسمت کردن چیزی میانتان منازعه‌ای پیش بیاید او از خود گذشته‌ای نشان دهد و بتو ایثار کند

ص: ۲۷۳

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹